

در برابر

شاید این کتاب مهم‌ترین و قابل توجه‌ترین کتابی است که
از ده سال قبل تا به حال خوانده‌ام.

—دکتر وین دایر،

نویسنده کتاب ده راز برای موفقیت و آرامش درونی

قدرت

در برابر

زور

تعیین کننده‌ای پنهان
برای رفتار انسان

دکتر دیوید آر هاوکینز
مترجم: پارسا پهلوانزاده

قدرت در برابر زور

تعیین کننده ای پنهان برای
رفتار انسان

دکتر دیوید آر هاوکینز

ترجمه: پارسا پهلوانزاده

دسامبر-۲۰۱۲

عنوان کتاب: قدرت در برابر زور

Dr. David R. Hawkins

نویسنده: دکتر دیوید آر هاوکینز

Parsa Pahlevanzadeh

ترجمه: پارسا پهلوانزاده

ویرایش: طاهره یادگاری

طراح جلد: المیرا موسی زاده (الهام گرفته از نسخه اصلی)

مشخصات نشر: اینترنت- آنلاین

عنوان انگلیسی: Power vs. Force

پست الکترونیک: parsapahlevanzadeh@yahoo.com

تاریخ: ۲۰۱۶ میلادی

نویسنده کتاب حاضر توصیه های پزشکی را نادیده نگرفته و بیماران را از آنها معاف نمی کند. او در استفاده از تکنیکهای درمانی در موارد جسمی، روحی و دیگر مشکلات بدون توصیه پزشک مربوطه، بطور مستقیم یا غیرمستقیم هیچ تجویزی نمی کند. قصد و نیت نویسنده تنها فراهم آوردن اطلاعاتی از طبیعت کلی انسان و کمک به جستجوی او در رسیدن به سلامت عاطفی و روانی است. در هر صورت لازم به ذکر است که برای شمایی که از اطلاعات داده شده در این کتاب برای خود که در حقیقت حق طبیعی تان است استفاده می کنید، نویسنده و مترجم هیچ نوع مسئولیتی در قبال حرکت و عمل شما به عهده نمی گیرند.

به دلیل اینکه کتاب حاضر دربرگیرنده محتوای معنوی است، بنا به خواسته مترجم محترم بطور رایگان بر روی اینترنت و در دسترس همگان قرار می گیرد.

David R. Hawkins, M.D., Ph.D.



دکتر دیوید آر هاوکینز

نویسنده کتاب قدرت در برابر زور

مهارتها آشکار نیستند،

آنها خیلی ساده بنظر می آیند،

کسانی که از آنها مطلع اند بشکلی کاملاً مطلق از آن آگاه
هستند.

برای دانستن این رموز نیاز به قدرتی ماهرانه است،

قدرت ماهرانه ای که نامی ندارد، اما قادر به تغییر همه
چیز است.

فهرست

.....	سخنی از مترجم
۱.....	پیشگفتار
۷.....	دیباچه
۱۸.....	سر آغاز

بخش اول: ابزارها

۲۹.....	فصل ۱: پیشرفتهای بحرانی در دانش
۳۹.....	فصل ۲: تاریخ و روش شناسی
۴۸.....	فصل ۳: نتیجه و تفسیر آزمایش
۵۵.....	فصل ۴: مراتب هوشیاری و آگاهی انسان
۷۲.....	فصل ۵: توزیع مرتبه هوشیاری در اجتماع
۷۸.....	فصل ۶: افق فکری جدید در تحقیقات
۸۸.....	فصل ۷: تجزیه و تحلیل بحرانی روزانه
۱۰۱.....	فصل ۸: منبع قدرت

بخش دوم: کار

۱۱۱.....	فصل ۹: شکل گیری قدرت در گرایشات انسانی
۱۱۸.....	فصل ۱۰: قدرت در سیاست

- فصل ۱۱: قدرت در تجارت..... ۱۲۶
- فصل ۱۲: قدرت در ورزش..... ۱۳۳
- فصل ۱۳: قدرت اجتماعی و روح انسانی..... ۱۴۰
- فصل ۱۴: قدرت در هنر..... ۱۴۷
- فصل ۱۵: نبوغ و قدرت خلاقیت..... ۱۵۲
- فصل ۱۶: ماندگاری موفقیت..... ۱۵۸
- فصل ۱۷: سلامت فیزیکی و قدرت..... ۱۶۲
- فصل ۱۸: سلامتی و روند بیماری..... ۱۶۶

بخش سوم: معنا

- فصل ۱۹: پایگاه داده های هوشیاری و آگاهی..... ۱۷۴
- فصل ۲۰: سیر تکاملی هوشیاری..... ۱۸۰
- فصل ۲۱: مطالعه درباره هوشیاری مطلق..... ۱۹۰
- فصل ۲۲: کشمکش معنوی..... ۱۹۹
- فصل ۲۳: جستجوی حقیقت..... ۲۰۶
- فصل ۲۴: تحلیل و آنالیز..... ۲۱۷
- پیوست الف: قدرت مراتب حقیقت در هر فصل..... ۲۲۳
- پیوست ب: جزئیات آزمایش حرکت شناسی..... ۲۲۴

۲۲۹ واژه نامه:

۲۳۶ نمایه:

سخنی از مترجم

در دنیایی که مملو از شیفتگی هاست انسان نمی تواند براحتی حقیقت را از کذب تشخیص دهند و در نهایت جمعیت زیادی در مسیر کذب فریب می خورند. این در حالی است که انسان در جستجوی حقیقت باز نمی ایستد و هر چقدر بیشتر به جستجو می پردازد بیشتر سردرگم شده و گویی دوباره به مرحله نخست باز می گردد. بیگانه شدن از خود و تلاش برای رسیدن به آرامش در بیرون از خویشتن، مسیر حقیقت را بسیار دشوار می کند. تکنولوژی با جذابیت های بسیار قدرتمندش یکی از آن موضوعاتی است که توان انسان را در بکارگیری از "شهود" مختل کرده است. همه انسانها قادرند فراتر از عقلشان به منابع عظیم تری چون، حواس، شهود و بصیرت که روشن بینی را برای انسان به ارمغان می آورد متصل شوند. عقل از هوشیاری نشأت می گیرد و خرد از ناهوشیاری؛ بنابراین عقل نمی تواند هرگز کامل باشد. از این رو سرمایه گذاری و اعتماد تام بر عقل گرایی در مورد موضوعات بحرانی، همیشه احتمال خطری بزرگ را برای ما به دنبال دارد.

در طول تاریخ بارها و بارها تأکید شده که کسب هر نوع آگاهی بدون درد امکان پذیر نیست. بر طبق این گفته انسانها باید درد و رنج بسیاری را متحمل شوند تا بیدار و آگاه شوند. تحمل درد و رنج زیاد منجر به این می شود که انسان تمام راههایی را که به درد و رنج منتهی می شوند را خوب بشناسد. از این رو ما چنین فردی را آگاه و با تجربه خطاب می کنیم. اما آیا راه دیگری نیز وجود دارد که این درد و رنج را متحمل نشویم و به آگاهی و نهایتاً سعادت دست پیدا کنیم؟ در پاسخ باید گفت که قطعاً راههای زیادی وجود دارد. پاسخ این پرسش قبلاً توسط کسانی که در عرفان و معنویت پیشرو بوده اند داده شده است که با رجوع به خویشتن و عملی کردن دستورات و قواعد داده شده می توان به این آگاهی، خرد و سعادت دست یافت. تعداد این مسیرها نامحدود است ولی برخی از آنها صعب العبور و برخی دیگر آسان تر هستند. اما از یک دیدگاه روانشناسانه و علمی قسمت عمده ای از پاسخ این پرسش در کتاب حاضر به نحوی ساده و قابل درک توضیح داده شده است و از آنجایی که هیچ چیز در دنیا بطور تصادفی رخ نمی دهد بنابراین آشنایی شما با این کتاب نیز بطور تصادفی نبوده است و قطعاً پیش از این تفکری در جهت رسیدن به آگاهی و آرامش بصورت ناخودآگاه یا خودآگاه در درون شما اتفاق افتاده است که اکنون در حال خواندن این کتاب هستید.

در کتابی که در دست دارید، دکتر هاوکینز به شما آموزش می دهد که چگونه زور را با قدرت و هر چیزی را با عشق جایگزین کنید. توصیه می کنم قبل از شروع این کتاب، واژه نامه ای را که در انتهای این کتاب قرار داده شده است را به دقت مطالعه فرمائید تا در حین مطالعه و مواجه با کلمات علمی از درک بالاتری برخوردار باشید. در این کتاب با استفاده از قوانین فیزیک و ریاضیات و ترکیب آنها با تئوری های مشهور دنیا و همچنین اندازه گیری سطوح انرژی و علم

حرکت شناسی (کینسولوژی)، ساختاری کاملاً جدید و منحصر بفرد بوجود آمده است که تا کنون نظیر آن در علم روانشناسی یا روانکاوی دیده نشده است. در این کتاب سعی شده تا جای ممکن مطالب، تئوری ها، نظریه های علمی، حوادث و اتفاقات، افراد نامبرده و معانی کلمات، بگونه ای روان و قابل فهم با توضیحات اضافه نوشته شوند. ترجمه این اثر گرانبها پُلی است که این تئوری و فلسفه جدید را به جامعه علمی فارسی زبان نزدیک تر می کند. امید است که هر روز خوانندگان بیشتری به این کتاب افزوده شود و آن بتواند جوابهای روشنی برای سؤالات درونی شما باشد.

مراقبه بر روی صبر و ایمان قادر است زندگی هر کسی را به سمت سعادت و سرور تغییر دهد. کسب تجربه شخصی در مبارزه مشکلات روحی و بعدها با بیماری سرطان که تنها با ایمان به یک قدرت لایتنهای امکانپذیر می بود، بنده حقیر را با قدرت عظیم انسان، حواس و شهود که از منبعی وصف ناپذیر نشأت می گیرند آشنا کرد. به هر حال امیدوارم توانسته باشم بواسطه این تجارب معنوی، مطالب را گویا بیان کرده باشم یا تمام مطالبی را که در نسخه اصلی آمده است را تا جای ممکن بدون کمی و کاستی با توضیحات اضافه به قلم درآورده باشم. بدلیل رخداد های بسیار، ترجمه این اثر نزدیک به چهار سال بطول انجامید ولی تنها هدف از ترجمه این اثر کمک به تمام کسانی است که تمایل به تغییر زندگی خود دارند یا اینکه رسیدن به حالات معنوی و روحانی بزرگترین آرزوی قلبی شان است. این کار به هیچ عنوان خالی از نقص نیست و مایه خرسند خواهد شد اگر خوانندگان گرامی کمی و کاستی های بنده را تا جای ممکن به بزرگواری خودشان ببخشند.

از تمام کسانی که در دوران سخت زندگی مانند یار و یاور با من همراهی کردند از جمله پدر و مادرم که لحظه به لحظه درد هایم را چون درد خود تحمل کردند سپاسگزارم. همچنین از مساعدتهای دوست عزیزم آقای حسین یادگاری و خانم طاهره یادگاری که کار ویرایش کتاب را انجام داد کمال تشکر را دارم. در نهایت از تمام کسانی که با راهنمایی هایشان بنده را در چاپ و نشر این کتاب یاری رسانند یک دنیا سپاسگزارم.

متأسفانه دکتر دیوید هاوکینز در سپتامبر سال ۲۰۱۲ دیده از جهان فرو بست، اما همانگونه که خود این مرد بزرگ عقیده دارد، تحقیقات در مورد هوشیاری و آگاهی تأیید می کند که مرگ هرگز امکانپذیر نیست، مرگ، خود یک توهم است و بدن تنها وسیله ای برای برقراری ارتباط با این دنیای خاکی است. زندگی با منبعی جاودانه که هرگز از انسان جدا نیست همیشه تحت حمایت و پشتیبانی خواهد بود.

پارسا پهلوانزاده

ورشو، لهستان ۲۰۱۲

حیدرآباد، هندوستان ۲۰۱۴

پیشگفتار

تصور کنید می توانستید برای هر سوالی که دوست داشتید یک جواب ساده "بله" یا "خیر" انتخاب می کردید. کمی در موردش فکر کنید. در واقع در هر جمله جوابی بدیهی وجود دارد. آیا "جان" در حال دیدن فرد دیگری است؟ بله/خیر؟ آیا "جانی" در مورد مدرسه حقیقت را می گوید؟ بله/ خیر؟ این تنها گام اولی است برای رسیدن به نتیجه. آیا این می تواند یک سرمایه گذاری مناسب باشد؟ بله/ خیر؟ آیا این شغل یا حرفه ارزش پیگیری دارد؟ بله/خیر؟ چه اتفاقی می افتاد اگر همگی دسترسی به چنین امکانی داشتند؟ در اینجا مفاهیم ردیف می شوند و بسرعت پیشنهادهایی متعدد ارائه می دهند.

دوباره تأمل کنید. چه اتفاقی در سیستم قضایی پر عیب و نقص ما (سیستم قضایی آمریکایی) می افتاد اگر جوابی روشن و مورد تأیید برای هر موضوعی وجود داشت؟ "جان بو" طبق محاکمه گناهکار تشخیص داده شده است. چه اتفاقی برای سیاستی که می شناسیم می افتاد اگر همگی می توانستیم تنها یک سؤال بپرسیم که آبراستی گناهکار است یا نه؟ آیا نامزد ایکس قصد دارد وعده های خود را عملی کند؟ بله/ خیر؟ آیا جواب همه مان مشابه در می آمد؟

تبلیغات چطور؟ برای تبلیغات چه اتفاقی می افتاد؟ شما ایده ای دارید، اما این ایده تغییر می کند، قوی تر و بزرگ تر می شود. برای میهن پرستی و میهن پرستان چطور؟ آیا کشور ایکس تصمیم گرفته دموکراسی را سرنگون کند؟ آیا لایحه قانونی دولت قصد دارد از حقوق شهروندان دفاع کند؟ از همه آنچه که گفته شد می توان دریافت که اگر انسان تنها بعد از یک ساعت که توانست حرف بزند، دروغ گفتن را نیز یاد می گرفت؛ پدیده ای چون بحثی که در حال حاضر در حال مطالعه آن هستیم باعث پیدایش بنیادی ترین تغییرات در دانش انسان از تاریخ شروع جهان می شد. این تغییرات شروع به انتقام گیری در رشته هایی از ارتباطات گرفته تا اخلاقیات، در پایه ای و اساسی ترین مفاهیم و در جزئی ترین مسائل روزانه می کند و در مبدأ جدیدی از حقیقت، درک آنچه که زندگی چگونه می تواند باشد را برای فهمیدن بسیار سخت می کند؛ و گرنه جهان می توانست بطور فسخ ناپذیری از آغاز تا پایان تغییر کند.

حرکت شناسی بدن یا کینسیولوژی، مطالعه ماهیچه ها و حرکات بدن بخصوص برای شرطی سازی جسمانی است.

مطالعه حرکت شناسی بدن برای اولین بار در نیمه دوم قرن گذشته توسط دکتر جورج گودهارت که پیشگام در تخصصی به نام حرکت شناسی کاربردی بود، صورت پذیرفت. این مطالعه و آزمایش بعد از آگاهی از اینکه هیچ نوع خطر تحریکی برای بدن ندارد مورد توجه علمی قرار گرفت. برای مثال مکملهای مغذی و سودمند باعث توانبخشی برخی ماهیچه های خاص در بدن می شوند و در مقابل محرکهایی که عامل خشم و خشونت هستند باعث می شوند همان ماهیچه ها بطور ناگهانی ضعیف شوند. این بدان معناست که در مرتبه ای خیلی پایین تر از سطح هوشیاری و آگاهی، بدن بخوبی از این وضع مطلع است و از طریق تست ماهیچه ها می توان به این نتیجه رسید که چه چیزی برای بدن خوب و چه چیزی بد است. مثال کلاسیک که بعدها در این کار مورد بررسی قرار گرفت آن بود که بطور جهانی دیده شد ماهیچه ها در معرض شیرین کننده های شیمیایی یا مصنوعی ضعیف عمل می کنند، در صورتی که همان ماهیچه ها زمانی که در معرض مواد مغذی سالم قرار می گرفتند پاسخها و واکنشهای قوی از خود نشان می دادند.

اواخر دهه هفتاد دکتر جان دایموند، این تخصص را به ترتیبی دیگر به نام "رفتار حرکت شناسی بدن" تصحیح کرد. این کشف دکتر دایموند نشان داد که قرارگیری در معرض احساسات منفی و مثبت توسط محرکهای ذهنی و فیزیکی، منجر به ضعیف و قوی شدن ماهیچه ها می شود. لبخند شما باعث می شود که در این تست قوی عمل کنید و استفاده هرگونه جملات منفی از قبیل "از تو متنفرم" باعث عملکردی ضعیف می شود. از آنجا که شاید خوانندگان علاقه داشته باشند این تست را انجام دهند و قبل از اینکه بیشتر به این بحث پردازیم، اجازه دهید چگونگی انجام این تست را توضیح دهیم. در اینجا به بررسی نتایج دکتر دایموند در کتاب او به نام "بدن شما دروغ نمی گوید" که در سال ۱۹۷۹ براساس روند کار سنتی او بر روی ماهیچه های "چ او کندال" صورت گرفت می پردازیم: آزمایش و کارکرد (بالتیمور، ویلیامز و ویلکینز-۱۹۷۱).

برای اجرای آزمایش حرکت شناسی نیاز به دو نفر می باشد. برای این کار یکی از دوستان یا اعضای خانواده را انتخاب کنید تا تست بر روی او انجام شود.

۱- از فرد آزمایش شونده بخواهید که بطور مستقیم و عمود بایستد. بازوی راست او را بحالتی راحت در کنار بدن و بازوی چپ او را به سمت بیرون، موازی با زمین بصورتی که آرنجها مستقیم و کشیده باشند قرار دهید (اگر مایلید می توانید از بازوی دیگر برای این کار استفاده کنید).

۲- روبروی فرد آزمایش شونده بایستید و دست چپ تان را بر روی شانه سمت راست او بحالتی یکنواخت قرار دهید. سپس دست راست را بر روی بازوی کشیده شده او که به سمت بیرون است کمی بالاتر از مچ او قرار دهید.

۳- زمانی که دست کشیده شده او را به سمت پایین فشار می دهید از او بخواهید تا در برابر این فشار مقاومت کند.

۴- حال بازوی او را بسرعت، منصفانه، محکم و با بی طرفی به سمت پایین فشار دهید. هدف، فشار دادن بحالتی است که بازوی شخص خاصیت انعطافی خود را حفظ کند و دوباره به بالا برگردد. نباید آنقدر محکم باشد که باعث خستگی ماهیچه ها گردد. در اینجا این بحث مطرح نیست که چه کسی قوی تر است بلکه سؤال این است که آیا ماهیچه ها می توانند شانه را در برابر فشار وارده قفل کنند یا خیر.

تصور کنید هیچ مشکل فیزیکی وجود ندارد و فرد آزمایش شونده در حالتی طبیعی و از لحاظ ذهنی راحت و بدون هیچ محرک غیرقابل کنترلی قرار دارد. بسیار مهم است که آزمایش کننده لبخند نزند و با فرد آزمودنی هیچ تعاملی نداشته باشد، در غیر این صورت او ماهیچه اش را قوی نشان می دهد و بازویش را قفل می کند. اگر آزمایش در معرض محرکهای منفی تکرار شود (برای نمونه شیرین کننده های مصنوعی) و اگرچه شما خیلی محکمتر از قبل فشار ندهید، ماهیچه قادر نخواهند بود در برابر فشار وارده مقاومت کند و در پایان بازوی فرد آزمایش شونده به سمت بدن و به طرف پایین خواهد افتاد.

نکته مهم در تحقیقات *دایموند*، آن پاسخهای مشابهی بود که در بین کسانی که تحت آزمایش قرار گرفته بودند بخوبی دیده می شد. نتایج *دایموند* همگی قابل پیش بینی، قابل تکرار و جهانی بودند. بسیار مهم بود که میان پاسخها و محرکها هیچ نوع پیوند یا ارتباط منطقی وجود نداشته باشد. برای دلایل کاملاً نامشخص یک سری سمبلهای احساس نشدنی باعث می شدند تا عده ای ضعیف و عده ای دیگر قوی عمل کنند. بعضی نتایج خیلی گیج کننده بودند؛ برخی از تصاویر، بدون هیچ محتوای مثبت یا منفی، باعث می شدند همه افراد تحت آزمایش ضعیف عمل کنند. در صورتی که بعضی از تصاویر کاملاً خنثی باعث می شدند تا افراد تحت آزمایش در مقابل تست قوی عمل کنند. همچنین در بعضی از نتایج برای کمی گمان و ظن قابل توجه از غذا نیز استفاده می شد. موسیقی کلاسیک و بیشتر موسیقی های پاپ (شامل کلاسیک و راک اند رول) معمولاً باعث پاسخهای قوی می شدند، اما در مقابل موسیقی هارد یا متال که در دهه هفتاد مورد پذیرش عموم قرار گرفته بود غالباً باعث می شد که آزمایش پاسخهای ضعیفی را به همراه داشته باشد.

اما پدیده دیگری نیز وجود داشت که *دایموند* بعدها آن را مورد توجه قرار داد، اگرچه در مورد مفهوم پیچیده آن از تجزیه و تحلیل عمیقی استفاده نکرد. افراد تحت آزمایش زمانی که در حال شنیدن حيله ای معروف بودند- اگرچه بنظر می رسید گوینده راست می گوید و صدای او اشخاص را متقاعد می کرد- اما باز هم نتیجه، خود را ضعیف نشان می داد. این در حالی است که وقتی افراد به صداهاى ضبط شده که جملاتی از حقیقت را بیان می کردند گوش می دادند باعث می شد تا عموماً نتیجه آزمایش قوی بدست آید. این اولین گام نویسنده کتاب، پزشک معالج و روانپزشک معروف *دیوید آر هاوکینز* بود. دکتر *هاوکینز* در سال ۱۹۷۵ شروع به تحقیق در خصوص حرکت شناسی بدن در واکنش به حقیقت و کذب کرد.

افراد تحت آزمایش به هیچ وجه نیازی به آگاهی و سابقه آشنایی با مواد و موارد تحت آزمایش نداشتند. در مطالعات دوسو کور- روش آزمایشی که نه آزمایش کننده و نه فرد آزمایش شونده هیچ اطلاعی از جنبه های بحرانی و مهم آزمایش ندارند- و در نمایشهایی با جمعیت زیاد و همراه با سخنرانی طولانی، افراد تحت آزمایش اغلب در مقابل پاکتهای بی نشان که شامل شیرین کننده های مصنوعی بودند بسیار ضعیف عمل می کردند و در برابر پاکتهای یکسانی که محتوی دارونما بودند قوی عمل می کردند. این پاسخها دقیقاً در مورد "ارزشهای فکری" نیز مشابه بودند.

چیزی که در این کار دیده می شود میزانی از هوشیاری همگانی یا چیزی است که خود *هاوکینز* آن را پیروی از "لئونگ" و "پایگاه داده های هوشیاری و آگاهی" می نامد. این پدیده در میان دیگر حیواناتی که زندگی اجتماعی دارند نیز دیده می شود. زمانی که ماهی فقط در مکانی که شنا را در آن آموخته است شنا می کند، بعد از رفتن به یک چهارم مایل آن طرف تر سرعت برگشته و از یک درنده می گریزد. اینها همگی نشان می دهند که این گونه ها ذهنی نیمه خودآگاه دارند. برای ما مثالهای مستند زیادی از افرادی با سابقه خوب و با اطلاعات تجربه شده دست اول وجود دارند. آنها انکار می کنند که آشکالی از دانش به اشتراک گذاشته شده نسبت به دانشهایی که توسط یک منطق عقلی بدست آمده اند وجود دارند و شاید به زبان ساده تر همین جرقه های داخلی حکمت نیمه عقلانی، همانطوری که می توانند سالم را از ناسالم جدا و تفکیک کنند می توانند حقیقت را نیز از کذب جدا کنند.

عنصر مطرح در این پدیده، وجود ماهیتی دوگانه در پاسخهاست. *هاوکینز* به این نتیجه رسید که سؤالات باید طوری سر هم شوند که جواب بسیار واضح و روشن و بصورت بله یا خیر و دقیقاً مانند سیناپسهای عصبی که یا کار می کنند یا نمی کنند و یا مثل پایه ای ترین اشکال بافت سلولی از علم و دانش و مثل بیشتر چیزهایی که فیزیکدانان در مورد ماهیت ضروری انرژی جهانی می گویند بدست آیند. آیا مغز انسان در سطوح اولیه یا کامپیوتری که به انرژی عظیم جهانی متصل است، از اینکه می تواند بیشتر از آنچه می داند اطلاعات داشته باشد آگاه است؟

آنچه باشید که قرار است باشید. همانطوری که تحقیق دکتر هاوکینز ادامه یافت، کشف پربار او در مدرج کردن و سنجش معیاری برای حقیقت نسبی که افراد با افکار عمیق و ایدئولوژیها می توانستند از این طریق از یک تا هزار اندازه گیری شوند قدم مهمی در این راه تلقی می شود. شاید بتوان پرسید که "آیا این گزینه (کتاب، فلسفه و معلم) به ۲۰۰ درجه بندی می شود؟ بله/ خیر؟"، "به ۲۵۰؟ بله/ خیر؟" و تا زمانی که درجه نسبی پاسخ ضعیفی نشان می دهد آن را ادامه داد. همین مفهوم عظیم درجه بندیها بود که برای اولین بار در تاریخ بشریت توانست اعتبار ایدئولوژیها را ارزیابی کند؛ همانطور که کیفیت داخلی هر موضوعی می توانست مورد بررسی قرار گیرد.

هاوکینز در طول بیست سال بررسی بر روی درجه بندیهای یکسان، توانست طیف کاملی از میزان و مرتبه هوشیاری و آگاهی انسان را با شرحی کامل از نقشه و طرحهای اعجاب انگیز آن از تجربیات بشر تجزیه و تحلیل کند. این استخوان بندی در این حس آگاهی، نمایی از شرایط کلی انسان بدست آورد که اجازه داد تجزیه ای فراگیر و گسترده از احساسات و روحيات افراد، جوامع و نژادها را با خود به همراه داشته باشد. این نگاه عمیق نه تنها درکی جدید از سیاحت انسان به دنیا را فراهم آورد، بلکه همچون راهنمایی عمل کرد که به ما گفت در کجای این نردبان روشنگری و روشنفکری معنوی قرار داریم و در نهایت این آگاهی را به ما داد که در سفر شخصی مان به این دنیا، چه کسی می توانستیم باشیم.

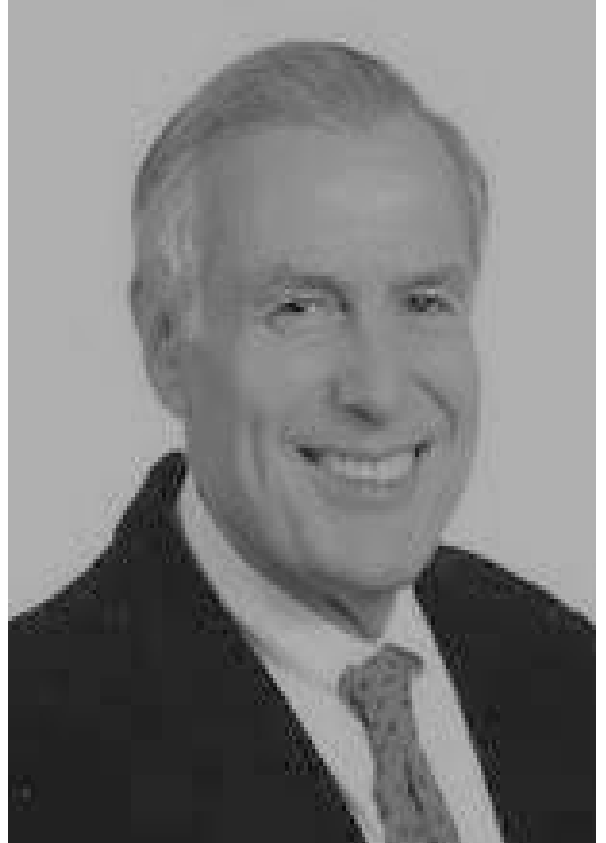
در این کتاب، دکتر هاوکینز با نتایج پرثمر خود که طی دهه ها بدست آورده است نگاهی به روشنگریهای نافذ از کشفیات انقلابی که در گذشته و در علوم فیزیک و دینامیک بدست آمده بود می اندازد. او برای اولین بار در تاریخ روشنفکری غرب نشان می دهد که نوری ضعیف در علم در حال تأیید چیزی است که عارفان و اولیاء همیشه در مورد خدا، خود و ماهیت واقعیات می گفته اند. این طرز نگاه به هستی، ماهیت و الوهیت، تصویری از رابطه بشر با جهان را ارائه می دهد که در ظرفیت خود بسیار نمونه است و می تواند هر دوی "روح و منطق" را راضی نگه دارد. در اینجا خرمنی گسترده از روشنفکری و معنویات وجود دارد. آنقدر که شما می توانید از آن درس بگیرید و حتی بیشتر از آنچه که فکر می کنید از آن بهره جویید. صفحه را ورق بزنید. آینده از این پس شروع می شود...

ای والن

آریزونا ۱۹۹۵



دکتر جورج گودهارت



دکتر جان دایموند

دیباچه

مادامیکه که حقیقتی در این کتاب بیان می شود، قبلاً بصورت علمی استنتاج و بشکلی واقعی و علمی سازماندهی و ثابت شده است. مسلماً آنها در ابتدا مثل همه حقایق دیگر بطور شخصی تجربه شده اند. در مورد این کتاب، شروع شدن در سن جوانی و شدت آگاهی در طول دوران زندگی، ابتدا عاملی برای الهام بخشی و سپس جهتی به تحقق ذهنی داد که در نهایت منجر به شکل گیری چنین کتابی شد.

زمانی که سه ساله بودم نوعی آگاهی کامل و ناگهانی، چیزی نیمه لفظی اما با درکی کلی از معنای "من هستم" در درونم بوجود آمد که سرعت به دنبال آن حقیقتی ترسناک که "ممکن بود من هرگز بوجود نمی آمدم" نیز با من همراه شد که در واقع این خود یک بیداری فوری از فراموشی به هوشیاری بود. در آن لحظه "خود شخصیت" بوجود آمده بود و همزادی دو ماهیت "است" و "نیست" وارد موضوعات مورد بررسی ام شده بودند. در طول دوران کودکی و اوایل نوجوانی یک قیاس ضد و نقیض از موجودیت و سؤال در مورد واقعیت خود، بعنوان عنصری تکرار شدنی با من بود. گاه گاهی معنای شخصیت به چیزی عظیم تر، یعنی فاقد شخصیت مبدل می شد و ترسهای ابتدایی از وجود نداشتن و ترس از پوچی را احساس می کردم.

بیداری حضور

در سال ۱۹۳۹ مشغول به کار روزنامه فروشی در روستای ویسکونسین بودم و روزانه مسیری معادل هفده مایل را می پیمودم. یک شب سرد زمستانی و در کولاکی شدید در حال پیمودن مایلها مسافت از خانه بودم. هوا بیست درجه زیر صفر بود و دوچرخه ام در آن صحرای پر از یخ و برف واژگون شده بود. باد شدید روزنامه هایم را که در سبد فرمان حمل می کردم پاره پاره کرده بود و همه بر روی زمین پخش شده بودند. به دلیل خستگی و ناامیدی شدید اشکهایم سرازیر شده بود، لباسهایم یخ زده و مثل چوب سفت شده بودند. از خانه خیلی دور شده بودم. چاره ای

نداشتم، شروع به خالی کردن یک کپه برف کردم تا پناهگاهی برای خود درست کنم. بعد از مدتی سوز سرما تمام شده بود و جای خود را به گرمایی دلچسب داده بود و حالتی از آرامش، پشت تمام حالاتی که توصیف کردم حکمفرما شده بود. این موضوع برایم با زمینه ای از نور و حضور نامحدود عشق که نه شروع و نه پایانی داشت همراه شده بود و از ماهیت خودم غیرقابل تشخیص بود. متوجه شدم که کاملاً به شرایط بدنی خود و اطرافم بی توجه شده بودم. از آنجا که هوشیاری ام با تمام آن حالات تنویر شده بود، ذهنم خاموش و تمام افکار دیگر متوقف شده بودند. این همان "حضور" نامحدود بود که می توانست باشد، در واقع چیزی بود فراتر از آنچه که در زمان بگنجد یا قابل توصیف باشد. بعد از آنکه چیزی که مانند قوه ازلی بود تمام شد، کسی با تکان دادن شدید زانوهایم مرا بحالت هوشیاری بازگرداند و به دنبال آن چهره مضطرب پدرم ظاهر شد. بی میلی عجیبی از برگشت بحالت بدنی عادی در من بوجود آمده بود. اما واقعاً عاشق پدرم هم بودم و بخاطر غم و اندوه او سعی کردم که انتخابم را تغییر دهم. در آن لحظه بود که از سوئی با ترس او از مرگ همدردی می کردم و از سوی دیگر مرگ برایم به امری مضحک تبدیل شده بود.

این موضوع هرگز با کسی مطرح نشد. حتی زمینه ای فراهم نشد تا کسی بخواهد آن را درک کند و در نتیجه تجربیات معنوی ام هرگز شنیده نشدند (بجز آن دسته از سخنانی که گاه گاهی از زندگی افراد قدیس شنیده می شد). اما بعد از این تجربه، واقعیت‌های پذیرفته شده در دنیا برایم امری موقتی و مشروط بنظر می رسیدند، آموزه های ادیان سنتی اهمیت شان را از دست داده بودند، ولی چنانچه مهمل نماید ولی درست باشد من به فردی آگنوستیک (ندانم گرا) تبدیل شده بودم. در مقایسه با نور الوهیت که احساس می کردم تمام موجودیتم را در برگرفته بود، خدای ادیان سنتی دیگر تیره و تاریک بنظر می رسیدند. با اینکه دین را کنار گذاشته بودم، اما در عوض به معنویت و روحانیت دلچسبی رسیده بودم.

در طول جنگ جهانی دوم و برای وظیفه ای خطیر در یک گروه جمع آوری مین انتخاب شده بودم و گاهی گروه مان تا سرحد مرگ پیش می رفت، اما برخلاف دیگر اعضای گروه، هیچ ترسی از مردن نداشتم. گویی که قضیه مرگ سندیت و صحت خود را برایم از دست داده بود. از آنجا که همیشه شیفته پیچیدگی ذهن بودم و می خواستم روانپزشک باشم؛ بعد از جنگ، شروع به مطالعه رشته پزشکی کردم. استاد آموزش روانکاوی من پروفیسوری در دانشگاه کلمبیا بود که اتفاقاً او هم آگنوستیک بود. هر دو نگاهی تیره و تار به دین داشتیم. تجزیه و تحلیل همانطور که حرفه و زندگی ام پیش می رفتند بخوبی پیش می رفت و در آن زمان کاملاً به انسانی موفق تبدیل شده بودم. اما هنوز بطور کامل وارد زندگی حرفه ای نشده بودم که یک بیماری پیش رونده و کشنده که به هیچ نوع درمانی پاسخ نمی داد شروع به از پا در آوردنم کرد. در آن زمان ۳۸ ساله بودم و می دانستم که خواهم مرد. به بدنم هیچ اهمیتی نمی دادم و روانم کاملاً در وضعیت شدید

اضطراب و ناامیدی بود. همانطور که به لحظات پایانی نزدیک تر می شدم، افکاری از ذهنم می گذشت که "اگر خدا وجود داشته باشد چی؟"؛ بنابراین سعی کردم بسوی او دعا کنم، زیرا اگر خدایی وجود داشته باشد من از او درخواست کمک می کنم و در آن لحظه جوابی می گیرم، پس ناخودآگاهانه به هر کجا که خدا ممکن بود باشد خود را واگذار کردم. هنگامی که بیدار شدم نوعی دگرگونی غیر عادی و نامتناسب طوری در من صورت گرفته بود که به دلیل ترس بسیار شدید لال شده بودم. دیگر آن آدم قبلی نبود و وجود نداشت. چیزی به نام شخص یا نفس دیگر دیده نمی شد و تنها وجود نامحدود یک قدرت بی حد بود که در من احساس می شد. این حضور با چیزی به نام "من" جایگزین شده بود و بدن و حرکاتم منحصراً با آن اراده نامحدود بود که کنترل می شد. جهان از وضوح یک یگانگی نامحدود روشن شده بود و خود را بطرزی بیان می کرد که گویا همه چیز خود را در کمال و زیبایی بی حد و حصر نشان می دادند.

همچنان به مدت ۹ ماه این سکون ادامه داشت و هیچ اراده ای از خودم نداشتم، بشکلی ناخوانده نهاد فیزیکی تحت جریان نامحدود آن قدرت و به زیبایی و آرامی بکار خود ادامه می داد. در آن حالت نیازی به فکر کردن به چیزی یا کسی نبود. تمام حقایق، خود آشکار بودند و تصور و خیالپردازی نه نیاز بود و نه امکانپذیر. از طرفی سیستم عصبی ام بار سنگینی بر خود احساس می کرد، زیرا که بیش از حد توانش انرژی مصرف کرده بود. با وجود ترس، اضطراب و نبود انگیزه، انجام هرگونه کار در این دنیا کاملاً غیرممکن شده بود و از آنجا که همه چیز بی عیب بود، گویی در این دنیا چیزی نبود که بتوان آن را جستجو کرد. شهرت، موفقیت و پول معنایشان را از دست داده بودند. دوستانم مرا مجبور به عملگرایی و واقع نگری و برگشت به امور کاری خودم می کردند. اگرچه کشف کرده بودم که می توانستم واقعیت شخصیتهای زیربنایی را درک کنم، اما حتی دیگر انگیزه ای برای انجام چنین کاری در من وجود نداشت. دیدم که چگونه بیماریهای عاطفی در عقاید مردم جا می گیرد و جزئی از شخصیتشان می شود. در نهایت بصورت خود به خودی فعالیتهای پزشکی ام از سرگرفته شد و اتفاقاً تبدیل به کاری عظیم شد. مردم از سراسر آمریکا برای معالجه پیشم می آمدند و هر ساله هزاران بیمار را درمان می کردم. سرانجام ۵۰ متخصص و تعدادی کارمند داشتم که برایم کار می کردند، ۲۰۰۰ بیمار سرپایی و ۲۵ کلینیک درمانی، مرکز تحقیق و آزمایشگاههای مجهز به سیستم ثبت امواج مغز داشتم. برای نمایشها و برنامه های رادیو و تلویزیون از جمله مک نیل نیوز، تودی شو و باربارا والترز شو دعوت می شدم. در سال ۱۹۷۳ با همکارم لینیوس پاولینگ که برنده جایزه نوبل هم بود گزارشات کاری ام را در کتاب روانپزشکی ارتومولکولار- درمان بیماری با کم و زیاد کردن و کنترل مواد طبیعی مخصوصاً ویتامینها- شرح دادم.

"عشق، درخشندگی، معجزه"

شرایط کلی اعصاب کم کم رو به بهبود بود و پدیده شیرین، دلچسب و پیرانژی دیگری را در مغزم، جایی که حس شدید و مداوم لذت خلق شده بود حس می کردم. همه چیز در زندگی با هم اتفاق می افتاد و در یک توازن خاص و بی عیب متحول می شد. معجزه تبدیل به چیزی عادی شده بود. چیزی که مردم جهان آن را معجزه خطاب می کردند، نه در شخصیت من بلکه در پیشگاه من دیده می شد. اما چیزی که از ظاهر "من" باقی مانده بود تنها شاهدهی بود که تمام این وقایع را دیده بود. بتدریج یک "من" عظیم تر، حتی عمیق تر از خود من با افکار سابق، تمام چیزهایی که اتفاق افتاده بود را تعیین می کرد.

بگونه ای شده بود که حالاتم توسط دیگران گزارش داده می شد. بعدها به سمت تحقیقات و تعلیمات معنوی و روحانی دیگری هدایت شدم و با اندیشه های *بودا*، *هوانگ پو* و دیگر حکیمان و دانایان روشن ضمیر و این اواخر معلمان دیگری از جمله *رامانا ماهارشی* و *نیسارگاداتا ماهاراج* آشنا شدم که نوعی تأیید بر این بود که تجربیاتم بی همتا نبوده اند. ناگهان *بهاگوات گیتا* خیلی برایم کارآمد و مفید واقع شد و همزمان گزارشات *راما کریشنا* و اولیای مسیحی نیز حاکی از همان لذات و حالات معنوی شدند.

هر کسی و هر چیزی در جهان درخشان، برایم با سلیقه آفریده شده و زیبا بود. همه موجودات زنده درخشان شده بودند و این درخشش را با آرامش، شکوه و جلال ابراز می کردند. آشکار بود که همه بشریت با عشقی باطنی دارای انگیزه شده بود، اما در عین حال و بسادگی از آن ناآگاه بود. بیشتر مردم طوری زندگی می کنند که گویا در خوابی هستند که نمی خواهند قوه ادراکشان را نسبت به اینکه واقعاً چه کسی هستند بیدار کنند. همه بطرزی بنظر می رسیدند که انگار خواب هستند، اما بشکلی باورنکردنی زیبا بنظر می آمدند و من با همه پیوندی عاشقانه برقرار کرده بودم.

دیگر لازم بود که عادات تمرین مراقبه-مدیتیشن- را برای یک ساعت در صبح و قبل از شام متوقف کنم، زیرا که خوشی و سعادت را به مرحله ای که قابل برنامه ریزی نبود تقویت می کرد. در هنگام مراقبه تجربه ای شبیه به آن تجربه ای که من با آن کپه برف داشتم اتفاق می افتاد، اما این بار بطور فزاینده ای ترک آن حالت و برگشت به زندگی عادی را برایم سخت و سخت تر می کرد. زیبایی باور نکردنی هر چیزی بی عیبی خود را درخشان می کرد و هر جایی که دنیا زشتی می دید، من فقط نهایت زیبایی را می دیدم. این عشق معنوی در تمام ادراک من نفوذ کرده بود. تمام مرزهای اینجا و آنجا، حال و آینده و من و تو کاملاً از بین رفته بودند.

سالها از سکوت و آرامش باطنی گذشت و این قدرت حضور بود که رشد می کرد. من دیگر زندگی شخصی نداشتم، اراده شخصی ام نیز دیگر وجود نداشت. فقط وسیله ای از حضور نامحدود شده بودم و تا جایی که آن اراده نامعلوم مرا با خود می برد من نیز می رفتم. افراد در

حضور آن رایحه، احساس آرامش خارق العاده ای می کردند. مردم جوابهایشان را از من می گرفتند، اما دیگر شخصی به نام دیوید وجود نداشت. چیزی که مردم در حال انجام آن بودند جوابهای ظریف و نکته بینانه ای بود که از خودشان نشأت می گرفت و در حقیقت با جواب من هیچ تفاوتی نداشت. هرگاه به فردی نگاه می کردم خود را در چشمانش می دیدم و از خود می پرسیدم که چگونه من در بدن همه آنها راه یافته ام.

معجزه آسایی در پشت قوه ادراک معمولی اتفاق می افتاد و سالها بود که امراض مزمن زیادی که از آن رنج برده بودم از بین رفته بودند. سو و بینایی چشمانم خود بخود بحالت عادی رسیده بود و دیگر نیازی به استفاده از عینکهای دو کانونی که سالهای زیادی استفاده می کردم نداشتم. گاهی یک انرژی کاملاً پیچیده و عشقی نامحدود را که ناگهان از قلم به سمت صحنه و جایی که فاجعه ای اتفاق افتاده بود و شروع به پرتوافکنی می کرد می توانستم احساس کنم.

برای مثال یکبار زمانی که در حال رانندگی در بزرگراهی بودم این انرژی شگفت انگیز از درون سینه ام شروع به فعال شدن کرد. زمانی که پیچ را رد کردم متوجه شدم که تصادفی اتفاق افتاده است. چرخهای ماشین وارونه شده که در حال چرخیدن بود نشان می داد که تصادف تازه رخ داده بود. انرژی با شدت زیادی از من به سرنشینان ماشین منتقل شد و خود بخود متوقف شد. یکبار دیگر در حال پیاده روی در خیابانی در یک شهر غریب بودم که انرژی از درونم سعی در نشان دادن یک سد در پیش رویم کرد. دقیقاً به منطقه ای رسیده بودم که عده ای در حال دعوای گروهی بودند؛ سپس این افراد به عقب افتادند و شروع به خندیدن کردند و آن انرژی دوباره متوقف شد.

تغییرات عمیق از درک، بدون هشدار و در شرایطی غیرمحمول بوجود می آمدند. یکبار که به تنهایی در رستورانی در لانگ آیلند ناهار می خوردم ناگهان یک حضور یک دفعه ای از همه کس و همه چیز را احساس کردم و همه چیز در نگاه معمولی جدا از هم بنظر آمد؛ ولی بعد دوباره همان محیط به جهان شمولی بی انتها با یگانگی خاص تغییر کرد. در سکوتی بی حرکت دیدم که هیچ رویداد یا چیز دیگری وجود ندارد و در واقع همان هیچ چیز در حال افتادن بود، زیرا که گذشته، حال و آینده تنها یک درک مصنوعی اند؛ همچون توهم جدایی "من" از تولد و مرگ. بعد از اینکه نگاه محدود و غلط من از "خود" به حقیقت اصلی یعنی "جهان" تغییر پیدا کرد، احساسی غیرقابل توصیف مانند اینکه بعد از مدتها به خانه برگشته باشم در من بوجود آمد و بحالتی از آرامش و آسایش بعد از تمام آن رنجها که کشیده بودم رسیده بودم. تنها توهم فردیت است که عامل تمام رنجها و گرفتاریهاست؛ هنگامی که فرد درک می کند خود یک جهان کامل است و همه چیز در او وجود دارد، برای همیشه و بدون هیچ پایانی، دیگر امکان درد و رنج برایش وجود نخواهد داشت.

"استفاده از حضور در درمان"

بیماران برای دیدنم از سراسر دنیا می آمدند و بعضی از آنها ناامیدترین ناامیدان بودند. از بیمارستانهای خیلی دور پیش من می آمدند با امید اینکه درمانی برای بیماریهای روانی، جدی و غیرقابل درمان از جمله اختلالات روانی و ذهنی پیدا کنند. بعضی از آنها کاتاتونیک- فردی که حالات حرکتی و گفتاری او کاملاً مختل شده و بصورت ناخودآگاه مانند مجسمه در یک وضعیت ثابت می ماند و حرکتی انجام نمی دهد- و بعضی دیگر برای سالها بی صدا و خاموش بودند، اما در هر بیماری و در پشت ظاهر ناتوان و عاجزش، ضمیری از حس درخشش، عشق و زیبایی بطور کامل و واضح دیده می شد. شاید برای افراد معمولی خیلی تیره و تاریک می آمد که او می گفت با این دنیا بطور کامل ترک رابطه عاشقانه کرده است. یک روز یک بیمار کاتاتونیک را با ژاکت مخصوص بیماران روانی به بیمارستان و نزدم آوردند. او زنی بود با اختلال شدید عصبی که قادر نبود بر روی پاهایش بایستد. او بر روی زمین با حالتی تشنج پیچ و تاب می خورد و چشمانش به سمت بالا برگشته بودند. لباسهایش را پاره کرده بود و فقط می توانست صداهایی از گلویش درآورد. خانواده او بسیار ثروتمند بودند و در طول سالها شماری از پزشکان از جمله متخصصین معروف سراسر جهان این زن را دیده بودند. درمانها برایش بی نتیجه مانده بودند تا جایی که متخصص او تسلیم شده بود و وضعیتش را ناامیدانه توصیف کرده بود.

به آن زن نگاه کردم و با بی زبانی پرسیدم، خدایا چه کاری از من می خواهی که برای او انجام دهم؟ و متوجه شدم که فقط باید عاشق او باشم، همین. ضمیر او از طریق چشمانش می درخشید و من سعی کردم با آن حس عاشقانه ارتباط برقرار کنم. در آن لحظه او در حال درمان توسط تشخیص خودش بود که واقعاً چه کسی بود. چیزی که برای ذهن و بدنش تا بحال اتفاق افتاده بود دیگر هیچ اهمیتی نداشت. این حس برای بیماران بی شماری اتفاق افتاد، بعضی از آنها کاملاً درمان شدند و برخی دیگر نه. اما چیزی که مهم بود این بود که روش درمان بالینی، دیگر برای درمان بیماران استفاده نمی شد. رنج و عذاب داخلی آنها تمام می شد و از آنجا که عشق و آرامش را جایگزین می کردند؛ در نتیجه درد متوقف می شد. این پدیده را تنها با گفتن این مطلب می توان توضیح داد که بیماران با شفقت حضور، واقعیتشان را تغییر می دهند و درمان را مانند چیزی فراتر از دنیا یا چیزی که بنظر می رسد تجربه می کنند. آرامش درونی که من در آن وجود داشتم هر دوی ما را حتی فراتر از هویت و زمان احاطه کرد.

دیگر دریافته بودم که درد و رنج فقط از ضمیر خود و نه از سوی خدا شکل می گیرد. این حقیقتی بود که با زبان بی زبانی به ذهن بیمارانم انتقال می دادم. هنگامی که همین دیدگاه تاریک فکری مشابه را در بیمار کاتاتونیک دیگری دیدم که برای سالها صحبت نکرده بود از طریق ذهنم به او گفتم تو خدا را سرزنش می کنی برای کاری که نفس تو با تو انجام داده است؟ او از روی

زمین بلند شد و شروع به صحبت کرد و باعث شکه پرستارانی شد که شاهد آن حادثه بودند. پس از مدتی این کار بطرز فزاینده ای تبدیل به کاری پرفشار و طاقت فرسا شد. بیماران منتظر تختها بودند که خالی شوند، البته بیمارستانی که من پذیرفته بودم دارای مکانهای اضافی بود که از بیماران نگهداری می شد. ناامیدی شدیدی در برابر رنج انسانها احساس می کردم؛ زیرا فقط می توانستم با یک بیمار در آن واحد مواجه شوم. این دقیقاً مانند این بود که می خواستم از زیر ضمانت دریا با یک فنجان کوچک آزاد شوم. احساس کردم باید راهی برای پیدا کردن ضعف مشترک و جریان بی پایان پریشانی های روحی و رنج انسان وجود داشته باشد.

به خاطر می آورم هنگامی که برای اولین بار با علم حرکت شناسی بدن آشنا شدم از پتانسیل بالقوه آن شگفت زده شدم. در واقع آن به منزله پیوندی بود که جهان مادی را با ذهن و روح در ابعاد متفاوت پیوند می داد. در جهانی که پر از انسانهای خواب آلود بود که قدرت ذاتی شان را از دست داده بودند این علم می توانست مانند ابزاری عمل کند که ارتباط قطع شده را با واقعیت برای همه نشان دهد. من انجام این آزمایش را بر روی هر ماده ای، هر فکری و هر مفهومی که فکر می کردم انجام دادم، دانشجویان و تیم تحقیقاتی من نیز همین کار را می کردند. سپس به چیزی عجیب دست یافتیم. در حقیقت افراد تحت آزمایش در برابر محرکهای منفی مثل لامپهای مهتابی، حشره کشها و شیرین کننده های مصنوعی ضعیف عمل می کردند، اما دانشجویانی که در معنویت، مرتبه هوشیاری خود را افزایش داده بودند دیگر نتایج ضعیف بدست نمی آوردند. نتایج ضعیف فقط برای افراد معمولی، منحصر بفرد بود. چیزی قطعی و مهم میزان سطح هوشیاری افراد تحت آزمایش را تغییر داده بود؛ آنها آشکارا درک می کردند که در زیر سایه رحمت دنیا قرار ندارند، بلکه از چیزی که در ذهنشان باور دارند تأثیر می گیرند. شاید روند پیشرفت به جهت روشنگری و روشنفکری می توانست بطرزی به مردم نشان داده شود که بتوانند قدرت مقاومت را در برابر بی ثباتی هستی افزایش دهند.

روز به روز قدرت بیشتری در تغییر جزء به جزء جهان همراه با پاره ای خیالبافی احساس می کردم. می دیدم که چگونه عشق در جهان هربار با نفرت جایگزین می شد. تمام نهاد طرح تمدن در دنیا بطرز عمیقی با تمرکز در قدرت عشق در نقطه ای خاص می توانست تغییر کند. در واقع هر زمان که این اتفاق می افتد، تاریخ، جاده و مسیری جدید برایش تدارک می دید. حالا این بینش اساسی و عمیق نه تنها با جهان می تواند گفتگو کند؛ بلکه قادر است بصورتی مرئی و غیرقابل انکار بنمایش گذاشته شود. داستان غم انگیز زندگی انسان اینگونه بنظر می رسد که گویی همیشه روح او فریب خورده است، اختلاف و نزاع، نتایج اجتناب ناپذیری از ناتوانی بشر

در تشخیص درست و غلط از یکدیگر بوده است. اما جوابی برای این معمای غیرقابل حل بنیادی وجود داشت، راهی برای بازبینی ذات هوشیاری و توضیحی اساسی که بدون آن استنباط غیرممکن بود.

"سیر و سیاحت روح و روان"

وقت آن رسیده بود که دیگر نیویورک را ترک کنم. جایی که یک آپارتمان در خیابان پنجم و ملکی در لانگ آیلند داشتم. اما در حقیقت به دور از همه این مسائل چیزی مهمتر کشف کرده بودم. من آن دنیا و همه چیزش را رها کردم و به زندگی دنجی در شهری کوچک جایی که هفت سال بعدی زندگی ام را در آنجا به مطالعه و مراقبه گذراندم پرداختم. دیگر می توانستم اندیشه هایم را واقعی و لمس شدنی بسازم، نیاز داشتم این حالت هوشیاری را مانند یک ابزار مهم، نگهداری و حفظ کنم، اما حس غلبه بر سعادت ناخواسته باعث می شد که متوجه شوم باید به خودم آموزش دهم که هنوز باید در حضور الهی و همان زیربنای جامعه باشم. مسیر چیزی را که در جهان در حال اتفاق افتادن بود از دست داده بودم و برای تحقیقات و نوشتن لازم بود که دیگر تمرینات معنوی و مراقبه را متوقف کنم و بیشتر تمرکز را بر جهان مادی قرار دهم؛ پس شروع به روزنامه خوانی کردم و برای در جریان بودن حوادث و اتفاقات دنیا، شناخت افراد و دانستن ذات رایج گفتاری دنیا شروع به تماشای برنامه های تلویزیون کردم. مجریان برنامه ها را نمی شناختم، اما اینکه با اخبار روزانه آشنایی پیدا می کردم برای لذت بخش بود. تجارب ذهنی از حقیقت، آینده نگری از رمز و رموز تصوف که با ارسال انرژی به آگاهی جمعی بر تمام بشریت اثر می گذارند، استثناهایی هستند که بسادگی برای اکثریت انسانها قابل فهم نیستند و فقط برای عده قلیلی از سالکان معنویت معنی دار و قابل فهم هستند. حالا دیگر به دنبال این بودم که چطور فردی عادی باشم، زیرا عادی بودن راهی برای بیان الوهیت است. کشف حقیقت واقعی نفس یک فرد، تنها از طریق مسیر زندگی روزمره او می تواند بدست آید. بین یک امر معمولی و خدا هیچ تمایزی وجود ندارد. تنها چیزی که الزامی است یک زندگی توأم با مراقبت و محبت است. این حقیقت در طی گذر زمان خود را فاش می کند و نشان می دهد.

و حالا بعد از سفر طولانی روح و روان، به مهمترین کار و نتیجه دست یافته ام و آن چیزی است که زندگی ام را به این مرحله از فهم نزدیک کرده است که در زندگی تا جایی که بتوانم به هموعانم خدمت کنم.

حضور، مملو از سکوت است که ما را بحالتی از آرامش هدایت می کند و بشکلی نامحدود قادر به آرام کردن است، در عین حال مانند یک صخره محکم است. در این حالت ترس از بین می رود و لذت معنوی با وجدی غیر قابل توصیف اتفاق می افتد، زیرا که تجربه گذر زمان متوقف می شود؛ دیگر بیم و هراس، پشیمانی و درد یا انتظار وجود ندارد. منبع لذت هرگز پایان نمی یابد و برای همیشه حضور خواهد داشت، بدون هیچ شروع یا پایانی، دیگر از دست دادن، غم و اندوه و میل وجود نخواهد داشت. دیگر نیازی نیست که کاری انجام شود. در آن لحظه هر چیزی بی عیب و کامل است.

هنگامی که زمان متوقف می شود تمام مشکلات از بین می روند؛ در واقع آنها از مرحله ای به بعد دیگر مصنوعی بنظر می رسند. زمانی که حضور بر همه جا مسلط می شود دیگر هیچ تعیین هویتی برای ذهن و جسم وجود ندارد. هنگامی که ذهن آرام و خاموش رشد می کند، این طرز فکر که "من هستم" نیز از بین می رود و آگاهی خالص بطرزی شروع به درخشیدن می کند که فراتر از زمان و جهان بصورتی نامحدود چیزی که من هستم، بوده ام و خواهم بود را برای همیشه روشن نگاه می دارد.

مردم متعجب می شوند که چگونه فردی می تواند به این مرحله از آگاهی برسد؟ من تجربیاتم را با شما در میان می گذارم و توجه کنید که تنها تعداد کمی می توانند از این قدمها و آداب پیروی کنند؛ زیرا که در عین حال آنها بسیار ساده و عادی اند. گاهی در ابتدا میل رسیدن به این حالت در من خیلی شدید بود، سپس به حالتی رسید که احساس می کردم بخشندگی و ملایمت، بی هیچ استثنایی باید ثابت باقی بماند. هر کسی باید نسبت به خود، افکارش و هر چیز دیگری احساس ترحم و مهربانی داشته باشد. در مرحله بعد، امید برای امیال در تعلیق و اراده تسلیم شخصی در همه لحظات پدیدار شد. هر فکر، احساس، اشتیاق و کرداری تسلیم خدا بود و ذهن بطور فزاینده ای خاموش می شد. ابتدا تمام داستانها و پاراگرافها را در ذهنم ورق می زدم و سپس شروع به بررسی ایده ها و مفاهیم می کردم. هر گاه فردی اجازه دهد امیال او با افکارش رها شوند دیگر نمی تواند بشکلی ماهرانه به اهدافش برسد و آنگاه همه چیز شروع به تکه تکه شدن کرده، نصفه و نیمه نمایان می شوند. در غیر اینصورت می توان به انرژی پشت افکار دست یافت حتی قبل از اینکه چیزی تبدیل به فکر شود.

در این مرحله و در هنگام کار نه تنها هیچ امری نمی توانست باعث حواس پرتی در تمرکز و مراقبه گردد؛ بلکه این حالت در همه فعالیتهای معمولی نیز ادامه پیدا می کرد. آن در ابتدا امری بسیار سخت و غیرممکن بنظر می رسید، اما همانطور که زمان پیش می رفت تبدیل به یک عادت با حالتی خود به خودی و بدون زحمت می شد. این روند دقیقاً مانند راکت هنگامی که زمین را ترک می کند است. در ابتدا قدرت بسیار عظیمی نیاز دارد و هر چه بیشتر پیش می رود نیاز به آن نیروی اولیه کمتر و کمتر می شود تا جایی که میدان گراننش را نیز رد می

کند و زمانی که به فضا می رسد با همان مقدار نیروی حرکتی آنی خود به حرکتش ادامه می دهد. سپس ناگهانی و بدون هیچ هشدار یک تغییر مکان در میزان آگاهی و هوشیاری انسان رخ می دهد، این در حالی است که حضور در آنجا وجود دارد و بدون هیچ اشتباهی همه چیز را در برمی گیرد. لحظاتی از ترس هنگامی که نفس می میرد وجود دارد، ولی حضور مطلق حتی باعث الهام بخشیدن به خود ترس می شود. این پیشرفت غیرمنتظره در من بسیار تماشایی بود و حتی شدیدتر از چیزی که قبلاً شناخته شده بود دیده می شد. هیچ رونوشت و حالت مشابهی شبیه به آن در تجربیات معمولی وجود نداشت. این شک عمیق مستلزم این بود که با عشق، مزین گردد. بدون حفاظت و حمایت عشق، هر کسی می توانست در آن لحظه نابود گردد.

لحظه وحشت تا زمانی که نفس به وجود خود چسبیده باشد ادامه دارد، در غیر اینصورت ترس دیگر به پوچی تبدیل می شود. اما هنگامی که "خود" مُرد و با "همه چیز" جایگزین شد دیگر همه چیز خود را واضح، بی عیب و شناخته شده با گوهر و ذات درونشان نشان می دهد. این آگاهی که یک نفر دربرگیرنده همه است یا می تواند باشد از فلسفه بی مکانی نشأت می گیرد. یک نفر کامل و کلی، چیزی فراتر از شخصیت، هویت، نژاد و حتی انسانیت است. چنین شخصی نباید هرگز از رنج یا ترس بهراسد.

چیزی که از این به بعد برای بدن اتفاق می افتد غیرمادی بودن آن است. در مرتبه خاصی از آگاهی روحانی و معنوی تمام دردها و آلام در بدن درمان می شوند و خود به خود از بین می روند. اما در حالت مطلق نمی توان چنین چیزی را ربط داد. بدن از چیزی که برایش پیش بینی شده است فرار می کند و به همان جایی برمی گردد که آمده است. این مرحله ای است که دیگر هیچ چیزی مهم نیست و فرد در برابر هر امری بی تأثیر می شود. بدن طوری ظاهر می شود که به جای آنکه به یک "من" تبدیل شود، مانند تمام اسباب و اثاثیه یک اتاق به "آن" مبدل می گردد. شاید خنده دار بنظر آید که هنوز افراد، بدن را به "شخص" عنوان و لقب می دهند. اما در آن واحد هیچ راه دیگری وجود ندارد که این حالت از هوشیاری و آگاهی را برای فردی ناآگاه توضیح داد. بهتر است بگذاریم هر کسی زندگی اش را ادامه دهد و مشیت الهی تمام تعادل اجتماعی را در دست بگیرد. اگرچه زمانی که فرد به این مرحله از سعادت می رسد پنهان کردن این شوق شدید برایش بسیار دشوار می گردد. اما در این مرحله میلی عمومی وجود دارد که برای سود دیگر اعضای جامعه بهتر است و آن این است که این حالت با دیگران در میان گذاشته شود. شاید جهان به آن خیره شود و مردم از سراسر دنیا برای مشایعت با این رایحه همراه شوند. شاید جستجوگران متافیزیک و افراد کنجکاو در امور معنوی به این مسیر کشیده شوند. شاید از درد شدید و در جستجوی معجزه، کسی مانند یک آهنربا عمل کند و منبعی از لذت و سعادت برای دیگران شود.

شرایطی که شادی شدید با خود همراه دارد همیشه نمی تواند ثابت باشد. فراموش نکنید که لحظه هایی از درد و عذاب شدید نیز ممکن است وجود داشته باشد. بدترین لحظه، زمانی اتفاق

می افتد که این حالت دچار نوسان می شود و ناگهان بدون هیچ دلیل آشکاری موقف می گردد. این لحظه یأس و ناامیدی شدیدی با خود به همراه دارد، حسی که گویا فرد، بودن در آن حضور یادشده را ترک گفته است. این احساس شکست، ادامه مسیر را دشوارتر می کند و پشت سر گذاشتن این دشواری نیاز به اراده بسیار قوی دارد. در نهایت روشن می شود که یا فرد باید از این مرحله فراتر رود یا اینکه بطور مداوم از نزول از این مرتبه زیبا، رنج مشقت باری بکشد. هنگامی که او وارد مرحله ای از خواسته های دوگانه می شود دیگر باید عظمت این شادی و گذار شود تا زمانی که فرد پایش را به جایی فراتر از این تضادها و درگیری بگذارد. **در اینجا باید چیزی با خوشحالی و رضایت درونی تسلیم شود و آن نفسی است که همچون آهن، قوی است و انسان را محدود می کند.** نفس رسیدن به زنجیر طلایی شادی و وجد را سخت تر می کند. این احساس بطرزی است که گویا او می خواهد دست از خدا بردارد و در این حالت مرحله جدیدی از ترس که تا بحال انتظارش نمی رفته است شروع به برانگیختگی می کند. این مرحله پایانی، وحشت از تنهایی مطلق است.

در مورد خودم، ترس وجود نداشتن در من بسیار شدید بود و همین بود که باعث شد بارها و بارها از آن برگردم. هدف از این رنجهای برایم مشخص شده بود. در واقع آنها بسیار غیرقابل تحمل اند، زیرا که دردهایش همچون سیخ بر انسان وارد می شوند و برای از میان برداشتن شان تلاش و تقوی زیادی نیاز است. هنگامی که دودی در مورد بهشت و جهنم بسیار طاقت فرسا می شود، در مورد میل وجود داشتن هم باید تسلیم شد. اگر تنها یکبار این اتفاق بیفتد ممکن است فرد به چیزی فراتر از همه چیز یا هیچ چیز یا فراتر از وجود داشتن یا وجود نداشتن پا بگذارد. رسیدن به حد اعلی و نهایت این کار سخت ترین مرحله است؛ یک حوضه نهایی که فرد کاملاً از جبران ناپذیر بودن توهم وجود که به آن رسیده است آگاه می شود.

اما در واقع در این مرحله مکاشفه نهایی از خود، حل مسأله یگانگی و مسأله وجود داشتن یا نداشتن بصورت دوگانه باقی می ماند و تنها هویت در الوهیت دنیا حل می شود و دیگر هوشیاری و آگاهی شخصی وجود نخواهد داشت که بخواد انتخاب کند. در این مرحله قدم آخر توسط خود خدا و جهان برداشته می شود.

این سفر اعجاب انگیز را دنبال کنید و ببینید چگونه می توانید هوشیاری تان را به مرحله ای از قدرت به جای زور افزایش دهید. شما- اگر بخواهید و اراده کنید- به یکی از افراد بیدار و آگاه در دنیا تبدیل خواهید شد و در آن لحظه زندگی تان هرگز مانند قبل نخواهد بود.

سر آغاز

تمام تلاش بشر رو به سوی هدفی عمومی است و آن فهم تجربیات و تأثیرگیری از آنها است. تا امروز بشر توضیحات و تجزیه و تحلیل‌های فراوانی در مورد اخلاقیات، فلسفه، روانشناسی و غیره بسط و توسعه داده است. میزان قابل توجهی زمان و پول صرف جمع آوری اطلاعات و تحلیل شان و همچنین تلاش در پیش بینی گرایش‌های انسان شده است. همه این به آب و آتش زدن‌ها برای گرفتن تنها یک جواب است. بنظر می‌رسد ما به این جواب اعتقاد و باور داریم و زمانی که آن را بدست می‌آوریم می‌توانیم مشکلات اقتصادی، سیاسی، سلامت جمعی و جرم و جنایت را حل کنیم. اما تا بحال نتوانسته ایم هیچ یک از این مشکلات را حل کنیم.

این بدین معنا نیست که کمبود اطلاعات داریم؛ بلکه حتی در حال غرق شدن در آنهایم. مانعی که وجود دارد این است که ابزار مناسبی در تفسیر مسائل مهم در اطلاعات جمع آوری شده نداریم یا بوجود نیامده است. هنوز سؤالات درست را هم نپرسیده ایم، زیرا هرگز مقیاسه مناسبی از رابطه و درستی آنها نداشته ایم. این معمای غیرقابل حل بشر حالا و همیشه بگونه ای بوده است که استعدادهای غلط را بجای واقعیات صحیح و بطور اشتباهی شناسایی کرده است. اما فرضیه های ساختگی، محصولات همین درکهای قراردادی مان هستند. محدودیت دیدگاه سؤال کننده باعث می‌شود که نارسایی و نقصان در جوابهای دریافتی وجود داشته باشد. خطایی کوچک در هنگام طرح سؤال منجر به خطاهای بزرگ در جوابهایی که بعداً دریافت می‌کنیم می‌شود.

فهم و درک، بسادگی از بررسی اطلاعات بدست نمی‌آید، بلکه با بررسی اطلاعات و با متدی خاص حاصل می‌شود. تا زمانی که می‌دانیم هر داده چه معنایی دارد، آن اطلاعات بی‌مصرف هستند. برای فهمیدن معنای دیگر نه تنها نیازمندیم که سؤالیهای درست بپرسیم؛ بلکه نیازمند استفاده از ابزاری مناسب در اندازه گیری اطلاعات و توضیح آنها در روندی معنادار هستیم. اشتباهات نابود کننده در سیستم فکری بشر در ابتدا بصورت زیر بوده اند:

(الف) عدم موفقیت در قائل شدن تفاوت بین امور ذهنی (درونی) و امور جسمی (بیرونی).

(ب) نادیده گرفتن محدودیتها در ذات اصطلاحات و طرحهای اولیه.

(ج) نادانی در مورد طبیعت هوشیاری و آگاهی انسان.

(د) درک نادرست از رابطه بین علت و معلول.

نتایج این کم و کاستی ها فقط هنگامی روشن می شود که تجربیات بشر را از چشم اندازی جدید و با ابزاری جدید نگاه و بررسی کنیم.

جامعه بشکلی مداوم در تلاش برای تصحیح تأثیرات بجای تصحیح دلایل است. به همین جهت است که روند آگاهی و هوشیاری بشر خیلی آرام است. انسان امروزی حتی بسختی می تواند بر روی اولین پله نردبان تکامل قرار گیرد. ما هنوز نتوانسته ایم مشکلات اولیه گرسنگی در جهان را برطرف کنیم. اگر چه کورکورانه چیزهایی از روی آزمایش و خطا بدست آمده است، اما در واقع امور اجرایی بشر خیلی دورتر از حد مؤثر برای دستیابی بوده اند. گرچه این تحقیقات تصادفی برای حل مشکلات توأم با پیچیدگی و سردرگمی شدید هستند، اما جوابهای صحیح، همیشه نشانی از بی آلابشی و سادگی را در خود به همراه دارند. بنیادی ترین قانون دنیا اقتصاد است. دنیا حتی ذره ای به کوچکی یک اتم را نیز به هدر نمی دهد، مصرف هر چیزی دلیلی دارد و هیچ عارضه خارجی وجود ندارد؛ بلکه همه چیز منجر به برقراری تعادل در دنیا می شود.

بشر به دلیل فقدان دانش و آگاهی در مورد خود، نمی تواند آزادانه زندگی کند مگر که نگاهش را به نگاهی فراتر از دلایل آشکار تغییر دهد. براساس مدارک ثبت شده توسط بشر به این مهم دست پیدا می کنیم که جوابها هرگز از شناسایی دلایل بدست نمی آیند. بجای آن بسیار ضروری است که شرایطی که در زیر لایه پنهان دلایل قرار گرفته اند را شناسایی کنیم. این شرایط تنها در هوشیاری و آگاهی انسان نهفته شده اند. هیچ جواب قطعی و روشنی برای هیچ نوع مشکلی از طریق جداسازی نتایج بدست آمده از رویدادها و نقشه کشی آنها در یک تصویر ذهنی از دلایل نمی تواند وجود داشته باشد. دلیل آن را نمی توان بسادگی در جهان قابل مشاهده یافت. جهان قابل مشاهده همان جهان مفاهیم، اثرات و عوامل است، زیرا که می شود آن را به عرصه نمایش گذاشت.

تفاوت در یافتن ابزار مناسب باعث نزول در نتایج آزمایش و ناتوانی مان در قائل شدن تبعیض بین امور ضروری و غیرضروری می گردد. تا بحال هیچ نوع سیستمی وجود نداشته است که راه حلی قوی و مؤثر را از راه حل های ضعیف و غیر مؤثر جدا و تفکیک سازد. می توان گفت خود مبنای ارزیابی هم ذاتاً در اجرای ارزیابی واقعی ناتوان بوده است.

انتخابات اجتماعی معمولاً بسته به اقتضا، مغالطات آماری، سیاست، احساسات، فشار رسانه ها، تعصبات شخصی و منافع مقرر صورت می گیرند. این تصمیم گیریهای مهم بر روی همگان و تحت شرایطی که تقریباً عدم موفقیت را تضمین می کند اثر می گذارد، زیرا جوامع با فقدان واقعیت های ضروری براساس فرمولی کارآمد که بتواند مشکلات را حل کند مواجه هستند.

آنها با توسل به زور، ابراز عقاید متفاوت، قواعد نادرست، مالیات، قوانین و آیین نامه هایی که بسیار هم پر هزینه هستند شکست می خورند، زیرا قدرت را با زور جایگزین می کنند، اگرچه استفاده از قدرت بسیار به صرفه تر است.

شعور و احساس دو گونه مختلف از استعداد های فکری بشر هستند. هر دوی آنها از آنجا که تاریخ پر مخاطره فردی ما و بقای جمعی گواهی می کنند، غیر قابل اعتمادند، ولی با این حال این ماییم که عمل مان را به شعورمان نسبت می دهیم. بشر به چیزی غیر از امور شناخته شده مشغول است. در واقع نظم و ترتیبی منطقی از داده ها در خدمت سیستم الگوی شناخته شده ای است که بعدها تبدیل به حقیقت می شود. اما هیچ چیز به هیچ عنوان صحیح نیست به جز آنچه که تحت چگونگی ها باشد؛ فقط از یک دیدگاه بسیار خاص پیروی کند و تا بحال بر زبان جاری نشده باشد.

بشر متفکر در انتها اینگونه استنباط می کند که تمام مشکلات، از سختی در مورد "دانستن" برمی خیزد؛ در نتیجه ذهن به مرحله ای از معرفت شناسی که یکی از شاخه های فلسفه است و به بررسی اینکه بشر چگونه و تا چه اندازه ای از هر چیزی می داند می رسد. این بحث های فلسفی گاهی مانند آموزگار عمل می کنند و گاهی نیز بسیار بی ربط بنظر می رسند. اما سوالات مطرح شده همگی بر اساس هسته تجربیات انسانی خواهد بود. مهم نیست که از کجا شروع به بررسی در مورد دانش بشری کرده ایم. ما همیشه با جستجو در مورد آگاهی و طبیعت هوشیاری انسان همه چیز را پایان می دهیم و در آخر به یک درک مشابه می رسیم که هر پیشرفتی در شرایط انسان، نیازمند اساس قابل بازرسی برای دانستن است که بتوان به آن اعتماد نیز کرد.

مهمترین مانع پیشرفت انسان فقدان دانش او در مورد ذات هوشیاری و آگاهی است. اگر نگاهی لحظه به لحظه بر روند ذهنمان بیاندازیم سرعت درمی یابیم که ذهن، بیش از چیزی که قرار است باشد در حال فعالیت است و آشکار می شود که تصور اینکه عمل ما بر اساس تصمیمات متفکرانه مان شکل می گیرد توهمی بیش نیست. روند تصمیم گیری بر اساس هوشیاری بنیانگذاری می شود. ذهن به کمک میلیونها قطعه از اطلاعات و داده ها، رابطه و عملی شدنشان، با سرعتی باور نکردنی به چیزی فراتر از آگاهی و درک، شروع به انتخاب می کند. این یک بنیان جهانی است که با انرژی هایی که علم جدید دینامیک غیرخطی، آن را "مجنوب کننده" نامگذاری می کند احاطه شده است. حس هوشیاری به حالتی اتوماتیک، چیزی که در آن لحظه فکر می کند بهتر است را انتخاب می کند، زیرا نهایتاً این تنها کار اساسی است که قادر است انجام دهد. رابطه بین سنگینی و شایستگی که به اطلاعات داده می شود توسط یک جذب کننده غالب که شخص یا گروهی از اذهان را اداره می کند تشخیص داده می شود. این طرحها می توانند شناسایی، توصیف و اندازه گیری شوند، آنگاه فهم کامل و جدیدی از رفتار انسان، تاریخ و سرنوشت بشریت از این اطلاعات برخاسته می شود و همانگونه که شروع به کاوشگری در ذات

مشکلات بشر می کنیم به این نتیجه می رسیم که هرگز معیاری قابل اعتماد برای آزمایشات وجود نداشته است که طبق آن بتوان انگیزه و تجربیات بشر را در طول تاریخ اندازه گیری و تفسیر کرد.

امروزه علم حرکت شناسی علمی محسوب می شود که براساس آزمایش بر روی هر چیز یا محرکی و پاسخهای ماهیچه ای پایه گذاری شده است. یک محرک مثبت باعث برانگیخته شدن پاسخ قوی ماهیچه ها و یک محرک منفی منجر به نشان دادن پاسخهای منفی در آزمایش می شود. آزمایش بالینی حرکت شناسی ماهیچه ها بعنوان تکنیکی برای تشخیص، در طی بیست و پنج سال گذشته تأیید و تصدیقات گسترده ای پیدا کرده است. تحقیق اصلی دکتر جورج گودهارت بر روی افراد، بعدها توسط دکتر جان دایموند بشکلی وسیع تر و کاربردی تر صورت گرفت. دایموند تشخیص داد که پاسخهای مثبت و منفی براساس محرکها چه جسمی و چه ذهنی اتفاق می افتند. در این نتیجه او تمام اطلاعاتش را برای عموم در کتابی جمع آوری کرد. بازتاب تحقیقات او در این کتاب، تکنیک دایموند را با کشف نتایج زیر، چند قدم جلوتر پیش برده است. **پاسخهای حرکتی ماهیچه ها نه تنها قادر هستند تفاوت میان محرکهای مثبت و منفی را درک کنند، بلکه قادرند تفاوت میان "آنبولیک" و "کاتابولیک" و حتی حقیقت و کذب را درک کنند.** آنبولیک همان عمل متابولیسم است که مواد ساده را به موادی پیچیده برای بافتهای بدن تبدیل می کند و کاتابولیک همان عمل تفکیک مولکولهای پیچیده تر به ساده تر است که اغلب منجر به آزاد سازی انرژی می گردد. خود تست بسیار ساده، سریع و نسبتاً دور از خطا و شکست است. پاسخ مثبت ماهیچه، در مقابل جمله ای که آشکارا صحیح است اتفاق می افتد و پاسخ منفی زمانی اتفاق می افتد که شخص در مقابل جمله ای کذب قرار می گیرد. این پدیده بشکلی کاملاً مستقل از آگاهی، دانش یا عقیده فرد آزمودنی اتفاق می افتد. نتیجه آزمایش بر فرهنگها و جوامع، معتبر و درگذر زمان، همیشه ثابت بوده است. این تکنیک برای اولین بار در تاریخ بشر ابزاری فراهم کرده است که کاملاً قابل تصدیق و تأیید است و در طول گذر زمان با انتخابهای تصادفی یا ساده ثابت و غیرقابل تغییر بوده است و می تواند حقیقت را از کذب تشخیص دهد.

اما مطلب مهمتر این است که می فهمیم توسط این پدیده تست شدنی می توان میزان هوشیاری و آگاهی افراد را درجه بندی کرد. با این روش یک مقیاس لگاریتمی از تمام اعداد پدید می آید که میزان قدرت نسبی هوشیاری و آگاهی هر فردی در تمام سطوح تجربیات انسانی را طبقه بندی می کند. تحقیقات فراگیر و جامع منجر به مدرج کردن میزان هوشیاری و آگاهی انسان می شود. این اعداد از ۱ تا ۱۰۰۰ میزان قدرت ممکن در هوشیاری و آگاهی انسان را درجه بندی و نشان می دهند.

میلیونها درجه بندی که خود این کشف و روش را تأیید می کنند بعداً باعث آشکار شدن طبقه بندی میزان قدرت انسانی و یک تشخیص آشکار بین قدرت و زور و کیفیت مربوطه می شوند. همچنین باعث تفسیر مجدد و جامعی از رفتار انسان در تشخیص انرژی نامرئی که قادر به

کنترل رفتار انسان است می شود. این معیار درجه بندی شده همزمان با زیر سطوح سلسله مراتب فلسفه و نیز مرتبط با احساسات و پدیده های عقلانی در جامعه شناسی، روانشناسی بالینی و معنویت که بسرعت خود را نشان داده بودند پیدا شد.

این معیار درجه بندی در سایه کشفیات معاصر، در تئوریهای پیشرفته فیزیک و دینامیک غیرخطی و در تئوری آشوب مورد بررسی قرار گرفته است. مرتبه های درجه بندی شده پیشنهادی ما یک الگوی جذب کننده قدرتمند در دامنه هوشیاری را نشان می دهند که بر وجود انسان چیره شده و نهایتاً تعریفی از گنجایش، معنی و ارزش را ارائه می دهد و در حالات مختلف و گسترده رفتار انسان، بعنوان یک هادی انرژی عمل می کند.

لایه های مختلف این مجنوب کننده، براساس مرتبه های مرتبط با هوشیاری و آگاهی، پارادایمهای جدیدی برای تعریف ضمنی تجربیات انسان در طول زمان فراهم و معرفی می کند. به زبان عملی دیگر، با دسترسی به اطلاعاتی که تا این زمان هیچ راهی برای دستیابی به آن نبود تئوری ما نوید ارزشی بزرگ در تحقیقات تاریخی و امکان سودمندی عظیمی برای آینده بشر دارد. در تلاش برای تأکید بر ارزش این تکنیک بعنوان یک ابزار تحقیقی، مثالهای فراوانی از استفاده کاربردی و مفید آن در فعالیتهای انسانی از جمله در هنر، بازرگانی، سیاست، پزشکی، جامعه شناسی و علوم طبیعی و بصورت بسیار کاربردی در بازاریابی، تبلیغات، توسعه و تحقیقات و بشکل تجربی در روانشناسی، فلسفه و امور مذهبی دیده می شود. کاربردهای ویژه این تئوری در رشته های گوناگون دیگر چون جرم شناسی، مطالعه در مورد اعتیاد، مطالعه در مورد هوش و خود بهبودی نیز پیشنهاد شده است.

توضیح چیزی ساده گاهی می تواند غیرممکن باشد، اما با این حال اگر عمق مطلب ساده ای را بفهمیم، ظرفیت خود را برای درک طبیعت دنیا و زندگی در حد بسیار بالایی افزایش داده ایم. قسمت عمده ای از این کتاب به چگونگی روند ساخت بحالتی ساده، آشکار و واضح پرداخته است، اما چون موضوع مطرح شده در اینجا در واقع بیش از حد ساده است، ارائه آن در جهانی مملو از پیچیدگی بسیار سخت می شود. علیرغم عدم اعتماد و بدگمانی به امور واضح و ساده، ممکن است تنها دو طبقه معمولی در جامعه ببینیم؛ معتقدان و بی اعتقادان. برای کسانی که بی اعتقادند تا زمانی که ثابت نشود که موضوع بحث یا اعتقاد صحیح است، همه چیز غلط و کذب می باشد، اما برای کسانی که اعتقاد دارند، هر چیزی که با نیت خوب بیان شود احتمالاً صحیح است؛ مگر که عکس آن ثابت شود. ترس، عامل بدبینی در تردید و بدگمانی بدرستی و نیکوکاری بشر است، در صورتی که شرایط خوش بینی و پذیرفتن اطلاعات، از وجود اعتماد بنفس برخاسته می شود. هر دو حالت جواب می دهد و هر کدام جنبه های مثبت و منفی خود را دارد. به همین جهت من با مشکل ارائه اطلاعاتم بحالتی که هر دو را راضی کند مواجه بوده ام.

از این رو این کتاب روشی تناقضی بکار برده است، زیرا بگونه ای نوشته شده است که قوه ادراک را برای نیمکره راست و چپ آسان کرده است. در واقع انسان با تشخیص الگوها شروع به شناسایی محیط اطرافش می کند. آسانترین راه در بدست آوردن مفهومی کاملاً جدید این است که ابتدا با آن آشنا شویم. این نوع ادراک با مئدی در نوشتن به نام "بستار" بجای استفاده از صفت‌های پراکنده و نامربوط یا مثالهایی که خود افکار و مفاهیم اصلی را بیان می کنند ترغیب می شود؛ بنابراین در این حالت خود مفاهیم اند که شروع به اجرا می کنند و با تجدید و تکرار موضوع را به اتمام می رسانند. با این روش، ایده بیان و ذهن در حالتی از سهولت رها می شود. چنین دستاوردی قابل توصیف است، زیرا ذهنی که فصل سوم این کتاب را می خواند همان ذهنی نخواهد بود که فصل اول را خوانده است. در خصوص این موضوع، ایده شروع این کتاب از فصل اول و پیش رفتن تا انتها کاملاً روش استفاده مطلق از نیمکره چپ است. این نوع نگرش محدود به دنیا که همه حوادث ظاهراً از یک روند الف ب ج پیروی می کنند در فیزیک نیوتونی مانند یک پیاده رو، راهی برای خود باز کرده است. این نوع کوتاه نظری نمونه ای قدیمی از واقعیت است. نگاه عمیق تر و جامع تر ما نه تنها پیشرفته ترین علوم مثل فیزیک، ریاضیات و تئوریهای غیرخطی را دربرمی گیرد، بلکه فراتر از فراستی است که برای هر کسی می تواند بصورت تجربی معتبر واقع شود.

در مجموع، ارائه این اصل بصورت جمله به جمله با چالشی در یک قیاس ضد و نقیض از درک مفاهیم غیرخطی و خطی همراه است. اطلاعاتی که از رشته های علمی مانند فیزیک نظری پیشرفته، ریاضیات، دینامیک غیرخطی، ریاضیات در تئوری آشوب، حرکت شناسی پیشرفته در رفتار، نوروبیولوژی، تئوری آشوب و همچنین مفاهیم فلسفی در معرفت شناسی و هستی شناسی استخراج شده اند به نوبه خود و به اندازه کافی مشکل و پیچیده هستند. از این فراتر اینکه بسیار ضروری بود که ماهیت آگاهی و هوشیاری انسان را پیرامون علوم یاد شده یادآور شویم. درک قطعی چنین موضوعاتی از دیدگاههای کاملاً عقلانی یک امر گیج کننده است و نیاز به مطالعه در تمام طول زندگی دارد. بجای تمرکز بر روی کاری سخت، سعی کرده ام عصاره آن را بگیرم و فقط بر روی ماهیت هر موضوعی کار کنم. حتی تلاش اولیه برای توضیح چگونگی انجام آزمایش و زیربناها و تکنیکهای این کتاب که بنظر می رسد قوانین شناخته شده جهان را بهبود می بخشد ناچاراً ما را به قلمروی عقلانی از فیزیک نظری پیشرفته، دینامیکهای غیرخطی و تئوری آشوب هدایت می کند؛ بنابراین سعی کرده ام تا جایی که ممکن است این موضوعات را با عبارات بسیار ساده ارائه و منتقل کنم. اصلاً نگران نباشید، اینگونه نیست که درک و فهم این کتاب نیاز به قدرت عقلانی و دانشمندان داشته باشد. ما روی یک موضوع بارها و بارها تکیه می کنیم تا زمانی که برای شما روشن و واضح گردد. هر بار این مفاهیم را همراه با مثالهایی به شما نشان و توضیح می دهیم و درک بهتر و جامع تری برایتان بوجود خواهد آمد. این نوع روش یادگیری مانند عوارض جدید احتمالی در هوایما می باشد. در نگاه اول همه چیز ناآشنا بنظر می رسد، در

نگاه دوم به چند نقطه مرجع اشاره می‌کنیم، در نگاه سوم همه چیز کم‌کم شروع به معنادار شدن می‌کند و در نهایت با در معرض قرارگیری آن بصورت ساده، شروع به آشنا شدن می‌کنیم. سیستم ذاتی تشخیص ذهن، خود ضمام دیگر امور را در دست خواهد گرفت.

برای فرونشاندن ترس خودم که شاید خواننده پیام اصلی این کتاب را متوجه نشود و علیرغم تلاش بسیار زیادی که برای آن انجام داده‌ام، تمایل دارم پیشاپیش به بررسی آن بپردازم.

ذهن بشر مانند یک پایانه کامپیوتری است که به پایگاه داده‌های اطلاعاتی عظیمی متصل است. این پایگاه داده‌ها همان هوشیاری و آگاهی انسان است. قوه درک ما کاملاً شخصی است، ولی این ریشه آگاهی و هوشیاری در همه بشریت مشترک است. پایگاه داده‌ها، قلمروی نبوغ است. برای انسان بودن نیاز به همکاری با این پایگاه داده‌ها است و هر کسی از بدو تولد امکان دسترسی به این قلمروی نبوغ را دارد. حال این اطلاعات نامحدود در این پایگاه اطلاعاتی بصورت آماده برای هر کسی در چند ثانیه، در هر جا و هر زمان قابل دسترس است. بدرستی که این کشف متحیرکننده قادر است زندگی را، چه فردی و چه عمومی، به درجه‌ای که تا بحال پیش بینی نشده است تغییر دهد.

این پایگاه داده‌ها، زمان، مکان و تمام محدودیتهای احتمالی رسیدن به هوشیاری انسان را بهبود می‌بخشند. به همین جهت بعنوان ابزاری منحصر بفرد برای تحقیقات در آینده متمایز خواهند بود و راه را برای بررسی در اموری که تا بحال رؤیا محسوب می‌شدند باز می‌کنند. همچنین چشم انداز بشر را به امور شکل گرفته در زندگی، چون ارزشها، رفتارها و سیستم اعتقادی ثابت نگه می‌دارد. اطلاعات بدست آمده توسط این تئوری، یک زمینه جدید برای فهمیدن رفتار انسان و نمونه‌ای جدید برای معتبر کردن حقیقت عینی را فراهم می‌کند. اگرچه موضوع مورد بحث می‌توانست با تدریس، سخنرانیها و نوار ویدئویی امکانپذیر و در دسترس باشد، ولی تلاش کردم تا آن را بشکلی قابل خواندن در یک کتاب فراهم کنم. اثباتها و نمایشها اگرچه فوق العاده ساده هستند؛ می‌توانند پیچیده هم باشند، کودکان آن را بسرعت یاد می‌گیرند و با لذت دنبال می‌کنند. برای آنها چیزی وجود ندارد که عامل تعجب شان شود. آنها همیشه می‌دانسته‌اند که به یک پایگاه اطلاعاتی متصل بوده‌اند. اما ما بزرگسالان هستیم که این را فراموش کرده‌ایم. نبوغ ذاتی کودکان به سطح پایگاه داده‌ها نزدیکتر است، به همین جهت است که آن فرد یک کودک بود که متوجه شد امپراطور لباس بر تن ندارد. اشاره به داستان لباس جدید امپراطور - و نبوغ اینگونه اتفاق می‌افتد.

ما بر نوک انگشتانمان ابزاری داریم که قادر است با دقت فراوان حقیقت را از کذب، اعمال شدنی را از اعمال نشدنی و نیک خواهی را از بدخواهی متمایز کند. می توانیم نیروهای پنهان را که تا بحال نادیده گرفته شده بودند و رفتار انسان را مشخص می کردند آشکار کنیم. ما ابزاری برای پیدا کردن جوابهای حل نشده قبلی و مشکلات اجتماعی پیرامونمان در دست داریم. دیگر نیازی نیست کذب بر روی زندگی مان در نوسان و جولان باشد.

این کتاب پیمان بزرگی با شما می بندد، شاید بزرگترین پیمانی که تا بحال با شما بسته شده باشد. اگر در طول زندگی تان بصورت اشتباهی راهنمایی شده اید، این کتاب برایتان امکانی فراهم می کند که همه چیز را دریابید. دیگر نیازی ندارید بدون اینکه کتابی را آزمایش کنید آن را بخرید یا بخوانید. آن بسیار پرهزینه و رسیکی است. میزان حقیقت این کتاب به تنهایی بر روی ۸۱۰ اندازه گیری و درجه بندی شده است (پیوست الف را مطالعه کنید) که معمولاً چنین چیزی در این زمان در جامعه ما غیرمنتظره بنظر می رسد. امیدوارم تاکنون بخشی از وعده و پیمان خود را تکمیل کرده باشم.

در واقع تیم تحقیقاتی ما، همیشه میزان حقیقت در روشهایی را که کتاب در هر فصل، هر پاراگراف و هر جمله توصیف کرده است را بررسی کرده اند. برای مثال آزمایشات، خطایی را که در لیست افراد مشهور که چهره و نامشان را به خاطر شهرت از بین برده بودند نشان می داد. زمانی که هر کلمه را دوباره بررسی کردیم در مورد نام "جان لنون" به خطایی برخوردیم، زیرا که او خود را نابود نکرده بود؛ او به ضرب گلوله و توسط یک قاتل به قتل رسیده بود. زمانی که اسم او را حذف کردیم، میزان حقیقت جمله، همچنین پاراگراف و در نهایت کل صفحه با بقیه فصل یکسان شد.

واقعیت جالبی که مشاهده شد این بود که امتیازات افرادی که مورد آزمایش قرار گرفته بودند بعد از اینکه با موضوع این کتاب مواجه شدند افزایش یافت. این نشان می دهد که در معرض قرارگیری این اطلاعات باعث افزایش میزان هوشیاری و آگاهی فرد می شود، زیرا که مفاهیم و کاربردهای عملی این کار بسیار متنوع هستند و هر جزئی از این موضوع می تواند بحالتی که مورد علاقه شنوندگان باشد؛ هم گسترده و هم متمرکز شود. قسمتهای دیگر برای ارائه بصورت بالینی، خود را وقف علاقه دیگر گروههای خاص کرده است. اما اضافه بر این در مورد کاربردها و قیاسهای جزئیات روش تحقیق بسختی اشاره شده است. اگرچه نتایج بدست آمده که در اینجا توضیح داده شده است محصول بیست سال بررسی و میلیونها اندازه گیری و درجه بندی توسط تیم بازرسی بر روی هزاران فرد آزمایش شونده بوده است، اما کتاب قدرت در برابر

زور برای افزایش دانش در علم و هنر، تنها اکتشافات اولیه از این تئوری بالقوه را ارائه می دهد. شاید مهمترین قسمت این کتاب، پیمانش برای مساعدت در رشد و بلوغ معنویت به بالاترین حد هوشیاری، حتی خود روشنگری باشد.

این کتاب می تواند قدرت فهم را برای هر کسی دست یافتنی و ممکن کند. این آشکارسازی از یک رابطه تصادفی بین فیزیولوژی هوشیاری و آگاهی، کارکرد سیستم عصبی انسان و فیزیک در جهان شروع می شود و مایه تعجب نخواهد بود هنگامی که یادآور می شویم که ما قسمتی از این جهان هستیم و همه چیز با هم مرتبط است. به هر حال تمام این رازها بصورت تئوری در اختیارمان هستند؛ اگر که بدانیم کجا و چگونه به آن نگاه کنیم.

آیا انسان می تواند بطور خود به خودی باعث پیشرفت خود شود؟ چرا نه؟ شاید تمام کاری که باید بکند این است که شادابی و طراوتش را افزایش دهد. او بدون هیچ تلاشی موقعیت خود را به چیزی فراتر افزایش می دهد. زور هرگز نمی تواند این شاهکار را انجام دهد، قدرت نه تنها می تواند این کار را بکند؛ بلکه قادر است آن را بصورتی مداوم و همیشگی انجام دهد.

انسان فکر می کند که توسط زورهایی که تحت کنترلش هستند زندگی می کند، اما در واقع او توسط قدرتی که منبعش فاش نشده است و هیچ تسلطی بر آن ندارد کنترل می شود، زیرا قدرت نیازی به تلاش ندارد و بحالتی نادیدنی و ناپیدا به راه خود ادامه می دهد. تفاوتهای زیادی میان زور و قدرت وجود دارد؛ زور از طریق احساسات تجربه می شود، ولی قدرت می تواند از طریق آگاهی داخلی تشخیص داده شود. بشر توسط همترازی اش با انرژی مجذوب کننده و قدرتمند در شرایط فعلی کاملاً بی حرکت است و بصورت ناخودآگاه تلاش برای حرکت می کند. انسان لحظه به لحظه در حالت تکامل، معلق است. انرژی هایی از زور عامل جلوگیری و انرژی هایی از قدرت عامل انگیزه و پیشرفت انسان می شوند.

انسان به مانند چوب پنبه در دریایی از هوشیاری است. او نمی داند که کجا است، از کجا آمده است، نمی داند به کجا می رود و جواب بسیاری از چراها را نمی داند. انسان در این معمای بی پایان سرگردان است، او سوالات مشابهی را قرن پس از قرن دیگر می پرسد و در این مقدار پرش برای رسیدن به آگاهی دوباره شکست می خورد، اما دوباره همان کارها را تکرار می کند. نشانه چنین پیشرفت ناگهانی از درک، در واقع تجربه درونی آسودگی، لذت و ترس می باشد. همه کسانی که بعد از آن، چنین تجربه ای را داشته اند، احساس می کنند جهان به آنها هدیه ای گرانبها ارزانی داشته است. واقعیات با تلاش بسیاری جمع آوری می شوند، اما حقایق خود را بدون هیچ تلاشی آشکار می کنند.

اگر در پایان این کتاب اعلام کنید "من همیشه این را می دانستم"، پس این کتاب، بسیار موفق بوده است. در واقع چیزی که اینجا بیان شده است انعکاسی است از چیزی که قبلاً می دانسته اید. تنها آگاهی نداشتید که آن را می دانسته اید. همه تلاش ما بر این است که با اتصال نقطه ها به یکدیگر تصویر کلی و واضحی را نمایان سازیم. امید است که این کتاب تمام منابع درد، رنج و شکستهایتان را خنثی کند و برای رسیدن به تکامل در هوشیاری و آگاهی، کمک لازم را بکند تا اینکه هر کسی میزان رضایت و لذت را که باید تجربه هر روز هر انسانی باشد روز به روز افزایش دهد. امیدوارم به کمک این کتاب قادر به درک و فراهم آوری شرایطی برای آشکارسازی رموز زندگی شخصی تان شوید. برای انجام چنین کاری نیاز به ماجراجویی نهایی دارید.

دکتر دیوید آر هاوکینز

مؤسسه تحقیقات پیشرفته معنوی

سدونا، آریزونا ۲۰۰۲

بخش اول

ابزارها

فصل اول

پیشرفتهای بحرانی در دانش

روند تکامل این کتاب از سال ۱۹۶۵ شروع و با پیشرفت در شماری از رشته های مختلف علمی پرورش داده شد که اتفاقاً تعدادی از آنها از اهمیت خاصی برخوردار بودند. تحقیقات بالینی بر روی فیزیولوژی سیستم عصبی و عملکرد جامع اندامهای انسان، منجر به علم جدیدی به نام حرکت شناسی یا کینسیولوژی در سال ۱۹۷۰ شد. در خلال این تکنولوژی کامپیوترهای بوجود آمده بحالتی طراحی شده بودند که می توانستند میلیونها محاسبه را در میلی ثانیه انجام دهند و ساخت ابزار جدیدی را برای هوش مصنوعی امکانپذیر کنند. این دسترسی ناگهانی به توده اطلاعاتی که قبلاً غیرممکن بود باعث چشم اندازی انقلابی به یک پدیده طبیعی به نام " تئوری آشوب" شد و همزمان در علوم نظری، مکانیک کوانتومی به سمت فیزیک نظری پیشرفته هدایت شد. در ارتباط با ریاضیات، علم جدیدی به نام دینامیک غیرخطی که مهمترین پیشرفت در علم جدید محسوب می شد بوجود آمد که تأثیرات طولانی مدت آن حتی تا امروز مورد توجه قرار دارند.

علم حرکت شناسی برای اولین بار، رابطه بسیار صمیمی بین ذهن و بدن برقرار کرد و موضوع "ذهن همراه با بدن فکر می کند" را فاش ساخت؛ بنابراین مسیری برای کشف راههایی که هوشیاری و آگاهی با مکانیسمی ظریف خود را در پشت روند بیماریها آشکار می کردند فراهم آورد.

کامپیوترهای پیشرفته اجازه می دادند حجم عظیمی از اطلاعات از طریق گرافیک و آشکارسازی قواعد ناپیدا، که قبلاً توسط فیزیک نیوتونی بعنوان اطلاعات کشف نشدنی و بی معنی (آشوب) نادیده گرفته شده بودند به تصویر کشیده شوند. نظریه پردازان در رشته های گوناگون بناگهان قادر شدند راههای منسجمی در فهم این داده ها و اطلاعاتی که قبلاً بی ربط و غیرخطی محسوب می شدند بدست آورند. به دلیل اینکه این دستاورد، پر هرج و مرج و بی نظم بود، دسترسی به آن از طریق تئوریهای منطقی احتمالی یا ریاضیات امکانپذیر نبود.

تحلیل داده های غیرمنسجم، نوعی انرژی مخفی یا مجذوب کننده را در پس پدیده های طبیعی، تصادفی و آشکار که قبلاً به کمک ریاضیات پیشرفته و معادلات، غیرخطی فرض شده بودند، شناسایی و آشکار کرد. تصاویر گرافیکی کامپیوتری بصورت خیلی واضح، طرحهایی از میادین مجذوب کننده را نمایش می دادند. دیگر پتانسیل ضمنی در تحلیلهای ظاهراً غیرقابل پیش بینی در محیط های مختلفی مثل مکانیک سیالات، بیولوژی انسان و ستاره شناسی بی حد و حصر بنظر می رسید (اما عموم مردم از رشته دینامیک غیرخطی ناآگاه بودند و تنها در بازار کامپیوترهای گرافیکی جذاب که الگوهای آن توسط علم هندسه "فراکتال" تولید شده بود ظاهر می شدند). در طول مدت این آشکارسازیهها، علوم خطی بتدریج از توجه به اساس زندگی دور شده بودند درحالی که کلیه روند زندگی غیرخطی است. این کناره گیری شامل شاخه پزشکی هم می شد، زیرا هنگامی که کشفیات خارق العاده حرکت شناسی مطرح شد، توسط این رشته کاملاً نادیده گرفته شد و هیچ زمینه و نمونه ای از واقعیت که بتواند قابل درک باشد وجود نداشت، اما پزشکی فراموش کرده بود که علم حرکت شناسی یک هنر و خود علم، ابزاری برای هنر است.

در میان علوم پزشکی فقط روانپزشکی بود که توانست فاصله خود را با سنت گرایان حفظ کند، زیرا روانپزشکی با آن دسته از امور زندگی انسان سروکار داشت که غیرقابل اندازه گیری بوده و از درجه علمی کمتری برخوردار بودند. این یک دیدگاه نیوتونی است. در حقیقت روانپزشکی از سال ۱۹۵۰ عامل پیشرفت غیرمنتظره علمی در داروشناسی روانی یا پسیکوفارماکولوژی شده بود، اما روانپزشکی بعنوان علمی غیرخطی در محیط پزشکی باقی می ماند که به بررسی بصیرت، قدرت تصمیم گیری و کلیه روند زندگی انسان بعنوان یک پدیده می پردازد. اگرچه علم روانپزشکی بسیار کم به مسائلی چون عشق، ارزش، معنی و اراده توجه داشته است،

در

عوض

همیشه نسبت به دیگر علوم پزشکی سنتی، دیدگاه وسیع و فراتری به انسان داشته است.

مهم نیست که فرد برای بررسی و تحقیق از چه بخشی از فلسفه، نظریه های سیاسی یا خداشناسی شروع کرده باشد. همه مسیرها نهایتاً در یک نقطه مشخص همگرا می شوند و آن چیزی جز جستجو برای درک صحیح از خلوص مرتبه هوشیاری نیست. کاملاً صحیح است که بعضی از متفکران مدرن به چیزی فراتر از حد رشته علمی شان پیش رفتند و شروع به پرسش سؤالاتی در خصوص رابطه بین جهان، علم و هوشیاری کردند، اما تمام امور خطیر در دانش بشری که در بالا اشاره شد، حتی علم حرکت شناسی و علوم غیرخطی در پشت مانعی بزرگ برای دانش بشری گیر افتاده اند و آن تنها بررسی ذات هوشیاری انسان است، پس همانطور که پیش می رویم به تئوریها و تأثیرات این افراد در زمینه درک و فهم انسان رجوع خواهیم کرد.

رساله این کتاب از ترکیب نتایج علمی از نوعی روش شناسی که هم خیلی ساده و هم مستحقق پاداش است مشتق شده است. پس تا بحال نتیجه گرفتیم که فهم انسان نیز می تواند مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه تاکنون هیچ مسیر یا نقشه ای برای ما مشخص نبوده است، اما تحقیقات طرحهای خود را تولید و خلق کرده اند و از این رو تنها نیاز به متنی بود که بتوان یافته ها را در آن درک کرد.

از آنجا که در این دنیا همه چیز با هم در ارتباط است، پس موجبا تعجب نیست اگر یکی از هدفهای اولیه این مطالعه، تهیه نقشه ای برای زمینه و میدان انرژی هوشیاری باشد که اتفاقاً با دیگر مسیرهایی که به بررسی این موضوع مشغول هستند همکاری مؤکد می کند. با این کار گوناگونی تجربیات انسان به مرحله ای از اتحاد می رسد و تلاش می شود در نحوه بیانش همه پارادایمها را نیز دربرگیرد. این نوع نگرش همراه با فراست می تواند دوگانگی مصنوعی بین موضوع و هدف را از میان بردارد و نگاه محدودی که باعث ایجاد توهمی دوگانه می شود را بهبود بخشد. در واقع امور ذهنی و جسمی مشابه و یکسانند، زیرا می توانند بدون توسل به معادلات غیرخطی و گرافیکهای کامپیوتری نشان داده شوند.

با نشان دادن امور ذهنی و جسمی بشکلی مشابه و یکسان قادریم که محدودیتهای مربوط به زمان را از بین ببریم، زیرا طبق تعریف کلمه، زمان بزرگترین مانع برای درک طبیعت زندگی، مخصوصاً در نحوه بیان تجربیات انسانی است. اگر در واقعیت، امور ذهنی و جسمی مشابه و یکسان هستند، پس با نگاهی کلی به بشر می توان پاسخ همه این سؤالات را دریافت. ما با ضبط مشاهدات می توانیم بسادگی این تصویر بزرگ و پدیدار شده را تماشا کنیم.

کسی که دستخوش محدودیتها نمی شود بتدریج می تواند بررسی های گسترده تری را نیز انجام دهد.

هر یک از ما کامپیوتری پیشرفته تر از تمام کامپیوترهایی که بصورت استادانه، دارای هوش مصنوعی هستند در اختیار داریم. این کامپیوتر چیزی نیست جز ذهن انسان که همیشه قابل دسترس است. کارکرد اصلی هر وسیله ای که قادر به اندازه گیری می باشد بدینگونه است که در هنگام یافتن تغییرات جزئی بسادگی شروع به نشان دادن علائم می کند. در آزمایشی که در این کتاب توضیح داده شده است عکس العمل انسان نیز چنین علامتی از تغییر در شرایط فراهم می کند؛ همانطور که بزودی خواهیم دید که چطور بدن می تواند تفاوت بین آنچه که عامل حمایت زندگی انسان است یا نیست را به بهترین نحو ممکن درک کند.

باعث شگفتی نیست اگر موجودات زنده قادر باشند عکس العملی مثبت نسبت به عوامل حامی و عکس العملی منفی نسبت به عوامل غیرحامی در زندگی نشان دهند. این مکانیسم اساسی برای بقاء است. ذات در همه اشکال زندگی دارای ظرفیتی است که قادر به شناسایی تغییرات است و نسبت به آن عکس العمل نشان می دهد. به همین دلیل درختان در ارتفاعات بلند، کوتاه تر می شوند، زیرا به همین نسبت اکسیژن در جو کمتر است. نباید فراموش کرد که مواد اصلی سلولهای انسانی- پروتوپلاسم- خیلی حساس تر از آگاهی و هوشیاری در درختان هستند.

این روش شناسی در مورد دینامیکهای غیرخطی که در این کتاب بکار گرفتیم و برای پیشرفت نقشه میدان هوشیاری انسان به نام تحقیق مجنوب کننده بکار برده شده است. چنین محدوده قدرت انرژی برای استفاده در تجزیه و تحلیل نقطه بحرانی در نظر گرفته شده است. تجزیه و تحلیل نقطه بحرانی تکنیکی است از این واقعیت که در هر سیستم بسیار پیچیده، یک نقطه بحرانی خاص وجود دارد که با کوچکترین ورودی بزرگترین تغییر حاصل خواهد شد؛ برای مثال با لمس بسیار آرام یک نقطه گریز در چرخ دنده های بزرگ یک آسیاب بادی می توان آن ماشین غول پیکر را از کار انداخت، البته اگر دانست که دقیقاً انگشت را کجا گذاشت.

دینامیک غیرخطی این طرح مهم را قادر می کند که به شناسایی عرصه های پیچیده تر بپردازد، حتی هنگامی که این عرصه ها با توده های نامنسجم از اطلاعات کشف نشدنی پنهان شده باشند. در واقع رابطه ای را کشف می کند که دنیا آن را بعنوان امری غیرضروری و بی ربط دور انداخته است. این روشی در حل مشکلات است؛ مشکلاتی که جهان با آن آشناست. در حقیقت روشی کاملاً متفاوت با دستیابی هایی متفاوت است.

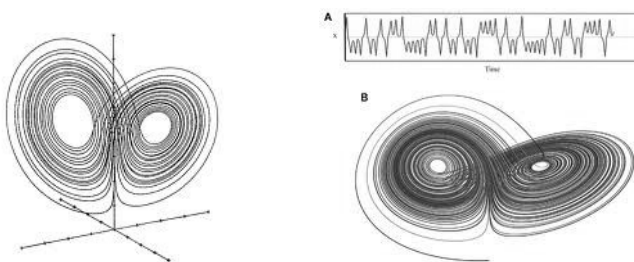
جهان بصورت قراردادی اینگونه فرض می کند که روند مشکلات نیازمند آن است که در یک توالی زمانی، با گامهای قطعی و پیشرفته منطقی و از جایی شناخته شده- سؤال و شرایط-

شروع شود و به سمت چیزی ناشناخته- یعنی جواب- حرکت کند. دینامیکهای غیرخطی به سمت خلاف این جهت، در واقع از چیزی ناشناخته یعنی اطلاعات غیرقطعی به چیزی شناخته شده یعنی جواب حرکت می کنند. به زبانی دیگر آن با نمونه ای متفاوت از علت و معلول عمل می کند. این مشکل بعنوان یک تعریف و دسترسی و نه بعنوان تابعیت منطقی دیده می شود (مانند حل مسأله از طریق معادلات دیفرانسیل).

اما قبل از تلاش برای تعریف سؤالاتی که در این مطالعه استفاده کرده ایم، اجازه دهید بعضی از عباراتی که معرفی کرده ایم را با جزئیات بهتر و بیشتری بررسی کنیم.

مجنوب کننده ها

مجنوب کننده نامی است که به یک طرح قابل شناسایی داده می شود که ظاهراً از یک توده بی معنا و مفهوم از اطلاعات پدید می آید که در همه آن انسجامی مخفی وجود دارد و خود را بی ربط و متناقض نشان می دهد. مجنوب کننده ها برای اولین بار در طبیعت توسط ادوارد لورنز نشان داده شدند. لورنز گرافیکهای کامپیوتری گرفته شده از شرایط آب و هوایی را در دوره طولانی از زمان مطالعه کرد و طرح مجنوب کننده ای که او معرفی کرد امروزه بعنوان "اثر پروانه ای لورنز" بسیار شهرت دارد (شکل ۱).



شکل ۱. اثر پروانه ای لورنز

انواع مختلفی از مجنوب کننده ها با اسامی مختلفی مانند "مجنوب کننده عجیب" نشان داده شدند. اما مهمترین امر برای تحقیق ما کشف این بود که بعضی از این طرحها بسیار قدرتمند و برخی دیگر ضعیف تر هستند. همچنین نقطه ای بحرانی وجود دارد که بین دو طبقه مجزا فرق می گذارد. این پدیده نشان می دهد که باند انرژی بالا و پایین در ریاضیات با باند شیمیایی موازی و هم روند است.

میدانهای تسلط

میدانهای تسلط، طرحهایی از انرژی های بالاتر و قوی تر هستند که بر انرژی های ضعیف تر اثر می گذارند و می تواند شبیه به همزیستی یک میدان مغناطیسی کوچک در یک میدان مغناطیسی بزرگتر از یک الکترومغناطیس غول پیکر باشد. پدیدار شناختی جهان، بگونه ای بیان عکس عملهای بی پایان طرحهای مجذوب کننده با قدرتهای گوناگون است. پیچیدگی بی انتهای زندگی، انعکاس طنین بی پایان از افزایش و کاهش همین میدانهاست که با هارمونی خود و تعاملات دیگر ترکیب شده است.

تجزیه و تحلیل نقطه بحرانی

مفهوم سنتی نیوتونی از علیت، حضور اطلاعات غیرقطعی را محروم کرده بود، زیرا چنین اطلاعاتی با الگوهای متناسب نمی شد. با کشفیات آلبرت اینشتین، هایزنبرگ، بل، بوهر و دیگر مبتکران بزرگ دیدگاه ما در خصوص جهان نیز بسرعت ارتقاء یافت. نظریه های جدید فیزیک نشان دادند که هر چیزی در این جهان بصورت ماهرانه ای به چیز دیگر وابسته است.

نظریه باستانی جهان چهاربعدی نیوتونی، اغلب بعنوان چرخ دنده های ساعت غول پیکر با سه بُعد از فضا، روند خطی در زمان را آشکار می کند. حتی اگر به یک چرخ دنده ساده تر نگاه کنیم در خواهیم یافت که بعضی از دنده ها به آرامی و به سنگینی حرکت می کنند، در صورتی که بقیه چرخ دنده ها بسرعت با توازی ناچیز در حال چرخش و حرکت به سمت بالا، پایین، جلو و عقب هستند. فشار بر روی یکی از دنده های بزرگ در حال حرکت تأثیری بر روی خود مکانیسم نمی گذارد، اگرچه در جایی از این مکانیسم، تعادل ظریفی وجود دارد که کوچکترین لمس می تواند کل ماشین را از کار بیاندازد. این بعنوان نقطه بحرانی شناخته شده است، جایی که کوچکترین نیرو منجر به پیش راندن بزرگترین تلاش می گردد.

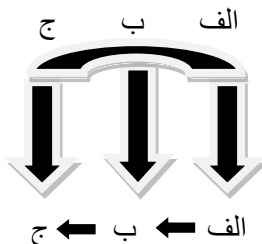
علیت

در جهان قابل مشاهده، نحوه کارکرد علیت بصورت قراردادی به شکل زیر فرض شده است.

الف ← ب ← ج

این یک توالی خطی قطعی است که مانند توپهای بلیارد که به ترتیب بر یکدیگر اثر می گذارند می ماند، فرض ضمنی بر این است که الف باعث ب و در نتیجه باعث ج می شود. ولی تحقیق ما نشانگر نحوه ای کاملاً متفاوت از عملکرد علیت است.

در این طرح دیده می شود که علت (الف ب ج) که غیر قابل مشاهده است منجر به توالی الف ← ب ← ج که پدیده ای قابل مشاهده در جهان سه بعدی قابل اندازه گیری است شده است. مشکل متداول جهان، تلاش برای مقابله با مرحله قابل مشاهده الف ← ب ← ج است. اما کار ما یافتن طرح مجذوب کننده های ذاتی است؛ یعنی بررسی (الف ← ب ← ج) که از آن الف ب ج برخاسته می شود.



این نمودار ساده، عوامل مؤثر بر هر دو موارد قابل مشاهده و غیر قابل مشاهده را فراتر برده است. ممکن است آنها را بعنوان یک رنگین کمان به تصویر بکشیم که قلمروی قطعی و غیرقطعی را به هم متصل می سازد. موجودیت عوامل مؤثر با پرسش سؤال می تواند استنباط شود. چه چیزی هر دوی ممکن و غیرممکن، شناخته شده و ناشناخته شده را در برمی گیرد؟ ماتریس موارد ممکن چیست؟

این توصیف که جهان چگونه کار می کند، با تئوری های دیوید بوهم فیزیکدان، کسی که جهان را با یک نامرئی گرفتار در لفافه و توضیحی آشکار و بی پرده توصیف کرد در توافق است. بسیار مهم است که توجه داشته باشیم همه این نگرشهای علمی، مشابه نگرشهایی است که در واقعیات، توسط دانایان و خردمندان با فراستی که به چیزی فراتر از هوشیاری و آگاهی خالص در طول تاریخ رسیده بودند تجربه شده است. بوهم منبعی را که فراتر از صراحت است و بسیار شبیه بحالتی ناب و خالص از آگاهی و هوشیاری است با متفکران مقایسه کرد.

ظهور ابرکامپیوترها، با هوش مصنوعی به تئوری دینامیکهای غیرخطی اجازه داده است که در مطالعات کارکرد مغز از طریق تکنیک مدل سازی نوروفیزیولوژی بکار برده شوند. کارکرد حافظه نیز بوسیله مدل‌های عصبی در جایی که شبکه مجذوب کننده‌ها شناسایی شده است مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نتیجه تحقیقات رایج این است که شبکه‌های عصبی مغز بعنوان یک مجذوب کننده عمل می‌کنند؛ بنابراین روی هم رفته این سیستم بطریقی تصادفی رفتار نمی‌کند، گرچه یاخته عصبی هر فرد ممکن است بصورت تصادفی عمل کند.

مدلهای عصبی هوشیاری، یک طبقه شبکه عصبی به نام محدودیت سیستم رضایت را آشکار می‌کنند. در این سیستمها شبکه‌ای از نورونهای به هم متصل شده در یک سری محدودیتها مشغول فعالیت هستند و در آن جا یک طرح مجذوب کننده راه اندازی می‌کنند که بعضی از آنها با کمک علم آسیب شناسی روانی شناسایی شده‌اند. این نوع الگو، رفتار را با فیزیولوژی و مشابه آن که نتیجه آزمایش حرکت شناسی ماهیچه است مرتبط می‌کند و رابطه بین ذهن و بدن را به نمایش می‌گذارد.

مطالعه بالینی که در آینده توضیح آن خواهد آمد، با عبارات استنتاج شده از تئوری آشوب، یک "فضای فاز" را شناسایی کرده که طیف کاملی از تکامل هوشیاری انسان را در برمی‌گیرد. فضای فاز، فضایی شامل همه حالات ممکن برای یک سیستم است. در این محدوده، شماری از طرحهای مجذوب کننده با قدرتی فزاینده تعیین شده‌اند. این طرحها میادین انرژی یا به زبانی دیگر همان مشخصه‌های هوشیاری هستند. عملکرد افرادی که به مرحله هوشیاری رسیده‌اند باعث شده که در طول تاریخ و با وجود تعداد بسیار زیادی از این افراد، آنها از دیگر افراد و در کل از دیگران متمایز شوند. تکامل هوشیاری و توسعه جامعه بشری می‌تواند با عبارات ریاضی در دینامیک غیرخطی به تصویر کشیده شود. مطالعه ما با مقادیر مشخصی از هوشیاری و آگاهی که آن را از ۱ تا ۱۰۰۰ درجه بندی کردیم در نظر گرفته شده است. این اعداد، لگاریتمی در مورد قدرت میدانهای انرژی متوالی با مبنای ۱۰ در اختیار ما قرار می‌دهند. این میدان یا بعبارت دیگر فضای فاز، هوشیاری بسیار نامحدود است که تا بی نهایت پیش می‌رود. محدوده بین ۱ تا ۶۰۰ دامنه اکثریت قریب به اتفاق از تجربه انسانی را ارائه می‌دهد. این وسعت، دید اولیه این مطالعه است. مرتبه ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ قلمرو تکامل غیر عادی بشریت در روشننگری است. در این مرحله؛ روشنفکری، هوشیاری، دانایی و بالاترین مرحله معنویت توضیح داده می‌شود.

در طول مطالعه این رشته، الگوهای ترتیبی پدید آمده، پیشرفت قدرت میدانهای مجذوب کننده را که در آن یک تحول منطقه‌ای با ثبات جهانی وجود دارد شناسایی می‌کند. مجذوب کننده‌های عجیب می‌توانند یک انرژی بالا یا یک انرژی پایین باشند. نقطه بحرانی ما در رده ۲۰۰ ظاهر می‌شود. این همان جایی است که مرتبه‌های زیر آن را می‌توان ضعیف یا منفی تلقی

کرد و بالای آن را قوی و مثبت بحساب آورد، ولی هنگامی که به مرتبه ۶۰۰ رسیدیم معلوم است که مجذوب کننده ها بطرز فوق العاده ای قدرتمند بوده اند.

عنصری بسیار مهم در تئوری آشوب که قادر است ما را در درک تکامل هوشیاری یاری رساند، قانون "وابستگی حساس به شرایط اولیه" است. این به واقعیتی مبنی بر اینکه یک دقیقه تغییر شدید در طول یک دوره زمانی می تواند اثری قوی در تغییری بسیار عمیق داشته باشد اشاره دارد. این پدیده که در آینده با جزئیات بیشتری به آن رجوع خواهیم کرد مکانیسمی بسیار مهم و اساسی در روند تکامل است که بر پتانسیل روند خلاقیت نیز تأکید ویژه ای دارد.

اما در مرور این فصل می شود به این نکته اشاره کرد که از زمانهای بسیار دور تا به امروز می توان دید که بشر همیشه سعی کرده است از پیچیدگی عظیم و غیرقابل پیش بینی رفتارش بطور مکرر معنایی بیابد. فناوری بسیاری ساخته شده است که سعی دارد، غیرقابل درک کردنی ها را قابل درک کند. برای دستیابی به آن تنها چیزی که معنی می داد این بود که مسأله مورد نظر باید در عبارتی که خطی بود قابل تعریف، منطقی و عقلانی باشد. اما روند و تجربه زندگی به خودی خود مانند اندامی می ماند که بر طبق تعریف، غیرخطی محسوب می شود. این منبع غیرقابل اجتناب همیشه باعث سرخوردگی فکری بشر بوده است.

در این مطالعه، اگر چه پاسخ آزمایشها بسته به سیستم اعتقادی فرد و محتوای فکری آزمایش شونده بود، اما چیزی که پدید آمد بدون در نظر گرفتن هویت فردی، طرحهایی از میدان انرژی بود که خود، نمایی از هوشیاری بودند. در مورد بحث نیمکره راست و چپ مغز می توان گفت که همه افراد بدون استثنا به یک میدان مجذوب کننده فارغ از گوناگونی افراد در سیستم منطقی نیمکره ها، علیت و سیستم توالی فکری بصورتی سراسری و مشترک عکس العمل نشان می دادند. نتایج این مطالعه نشان داد که طرحهای قدرتمند بسیار عمیقی، رفتار انسان را سازماندهی می کنند. ما می توانیم به آگاهی، به دامنه و پتانسیلی نامحدود از هوشیاری برسیم که در آن میدان مجذوب کننده بسیار عظیمی وجود دارد که رفتار انسان را به چیزی که ذات "انسانیت" است سازماندهی می کند. در میان این میدانهای مجذوب کننده غول پیکر، میدانهای انرژی دیگری بصورتی پی در پی که به ترتیب از انرژی و قدرت کمتری برخوردارند وجود دارند. این میدانها هم به نوبه خود می توانند بر رفتار انسان چیره شوند؛ بنابراین این طرحهای قابل تعریف در طول فرهنگ و زمان و تاریخ بشری همیشه ثابت بوده اند. اثر متقابل این دگرگونی ها، میدانهای مجذوب کننده تاریخ تمدن و بشریت را می سازد. مطالعات جانبی نیز، گزارشی در مورد گیاهان و حیوانات که آیا آنها هم تحت کنترل این میدانهای مجذوب کننده و سلسله مراتب قدرت هستند یا خیر نداده است.

مطالعه ما رابطه خوبی با تئوری و نظریه ریخت شناسی روبرت شلدریک و همینطور با نظریه هولوگرافی کارل پریبرام از عملکرد مغز و ذهن برقرار می کند. توجه داشته باشید که در این جهان دستاورد هر فردی با سلامت و پیشرفت کل جهان کمک و همکاری می کند. مطالعه ما همچنین با استنتاج بدست آمده توسط برنده جایزه نوبل جان اکلس مبنی بر اینکه مغز بعنوان گیرنده طرحهای انرژی مقیم در ذهن عمل می کند که این در واقع همان هوشیاری است و به بیان دیگر به شکل تفکر خودش را بیان می کند هم جهت است و در یک راستا قرار دارد. این غرور نفس است که مدعی افکاری چون "خودم" می شود. از سوی دیگر عموماً یک نابغه، منبع خلاقیت در آگاهی را به اساس تمام هوشیاری ها که بطور سنتی الوهیت نامیده می شود نسبت می دهد.

فصل دوم

تاریخ و روش شناسی

اساس این کار تحقیقی است که در طول بیست سال و با میلیونها اندازه گیری و درجه بندی بر هزاران نفر در سنین مختلف و شخصیتهای متفاوت در هر زمینه ای از زندگی انجام پذیرفته است. این مطالعه بصورت روشی بالینی با مفاهیمی عملگرا طراحی شده است، زیرا این روش آزمایشی در بکارگیری همه جنبه های بشری معتبر است و درجه بندی های انجام شده در ادبیات، معماری، هنر، علم، حوادث جهان و پیچیدگی های رفتار بشر بسیار موفق بوده اند. فضای این آزمایش چگونه ای بود که همیشه برای تشخیص اطلاعات، کاملاً از تجربیات انسانی استفاده می شده است.

افراد تحت آزمایش از نظر ذهنی از محدوده ای که تمام افراد دنیا آن را معمولی و طبیعی می نامند تا بیماران روانی شدید درجه بندی شده اند. این تست بر روی افراد مختلفی در کانادا، ایالات متحده آمریکا، مکزیک، آمریکای جنوبی و خاور دور انجام شده است. آنها شامل پیشه های قومی و دینی متفاوت در رده های سنی خردسال تا افراد بزرگسال حدود نود ساله بوده اند که طیف گسترده ای را در سلامت فیزیکی و روحی فراهم آورده است. این افراد بصورت فردی و گروهی توسط آزمایش کننده های متفاوت مورد بررسی قرار گرفتند، اما بدون استثنا و در همه

موارد نتایج یکسان و تجدید پذیر بودند و همچنین قادر به برآورده کردن همه نیازهای اساسی و روش علمی بودند. در حقیقت آن تجربه ای بی عیب و تکرار شدنی شمرده می شد.

این افراد تصادفی برگزیده می شدند و در یک آرایش خاص فیزیکی و رفتاری، در بالای قله کوه ها یا در سواحل دریا، در جشنها و تعطیلی ها، در هنگام انجام کارهای روزانه و در لحظه های غم و شادی مورد آزمایش قرار می گرفتند. هیچ کدام از این چگونگی ها تأثیری بر آزمایش نگذاشته و تنها بطور جهانی و بدون در نظرگیری عوامل خارجی، به استثنای روش آزمایش در روش شناسی، با پاسخهایی مشابه و ثابت بدست می آمدند. به دلیل اهمیت ویژه، روش آزمایش با جزئیات در زیر توضیح داده خواهد شد.

پیشینه تاریخی

در سال ۱۹۷۱ سه محقق، مطالعه ای صریح بر روی آزمایش ماهیچه ای انجام دادند. فیزیوتراپ جورج گودهارت در *دیترویت- میسیگان*- تکنیکهای تست ماهیچه ای را بشکلی فراگیر در کلینیک تخصصی اش مورد آزمایش قرار داد و به پیشرفت غیرمنتظره ای دست یافت که نشان داد قوت و ضعف هر ماهیچه به سلامت یا آسیب اندام بدن مربوطه مرتبط بود. او در ادامه متوجه شد که هر ماهیچه فرد با روش درمانی طب سوزنی ارتباط برقرار می کند. به همین جهت کارش را با پزشک *فلیکس من* بر روی اهمیت روش درمانی طب سوزنی مرتبط کرد.

در سال ۱۹۷۶ زمانی که کتاب جورج گودهارت با موضوع حرکت شناسی کاربردی به نوبت ویرایش دوازدهم خود رسیده بود، او شروع به تدریس این فنون به همکارانش کرد و همچنین هر ماه یک نوار تحقیقاتی منتشر می کرد. کارهای او بسرعت توسط دیگران یاد گرفته شد و نهایتاً منجر به هدایت و انتقال اطلاعات به کالج بین المللی حرکت شناسی کاربردی شد. بعلاوه عده زیادی از اعضای این کالج متعلق به آکادمی طب پیشگیری بودند. همچنین یک ارائه دقیق از پیشرفت این رشته با جزئیات کامل توسط *دیوید والتیر* در حجم گسترده ای و با موضوع حرکت شناسی کاربردی در سال ۱۹۷۶ انتشار پیدا کرد.

در ابتدا قابل توجه ترین یافته ها در حرکت شناسی، ارائه روشنی بود که ماهیچه ها هنگامی که بدن در معرض محرکهای مضر قرار می گرفتند فوراً ضعیف می شدند؛ برای مثال اگر یک بیمار هیپوگلیسمی- کم شدن قند در خون- تحت آزمایش حرکت شناسی ماهیچه ای کمی شکر بر روی زبانش می گذاشتند عضله دلتوئید فوراً ضعیف عمل می کرد (عضله دلتوئید آن عضله ای است که معمولاً بعنوان شاخص استفاده می شود). بر این اساس اینگونه معلوم شد که موادی که حالت درمانی برای بدن دارند باعث می شوند ماهیچه ها فوراً پاسخی قوی بدهند.

از آنجا که ضعف یک ماهیچه خاص نشان دهنده وجود یک روند پاتولوژی و آسیب در آرگان یا اندام مربوطه بود- تأیید شده توسط تشخیص از طریق طب سوزنی یا معاینات آزمایشگاهی- این روش توانست ابزار بالینی و بسیار مفیدی برای شناسایی بیماری بحساب آید. هزاران پزشک شروع به استفاده از این روش کردند و اطلاعات جمع آوری شده اهمیت علم حرکت شناسی را بیشتر نشان داد که در واقع یک روش تشخیصی مطمئن بود که می توانست پاسخ بیمار نسبت به درمان را دقیقاً به تصویر بکشد.

این روش بصورتی فراگیر مورد پذیرش افراد حرفه ای در تمامی رشته های علمی شد. اگرچه هرگز بعنوان رشته اصلی در پزشکی بکار گرفته نشد، اما بشکلی گسترده و کامل پزشکان را هدایت کرد. یکی از این پزشکان، دکتر جان دایموند بود. او روانپزشکی بود که شروع به تشخیص و درمان بیماریهای روانی کرده و آن را بعنوان "حرکت شناسی رفتاری" نامگذاری کرد. هنگامی که دیگر محققان مشغول بررسی مزیت‌های این روش در تشخیص انواع آلرژی، اختلالات تغذیه ای و پاسخ نسبت به دارو بودند، دکتر دایموند از این تکنیک برای تحقیق در مورد سودمندی و عوارض جانبی تعداد گوناگون و زیادی از محرک‌های روانی مثل انواع هنر، موسیقی، ابراز احساسات در چهره، نوسان صدا و استرس‌های عاطفی استفاده کرد. او مدرس خارق العاده ای بود و سمینارهای او هزاران افراد متخصص را که به تخصص قبلی شان برگشته بودند دوباره با یک علاقه و کنجکاوی مجدد مجنون خود کرد، گویا که تازه این بار بود که روش کاربردی این تکنیک را کشف کرده بودند.

نه تنها این تکنیک از کاربردی فراگیر برخوردار بود، بلکه بسیار ساده، سریع، آسان و محکم و قاطع بود و همه محققان نتایج تکرار شدنی آن را کاملاً تأیید کردند؛ برای مثال یک شیرین کننده مصنوعی باعث شده بود همگی افراد نسبت به آزمایش پاسخی ضعیف نشان بدهند. تعدادی از این شیرین کننده های مصنوعی بر روی زبان فرد آزمایش شونده گذاشته می شدند، تعدادی در داخل جعبه های مخصوص قرار داده می شدند و مابقی در پاکتهایی ساده مخفی شده بودند. فرد آزمایش شونده و آزمایش گیرنده هر دو هیچ اطلاعی از این محتویات نداشتند.

اگرچه ذهن فرد آزمایش شونده کاملاً از ماجرا ناآگاه بود، ولی بدنش به آزمایش بصورتی کاملاً مؤثر پاسخ می داد. اکثر محققان در این تحقیق با قرار دادن مواد مختلف در دو نوع پاکتهای ساده و شماره دار و توسط فرد نومی که او هم هیچ آگاهی نداشت، آزمایش را انجام دادند و نتیجه را تأیید و تصدیق کردند. نتایج قریب به اتفاق اینگونه بود که بدن بحالتی بسیار دقیق نسبت به آزمایش پاسخ می داد، هرچند که ذهن خودآگاه فرد کاملاً از آن ناآگاه بود. قابلیت اطمینان این آزمایش هرگز تعجب عموم، بیماران و حتی خود افراد محقق و دست اندر کار را کم نکرد. یکبار هنگامی که خود من برای ۱۰۰۰ نفر در حال سخنرانی بودم، ۵۰۰ پاکت شامل شیرین کننده های مصنوعی همراه با ۵۰۰ پاکت یکسان شامل ویتامین ث در بین حضار تقسیم شد. پس از آن حضار

به گروه‌هایی تقسیم بندی شده و بشکل متناوب آزمایش را بر روی یکدیگر انجام دادند. هنگامی که در پاکتها باز شد و آنها دیدند که چطور همگی در برابر شیرین کننده مصنوعی پاسخی ضعیف و در برابر ویتامین ث پاسخی قوی داده بود عکس العملشان همراه با تعجب و لذت بود. از آن پس عادات تغذیه ای خانواده های بی شماری در تمام کشور به دلیل این نمایش ساده از حقیقت تغییر کرد.

اوایل سال ۱۹۷۰، طب بطور کلی و روانپزشکی، بصورتی منحصر بفرد در این مورد مقاومت می کردند و اگر این چنین نبود ظاهری خصمانه در مورد این تصور که تغذیه می تواند اثری خاص بر روی سلامت داشته باشد به خود می گرفت. بگذارید تنها بهداشت روانی و عملکرد مغز را در نظر بگیریم. کتاب *روانپزشکی ارتومولکولار* که توسط نوبلیست معروف، *لینوس پاولینگ* و خود من نوشته شده بود پذیرش مطلوبی از سوی تعداد گسترده ای از مخاطبان و نه سازمانهای پزشکی دریافت کرد. به اندازه کافی جالب توجه بود که ۲۰ سال بعد مفاهیم ارائه شده در آن کتاب بنیان اصلی درمان رایج امروزه در بیماریهای روانی را تشکیل داد.

نیروی درونی این کتاب بر روی بیماریهای روانی جدی مانند جنون شدید یا با شدت کمتر از جمله اختلالات عاطفی که اساس ژنتیکی در مسیر بیوشیمیایی غیرطبیعی مغز داشتند واضح و روشن بود. اساس اختلالات مولکولی می توانست توسط مولکولهای سطحی تر تصحیح گردد. جنون در بیماری افسردگی، اسکیزوفرنی و اعتیاد به نوشیدن الکل می توانستند با تغذیه و همینطور دارو تحت تأثیر قرار گیرند. در سال ۱۹۷۳ هنگامی که کتاب *روانپزشکی ارتومولکولار* به چاپ رسید سازمان روانپزشکی هنوز متمایل به شیوه درمان از طریق تجزیه و تحلیل بود و بعدها این کار بصورت اولیه مورد قبول پزشکان جامع قرار گرفت. این روش درمانی پیشنهادی و نتایج آن بارها و بارها توسط علم حرکت شناسی به تأیید رسیده بود.

به هر حال این اثبات دکتر *دایموند* بود که نشان داد بدن در برابر نگرشهای عاطفی ناسالم یا فشارهای روانی بسرعت عکس العمل ضعیف نشان می دهد. این اثبات بزرگ او تأثیرات عمده ای بر درمان بالینی گذاشت. یافته های او از آزمایش حرکت شناسی ماهیچه ای همان چیزی بود که درمانگران بعدها از آن استفاده کردند و همچنین به مدت ۱۵ سال در مطالعه ما مورد استفاده قرار گرفت. درمانگران و محققان عموماً متوجه می شدند که پاسخ این آزمایشات کاملاً مستقل از سیستم اعتقادی، تئوری فکری، شعور و منطق فرد آزمایش شونده بود. بخوبی مشاهده می شد که هنگامی که فرد آزمایش شونده ضعیف عمل می کند بطور قطع بین نیمکره های مغز او ناهماهنگی وجود دارد.

روش آزمون

برای شروع رویه این آزمایش به دو نفر نیاز است. یکی بعنوان فرد آزمایش شونده، تحت آزمایش قرار می‌گیرد. او یکی از بازوهایش را به سمت بیرون و به موازات زمین قرار می‌دهد. شخص دوم شروع به فشار دادن با دو انگشت بر روی مچ فرد آزمایش شونده می‌کند و از او می‌خواهد تا در برابر این فشار مقاومت کند؛ بنابراین فرد، در برابر فشار وارده به سمت پایین با تمام قدرت مقاومت می‌کند. این تمام آن چیزی است که باید انجام شود. جمله یا کلمه خاص ممکن است توسط هر دو طرف ساخته شود. هنگامی که فرد آزمایش شونده مطلبی را در ذهنش نگه می‌دارد، قدرت بازوهایش توسط فشار وارده به سمت پایین مورد آزمایش قرار می‌گیرد. اگر جمله یا مطلب خاص، منفی یا کذب یا انعکاسی از درجه زیر ۲۰۰ باشد (به نقشه هوشیاری فصل سوم مراجعه کنید)، نتیجه آزمون هم ضعیف می‌شود. اگر پاسخ مثبت باشد یا بالای درجه هوشیاری ۲۰۰ باشد، نتیجه آزمایش نیز قوی و مثبت خواهد بود.

برای نشان دادن این رویه، نیاز به فردی برای آزمایش است که تصویری از *آبراهام لینکلن* را در مقابل کسی که تصویری از *آدولف هیتلر* را در ذهنش تصور کرده است به تصویر بکشد. همین تأثیر می‌تواند در مورد کسی که در ذهنش تصویری از عشق دارد در مقابل کسی که تصویری از ترس یا پشیمانی شدید دارد وجود داشته باشد.

هر موقع که یک مقیاس عددی استخراج شد (صفحات بعد را ببینید)، اندازه‌گیریها می‌توانند با بیان جملات اینگونه بدست آیند. این موضوع به مانند این کتاب، سازمان، انگیزه شخص و غیره بالای ۱۰۰ قرار می‌گیرد، بعد بالای ۲۰۰، سپس بالای ۳۰۰ و تا زمانی که پاسخ منفی بدست می‌آید آن را ادامه دهید. این پاسخ می‌تواند یک پاسخ پالوده شده و خالص باشد. آیا آن بالای ۲۲۰ است؟ ۲۲۵؟ ۲۳۰؟ و غیره. فرد آزمایش گیرنده و افراد آزمایش شونده می‌توانند در مورد مکانها نیز با هم تعامل داشته باشند. به این ترتیب نتایج مشابه بدست خواهد آمد. از این روش می‌توان برای ارزیابی شرکتها، فیلمهای سینمایی، افراد، حوادث رخ داده در تاریخ و همچنین برای تشخیص مشکلات رایج در زندگی استفاده کرد.

لطفاً توجه داشته باشید که این روش فقط برای تأیید حقیقت یا کذب یک بیانیه است. اگر سؤال اینگونه طرح نشود، هیچ پاسخ قابل اطمینانی نیز بدست نخواهد آمد و همچنین این پاسخهای غیرقابل اطمینان نمی‌توانند برای جستجو در آینده مورد استفاده قرار گیرند. تنها جمله‌هایی در خصوص شرایط و حوادث موجود می‌توانند منجر به پاسخی استوار و نامتناقض گردند. بسیار ضروری است که در طول انجام این آزمایش برای جلوگیری از انتقال احساسات مثبت و منفی خود، بسیار غیرشخصی عمل کنید. اگر فرد آزمایش شونده چشمانش را ببندد و هیچ موسیقی خاصی در هنگام انجام آزمون وجود نداشته باشد دقت و نتیجه آزمایش خیلی بالاتر خواهد

رفت، زیرا این آزمون بحالت فریبنده ای ساده است و سؤال کننده ابتدا باید صحت و درستی تمام موارد را برای قانع کردن خود مورد بررسی قرار دهد و سپس آزمایش را شروع کند. پاسخها می توانند از طریق سؤال پرسیدنیهای متوالی دوباره چک شوند و هرکسی که با تکنیک این کار آشنا است باید به فوت و فن هایی برای قانع کردن خود که جواب بدست آمده قابل اعتماد است یا خیر بیاندیشد. بزودی آزمایش گیرنده متوجه می شود که پاسخ بدست آمده دقیقاً مشابه پاسخی است که افراد آزمودنی دیگر بدست آورده اند. از آنجا که همیشه پاسخ از عقاید شخصی فرد نسبت به سؤال مطرح شده مستقل است، پس به هیچ وجه لازم نیست که فرد آزمایش شونده دانشی در مورد موضوع سؤال داشته باشد.

قبل از ارائه یک موضوع تحقیقی، این که ابتدا خود جمله را مورد آزمایش قرار دهیم بسیار سودمند است. یعنی آزمایش گیرنده قبل از طرح سؤال باید به خود بگوید "آیا درست است که این سؤال را بپرسم؟" این شبیه به وارد شدن به یک پایانه کامپیوتری است و گاهی اوقات پاسخ "نه" خواهد بود که این نشان دهنده این است که فرد باید سؤال را رها کند یا اینکه برای "نه" دلیل خاصی بیاورد. شاید پرسشگر پریشانی های روانی را از جواب گرفته شده یا گرفتار شدنش در آن زمان را تجربه کرده باشد.

در این مطالعه از افراد آزمایش شونده درخواست شد که بر افکار خاص، احساسات، گرایشات، خاطرات، روابط و چگونگی زندگی تمرکز کنند. برای نشان دادن مقاصد، با درخواست از افراد که چشمهایشان را ببندند و خاطراتی از زمانی که عصبانی یا ترسیده بودند و حس گناهکاری یا حسادت داشتند را در ذهن خود مجسم کنند، پس ابتدا یک پایه تعیین کردیم. در آن نقطه از زمان نتیجه آزمایش هر کسی ضعیف بدست آمد. سپس از آنها درخواست شد که در ذهن خود فردی دوست داشتنی و شرایطی عالی را که در زندگی شان داشته اند تجسم کنند. همه نسبت به آزمایش عکس العملی قوی نشان دادند. زمزمه ای با حالتی شگفت انگیز در بین حضار برای چیزی که تازه برایشان کشف کرده بودند شروع به موج زدن کرد.

پدیده بعدی که نمایش داده شد، تصویری محض از یک ماده در ذهن بود که دقیقاً همان پاسخی را ایجاد می کرد که اگر آن ماده بصورت فیزیکی با بدن در تماس بود که باز هم منجر به رسیدن به همان پاسخ می شد. برای مثال سیبی که توسط مواد ضد آفت رشد کرده است را در دست نگه دارید و از حضار درخواست کنید که در هنگام انجام آزمایش مستقیماً به آن سیب نگاه کنند. نتیجه برای همه ضعیف خواهد بود؛ سپس سیبی را که توسط مواد آلی و ارگانیک، با کیفیتی خوب، فارغ از هر آلودگی رشد کرده است را در دست بگیرید و از حضار درخواست کنید که به آن تمرکز کنند. خواهید دید که آنها فوراً عکس العملی قوی نسبت به آن نشان خواهند داد. از آنجا که هیچ یک از حضار نمی دانند کدام سیب در چه شرایطی بوده یا هیچ پیش بینی از موضوع این آزمایش ندارند، قابلیت اطمینان این آزمایش برای همگی به اندازه کافی قانع کننده خواهد بود.

در نظر داشته باشید که افراد بگونه های مختلفی محیط اطرافشان را تجربه می کنند. گروهی از افراد در مرحله اول محیط شان را به یک حالت احساسی اقتباس می کنند، برخی دیگر از حس شنوایی خود استفاده می کنند و این در حالی است که دیگران از حس بینایی خود بهره می گیرند؛ بنابراین سؤالات آزمون باید بگونه ای طراحی شود که از استفاده سؤالاتی مانند "چه احساسی در مورد فلان شخص، موقعیت، تجربه و ... داری؟"، "این چه شکلی است؟" و "چطور بنظر می رسد؟" خودداری شود. معمولاً اگر کسی بگوید این شرایط (فلان شخص، مکان، شیء یا احساس) را در ذهن تجسم کن، فرد آزمایش شونده بطور غریزی مناسب ترین حالت احساسی اش را انتخاب می کند.

گاهی شاید حتی بصورت ناخودآگاه افراد آزمایش شونده برای پنهان پاسخ از حالت مرسوم خود برای روند آزمایش استفاده نمی کنند و در نتیجه پاسخ غلطی می دهند. اگر آزمایش گیرنده چنین چیزی استنباط کند، پس باید کلمه بندی و شکل سؤالات را دوباره تغییر دهد؛ برای مثال بیماری که بخاطر عصبانی شدن بر روی مادرش احساس گناه می کند ممکن است تصویری از مادرش را در ذهنش مجسم کند و آزمایش را قوی انجام دهد. این در صورتی است که اگر آزمایش گیرنده کلمه بندی سؤال را تغییر دهد و از فرد آزمایش شونده درخواست کند که احساس و شرایط فعلی اش را در مورد مادرش در ذهن تجسم کند، فرد مورد نظر فوراً ضعیف عمل کند.

احتیاط های لازم دیگر که برای حفظ دقت آزمایش ضروری است این است که عینک از چشم برداشته شود، مخصوصاً آن دسته از عینکها با قاب فلزی. کلاه نیز به همین شکل (مواد ترکیبی و مصنوعی در بالای سر باعث می شوند شخص ضعیف عمل کند). بازوی فرد باید از هرگونه جواهرات یا ساعت مچی مخصوصاً کوارتز خالی باشد. هنگامی که یک پاسخ بی قاعده اتفاق می افتد، به بررسی بیشتر نیاز است تا علت آن آشکار شود؛ برای مثال ممکن است که فرد آزمایش کننده از عطری استفاده کرده باشد که بیمار به آن حساس است، در نتیجه موجب بروز پاسخ غلط و منفی شود. زمانی که آزمایش گیرنده تلاش می کند پاسخی صحیح استخراج کند با شکستهای متوالی مواجه می شود؛ تأثیرات صدای فرد آزمایش گیرنده بر روی دیگر افراد آزمایش شونده باید مورد ارزیابی قرار گیرد. بعضی از آزمایش کنندگان ممکن است در یک زمان خاص، احساسی منفی در صدایشان وجود داشته باشد و در نتیجه بر نتیجه آزمایش تأثیرگذار گردد. عامل دیگری که باید در مقابل پاسخهای ضد و نقیض در نظر گرفته شود، چارچوب زمانی خاطرات و تصویر مجسم شده است. اگر فرد آزمایش شونده تصویری از یک شخص و رابطه اش با او را در ذهن تجسم کند، پس پاسخ بستگی به خاطرات آن زمان و تصویر ارائه شده در ذهنش خواهد داشت. اگر او در حال یادآوری خاطرات و رابطه اش با برادرش در دوران کودکی باشد، شاید پاسخی متفاوت داشته باشد تا اینکه تصویری از رابطه امروزی اش در ذهن خود تصور کرده باشد. پرسش سؤال همیشه باید بطور خاص و کاملاً متمرکز شده بر روی موضوع طرح شود.

دلیلی دیگر در بروز نتایج ضد و نقیض، شرایط جسمی فرد آزمایش شونده در برابر استرس یا افسردگی و در نتیجه عملکرد غده تیموس، بخاطر مواجه شدن با یک میدان انرژی بسیار منفی است. غده تیموس دقیقاً در پشت جناغ سینه و در جلوی قلب قرار دارد و مرکز اصلی و کنترل کننده سیستم انرژی در بدن است. زمانی که میزان انرژی این غده پایین باشد، نتیجه آزمایش نیز غیرقابل پیش بینی بدست خواهد آمد. این حالت با تکنیکی ساده که توسط دکتر جان دایموند کشف شد و آن را "سکسکه تیموس" نامید می تواند به آسانی در چند ثانیه انجام شود. با مشت گره کرده بر روی این قسمت، در حالی که لبخند می زنید و به فردی که عاشقش هستید فکر می کنید بصورت منظم ضربه بزنید. در هر ضربه بگویید "ها- ها- ها." حال از سرگیری آزمایش، غلبه و فعال شدن غده تیموس را نشان می دهد و نتایج آزمایش دوباره طبیعی و عادی بدست می آیند.

استفاده از روش آزمون در این مطالعه

تکنیک توضیح داده شده در این آزمون توسط دکتر دایموند در حرکت شناسی رفتاری توصیه شده است. تنها اختلاف معرفی شده در مطالعه، رابطه میان پاسخها با یک مقیاس لگاریتمی برای اندازه گیری قدرت نسبی انرژی در گرایشات متفاوت، افکار، احساسات، موقعیتها و روابط است. از آنجا که انجام این آزمایش، سریع است یعنی در واقع چیزی حدود کمتر از ده ثانیه، پس پردازش حجم عظیمی از اطلاعات در زمانی کوتاه امکانپذیر می شود. مقیاس عددی، خود به خود از افراد آزمایش شونده استنتاج می شود. این محدوده از شرایط، موجودیت فیزیکی محض را- یعنی از ۱ تا ۶۰۰ که اوج هوشیاری معمولی است تا ۱۰۰۰ که مرحله درک حالت پیشرفته هوشیاری است- اندازه گیری می کند. پاسخهای ساده بله و خیر درجه بندی موضوع را مشخص می کنند؛ برای مثال آیا اگر تنها زنده بودن معادل عدد ۱ است، پس قدرت عشق معادل چیزی بالای ۲۰۰ است؟ (فرد آزمایش شونده قوی عمل می کند، این نشان دهنده پاسخ بله است). آیا قدرت عشق برابر با عددی بالای ۳۰۰ است؟ (فرد باز هم قوی عمل می کند). آیا بالاتر از ۴۰۰ است؟ (شخص هنوز در حالتی قوی می ماند). آیا معادل ۵۰۰ یا بالاتر از آن است؟ (فرد آزمایش شونده هنوز پاسخی قوی نشان می دهد). در اینجا قدرت عشق برابر ۵۰۰ اندازه گیری شده است و از آنجا که تجدیدپذیر بوده و صرفنظر از تعداد دفعاتی که فرد آزمایش شونده تحت آزمایش قرار گرفته است، می توان آن را به آسانی اثبات کرد. با تکرار آزمایش و استفاده از فرد یا گروههایی از آزمایش کنندگان در برابر گروههایی از آزمایش شوندهگان، مقیاسی سازگار و ثابت که بصورت عالی با تجربیات بشر، تاریخ، عقاید رایج و همچنین یافته های روانشناسی، جامعه شناسی، روانشناسی تحلیلی، فلسفه و پزشکی مرتبط است پدیدار می شود. همچنین آن رابطه کامل و دقیقی با عقاید همیشگی فلسفی در مورد هوشیاری دارد.

آزمایش کننده باید خیلی محتاط باشد تا پاسخ به بعضی سؤالات موجب آزار و اذیت فرد آزمایش شونده نگردد. این تکنیک نباید غیرمسئولانه صورت گیرد و همیشه برای مشارکت باید به تمایلات فرد آزمایش شونده احترام گذاشت. نباید هرگز از آن بعنوان تکنیکی برای مقابله استفاده کرد. در موقعیتهای بالینی نباید هرگز از سؤالات شخصی استفاده کرد؛ مگر اینکه آن سؤال با مقاصد درمانی مرتبط باشد. اگرچه طرح یک سؤال که براساس شخصی بودن منع شده است، ممکن است خود بعنوان نشان دهنده ای در اندازه گیری کاربرد داشته باشد.

پاسخ آزمایش، مستقل از قدرت فیزیکی فرد آزمایش شونده است. همیشه باعث حیرت بوده است که یک ورزشکار با قدرت عضلانی قوی مثل هر انسان معمولی دیگر در برابر محرکهای مضر ضعیف عمل می کرده است. آزمایش شونده ممکن است یک زن ضعیف اندام حدود ۴۵ کیلوگرم باشد و فرد آزمایش گیرنده یک بازیکن حرفه ای فوتبال با وزن بیشتر از ۹۰ کیلوگرم باشد، اما نتیجه آزمایش با هر شخص دیگری برابر خواهد بود، زیرا آزمایش گیرنده بازوی دست او را تنها با دو انگشت به سمت پایین فشار می دهد (این کار برای همه انجام می شود).

برای بدست آوردن نتیجه دقیق، هر دو نفری که آزمایش حرکت شناسی را انجام می دهند باید اندازه انرژی شان ۲۰۰ (بدون عیب) یا بالاتر و انگیزه شان تمام و کمال باشد. برای اندازه گیری های عددی، بسیار ضروری است که به مقیاس توصیف شده خاص در این تحقیق مراجعه کرد؛ برای مثال "در محدوده ۱ تا ۱۰۰۰ جایی که ۲۰۰ نشان دهنده تمامیت، بی عیبی و حقیقت است، مثلاً فلان شخص یا فلان اثر هنری در فلان محدوده اندازه گیری می شود. یا "فرد می تواند کاملاً به مقیاس رجوع کرده و آن را نگاه یا تصور کند". "براساس مقیاس مرجع فلان شخص یا فلان اثر هنری بر روی فلان عدد اندازه گیری می شود." فرد ممکن است اشتباهات زیاد یا بزرگی در هنگام پاسخ دریافت کند، تا وقتی که برای آن مقیاسی خاص اشاره شود.

فصل سوم

نتیجه و تفسیر آزمایش

یکی از اهداف این تحقیق، خلق نقشه ای عملی برای میدان انرژی هوشیاری انسان است. با این کار ترسیم محدوده انرژی و شرح کلی نواحی نامعلوم در بررسی انسان امکانپذیر می گردد. به همین منظور و برای اینکه این موضوع را برای خواننده قابل درک تر و آسان تر کنیم، محدوده ای عددی با آمار و ارقام مقایسه ای گردآوری کرده ایم.

هنگامی که به نقشه هوشیاری که در صفحات ذیل آمده است نگاه می کنیم، بسیار واضح می شود که مرتبه های اندازه گیری شده در یک روند خاص با هوشیاری، احساسات، ادراک، گرایشات، جهان بینی و عقاید مذهبی در ارتباط هستند. اگر فضای جدول به ما اجازه می داد آن را گسترده تر می کردیم تا جایی که تمام رفتارهای بشر را در برمی گرفت. کلیه نتایج این تحقیق متقابلاً تأیید شده هستند. هر چقدر وارد جزئیات بیشتری می شدیم و تحقیق را وسیع تر می کردیم به تأییدات بزرگتری دست می یافتیم.

نقشه هوشیاری (بالای نقطه بحرانی)

تصور از خدا	نگاه به زندگی	منزلت	میزان انرژی/ مرتبه	احساس	فرآیند زندگی
خوبشستن	آنچه که هست	روشنگری	۷۰۰ - ۱۰۰۰	غیر قابل توصیف	هوشیاری ناب و مطلق
همه هستی، تمامیت	بی عیب و متعال	آرامش	۶۰۰	سعادت و برکت	تنویر و اشراق
یگانه و یکتا	کامل	سرور، مسرت	۵۴۰	آرامش و متانت	دگر سیمایی
دوستدار، عاشق	مهربان، لطیف	عشق، مهر و محبت	۵۰۰	عشق	مکاشفه، وحی
خردمند، دانا	با معنی و مفهوم	خرد و برهان	۴۰۰	درک و فهم	انتزاع، بی خبری از کیفیت واقعی و توفیق و برتری
بخشنده، رحیم	موزون، هماهنگ	پذیرش	۳۵۰	بخشش و عفو	
الهام بخش، امید	امیدوار	رضایت و تمایل	۳۱۰	خوش بینی	مقصود و مراد
توان بخش، قادر	رضایت بخش	بی طرفی	۲۵۰	اطمینان، توکل	رهایی، آزادی

نقشه هوشیاری (زیر نقطه بحرانی)

دارای اختیار و اراده	۲۰۰	اظهار قطعی	جرأت، رشادت	ممکن، میسر	رخصت دهنده
نفس متورم، گردن فرازی	۱۷۵	تمسخر، اهانت	غرور، تکبر	طاقت فرسا	بی اثر
تجاوز، تعرض	۱۵۰	تنفر	خشم	خصوصیت آمیز	کینه توز، خشن
بردگی، اسارت	۱۲۵	هوس	آرزو، خواهش	مایوس کننده	منکر
برین، صرف نظر کردن	۱۰۰	تشویش، اضطراب	هراس	وحشت آور	تنبیه گر
دلسردی	۷۵	پشیمانی، افسوس	محزونی	غم انگیز	اهانت کننده، متکبر
کناره گیری	۵۰	فروماندگی، یأس	بی علائقی	ناامید	محکوم کننده
تباهی، نابودی	۳۰	سرزنش، ملامت	گناه	شروع، پلید	انتقام جو
از بین رفتن، محو شدن	۲۰	حقارت	شرمساری	بدبخت، تیره بخت	نفرتین کننده

نقطه بحرانی پاسخ، درمقیاس هوشیاری معادل ۲۰۰ اندازه گیری شده است که مرتبط با بی‌عیبی و جرأت است. کلیه گرایشات، افکار، احساسات، تجمعات، هویتها یا شخصیت‌های تاریخی پایین‌تر از ۲۰۰ باعث می‌شوند که فرد آزمایش‌شونده در آزمایش ضعیف عمل کند و بالعکس آن دسته شخصیت‌های تاریخی که بالاتر از این مرحله اندازه‌گیری شده اند باعث می‌شوند که فرد آزمایش‌شونده قوی عمل کند. این نقطه تعادل بین مجذوب‌کننده‌های قوی و ضعیف و همچنین بین تأثیرات مثبت و منفی است.

انگیزه اولیه در مرتبه‌های زیر ۲۰۰ فقط برای بقای فردی است، اگرچه در پایین‌ترین بخش این مقیاس یعنی حوزه ناامیدی و افسردگی، فقدان انگیزه احساس می‌شود. مرتبه‌های بالاتر هم یعنی ترس و خشم با انگیزه‌های خودپسندانه برخاسته از غریزه بقای فردی همراه‌اند. در مرتبه تکبر این انگیزه ممکن است افزایش یافته و فرد به درکی برسد که بقای دیگران هم برای او اهمیت داشته باشد. هنگامی که کسی خط‌مرز بین مثبت و منفی را رد می‌کند و وارد مرحله جرأت می‌شود، رفاه و سلامت دیگران نیز برایش اهمیت شدیدی پیدا می‌کند. در مرحله ۵۰۰ شادی دیگران بعنوان انگیزه‌ای اجباری و ضروری پدیدار می‌شود. مشخصه‌های مرحله ۵۰۰ و بالاتر اینگونه است که فرد، علاقه‌مند به آگاهی‌های معنوی هم برای خود و هم دیگران می‌شود و در مرحله ۶۰۰ خیرخواهی برای مردم و جستجو برای رسیدن به روشنگری از اهداف اولیه محسوب می‌شوند. از ۷۰۰ تا ۱۰۰۰، زندگی کاملاً وقف سعادت و رستگاری انسانیت می‌گردد.

مباحثه

انعکاس و انتقال این نقشه با تنوع بیان‌ش می‌تواند برای فرد در زندگی نوعی انتقال فکر به همراه داشته باشد. اگر احساسات و گرایشات ظاهری با فضیلت کمتر را مورد بررسی قرار دهیم به این درک می‌رسیم که آنها نه خوب و نه بد هستند. قضاوت اخلاقی صرفاً بعنوان یک نقطه نظر از جایی که شروع شده است عمل می‌کند؛ برای مثال کسی را که در غم و اندوه و در مرتبه انرژی پایین ۷۵ قرار دارد در نظر می‌گیریم. شرایط برای او خیلی بهتر می‌شود اگر که حالتش به خشم که اندازه انرژی آن ۱۵۰ است تغییر کند. خشم، خود نوعی احساس مخرب است و همچنین دارای سطح انرژی خیلی پایین‌تر از هوشیاری است، اما از آنجا که تاریخ‌نشان می‌دهد بی‌علاقگی می‌تواند تمام خُرده فرهنگ-فرهنگ‌های فرعی- و افراد را به اسارت خود درآورد، پس خشم ارجعیت بیشتری نسبت به غم و اندوه دارد. اگر کسی که ناامید است به مرحله‌ای بهتر برای خواستن یعنی داشتن میل با انرژی ۱۲۵ برسد و سپس از نیروی خشم با انرژی ۱۵۰ برای افزایش در تکبر-

۱۷۵- استفاده کند، ممکن است بتواند قدم به مرحله ای از جرأت که اندازه انرژی آن ۲۰۰ است بگذارد و همینگونه ادامه دهد تا شرایط کلی و شخصی اش را بهبود ببخشد.

برعکس، برای کسی که به حالت عادت همیشگی "عشق بدون قید و شرط" رسیده است هیچ چیز غیرقابل قبول وجود ندارد. هنگامی که فردی تکامل هوشیاری شخصی اش را افزایش می دهد، این روند و پیشرفت شروع به جاودانه شدن و تصحیح او می کند، به همین جهت این خودبهبودی تبدیل به راهی برای ادامه زندگی می شود. اغلب می توان این پدیده را در بین اعضای گروه ۱۲ قدم که بطور مداوم برای غلبه بر نگرشهای منفی مثل ترحم به خود یا ناتوانی کار می کنند مشاهده کرد. ۱۲ قدم برنامه ای متشکل از یک سری اصول راهنماست که برای جلوگیری از اعتیاد، وسواسهای رفتاری و مشکلات اخلاقی بکار می رود. حتی کسانی که جایگاه خیلی پایین تری در مقیاس هوشیاری دارند ممکن است این گرایشات را قابل قبول ببینند و عادلانه از آن دفاع کنند.

در سراسر تاریخ، کلیه اصول معنوی عظیم دنیا علاقه مند به روشهایی بوده که موجب صعود و افزایش مرتبه روشنگری انسان می شده است. افراد بسیاری به آن اشاره کرده اند یا بطور خاص اظهار داشته اند که بالا رفتن از این نردبان کار بسیار دشواری است. موفقیت نیازمند یک آموزگار- یا دست کم یک روش آموزش- برای راهنمایی، دستور العمل و الهام بخشی به داوطلب است، در غیر این صورت او به جهت ناتوانی در دستیابی به هدف و بدون مساعدت، ناامید خواهد شد.

اثر معرفت شناختی آگاهی در این الگو، بسیار لطیف و در عین حال بسیار دور از دسترس است. مفاهیم این یافته ها، کاربردهای عمل گرایانه ای در ورزش، پزشکی، روانشناسی، تلاش برای شادی و روابط شخصی دارد. تفکر و تعمق در این نقشه هوشیاری می تواند درک فرد را از علیت دگرگون سازد. همانطور که ادراک با رسیدن به مراحل هوشیاری استنتاج می شود، آشکار می گردد که چیزی که جهان آن را دامنه علت می نامد در واقع دامنه تأثیرات است. با قبول مسئولیت در برابر پیامدهای ادراک فردی، مشاهده گر می تواند از بودن در نقش قربانی به چیزی فراتر تبدیل شود و به این درک برسد که هیچ نیروی خارجی نمی تواند بر او تأثیر بگذارد. اینها رویدادهای زندگی نیستند، اما اینکه چگونه فردی بگونه ای برخورد کند که گویا می تواند قدرتی بر دیگران داشته باشد و تعیین کند این حوادث چه بصورت فرصت و چه بصورت استرس می توانند بر روی زندگی کسی تأثیر مثبت یا منفی بگذارند، مهم است.

استرسهای روانی نتیجه مقاومت در برابر شرایط است. این شرایط به خودی خود هیچ قدرتی ندارند. هیچ چیز چنین قدرتی در خلق و بوجود آوردن استرس ندارد. موسیقی با صدای بلند که فشار خون را بالا می برد، در آن واحد می تواند منبع خوشی و شوق برای برخی افراد باشد.

طلاق ناخواسته می تواند زخمهای روانی برجای بگذارد، اما اگر خواستنی باشد می تواند راهی برای آزادی و رهایی باشد.

همچنین نقشه هوشیاری، روند تاریخ را بگونه ای دیگر بمانند پرتو جدیدی بازنگری می کند. تشخیص بین زور و قدرت حقیقی مهمترین هدف این کتاب است، برای مثال می توان یک مبدأ تاریخی چون پایان استعمار بریتانیا در کشور هندوستان را بررسی کرد. اگر بخواهیم قدرت انرژی امپراطوری بریتانیا که یکی از خودکامگان و استثمارگران آن زمان بوده است را اندازه گیری کنیم براحتی می فهمیم که این میزان در مقیاس هوشیاری حتی پایین تر از نقطه بحرانی ۲۰۰ بوده است. انگیزه مهاتما گاندی با میزان قدرت انرژی ۷۰۰ تقریباً نزدیک به اوج محدوده طبیعی هوشیاری انسان بوده است. گاندی در این نبرد پیروز شد، زیرا موقعیتی که او اتخاذ کرده بود دارای قدرتی بسیار فراتر از امپراطوری بریتانیا بود. امپراطوری بریتانیا از روش زور با انرژی ۱۷۵ استفاده می کرد. هرگاه زور با قدرت، تقابل کرده و روبرو شود، در نهایت این زور است که شکست می خورد.

می توان براحتی در تاریخ مشاهده کرد و دریافت که چگونه جوامع سعی کرده اند مشکلات اجتماعی را با قانونگذاری، زد و خورد، دستکاری بازار، قوانین و ممنوعیتها حل و فصل کنند. اینها همه نشانه های اعمال زور است. در واقع آنها بجای درمان و حل مشکل مشغول پافشاری و انجام کارهای تکراری خودشان بوده اند. با اینکه دولتها یا برخی افراد با موقعیتی از زور که بسیار کوتاه نگری است کار خود را شروع می کنند، اما سرانجام درمی یابند که درگیریهای اجتماعی تا زمانی که در معرض سرچشمه اساسی قرار نگیرند و التیام داده نشوند از بین نمی روند.

بین التیام و درمان یک تفاوت وجود دارد. هرچند که در زمینه و مفاد، هر دو یکسان هستند، اما فرق این دو در نوع و شکل انجام دادن نهفته است. پاسخهای بالینی اینگونه نشان می دهند که برای رسیدن به نتیجه مورد نظر باید بافت را تغییر داد، یعنی باید علت کلی که شرایط حاکم را بوجود آورده است را از بین برد و نه به بهبود مرض پرداخت. این همان چیزی است که برای درمان فشار خون بالا تجویز می شود. علت اصلی بیماری با متوقف کردن عصبانیت و عوامل سرکوب کننده شناسایی می شود و در نتیجه درمان صورت می گیرد. این روش در درمان بیماریهای دیگر نیز پاسخگوست. این نوع طرز فکر مشتق شده از نقشه هوشیاری، راهی کوتاه تر در رسیدن به سرور و آرامش فراهم می کند. کلید رسیدن به سرور و آرامش، داشتن عشق و محبت بی قید و شرط برای تمام زندگی از جمله برای خودمان است که آن را شفقت می نامیم. بدون شفقت، تنها مقدار بسیار جزئی از سعی و تلاش انسان به نتیجه می رسد. این را می توان بشکل بزرگتری در درمان افراد نیز مشاهده کرد. هنگامی که بیماران نمی توانند واقعاً علاج پیدا کنند یا بطور اساسی درمان شوند تنها راه، درخواست از قوه شفقت چه برای خود و چه برای

دیگران است. در این مرحله، تمامیت معنوی تبدیل به یک التیام بخش یا شفا دهنده می شود.

فصل چهارم

مراتب هوشیاری و آگاهی انسان

در طول سالها مطالعه و با میلیونها اندازه گیری، محدوده ارزشها با دقتی بالا و با احساسات و گرایشات شناخته شده تعیین شده اند. این احساسات و گرایشات در میدانهای انرژی مجذوب کننده های خاص و چیزی بمانند میدان الکترومغناطیسی یک آهنربا قرار گرفته و واقع شده اند. ما این دسته بندیهای میدان انرژی را بگونه ای مطابقت داده ایم که هم برای درک آسانتر باشد و هم از لحاظ بالینی دقیق محسوب شوند. مهم است که به یاد داشته باشیم آمار و ارقام درجه بندی شده بعنوان اعداد حسابی ارائه نمی شوند، بلکه روندی لگاریتمی دارند؛ بنابراین سطح انرژی ۳۰۰ دو برابر میدان نوسان ۱۵۰ نخواهد بود، بلکه عدد ۱۰ به توان ۳۰۰ است (۱۰^{۳۰۰}). افزایش حتی ذره ای انرژی، بیانگر پیشرفتی عمده در قدرت می باشد. هر چقدر که به سمت بالای مقیاس حرکت کنیم میزان افزایش در قدرت، عظیم تر می شود.

راهی که سطوح مختلف، انرژی خود را بیان می کنند بسیار عمیق و همراه با تأثیر بسیار زیاد است. در واقع چنین تأثیراتی دقیق، بزرگ و نافذ هستند. همه سطوح زیر ۲۰۰ برای زندگی فرد و جامعه مخرب هستند و در عوض سطوح بالای ۲۰۰ بشکلی سازنده بیانگر قدرت هستند. سطح انرژی قاطع ۲۰۰ بمانند نقطه عطفی است که مناطق عمومی قدرت و زور را از هم جدا می کند. در توصیف احساسات مرتبط با میدان انرژی هوشیاری باید بخاطر داشته باشید که آنها بندرت بعنوان حالتی مطلق و خالص در افراد آشکار می شوند.

سطح انرژی ۲۰ : شرمساری

سطح انرژی شرمساری شدیداً نزدیک به مرگ است و گاهی بشکل شرم آوری با خودکشی خودآگاه صورت می گیرد یا اینکه بگونه ای نافذ با واماندگی و درماندگی خود را نشان می دهد، بطوری که شخص قادر نیست قدمی در ادامه زندگی بردارد. در این مرحله تصادفات قابل اجتناب بسیاری اتفاق می افتند. همگی در مورد درد "از دست دادن آبرو یا وجهه"، بی اعتبار شدن و احساس "هیچ کس بودن" آگاهی داریم. در مرحله شرمساری سرمان را پایین می اندازیم و خود را مخفی می کنیم، آرزو می کنیم ای کاش نامرئی بودیم. تبعید روشی سنتی و آمیخته با شرمساری است. در جوامع اولیه که ریشه همه ما از آنجاست، شرمساری برابر با مرگ تلقی می شود.

هرگونه تجربه در زندگی که منجر به شرمساری شود مثل تجاوز جنسی، شخصیت فرد را در زندگی او خدشه دار می کند، مگر اینکه این موارد به کمک معالجه و درمان حل شوند. شرمساری بعنوان چیزی که زیگموند فروید تعیین کرده بود، عامل اختلال روانی می گردد. این حالت برای احساسات و سلامت روانی بسیار مخرب است و منجر به تضعیف حرمت نفس می شود و در نهایت فرد آمادگی ابتلا به بیماریهای جسمی گوناگونی را در خود فراهم می آورد. شرمساری براساس شخصیت، همان حس خجالت، کناره گیری و درون گرایی شدید است.

شرمساری بعنوان ابزاری در خشونت استفاده می شده است و قربانیان این حالت اغلب خود، ظالم و ستمگر می شدند. بچه های شرمسار، خوی وحشی گرانه ای با حیوانات و دیگر کودکان دارند. کسانی که میزان هوشیاری آنها تنها در سطح انرژی ۲۰ است، بسیار خطرناک هستند، چرا که اغلب حالات توهمی از یک ماهیت اتهامی دارند، بعضی از آنها روانی شده و برخی دیگر مرتکب جرم و جنایات عجیب و غریب می شوند.

بعضی افراد شرمسار، کمال گرایی را با تعصب جبران می کنند. مثالهای آشکاری از افراط گرایی اخلاقی که گروههای متعصب سیاسی و مذهبی را شکل می دهند و تمام شرمساری ناخودآگاه خود را در آن طرح ریزی می کنند از همین نوع اند. این در حالی است که دیگر افراد

گروه، درستی این امر را با حملات شان توجیه می کنند. قتل‌های زنجیره ای که با اخلاقیات جنسی مرتبط هستند، تنها توجیهی برای تنبیه زنان "بد" است.

از آنجا که شرمساری تمام شخصیت انسان را به سمت انحطاط می کشاند، منجر به آسیب پذیری به دیگر احساسات منفی نیز می گردد و بنابراین اغلب نتیجه بدیهی آن غرور کاذب، خشم و گناه خواهد بود.

سطح انرژی ۳۰ : گناه

گناه عموماً در جامعه ما (جامعه آمریکایی) برای تغییر و تنبیه استفاده می شده است. گناه خود را به اشکال گوناگونی مانند ندامت و پشیمانی، خود را متهم دانستن، لذت بردن از درد زیرا که فرد سزاوار آن است و تمام حیطه هایی که نشانه هایی از قربانی بودن دارد بیان می کند. حس گناه بصورت ناخودآگاه منجر به بیماری روان تنی یا جسمی روحی- سایکوسوماتیک- می شود؛ تمایل در تصادف و خودکشی از نشانه های این حالت می باشد. افراد بسیاری در طول زندگی با حس گناه کلنجار می روند، در صورتی که بسیاری نیز بشدت تلاش در فرار از زیر بار گناه و رد کل ماجرا هستند.

تسلط حس گناه بر فرد منجر به شیفتگی و مشغولیت ذهنی فرد با معصیت می شود. گرایش برای حس نابخشدنی اغلب توسط عوامل عوام فریبانه سیاسی مذهبی بوجود آمده و برای تهدید، اجبار و کنترل مورد سوء استفاده قرار گرفته است. این "معصیت و رستگاری" بوسیله سوداگرانی که خود غرق در عقده های تنبیهی هستند شکل گرفته است که یا می خواهند حس گناه خود را از این طریق از بین ببرند یا آن را به دیگران نیز منعکس کنند.

فرهنگهای پیشرفت نیافته با تنبیه یا شلاق شروع به فریفتن می کنند. عده دیگری شکلی متفاوت از خشونت را مانند کشتار حیوانات در مراسم مذهبی در ملاً عام انجام می دهند. گناه خشم را برمی انگیزاند که کشتارهای متعدد بعد از آن بیانگر این حقیقت می باشند. مجازات اعدام مثالی است که چگونه قتل و کشتار، توده مردم گناه زده را خشنود، راضی و رستگار می کند. جامعه آمریکایی نابخشنده ما قربانیان را در مطبوعات تحقیر می کند و سرانجام مجازات را انجام می دهد. تا بحال در اینجا (آمریکا) هیچ عمل بازدارنده و تصحیح کننده ای نمایش داده نشده است.

سطح انرژی ۵۰ : بی علافگی

مشخصه های این سطح انرژی، فقر، یأس و ناامیدی است. جهان و آینده آن برای این افراد، متروکه و غم انگیز است. تأثر برای این گروه، آهنگ زندگی بحساب می آید. بی علافگی

حالتی از ناامیدی است. قربانیان این حالت، همیشه محتاج و نیازمندند. آنها دچار فقدان منبع انرژی هستند تا دریابند چه چیزی ممکن است در دسترس باشد، مگر اینکه یک انرژی خروجی برایشان فراهم شود، در غیر این صورت یک خودکشی تأثیر بار از عواقب آن می باشد. در این حالت هیچ اراده ای برای زندگی وجود ندارد و اینگونه افراد بی توجه به محرکات به پوچی خیره می شوند تا زمانی که چشمانشان پیگیری این ردپا را متوقف کند، ولی آن زمان دیگر انرژی ای نمانده است که حتی بخواهند غذایی را ببلعند. این سطح انرژی افراد بی خانمان و بی سرپرست جامعه، همچنین سرنوشت افراد مسن و کسانی که از دیگران به دلیل بیماریهای شدید و پیشرفته طرد شده اند است. افراد بی علاقه همیشه به دیگران وابسته اند. این افراد همیشه سر بار هستند و بعنوان افراد تحمیلی برای دیگران احساس می شوند.

اغلب اوقات، جوامع با فقدان انگیزه کافی برای کمک واقعی به این نوع قشر و دسته از افراد که در این سطح به سر می برند مواجه هستند. این در واقع سطح انرژی برخی از خیابانهای کلکته در هندوستان است که فقط انسانهای پرهیزگاری چون مادر ترزا و پیروانش شهادت رفتن به آنجا و درمان را دارند. بی علاقگی مرحله ای است که شخص همه امید و روزنه های ممکن را رها کرده و تنها تعداد قلیلی این جرأت را دارند که با آن مواجه و روبه رو شوند.

سطح انرژی ۷۵ : حزن و اندوه

این سطح انرژی در حقیقت مرحله غم، ضرر و زیان و وابستگی است. شاید همه ما این مرحله را برای مدتی در زندگی مان تجربه کرده باشیم، اما کسانی که در این سطح باقی می مانند زندگی را همراه با افسردگی و پشیمانی سپری خواهند کرد. این مرحله سوگواری، داغداری و سرزنش وجدان برای گذشته است. همچنین این سطح انرژی بازندگان همیشگی یا قماربازانی است که شکست را بعنوان قسمتی از شیوه زندگی پذیرفته اند که اغلب منجر به از دست دادن شغل، دوستان، خانواده، فرصتها، سلامت و ثروتشان می گردد. ضرر و زیانهای زیاد در اوایل دوران زندگی باعث می شود که شخص برای قبول غم و اندوه در آینده آسیب پذیر شود، گویا که غم و اندوه به قیمت زندگی بوده است. در مرحله حزن و اندوه، فرد در همه جا شاهد غم است؛ در بچه های کوچک و در بطن خود زندگی. این مرحله وسعت دید او را یکنواخت می کند. یکی از نشانه های این مرحله این است که فرد تصور می کند برای چیزی که از دست رفته است دیگر هیچ جایگزینی وجود ندارد و هیچ چیز نمی تواند جای آن سمبل یا شیء را پر کند. در این مرحله او به یک مسأله خاص عمومیت می دهد؛ یعنی برای چنین فردی از دست دادن معشوق برابر با از دست دادن خود عشق خواهد بود. در این شرایط چنین زیانهای عاطفی منجر به افسردگی های شدید یا حتی مرگ می گردد. اگر چه حزن و اندوه گورستان زندگی است، اما در مقایسه قدرت انرژی آن

از مرحله بی‌علاقگی که در قسمت قبل توضیح دادیم بیشتر است؛ بنابراین هنگامی که فردی بی‌علاقه و آسیب دیده شروع به گریه می‌کند، متوجه می‌شویم که حال او رو به بهبود است، زیرا هنگامی که او شروع به گریه می‌کند، دوباره غذا خواهد خورد که در واقع حالتی از بهبود است.

سطح انرژی ۱۰۰ : هراس

در این مرحله میزان انرژی بیشتری وجود دارد، زیرا گاهی ترس از خطر می‌تواند مفید باشد. ترس قسمت عمده‌ای از زندگی را در تشویق به منظور فعالیتهای بی‌پایان تشکیل می‌دهد. ترس از وجود دشمن، دوران پیری یا مرگ، طرد شدن و بسیاری از ترسهای اجتماعی دیگر، محرکهای تهی در زندگی اغلب انسانها بشمار می‌روند. از دیدگاه این مرحله جهان جایی پر از خطر، تله و تهدید است. ترس ابزار اصلی و مورد علاقه گماشتگان سرکوبگر و دیکتاتور است و این ناامنی است که بعنوان سهامی در تجارت توسط گردانندگان بازار به فروش می‌رسد. همچنین رسانه‌ها و تبلیغات نقش مهمی در افزایش این سهام بازی می‌کنند.

ترس مفرط می‌تواند به اندازه تصورات بشر نامحدود باشد. هنگامی که ترس تمرکز فرد را به خود جلب می‌کند، حوادث آزاردهنده بی‌پایان جهان شروع به تغذیه آن می‌کنند. بیم و هراس در از دست دادن یک رابطه منجر به حسادت و استرسهای شدید و مزمن می‌شود. افکار آمیخته با ترس باعث بیماری پارانویا یا سوء ظن شدید و ایجاد ساختار دفاعی و عصبی می‌شود، زیرا این بیماری حتی می‌تواند بر روند اجتماعی مسلط گردد.

ترس رشد شخصیت را محدود و به مرحله‌ای از بازدارندگی هدایت می‌کند، زیرا در واقع همه انرژی در رسیدن به مرحله‌ای بالاتر از ترس و هراس هدر می‌رود. در بسیاری از موارد دیده شده است که قربانیان این مراحل نمی‌توانند به مرحله‌ای فراتر قدم بگذارند. ترس همیشه به دنبال رهبران مستبیدی است که بنظر می‌رسد بر ترس خود غلبه کرده اند تا خود را از بردگی آن برهانند.

سطح انرژی ۱۲۵ : میل و خواهش

در این مرحله انرژی بیشتری در دسترس است. میل و خواهش حوزه وسیعی از فعالیتهای انسان مثل شرایط اقتصادی را تحریک می‌کند. تبلیغ کنندگان با استفاده از حس نیاز و تمایلات که دقیقاً با امیال غریزی در ارتباط است شروع به برنامه ریزی جهت تجارت خود می‌کنند. امیال

سبب می شوند که تلاش بیشتری در جهت رسیدن به اهدافمان یا گرفتن پاداش داشته باشیم. میل به داشتن رتبه و مقام، اعتبار، پول یا قدرت، زندگی بسیاری را می چرخاند؛ مخصوصاً کسانی که پا از مرحله ترس بعنوان موضوع اصلی زندگی شان فراتر گذاشته اند.

میل و خواهش همچنین مرحله ای از اعتیاد است، جایی که مقصود و هدف از خود زندگی با اهمیت تر می شود. قربانیان این مرحله ممکن است واقعاً از اساس این انگیزه ناآگاه باشند. بعضی افراد به اینکه دیگران به آنها توجه کنند معتاد می شوند و دیگران را با مطالبات و درخواستهای مکرر از خودشان دور می کنند. در واقع همین تمنا و خواهش در امور جنسی بود که صنعتی برای مُد و سبک و سیاق مختلف در آرایش و تزئین فراهم کرد.

میل و خواهش رابطه نزدیکی با حرص و طمع دارد. میل و خواهش سیر نشدنی است، زیرا میل، یک میدان انرژی اندامی است و در نتیجه رضایت یک چیز منجر به تحریک لذت برای چیز دیگری که ارضا نشده است می شود؛ مثلاً میلیاردها انسان دچار عقده ای در بدست آوردن پول بیشتر و بیشتر هستند.

قطعاً سطح انرژی میل و خواهش از سطح انرژی بی علائگی یا محزونی بسیار بالاتر است، زیرا برای "بدست آوردن" ابتدا باید انرژی کافی برای "خواستن" داشت. در اینجا تلویزیون تأثیر بسزایی بر مردم دارد. در واقع این کار با تلقین خواسته ها و انرژی بخشیدن به اشتیاقات به درجه ای که آنها از مرحله بی علائگی بیرون آیند و زندگی بهتری را جستجو کنند انجام می پذیرد. خواسته ها می توانند ما را در مسیر دستاورد و دستیابی قرار دهند. میل و خواهش قادر است بعنوان پایگاهی در رسیدن به مراحل بالاتری از هوشیاری عمل کند.

سطح انرژی ۱۵۰ : خشم

اگرچه خشم منجر به قتل، خشونت و جنگ می شود، اما در مورد سطح انرژی، بسیار فراتر از سطح انرژیهای قبلی است که منتهی به مرگ می شدند. خشم می تواند هم عاملی سازنده و هم مخرب باشد. هنگامی که افراد از مرحله بی علائگی و محزونی خارج شوند و همچنین در زندگی بر ترس غلبه کنند، در واقع شروع به خواستن می کنند. میل و خواهش منجر به ناامیدی و نهایتاً همه چیز به خشم منتهی می شود؛ بنابراین خشم نقطه اتکایی است که در پایان افراد در آن به سمت آزادی سوق داده می شوند. غضب بخاطر بی عدالتی های اجتماعی، قربانی شدن و نابرابری، حرکتی بسیار عظیم خلق می کند که در نهایت منجر به تغییرات اساسی و مهم در ساختار جامعه می گردد، اما همیشه خشم خود را همراه با رنجش و انتقام نشان می دهد؛ بنابراین

بسیار حساس و خطرناک است. کسانی که روش زندگی شان با خشم شکل گرفته است افراد بسیار زودرنج و زودجوشی هستند که برای هر چیز جزئی بیش از حد حساس، ستیزه جو و متخاصم می شوند و تنها مشغول تمرکز بر روی بی عدالتی ها می شوند.

خشم براساس سطح انرژی زیرین خودش شکل گرفته است، زیرا از ناامیدی در برابر تمایلات و خواسته ها نشأت می گیرد. ناامیدی از اغراق در اهمیت تمایلات و خواسته ها بوجود می آید. فرد خشمگین چنان وارد میلی افراطی می شود که می توان او را به کودکی بی تاب تشبیه کرد. خشم به آسانی بسیار تبدیل به نفرتی که تأثیراتی فرساینده بر قسمتهای مختلف زندگی فرد دارد می شود.

سطح انرژی ۱۷۵: غرور و تکبر

غرور با سطح انرژی ۱۷۵ قادر است نیروی دریایی آمریکا را بچرخاند. باید یادآور شد که این سطح انرژی اکثر مردمان امروزی است. در مقایسه با سطوح انرژی پایین تر، هنگامی که کسی به این سطح انرژی می رسد احساس خشنودی می کند. در این مرحله حرمت نفس انسان افزایش می یابد و بعنوان مرحمی بر تمام دردهایی که افراد در مراحل پایین تر هوشیاری تجربه کرده اند تلقی می گردد. غرور، خوب بنظر می رسد و باعث می شود انسان در رژه انسانی بسیار محکم قدم بردارد. غرور و تکبر، بسیار فراتر و دورتر از سطح انرژی های شرمساری، گناه و هراس است؛ مثلاً از ناامیدی در "گتو" (اشاره به محله یهودی نشینان در جریان هولوکاست دارد) تا رسیدن به مرحله یک تفنگدار دریایی، پیشرفتی بسیار بزرگ بحساب می آید. غرور معمولاً با خود شهرت و خوشنامی به همراه دارد و از طرف جامعه مورد تشویق قرار می گیرد، اما از آنجا که در جدول هوشیاری مشاهده می کنیم این مرحله هنوز به اندازه کافی بار منفی با خود دارد که باعث شود همچنان زیر مرحله بحرانی ۲۰۰ قرار بگیرد. به همین جهت است که غرور و تکبر تنها در مقایسه با سطوح پایین تر خوب بنظر می رسد.

شاید تقریباً همگی می دانیم که مشکل غرور این است که افراد بسیار مغرور و دارای اعتماد به نفس بیش از اندازه، به احتمال زیاد شکست می خورند. غرور حالتی تدافعی دارد و بسیار آسیب پذیر است، زیرا همیشه به یک شرایط خارجی وابسته است و از خود هیچ قدرتی ندارد و هر لحظه ممکن است انسان به مراحل پایین تری از انرژی برگشت داده شود. نفس متورم شده برای هر حمله ای آسیب پذیر است. غرور همیشه ضعیف می ماند، زیرا هر لحظه ممکن است ستونهایش تخریب شود و به سمت شرمساری که تهدیدی برای برافروختن آتش ترس از ضرر و زیان و از دست دادن غرور است هدایت شود.

غرور موجب تفرقه و افزایش نفاق و فرقه بازی می شود که عواقب گرانی در بردارد. گاهی دیده شده که بشر برای غرور حاضر به انجام هر کاری بوده است. امروزه هنوز نیرویهای ارتش بخاطر یکی از همین نمادهای غرور به نام ناسیونالیسم یا ملت پرستی، با تعصبات بی پایه حاضر به خونریزی و کشتارهای فجیع مثل جنگهای مذهبی و ترورهای سیاسی هستند. تاریخ هولناک شرق میانه و اروپای مرکزی، قیمت همان غروری را می پردازد که امروزه جوامع از آن در رنج به سر می برند. قسمت نزولی غرور همان گردن فرازی و انکار است. این مشخصه های غرور راه رسیدن به رشد و تکامل را برای انسان مسدود می کنند. در غرور و تکبر به دلیل مشکلات عاطفی و نقض شخصیت که نادیده گرفته شده اند، رهایی از این اعتیاد غیرممکن است. تمام مشکلات مربوط به عدم پذیرش حقیقت، همان غرور می باشد؛ بنابراین غرور و تکبر یک بازدارنده بسیار قوی در فراگیری و بدست آوردن قدرت واقعی که می تواند غرور را با قدر و قیمت حقیقی و اعتبار و حیثیت جایگزین کند محسوب می شود.

سطح انرژی ۲۰۰ : جرأت

اولین چیزی که در این مرحله نمایان می شود قدرت است. هنگامی که همه افراد آزمایش شونده را با سطح انرژی زیر ۲۰۰ بررسی می کنیم می توان به آسانی دریافت که چگونه همه در آزمایش ضعیف عمل می کنند، اما نسبت به زمینه های پشتیبان زندگی که بالای ۲۰۰ هستند پاسخی قوی نشان می دهند. این قسمت خط بحرانی بحساب می آید که تأثیرات مثبت و منفی زندگی را از یکدیگر متمایز می کند. در سطح انرژی جرأت، دستیابی به قدرت واقعی اتفاق می افتد. به همین دلیل می توان از آن بعنوان مرحله توانمندسازی نیز یاد کرد. این منطقه و مرحله ای است که در آن اکتشاف، انجام، شکیبایی، ثبات و تصمیم گیری صورت می گیرد. در سطوح پایین تر، جهان خسته کننده، غمگین، ترسناک و خالی از امید دیده می شود، اما در سطح انرژی جرأت، زندگی بصورتی هیجان انگیز، چالش برانگیز و تحریک کننده بنظر می رسد.

این سطح انرژی به سعی و کوشش فرد برای امور جدید یا مواجه شدن با تغییرات و چالشهای زندگی اشاره دارد. در این مرحله که نوعی مرحله توانمندسازی است، فرد قادر است با فرصتهای زندگی دست و پنجه نرم کند و مسئولیت آنها را بخوبی بعهده گیرد؛ برای مثال در مرحله ۲۰۰ انرژیهای لازم برای یادگیری یک مهارت جدید در دسترس است که در واقع جزء رسیدن به تکامل و تحصیل اهدافی نائل شدنی بشمار می رود. در این مرحله ظرفیتی در فرد بوجود می آید که می تواند با ترس و مشخصه های نقاط ضعف مواجه شود و علیرغم وجود آنها به سمت و سوی رشد و تکامل گام بردارد. همچنین اضطراب نمی تواند هیچ اثری بر تلاش فرد بگذارد، زیرا خود اضطراب در مراحل پایین تری از تکامل قرار دارد. موانعی که منجر به

شکست اشخاص در زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ می شود بعنوان تحریک کننده هایی برای افرادی که در این سطح انرژی یعنی قدرت واقعی قرار دارند نمایان می شود.

افراد در این سطح هوشیاری به همان مقداری که انرژی از جهان دریافت می کنند به همان میزان نیز آن را به دنیا برمی گردانند. اما در سطوح هوشیاری پایین تر، افراد بدون داد و ستد انرژی آن را از جامعه تخلیه کرده و بعبارت دیگر انرژی را به هدر می دهند. تمامیت و کمال منجر به بازخوردهای مثبت، پاداش به خود، افزایش حرمت نفس و بتدریج منجر به تقویت و مستحکم شدن فرد می شود. اینجا دقیقاً همان جایی است که باروری، حاصلخیزی و سودمندی شروع می شود.

سطح انرژی ۲۵۰: بی طرفی

هنگامی که به این مرحله که ما آن را بی طرفی نامگذاری کرده ایم می رسیم انرژی بشدت مثبت می شود، زیرا این مرحله از رهایی از موقعیت و شرایط سطوح پایین تر در نمونه مورد نظر متمرکز و مجسم شده است. در سطوح انرژی زیر ۲۵۰، هوشیاری تمایل به دیدن تناقضات دارد و بنای خود را بر اساس موضع گیریهای سفت و سخت می گذارد. در حقیقت مانع بزرگی در جهان بوجود می آید که بجای ساده دیدن هر چیزی مثل سیاه و سفید تمایل به دیدن چندگانگی ها و پیچیدگی ها بوجود می آید.

قرار گرفتن در چنین موقعیتهایی منجر به ایجاد تضاد یا دو قطبی شدن و در نهایت باعث تفرقه و اختلاف می گردد. در هنرهای رزمی موضع گیری بحالتی سفت و سخت منجر به آسیب پذیری می شود و اگر فرد رزمی کار از انعطاف خاصی برخوردار نباشند نهایتاً با شکست مواجه می شود. برخلاف سطوح انرژی دیگر که سعی در مقاومت در برابر موانع می کنند و باعث از هم پاشیدگی انرژی شخص می شوند قرارگیری در شرایط بی طرفی، به فرد ظرفیتی می دهد که بدون قضاوت کردن قابلیت انعطاف پذیر داشته باشد و مشکلات را بصورت واقعی ارزیابی کند. بی طرفی به این معناست که فرد نسبتاً مستقل از پی آمدها و نتایج باشد. قضاوت نکردن و بعبارتی دنبال نکردن امور شخصی دیگران یعنی تجربه نکردن ترس، شکست و ناامیدی.

در مرحله بی طرفی فرد می تواند بگوید "خوب، اگر این شغل را بدست نیاورم، قطعاً شغل دیگری بدست خواهم آورد". این شروع اطمینانی است که از درون او نشأت می گیرد. هنگامی که او چنین قدرتی را احساس می کند دیگر به راحتی تهدید نمی شود، از هیچ چیزی

ارباب نخواهد داشت و نیاز به اثبات چیزی ندارد. ورود به سطح انرژی ۲۵۰ و خوب بازی کردن نقش باعث می شود تمام فراز و نشیب های زندگی خیلی عادی و آسان بنظر آیند.

افراد متعلق به این مرحله همیشه احساس آسایش می کنند. از نشانه های این مرحله قابلیت اطمینان برای زندگی در جهان است. این مرحله امنیت است. افراد متعلق به این مرحله می توانند با هر چیزی ارتباط برقرار کنند، در همه جا باشند و با امنیت خاطر به هر کاری دست بزنند، زیرا علاقه ای به درگیری، نزاع، ارتکاب جرم یا رقابت ندارند. آنها بسیار راحت و از لحاظ احساسی و عاطفی آسوده خاطر هستند. این گرایش تهی از هرگونه قضاوت است و به سمتی هدایت می شود که دیگر نیازی به کنترل رفتار دیگران نخواهد بود. همچنین به دلیل وجود ارزش حس آزادی در چنین افرادی نمی توان آنها را به آسانی تحت کنترل در آورد.

سطح انرژی ۳۱۰ : رضایت

این سطح انرژی بسیار مثبت را می توان بعنوان دروازه ای برای سطوح انرژی بالاتر پنداشت؛ برای مثال در مرحله بی طرفی کارها به اندازه کافی انجام می گیرند، اما معمولاً در مرحله رضایت کارها به خوبی، با موفقیت و با تلاش صورت می گیرند. در این مرحله کمال بسرعت اتفاق می افتد. در واقع این افراد کسانی هستند که برای مراحل بالاتر و پیشرفته تر انتخاب شده اند. رضایت اشاره بر این دارد که فرد بر مقاومت درونی برای زندگی، چیرگی و مشارکت متعهد شده است. در زیر مرحله اندازه گیری شده ۲۰۰، افراد گرایش خاصی به کوتاه فکری دارند، اما در سطح انرژی ۳۱۰ حوادث بسیار بزرگی اتفاق می افتند. در این مرحله افراد واقعاً و بطور حقیقی دوستانه و مهربان هستند و موفقیت های اجتماعی و اقتصادی گویا بحالتی خود به خودی صورت می گیرند. این افراد مشتاق و راضی هرگز از عدم اشتغال آزاده خاطر نمی شوند، آنها حاضر به انجام هر کاری- اگر مجبور به انجام آن باشند- خواهند شد. یا برای خود تجربه ای خلق می کنند یا خود آفریننده کار می شوند. آنها برای مواجه شدن با مشاغل جدید یا شروع کردن از سطح خیلی پایین، با فروتنی و خضوع رفتار می کنند. آنها برای دیگران بسیار امیدوار هستند و نیز هر جا که سودی برای جامعه وجود داشته باشد حضور و مشارکت دارند. آنها به امور درونی شان رسیدگی می کنند و بر سر راهشان هیچ نوع مانع بزرگی در یادگیریهای جدید دیده نمی شود.

در این مرحله حرمت نفس بالاست و همیشه با بازخوردهای مثبت از طرف جامعه بشکل قدردانی و پاداش تقویت می شود. قرارگیری در این مرحله باعث می شود فرد نسبت به نیازهای دیگران، غمخوار و پاسخگو باشد. این افراد مشتاق، سازندگانی هستند که با جامعه مشارکت و همکاری دارند. آنها در هنگام مشکلات و سختی قادرند بسرعت از آن شرایط خارج شوند و با داشتن چنین ظرفیتی بعلاوه تجربیات حاصله، قادرند اشتباهات و گرایشات خود را اصلاح کنند. در

این سطح غرور هیچ معنایی ندارد، آنها فقط متمایلند که به کمی و کاستی های خود بپردازند و از دیگران مسائل جدید یاد بگیرند. در این سطح انرژی افراد به دانش آموختگانی عالی تبدیل می شوند؛ آنها بسادگی فرهیخته می شوند و منبع قابل ملاحظه ای از قدرت را در جامعه ارائه خواهند داد.

سطح انرژی ۳۵۰ : پذیرش

در این مرحله از آگاهی یک دگرگونی و تغییر شکل اساسی از اینکه خود فرد منبع اصلی و خالق تمام اتفاقات و تجربیات زندگی است رخ می دهد. چنین حسی یکی از مشخصه های رسیدن به این درجه از تکامل است. این احساس مسئولیت با وجود تمام گرفتاریها و فشارهای زندگی دارای ظرفیتی است که قادر به کنترل زندگی به حالت متعادل و هماهنگ می شود.

همه افراد در سطح انرژی زیر ۲۰۰ گرایش به ضعف دارند و با وجود لطف و مرحمت زندگی، به خود بعنوان قربانی می نگرند. این از آن اعتقادی نشأت می گیرد که فرد فکر کند منبع خوشی و علت تمام مشکلات وابسته به امری خارجی است، اما با یک پرش عظیم، او دوباره می تواند قدرت مورد نظر را بدست آورد. در واقع هنگامی که فرد به این سطح هوشیاری و آگاهی برسد و متوجه شود که منبع تمام خوشی ها و ناخوشی ها در خود او نهفته است، مرحله پذیرش به حد کمال خود رسیده است. در این مرحله تکامل یافته هیچ نیروی خارجی وجود ندارد که ظرفیت شاد کردن کسی را داشته باشد و عشق چیزی نیست که از طرف فرد دیگری بخشیده یا از بین رفته باشد، بلکه توسط خود فرد و از درون او خلق می شود.

این مرحله نباید با بی ارادگی که از نشانه های بی علائقی است اشتباه گرفته شود. پذیرش به انسان اجازه می دهد تا زندگی را همانگونه که هست- بدون پیروی از دستور کار یا موضوع مورد بحث هر روز- دریابد. در مرحله پذیرش آرامشی عاطفی وجود دارد و هر چقدر انکار این موضوع که منابع اصلی خوشی و ناخوشی در بیرون فرد قرار دارند فراتر رود ادراک او نیز گسترده تر و بیشتر می شود. حالا دیگر فرد همه چیز را بدون تحریف یا سوء تعبیر می نگیرد، تمامیت زمینه دید تجربی او گسترده شده و قادر است تمامیت تصویری را در یک نگاه بنگرد. پذیرش، رابطه نزدیک و اساسی با تعادل، تناسب و اقتضاء دارد.

فرد در مرحله پذیرش نیازی به تعیین درست و غلط ندارد و بجای آن زمانش را به حل مسائل و فهمیدن اینکه برای مشکل چکار می توان کرد می گذراند. مشاغل سخت عامل ناراحتی و وحشتزدگی او نمی شوند. اهداف بلند مدت نسبت به اهداف کوتاه مدت اولویت پیدا می کنند؛ در این قسمت نظم، انضباط و چیره دستی برجسته و مهم می شوند.

در مرحله پذیرش، نسبت به تضادها و درگیریها، دو قطبی عمل نخواهیم کرد، بلکه درمی یابیم که دیگران نیز به همان اندازه که ما دارای حقوق هستیم دارای حق و حقوق مشابه اند و همگی دارای شرف و ناموس برابرند. در حالی که مراحل پایین تر در برابر موارد بیان شده پافشاری و سرسختی می کنند؛ در مرحله پذیرش، تکثر اجتماعی، خود عاملی برای حل مشکلات می گردد؛ بنابراین این مرحله خالی از هر گونه تبعیض، نابردباری و تعصب است. در این سطح انرژی نوعی آگاهی و هوشیاری وجود دارد که در آن همسانی و برابری با تنوع و گوناگونی به هیچ وجه بیگانه نیست. می توان گفت که مرحله پذیرش در برگیرنده همه چیز است و با رد و امتناع هیچ میانه ای ندارد.

سطح انرژی ۴۰۰ : خرد

هوش و عقلانیت هنگامی پا به پیش می گذارند که احساسات فرد در مراحل پایین تر به چیزی فراتر تبدیل شده باشد. ادراک سبب می شود که مقدار وسیع و پیچیده ای از اطلاعات مورد بررسی قرار گیرد و تصمیم گیری صحیح و سریعی از پیچیدگی ها و بغرنجی های روابط، درجه بندیها، تمایز خوب و دستکاری ماهرانه سمبها بعنوان مفاهیم انتزاعی که بتدریج مورد اهمیت قرار می گیرند اتخاذ گردد. این همان مرحله علم، پزشکی و ظرفیت وسیع عمومی برای فهم و ادراک است. دانش و تحصیل علم در این مرحله بعنوان امری مهم تلقی می شود. با وجود فهم و اطلاعات، ابزارهای اصلی برای اجرا و انجام کار مهیا است که همگی نشانه های سطح انرژی ۴۰۰ می باشند. این سطح انرژی برندگان جایزه نوبل، زمامداران بزرگ و قضات دیوان عالی کشور است. *انیشستین*، *فروید* و افراد بسیار دیگر از متفکران بزرگ تاریخ در این مرحله قرار می گیرند.

نقاط ضعف این مرحله شامل قصور در یک تمایز واضح در تفاوت بین نمادها و چیزی که آنها ارائه می دهند است. پربشانی و گیجی بین جهان عینی و ذهنی درک و فهم علیت را محدود می کند. در این مرحله بسیار آسان است که برای شیفتگی و شیدایی در مفاهیم و تئوری ها، چشمها را در برابر حقایق بست تا دیگر حقیقتی دیده نشود و در واقع نقاط ضروری از دست رفته را براحتی نادیده گرفت. عقل گرایی می تواند پایانی برای خود محسوب گردد. در این حالت، درک، محدود شده محسوب می شود و نمی تواند از عهده ماهیت بصیرت یا نقاط بحرانی امور پیچیده برآید.

ادراک از درون خود نمی تواند راهنمایی برای رسیدن به حقیقت را فراهم کند. ادراک حجم عظیمی از اطلاعات و مستندات را تولید و خلق می کند، اما قادر نیست اختلاف بین اطلاعات و مفاهیم استنتاج شده را حل کند. تمام مشاجرات فلسفی در پیشگاه خودشان متقاعد کننده بنظر می رسند. اگرچه ادراک در جهان تکنیکی امروز و جایی که روشهای منطقی مسلط هستند بسیار مؤثر بحساب می آید، اما درک، خود بحالتی ضد و نقیض به مانند مانعی اصلی در رسیدن به مراحل بالاتر از هوشیاری عمل می کند. فراتر رفتن از این مرحله در جامعه ما نسبتاً غیرمعمول است.

سطح انرژی ۵۰۰ : عشق

خواهش می کنم این نکته را مد نظر داشته باشید که چیزی که در این مرحله قرار است توضیح داده شود همان عشقی نیست که در رسانه ها مورد تبلیغ قرار می گیرد. چیزی که جهان معمولاً از عشق استنباط می کند یک شرایط شدید عاطفی توأم با یک جذب فیزیکی، مالکیت، کنترل، اعتیاد، تمایلات جنسی و تازگی است. اینها در واقع بی اساس، شکننده و نوسانی هستند، به این دلیل که ابتدا با قدرت و هیجان شدید شروع می شوند و کم کم قدرت خود را در شرایط مختلف از دست می دهند و در نهایت بی علاقه جایگزین آن می شود. در هنگام ناامیدی این ماسک برداشته می شود و احساسات شروع به نشان دادن خشم و وابستگی می کنند. تبدیل شدن عشق به نفرت بسیار معمولی و در میان بسیاری افراد مشترک است. در واقع چیزی که ما به توصیف آن پرداختیم عشق نیست، بلکه احساسات اعتیاد آور است. نمی توان چنین عشقی را عشق واقعی نامگذاری کرد، زیرا نفرت از غرور سرچشمه می گیرد و نه از عشق.

سطح انرژی ۵۰۰ با داشتن عشق بی قید و شرط، بدون تغییر و دائمی مشخص می شود. این عشق نوسان ندارد و منبع آن هرگز وابسته به منبعی خارجی نیست. عشق ورزی، معادل بودن و زندگی کردن است. عشق راهی برای بخشش، پرورش و حمایت همه امور مربوط به جهان است. عشق، عقلانی نیست به همین دلیل از ذهن بر نمی خیزد، بلکه از قلب سرچشمه می گیرد. عشق دارای ظرفیتی است که به دلیل وجود انگیزه ناب می تواند شرایط هر کسی را تغییر دهد و منجر به شاهکارهای عظیم شود.

در این مرحله از سیر تکامل، ظرفیت تشخیص این ماهیت بر همه چیز مسلط می شود و هسته اصلی هر چیزی تبدیل به مرکزی برای تمرکز می شود. هنگامی که دلیل و علت کنار گذاشته می شود، ظرفیتی برای تشخیص فوری کلیت مشکل بوجود می آید و یک دید گسترده مخصوصاً در مورد زمان و روند، شکل می گیرد. دلیل و علت تنها با امور خاص سروکار دارند، اما عشق می تواند با تمامیت سروکار داشته باشد. این توانایی اغلب به شهود و بصیرت یعنی همان

ظرفیت درک فوری بدون توسل به روند نمادهای متوالی نسبت داده می شود. در واقع این پدیده انتزاعی و آشکار همراه با مقدار قابل اندازه گیری اندورفین که در مغز آزاد می شود کاملاً ذاتی است. عشق فراتر از تمام جدایی هاست. عشق چیزی جهانی است و جای خاصی را اشغال نمی کند. از آنجایی که دیگر هیچ مانعی وجود ندارد این امکان وجود دارد که فرد برای همیشه با فرد دیگری باشد؛ بنابراین عشق همه چیز را شامل می شود و حس خود را گسترش و افزایش می دهد. عشق بر مروت ها و خوبی های زندگی با تمام مشاجرات و نحوه بیانش تمرکز می کند و می تواند حالتی منفی را با تغییر نگرش نسبت به زندگی به جای حمله به آن از بین ببرد.

این همان مرحله شادابی حقیقی است؛ اگرچه جهان شیفته و شیدای موضوع عشق است و تمام ادیان مناسب برای رشد و ترقی دارای سطح انرژی ۵۰۰ یا بالاتر هستند و این موضوع را همیشه بیان می کنند، اما بسیار جالب است که تنها ۰/۴ درصد جمعیت جهان می توانند به این مرحله از هوشیاری برسند.

سطح انرژی ۵۴۰ : سرور

هر چه که عشق بیشتر بدون قید و شرط می شود، تبدیل به خوشی و مسرت درونی بعنوان تجربه ای جاودان می گردد. این مسرتی ناگهانی از یک حادثه لذت بخش نیست؛ بلکه یک همراه ثابت و همیشگی در تمام فعالیتها است. سرور از درون هر لحظه از بایش و به جای آنکه از منبعی خاص سرچشمه بگیرد برخاسته می شود. همچنین سطح انرژی ۵۴۰ همان سطح انرژی التیام بخشی و معنویت بر اساس کمک به خود است.

مرحله ۵۴۰ به بالا همان مرحله افراد قدیس، اولیا، التیام دهندگان و پیروان معنویت که در این کار پیشی گرفته اند است. این سطح انرژی دارای ظرفیت عظیمی در صبوری و مقاومت در برابر سختی های طولانی مدت همراه با گرایشی مثبت است. از نشانه های این مرحله حالتی از شفقت و رحم است. کسانی که به این مرحله دست یافته اند تأثیر قابل توجهی بر دیگران دارند. آنها قادر به نگاه بصری عمیق و طولانی مدت هستند که آنها را به حالتی از عشق و آرامش می رساند.

در مرتبه رفیع و بلند مرتبه ۵۰۰، فرد جهانی را می بیند که مزین به زیبایی های نفیس و خلایقهای بی عیب است. هر چیزی بدون تلاش و بصورت همزمان اتفاق می افتد و جهان و هر چیز دیگری در آن بعنوان تجلی عشق و الوهیت دیده می شوند. در این حالت شخص با اراده الوهیت ادغام می شود و حضوری احساس می شود که قادر است یک پدیده بیرونی، معمولی و با

انتظاری واقعی را که مشاهده گران معمولی آن را معجزه می نامند به آسانی عملی کند. این پدیده، ارائه دهنده قدرت شخص نیست؛ بلکه نشان دهنده قدرت این سطح انرژی است.

حس مسئولیت فرد در برابر دیگران در این مرحله کاملاً از کیفیت متفاوتی با دیگر مراحل برخوردار است. در این مرحله میلی وجود دارد که او گرایش دارد این حالت هوشیاری را برای سودمندی تمام زندگی به جای چند نفر خاص استفاده کند. این ظرفیت عشق ورزیدن همگانی بطور همزمان با کشف اینکه هر چقدر افراد بیشتری را دوست داشته باشی، بیشتر می توانی عشق بورزی همراه می شود.

تجربیات نزدیک به مرگ با تأثیرات خود می تواند شخصیت را دگرگون کند و اغلب به افراد اجازه می دهد که سطح انرژی بین ۵۴۰ تا ۶۰۰ را تجربه کنند.

سطح انرژی ۶۰۰ : آرامش

این سطح انرژی با تجربیاتی که به نامهای "فراروی، خود ادراکی و خدا هوشیاری" برگزیده شده اند در ارتباط است. این مرحله بشدت نادر و کمیاب است، بطوریکه از هر ده میلیون نفر فقط یک نفر می تواند به این مرحله دست پیدا کند. هنگامی که شخص به این مرحله می رسد فرق بین امور ذهنی و عینی از بین می رود و دیگر هیچ نقطه کانونی خاصی برای احساس وجود نخواهد داشت. افراد در این مرحله، البته نه بصورت مشترک، خود را با سعادت و برکت که منجر به منع انجام کارهای معمولی می شود از جهان برمی چینند. برخی آموزگار معنویت و روحانیت می شوند و برخی دیگر بعنوان افراد ناشناس برای بهبود وضعیت بشریت کار می کنند. تعداد کمی از افراد طبقه بندی شده مراحل پایین تر تبدیل به نوابغی بزرگ می شوند و همکاری و کمکهای شایانی به جامعه می کنند. افراد دارای این سطح انرژی بسیار پرهیزگار و مقدس هستند و سرانجام برای آنها دین، رسماً بحالتی برتر ارتقا پیدا می کند. در واقع معنویت خالص و مطلق از چیزی که دین ارائه می دهد خود را برای این افراد نشان می دهد.

قوه ادراک در سطح انرژی ۶۰۰ و بالاتر گاه گاهی بصورت حرکت آهسته و معلق در زمان و فضا گزارش می شود. باید گفت که هیچ چیزی بدون تغییر نیست و همه چیز زنده و تابناک است. اگرچه این جهان همان جهانی است که توسط دیگران دیده می شود، اما این جهان برای آنها بطور مداوم، روان و در حال حرکت است. یک رقص تکاملی هماهنگ و پیچیده که در آن مبدأ، منشأ و اهمیت هر چیزی بسیار مشخص است شکل می گیرد. این مکاشفه خارق العاده به حالتی غیرعقلانی اتفاق می افتد؛ در ذهن، یک سکوت لاینتهای بوجود می آید که تصور و اندیشه هر چیزی را متوقف می کند. چیزی که شاهد و چیزی که مشهود است دارای هویتی یکسان می

شوند و مشاهده گر در این چشم انداز ترکیب می شود و به همان نسبت، خود تبدیل به چیزی برای مشاهده می شود. نهایتاً با حضور قدرتی نامحدود، با ظرافتی پیچیده، بسیار محکم و غیرقابل تغییر، همه چیز با هم ارتباط برقرار می کنند.

کارهای بزرگ هنری، موسیقی و معماری های عظیم که دارای سطح انرژی ۶۰۰ تا ۷۰۰ هستند می توانند ما را بصورت موقتی به مراحل بالاتری از هوشیاری انتقال دهند. آنها بشکلی جهانی، بی انتها و الهام بخش اند.

سطح انرژی ۷۰۰-۱۰۰۰: روشنگری

در این مرحله می توان افراد بزرگی را در تاریخ دید که حالات و تأثیراتی معنوی از خود بجای گذاشته اند و افراد بی شماری در طول نسلها از آنها پیروی کرده اند و هنوز نیز در حال پیروی هستند. تمام این حالات ارتباطی مستقیم با الوهیت دارند که اغلب شناسایی شده اند. این همان مرحله قدرتمند الهام بخشی است. این حالت در میدان مجنوب کننده انرژی چنان جریان پیدا می کند که قادر است بر تمام بشریت تأثیر بگذارد. در این مرحله چیزی به نام فرد هرگز تجربه نمی شود و این شخصیت از دیگران مجزا می ماند، اما در حقیقت "خود" با چیزی به نام الوهیت و هوشیاری شناسایی می شود. تمام امور ناآشکار و ظاهر نشدنی در خود فرد و وراي ذهن او تجربه می شوند. این ورا روی ضمیر و نفس بگونه ای به مردم خدمت می کند که به دیگران یاد می دهد چگونه آنها نیز می توانند این کار را انجام دهند. این مرحله، قله هوشیاری در قلمروی بشریت تلقی می شود.

آموزه های بزرگ شروع به بالا بردن اطلاعات توده مردم می کنند و سطح آگاهی کل بشریت را افزایش می دهند. داشتن چنین دیدی، "زیبایی یا جذابیت" نامیده می شود و هدیه ای که با خود به همراه دارد آرامشی نامحدود است و بحالتی فراتر از وصف کلمات قابل شناسایی و تشخیص می شود. در این مرحله از ادراک، حس وجودی شخص، کل زمان و فردیت را برتری می بخشد. دیگر چیزی برای شناسایی بدن فیزیکی به نام "من" وجود ندارد و بنابراین برای سرنوشت و قضا و قدر هیچ نگرانی خاصی نیز احساس نمی شود.

بدن با شفاعت ذهن بعنوان ابزاری برای هوشیاری بحساب می آید که نخستین ارزش برای معاشرت و ارتباط است. بدن و نفس به خودشان بازمی گردند که نشانی از رسیدن به مرحله

یگانگی و تکامل فردی است. برای هوشیاری هیچ مکان و زمانی وجود ندارد. آگاهی به یک اندازه و در همه جا خود را ارائه می دهد.

کارهای عظیم هنری، افرادی را که به مرحله روشنگری دست یافته اند به تصویر می کشد. آنها مشخصه های روشنگری و روشنفکری را مانند آموزگاری با حالت خاصی از موقعیت دست به نام "مودرا" نشان می دهند. بگونه ای که از کف دست آنها نیایش و برکت پرتوافکنی می کند. "مودرا" وضعیت و قرار گرفتن دست است که معمولاً در رقصهای سنتی هند یا یوگا و همچنین در دین بودا و هندو نشان داده می شود. این عملی است که به کمک آن میدان انرژی به هوشیاری و آگاهی بشریت انتقال داده می شود. این الوهیت زیبا می تواند تا مرحله ۱۰۰۰ درجه بندی شود. حد اعلا این درجه توسط کسانی که در این دنیا زیسته اند و نامشان در تاریخ ماندگار مانده است بدست آمده است. بعبارت دیگر آنها کسانی هستند که آواتارهایی با پسوند "خداوندگار یا لُرد" را بعنوان قدردانی برای خود گرفته اند؛ مثل لُرد کریشنا، لُرد بودا و لُرد عیسی مسیح. آواتار در فرهنگ هندوئیسم به معنای تناسخ یا تجدید جسم در شکل و فرم انسانی یا تناسخ در خدایان هندو است.

فصل پنجم

توزیع مرتبه هوشیاری در اجتماع

نگاره ای که توزیع مرتبه هوشیاری را در سطوح انرژی متوالی در میان جمعیت جهان ارائه می دهد بمانند طاق پاگودا (بتکده های چینی) می ماند که در آن ۸۵ درصد از نژاد بشری زیر مرحله بحرانی ۲۰۰ قرار دارند و میانگین کلی هوشیاری کنونی بشر تقریباً ۲۰۷ اندازه گیری شده است. وجود معدود افرادی که فراتر از این سطح هوشیاری هستند نسبتاً ضعیف توده افراد در سطوح انرژی پایین تر برای دستیابی به این میانگین را برابر و موازنه می کند. همانطور که قبلاً هم اشاره شد فقط ۴ درصد از جمعیت جهان به سطح انرژی ۵۰۰ دست می یابند و بالاتر از آن تنها ۰/۴ درصد به سطح انرژی ۵۴۰ می رسند. در میزان هوشیاری با سطح انرژی ۶۰۰ یا بالاتر از میان هر ۱۰ میلیون نفر تنها ۱ نفر می تواند به این سطح انرژی دست پیدا کند.

در نگاه اجمالی نخست، این شکل و پیکره غیرمتمثل بنظر می رسد، اما اگر شرایط دنیا را مورد بررسی قرار دهیم، درمی یابیم که همه جمعیت شبه قاره ها شاید بسختی در سطح موجود زندگی می کنند. قحطی و بیماری بسیار پیش پا افتاده است و اغلب به دلیل سرکوبهای سیاسی و منابع اجتماعی بسیار محدودند. جمعیت زیادی از این مردم در ناامیدی که معادل سطح انرژی بی علاقه‌گی است و نهایتاً منجر به تسلیم در برابر فقر می گردد زندگی می کنند. همچنین باید این را به خاطر داشته باشیم که جمعیت باقیمانده و بسیار زیادی از این دنیا، چه متمدن و چه بدوی هنوز در درجه اول یعنی در حالتی از ترس زندگی می کنند. بیشتر جمعیت بشری زندگی را در جستجوی فراهم آوری امنیت یا چیزی مثل آن می گذرانند. کسانی که شیوه زندگی شان در همان مرحله بقای اولیه بجای گزینه های اختیاری دیگر باقی مانده است تبدیل به گندمی برای آسیاب شدن در امیال اقتصادی دنیا می شوند و موفقیت برای دستیابی به این امیال به بهترین حالت ممکن به غرور منتهی می شود.

برای بشر احساس رضایت معنادار تا زمانی که به سطح انرژی ۲۵۰ نرسیده باشد نمی تواند شروع شود که این همان مرتبه و درجه ای است که اعتماد به نفس برای تجربه زندگی مثبت، در تکامل هوشیاری پدیدار می شود.

همبستگی فرهنگی

- میادین انرژیهای پایین تر از ۲۰۰ در داشتن شرایط بسیار ابتدایی و جایی که افراد تنها برای بقا تلاش می کنند مشترک هستند، مثلاً لباسها از کیفیت پایینی برخوردارند، بیسوادی قانون است، نرخ مرگ و میر نوزادان بسیار بالاست، بیماریها و سوء تغذیه در همه جا گسترده شده است و یک خلاء قدرت اجتماعی به چشم می خورد. مهارتها بسیار ناقص و ابتدایی هستند. همه چیز براساس تهیه غذا، سوخت و فراهم آوردن سرپناه است. در این حالت هر چیزی وابسته به شرایط محیط زیست خواهد بود. این همان سطح فرهنگی عصر حجر یعنی چیزی کمی فراتر از زندگی حیوانات است.

- افرادی که با سطح انرژی پایین تر از ۲۰۰ مشخص و تعیین می شوند، نمونه ای از کارگران بدون مهارت و تجربه، بازرگانی و تجارتهای ابتدایی، ساخت صنایع دستی خیلی ساده مثل قایق های خیلی ابتدایی یا خانه سازی موقت است. پویایی و تحرک، خود را بصورت شیوه زندگی چادرنشینی نشان می دهد و در جمعیتی که میانگین جامعه، قدری از سطح هوشیاری بالاتر برخوردار باشند کشاورزی ظاهر می شود و داد و ستد با استفاده از پول رایج صورت می گیرد.

- سطح انرژی میانی ۲۰۰ با مشاغل نیمه ماهرانه ارتباط دارد. در این حالت زندگی ساده است و شرایط اقتصادی و تهیه غذا بشکلی قابل اعتماد میسر است، لباس برای پوشش کافی است و شرایط برای شروع تحصیلات ابتدایی آماده می شود.

- سطح انرژی بالای ۲۰۰ با مشاغل و کارهای ماهرانه ای مثل حقوق بگیرها، مشاغل تکنیکی، تجار، خرده فروشی و صنایع خود را نشان می دهند. مثلاً ماهیگیری در مراحل پایین تر بعنوان فعالیت فردی یا قبیله ای محسوب می شود، اما از مرحله میانی به بعد در این سطح انرژی، شغل به صنعت تبدیل می شود.

- در مرحله ۳۰۰ افراد تکنسین و کاردان، صنعتگران ماهر و پیشرفته، مدیران عادی و در آخر می توان ساختار کسب و کار کمی پیچیده ای را یافت. در این مرحله، اتمام مرحله دوم تحصیلات مرسوم می شود و همچنین معنای علاقه با شیوه و سبکی خاص مثل ورزش یا سرگرمی های عمومی ظاهر می شود. تلویزیون بزرگ ترین و بهترین راه و وسیله برای گذران زمان در این سطح انرژی است.

- در سطح انرژی میانی ۳۰۰ می توان مدیریتهای پیشرفته تر، صنعتگران و مربیانی که از آگاهی عمومی و جهان بینی های فراتری از همسایگی، قبیله یا شهر برخوردارند را یافت. گفتگوی اجتماعی بعنوان موضوعی معنادار و قابل فهم مورد علاقه قرار می گیرد. در این مرحله، موضوع بقاء با مهارتهای پیچیده و اطلاعاتی که زیربنای یک جامعه متمدن را ضمانت می کند بحالتی از اطمینان می رسد. وجود تحرکات اجتماعی و انعطاف پذیر، مقدار مسافرتهای محدود شده و سرگرمی های تحریک کننده را بشکلی عملی ممکن می سازند.

- مرحله ۴۰۰ مرحله بیداری عقل است، جایی که می توان باسوادی حقیقی، تحصیلات برتر، اقتدار حرفه ای، مدیران برجسته و دانشمندان را دید. خانه ای که در سطوح انرژی پایین تر خالی از مطالعه است مملو از مجلات، گاهنامه ها و قفسه های پر از کتاب است. در این مرحله علاقه خاصی نسبت به کانالهای تلویزیونی علمی و همچنین شبکه هایی که آگاهی های سیاسی را افزایش می دهند وجود دارد. تبادل اطلاعات عظیم، بسیار ماهرانه صورت می پذیرد و دغدغه های فکری، عقلانی و خلاقیتهای هنری بسیار معمول می گردد. فعالیتهای تفریحی بشکل شطرنج، مسافرت، تئاتر و کنسرت هستند. سازمانهای مدنی که قصد ارتقاء محیط و قلمروی اجتماعی را دارند مورد توجه جدی قرار می گیرند. قضات دیوان عالی کشور، رییس جمهورها، سیاستمداران، مخترعان و پیشگامان صنایع در این محدوده عمومی قرار می گیرند. از آنجا که تحصیلات زیربنای این سطح انرژی را تشکیل می دهد، افراد، تمایل به جمع شدن در مکانهای شهری- جایی که دسترسی به منابع اطلاعات و دستورالعمل ها وجود دارد- مثل دانشگاه ها- دارند. بعضی علاقه به حضور در گروههای علمی و دپارتمانهای دانشگاه دارند. برخی دیگر از اینگونه افراد وکیل یا

عضو طبقه حرفه ای جامعه می شوند. در این حالت فراهم کردن آسایش همونوع بسیار مرسوم و معمولی است، اما بعنوان محرکی اجباری بحساب نمی آید. قسمت بالای سطح انرژی ۴۰۰ با پیشگامان در سطوح مربوطه، افراد با قدر و منزلت بالای اجتماعی، کمال گرایان، تجملات و تزئینات اجتماعی ارتباط دارد. فروید و نیشترین هر دو دارای سطح انرژی ۴۹۹ هستند. اگرچه سطح انرژی ۴۰۰ همان سطح انرژی دانشگاه ها و درجات دکتری است، اما آنها نیز منابع محدود شده و محدود کننده دیدگاه نیوتنی از جهان و تقسیم دکارتی بین ذهن و بدن به حساب می آیند (نیوتن و دکارت دارای سطح انرژی ۴۹۹ هستند).

- از آنجا که سطح انرژی ۲۰۰ تغییرات بحرانی هوشیاری را محدود می کند، مرحله ۵۰۰ آن جایی است که هوشیاری و آگاهی گامی عظیم نه به دلیل تغییر در قدرت بلکه تغییر در کیفیت برمی دارد. اگرچه بقای شخص هنوز از درجه اهمیت برخوردار است اما انگیزه عشق شروع به تأثیرگذاری بر کلیه فعالیتها می کند؛ خلاقیت به نحوی عالی همراه با تعهد، فداکاری و حالتی گیرنده و کاریزماتیک خود را بیان می دارد. در اینجا برتری و ممتاز بودن خود را در تمام تلاش و کوشش بشری از ورزش گرفته تا تحقیقات علمی نشان می دهد. بشر دوستی همراه با تعهد به اصول تبدیل به عاملی در ایجاد و خلق انگیزه می شود. به جای اینکه جایگاه رهبری و هدایت دنبال شود بطور درونی پذیرفته می شود. از این مرحله آثار موسیقی ماهرانه، هنر و معماری پدیدار می شود که دارای ظرفیتی هستند که می توانند دیگران را هنگامی که با آن مواجه می شوند متعالی گردانند.

- در قسمت بالای سطح انرژی ۵۰۰ رهبران الهام بخشی که الگوی خوبی برای بقیه افراد جامعه بحساب می آیند دیده می شوند. آنها در زمینه های مربوطه، الگوهایی با مفاهیم و دلالتهای تأثیرگذار برای بشر خلق می کنند. اگرچه بخوبی از نقصان و محدودیتهای خود آگاهی دارند، اما معمولاً افراد با این سطح انرژی بعنوان افرادی فراتر از مردم معمولی توسط عموم دیده می شوند و همیشه با نمادی از برتری و رجحان تشخیص داده می شوند. خیلی از افراد در قسمت میانی سطح انرژی ۵۰۰ شروع به تجربه مقام معنویت با یک تأثیر عمیق می کنند و در این معنویت و روحانیت غوطه ور می گردند. گاهی اتفاق می افتد که برخی افراد، دوستان و خانواده خود را با پیشرفتهای غیرمنتظره و ناگهانی با زمینه ای مملو از واقعیت متحیر می کنند. هوشیاری در این سطح انرژی می تواند بعنوان بصیرت توصیف و منجر به ترقی تمام جامعه شود. تعداد کمی می توانند با جهش های بزرگ قدم به حوزه ای با سطح انرژی ۶۰۰ بگذارند. در اینجا زندگی فرد تبدیل به یک افسانه می شود. از نشانه های این مرحله شفقت و رحمت است که قادر است در تمام انگیزه ها و فعالیتها نفوذ کند.

روند فرایزی هوشیاری

اگرچه گستردگی سطوح انرژی را با تنوع زیادش توصیف کردیم، اما این برای افراد، بسیار غیرمعمول است که در طول زندگی شان از یک سطح انرژی به سطح دیگر منتقل شوند. تفاوت سطح انرژی از آنچه که شخص با آن به دنیا می آید به آنچه که در آینده خود را ارتقاء می دهد بطور میانگین چیزی حدود ۵ درجه است. سطح هوشیاری یک فرد قبلاً و در هنگام تولد تأثیرات خودش را گرفته است، پس ایده ای جدی با دلالت‌های عمیق و منطقی است. هوشیاری خود، در نحوه ابرازش بعنوان تمدن بشری و از طریق نسل‌های بی شمار گذشته نشان می دهد که به آرامی در حال تکامل است.

بیشتر مردم از گوناگونی میدان انرژی ذاتی خود برای شرح و بیان تجربیات زندگی استفاده می کنند. بسیار نادر است که کسی قادر باشد بگونه ای مدیریت کند که بتواند بسمت چیزی فراتر حرکت کند، اگرچه ممکن است تعداد فراوانی از این دسته افراد وجود داشته باشند که به رشد و ارتقاء درونی قابل توجهی دست پیدا می کنند. آنچه که این موضوع را قابل فهم تر می کند "انگیزه" است. در واقع تنها "انگیزه" است که مرحله و سطح انرژی فرد را تعریف می کند. انگیزه از معنی ناشی می شود و به معنی نحوه ابراز زمینه نگرش و دیدگاه است؛ بنابراین دستیابی و موفقیت بستگی به این زمینه دارد (اگر هم‌تراز با انگیزه قرار بگیرد). به این ترتیب است که قدرت نسبی فرد تعیین می شود.

این میانگین پیشرفت و ارتقاء در طول زندگی که حدود ۵ درجه است، شکلی آماری دارد که با امور و مسائل دیگر بوجود می آید. همچنین واقعیت تأسف باری که وجود دارد این است که انتخاب‌های انباشته شده در زندگی افراد باعث می شود که درجه هوشیاری و آگاهی انسان بتدریج کمتر شود. نظر به اینکه این مسائل را با جزئیات بیشتری در ادامه کتاب یک به یک خواهیم شمرد (فصل ۲۳ را ببینید) اما این نکته را مدنظر داشته باشید که تأثیرات آن دسته محدود افرادی که به مرحله ای بالا در هوشیاری و آگاهی رسیده اند، وضعیت تمام افراد با سطوح انرژی پایین تر در جامعه را نیز به حد تعادل می رساند، اما برعکس همانطور که تاریخ به زیبایی این را به تصویر کشیده است، وجود تنها تعداد کمی از افراد منحرّف با سطح انرژی بسیار منفی و پایین کافی است که کل فرهنگ و جامعه را به نوسان بیاندازد و سطح هوشیاری افراد جامعه را به سمت مرحله ای عادی و عمومی بکشاند. آزمایش حرکت شناسی نشان می دهد که میزان محض ۲/۶ درصد از جمعیت جهان دارای تضادهای حرکتی غیرطبیعی هستند، یعنی جواب قوی به جذب کننده های منفی و جواب منفی به جذب کننده های مثبت می دهند. این نوع پاسخگویی مسئول ۷۲ درصد از مشکلات جامعه می باشد.

با وجود این هنوز این امکان وجود دارد که گاهی پرشهای مثبت و ناگهانی و حتی جهشی معادل صدها درجه صورت پذیرد. اگر کسی بطور واقعی بتواند از مرحله خود محوری با میدان انرژی مجنوب کننده ۲۰۰ بگریزد و آگاهانه مسیری دوستانه، صمیمانه و مهربان را دنبال کند، رویکردی آمرزنده به زندگی داشته باشد و در نهایت بر حس نیکوکاری نسبت به دیگران تمرکز کند، رسیدن به مراحل بالاتر بطور قطع قابل دستیابی خواهد بود و مسلماً برای انجام چنین کاری نیاز به اراده ای مستحکم و قوی است.

بنابراین اگرچه خیلی معمول نیست که کسی بتواند در طول زندگی از یک میدان انرژی بیرون بیاید و به میدان انرژی دیگری برود، ولی با وجود فرصتها هنوز این کار امکانپذیر است. این بستگی به انگیزه فرد دارد که چگونه بتواند پتانسیل درونی را فعال کند. بدون تمرین بر روی انتخابها، هیچگونه پیشرفتی امکانپذیر نمی گردد. مهم است که بخاطر داشته باشیم که روند فرایازی سطح قدرت، روندی لگاریتمی است؛ بنابراین نوع انتخاب فرد می تواند تأثیری نیرومندانه داشته باشد. چیزی که قابل اهمیت است سطح قدرت است. برای مثال تفاوت بین ۳۶۱/۰ و ۳۶۱/۱ بسیار معنادار است و قادر است زندگی و تأثیرات شخص بر روی جهان را با گستره ای عظیم، دگرگون سازد.

فصل ششم

افق فکری جدید در تحقیقات

تا بحال در درجه اول، علاقه و موضوع مورد بحث ما تصریح ساختار آناتومی هوشیاری با برخی ارجاعات به مکانیسم قدرت و زور بوده است، اما به هیچ طریقی نمی توان آن را در موضوعی نظری و خالصانه جای داد. باید در نظر داشت که طبیعت بی نظیر و منحصر بفرد این روش تحقیقی که پیش از این توضیح داده شده است، کشف دانش بالقوه را در پهنای غیرقابل دسترس مجاز و ممکن می کند. همانگونه که این تئوری برای اغلب سؤالات کاربردی روزانه مناسب است، در کشف تئوریهای پیشرفته دیگر نیز می تواند مناسب و قابل اجرا باشد. در اینجا به بررسی برخی مشکلات عمومی می پردازیم.

مشکلات اجتماعی

اعتیاد به مواد مخدر و الکل از جمله مشکلات جدی و اساسی هستند که منجر به مشکلات مشابه دیگری مانند جرم و جنایت، فقر، خواری، فقدان رفاه و آسایش می گردد. اعتیاد ثابت کرده است که می تواند مشکلی جدی و بالینی برای اجتماع محسوب شود، اما هنوز به درستی دلیل اساسی این معضل مشخص نشده است. در اینجا استفاده از عبارت "اعتیاد" همان

اعتیاد بالینی است. در معنای کلاسیک، اعتیاد به معنای وابستگی مداوم به مواد مخدر یا الکل، علیرغم وجود عواقب جدی و خطرناک آن است. در چنین شرایطی توقف یا مصرف نکردن مواد، خارج از ظرفیت و توان مصرف کننده می شود، زیرا دیگر اراده شخص تسلیم شده، فاقد هرگونه اثری است. اما ماهیت ضروری اعتیاد چیست؟ فرد معتاد واقعاً به چه چیزی وابسته شده است؟

عقیده مشترک بر این است که این خود ماده است که به دلیل قدرت در خلق حالتی از رضایت‌مندی باعث می شود قربانی به آن اعتیاد پیدا کند. اما اگر ماهیت اعتیاد را از طریق اطلاعات بدست آمده در روش شناسی که در این باره مطرح شده است بررسی کنیم، فرمولی متفاوت از این روند بدست می آوریم. الکل یا مواد مخدر اصلاً قدرتی در خلق رضایت‌مندی و سرخوشی ندارند. سطح انرژی آنها تنها معادل ۱۰۰ می باشد (معادل سطح انرژی سبزیجات). اگرچه اینگونه مطرح شده است که حالت رضایت‌مندی که مصرف کننده از طریق مواد مخدر یا الکل تجربه می کند می تواند از ۳۵۰ تا ۶۰۰ اندازه گیری شود، اما تأثیر واقعی این مواد بگونه ای است که سطح انرژیهای پایین تر را سرکوب می کنند و موجب می شوند که مصرف کننده در آن لحظه منحصراً سطوح انرژی بالاتر را تجربه کند. این مثل نصب یک فیلتر در ارکستر است که می تواند صداهای موسیقایی با تِن پایین تر را از صحنه حذف کند و در نتیجه تنها چیزی که شنیده شود نت هایی با تِن بالاتر باشد. سرکوب نت های پایین تر منجر به خلق نت های بالاتر نمی شود؛ بلکه آنها را آشکارتر می کند.

در بین سطوح هوشیاری، فرکانسهای بالاتر بشدت قدرتمند هستند و تعداد محدودی بطور روزمره آنها را بعنوان حالاتی خالص تجربه می کنند، زیرا از میداین انرژی پایین تر مثل اضطراب، ترس، خشم، رنجش و غیره پنهان شده اند. بندرت یک شخص متوسط فرصت آن را پیدا می کند که مثلاً عشق بدون ترس یا شادی محض را تجربه کند، اما حالات بالاتر بسیار قدرتمند هستند و هنگامی که آنها توسط افراد تجربه می شوند دیگر نمی توانند فراموش شوند؛ بنابراین دلیلی می شود که شخص همواره آن را دنبال کند. علتی که افراد را وابسته می کند، تجربه این حالت متعالی است. در این مورد تصویرسازی خوب و مناسبی در فیلم کلاسیک "افق گمشده" ارائه شده است. بعنوان یک مفهوم، شانگریلا (مکانی تخیلی- استعاره ای برای عشق بدون قید و شرط و زیبایی در فیلم) با سطح انرژی ۶۰۰ بگونه ای است که اگر تنها یکبار فردی آن را تجربه کند، چنان برایش مقرر می شود که او هرگز نمی تواند با سطوح هوشیاری پیش پا افتاده راضی و خشنود شود. قهرمان این داستان بعد از اینکه از شانگریلا برمی گردد این واقعیت را کشف می کند که دیگر دوباره قادر نیست شادی را در جهان معمولی پیدا کند؛ بنابراین همه چیز را برای بازگشت و جستجوی همان حالت هوشیاری رها می کند. او سالها زندگی اش را برای یافتن دوباره شانگریلا با کشمکش و نزاع که تقریباً به قیمت زندگی اش تمام می شود می گذراند.

این روند مقرر شده در افرادی که به سطح هوشیاری بالا دست یافته اند نیز اتفاق می افتد؛ عبارت دیگر تجربیات نزدیک به مرگ و تجربه سامادهی از طریق مدیتیشن عمیق (بالا ترین مرحله در مراقبه که شخص برابری با جهان را تجربه می کند) نیز به همین صورت است. چنین افرادی اغلب بعنوان کسانی که برای همیشه تغییر کرده اند شناخته می شوند. برای آنها غیرمعمول نیست که هر آنچه که جهان مادی ارائه می دهد را رها کنند و به جستجوکنندگان حقیقت تبدیل شوند. تعداد زیادی که تجربه غیر جبری و فراروندگی توسط داروی "ال اس دی" را در سال ۱۹۶۰ داشته اند نیز همین کار را انجام دادند. این حالات متعالی با تجربه عشق و دین، موسیقی کلاسیک، هنر یا از طریق تمرین امور روحانی و معنوی نیز قابل دستیابی است.

این حالت متعالی که افراد در جستجویش هستند با هر معنایی که می خواهد داشته باشد، در واقع تجربه میدان هوشیاری خودشان است. اگر از لحاظ معنوی ساده طبع باشند و دیدگاه درستی در درک این تجربه نداشته باشند اعتقاد پیدا می کنند که این اثر با چیزی "در بیرون" خلق شده است (مانند معلم، موسیقی، مواد مخدر، معشوق و غیره)، اما در واقع چیزی که اتفاق افتاده است تحت چگونگی های خاص همان است که در واقعیت و "در درون" اتفاق افتاده است. بیشتر افراد از حالات هوشیاری خالص خود جدا شده اند و هنگامی که آن را تجربه می کنند نمی توانند تشخیص بدهند، زیرا آن را با حالات نفسانی پایین تر خود یا پایین ترین خصیصه های مشترک شناسایی می کنند. داشتن تصویری منفی و همچنین اعمال آن بر خویشتن، درخشندگی شادی را که جوهره واقعی هویت شان است محو و نابود می کند و بنابراین نمی توانند آن را شناسایی کنند. این حالت صلح آمیز و شاد که دارای تمامیت و کمال است، در گوهره شخص وجود دارد. در حقیقت این انگیزه و گرایش اصلی هر رهبر بزرگ معنوی بوده است (جمله معروف "پادشاهی خداوند در درون توست" بهترین مثال برای آن کسانی است که به آگاهی و هوشیاری رسیده اند). خداوند هم متعالی است (مذهب سنتی) و هم در همه جا حاضر و ماندگار است (حقیقت تجربی از اهل تصوف).

رضایت، هرگونه حالت هوشیاری است که ورای سطوح آگاهی معمولی فرد قرار دارد؛ بنابراین برای شخصی که در مرحله هراس زندگی می کند، حرکت به سمت مرحله خشم (برای مثال ترتیب آشوب و فتنه در محله یهودی نشینان در جریان هولوکاست) برایش نوعی رضایتمندی بحساب می آید. مرحله هراس، حداقل احساس بهتری از یأس و ناامیدی دارد و تکبر خیلی بالاتر و بهتر از هراس است. مرحله پذیرش خیلی بهتر و راحت تر از جرأت است. رسیدن به مرحله عشق باعث می شود که تمام سطوح انرژی پایین تر در مقایسه غیرجذاب بنظر آیند. هنگامی که انسان از مراحل پایینی پیشی می گیرد و به مرحله سرور می رسد دیگر احساس شادی کذب یا شادی ناگهانی بندرت برایش اتفاق می افتد. والاترین تجربه ای که صورت می پذیرد حضور نوعی آرامش نامحدود است که تلاش برای توصیف آن منجر به خطا و ارائه ای اشتباه می گردد.

هرچه دستیابی به این مراحل بیشتر و بالاتر باشد قدرتی که تمام زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می دهد نیز بزرگتر خواهد بود. تجربه بودن یک لحظه ای در این حالت کافی است که جهت و گرایش فرد نسبت به زندگی و همچنین اهداف و ارزشهای او را کاملاً تغییر دهد. می توان گفت که او دیگر آن فردی که در گذشته بوده است نخواهد بود و از ثمره این تجربه و بعد از پشت سر گذاشتن راهی سخت در مسیر معنویت فرد جدیدی متولد می شود؛ در واقع این کار تکامل معنویت برای او خواهد بود.

تجربه دائمی و پایدار چنین حالت والایی که بطور مشروع با کار و تمرین درونی مادام العمر کسب می شود ممکن است بشکلی ساختگی یا مصنوعی یعنی موقتاً نیز بدست آید، اما تعادل طبیعت امر می کند که رسیدن بحالتی مصنوعی منجر به خلق کاستی و قصور شود. حالت منفی در فقدان تعادل منجر به عواقب منفی می گردد. ناامیدی از اعتیاد، هزینه چنین لذت به سرعت رفته ای است و نهایتاً معتاد و جامعه هر دو هزینه آن را پرداخت می کنند.

جامعه ما (اشاره به جامعه نویسنده دارد) جامعه ای است که هیچ میانه ای با لذت بردن به صورت خیالی ندارد و لذت نبردن را در سخت کار کردن، بی تفاوتی نسبت به درد و لذت (فلسفه رواقیون)، منع و از خودگذشتگی می داند و همینطور هر نوع لذتی را در هر شکل ساده ای محکوم و اغلب غیرقانونی و نامشروع اعلام می کند (سیاست بازان، چه سکولار، چه مذهبی و غیرسکولار از این پدیده بخوبی آگاه هستند. قسمتی از برنامه های نمایشی و استاندارد سیاست بازان محلی در بدست آوردن عنوان و سرصفحه و اعلامیه های تبلیغاتی است که برای مثال قصدشان ممنوع مجله های وابسته به امور شهوانی در زندانها یا نپذیرفتن تلویزیون یا توتون و تنباکو برای زندانیان است). در جامعه ما وعده های عملی نشده، اغوا و فریب مشروعیت دارند، اما رضایتمندی و خشودگی مشروعیت نداشته و پذیرفته شده نیستند. برای مثال تجارت در استفاده از جاذبه های امور جنسی در ساخت محصولات، بی وقفه در حال فعالیت است، اما لذت واقعی در امور جنسی، ممنوع و کاری غیراخلاقی تلقی می شود.

از لحاظ تاریخی طبقات حاکم با کنترل جوامع و با اخلاقیهای خشکه مذهبی و مقدس مآبانه و نشان دادن پاک دینی (پیوریتانها) مقام و ثروت بدست آورده اند. حال این حکومتها می خواهند حکومت روحانیون وابسته به خدا (تئوکراسی) یا حکومت اشرافی (آریستوکراسی) یا حکومت محدودی از ثروتمندان بر دیگران (الیگراسی) یا شرکتهای صنعتی اشراف زادگان در مقامی پایین رتبه باشند. هرچه کارهای حقیر و پست، سخت تر و از لذت ناچیزتری برخوردار باشند حکومت از ثروت بالاتری برخوردار می گردد. چنین قدرتهایی با محروم کردن لذت از طبقه کارگر بدست آمده است و این در حالی است که لذت بردن از انرژی بسیار بالایی برخوردار است؛ بنابراین طبقات بالای جامعه از این انرژی عظیم توده مردم در طول قرنهای سوء استفاده کرده و با رد معنای لذت برای طبقات پایین جامعه، ثروت انبوهی برای خود اندوخته اند.

در حقیقت لذت از زندگی، سرمایه اولیه بشریت است و این سرقت سرمایه از انسان منجر به اختلاف و دسته بندی گسترده ای از "داراها" و جمعیت کثیری از "ندارها" می شود. چیزی که باعث می شود طبقه کارگر نسبت به طبقه مرفه حسادت بورژوازی همان لذت از خوشی و مسرت برای داشتن قدرت با اشکال متفاوت و با حس و حالی زیبا برای خود بزرگ بینی است. اگر این مطلب درک شود که هر جا شوق و سرور کسی از او گرفته شود در واقع این کار توسط فرد دیگری صورت پذیرفته که برای لذت شخصی خود از محروم کردن فرد دیگری از لذت که اتفاقاً حق طبیعی اوست دریغ نورزیده است. می توان گفت این کار در بیشتر مواقع منجر به هتک حرمت، انقلاب و شروع سرکوب قانونهای محدود کننده علیه خوشی و لذتهای انسانی گردیده است.

دستورالعملهای اخلاقی از این انرژی (لذت) زندگی توده مردم، از طریق برهم زنی و تحریف در ارزشها بعنوان بهره برداری عقلانی شروع بکار می کند. این توهم و خیال واهی پیشنهاد شده از سوی طبقات مرفه به طبقات پایین تر جامعه بگونه ای است که هر چه در این دنیا زندگی کسی بیشتر جهنمی باشد، در دنیای دیگر پاداش آن از میزان بهشتی بودن بالاتری برخوردار خواهد بود. این کنار هم قرار دادن مفاهیم تحریفی که لذت منجر به رنج کشیدن خواهد شد باعث خلق محیط های اجتماعی با اخلاقیات منحرف می شود؛ بصورتی که اینگونه استنتاج می شود که درد و رنج با لذت مرتبط است. در چنین جوی، حالت تناوبی دیوانه کننده یعنی "درد و رنج" و "شادی و سرخوشی" که نمونه ای از وابستگی است، تبدیل به امری دفاعی موقت در بازی کشنده ضد اجتماعی بُرد و باخت با ممنوعیت بالا می شود.

با داشتن همین دیدگاه مشابه می توان نتیجه گرفت که روش رایج در جوامع در "درمان مشکلات" از نیمه دوم این بازی یعنی همان انکار ماهیت سوء مصرف مواد مخدر برخاسته می شود. در واقع با چنین کاری بازاری خلق کرده ایم که بسیار پُرمفعت نیز است و به آسانی انواع مختلف جرم و جنایت وارد آن می شود و در نتیجه زندگی فاسدی با سطوحی متعدد جلوه گر می گردد. حتی دستگیری فردی مهم در پخش مواد مخدر نیز هیچ اثری در حل مشکل ندارد و حتی اگر زندانی شود جای او را فرد دیگری با اختیارات بالاتر پر می کند؛ برای مثال زمانی که قاچاقچی آمریکای جنوبی پابلو اسکوبار درگذشت فوراً سه نفر سر دسته جدید دیگر جایگزین او شدند و اینکه در نهایت آن مار آبی به جای یک سر دارای سه سر شد.

مشکل مواد مخدر جوامع نیازمند رسیدگی اجتماعی با سطح انرژی ۳۵۰ است و این در حالی است که برنامه فعلی مبارزه با مواد مخدر دارای قدرت انرژی ۱۵۰ است؛ بنابراین روشی غیر مؤثر بوده و در واقع تمام پولی که صرف مبارزه با مواد مخدر می شود به هدر می رود.

تحقیقات علمی و صنعتی

روش تشخیصی که پیش از این توصیف کردیم، محیط های باروری را برای تحقیق و توسعه در علم و صنعت پدید می آورد و نمونه های تاریخی و اینکه چگونه این روش توانست سالها تلاش و میلیونها دلار را ذخیره کند به تصویر می کشد.

تحقیق مواد

توماس ادیسون بیش از ۱۶۰۰ ماده را آزمایش کرد تا اینکه به ماده ای به نام تنگستن بعنوان مناسب ترین عنصر برخورد که منجر به کشف تاریخی لامپ تابان رسید. راه آسان تری در شناسایی بهترین ماده این بود که آلترناتیوهای ممکن را به دو گروه تقسیم می کرد و با این پرسش شروع می کرد که آیا " فلان ماده در این گروه قرار می گیرد؟ بله/خیر؟". پس از آن دوباره آن گروهها به زیر گروههای دیگری تقسیم بندی می شدند و همینطور این روش ادامه پیدا می کرد. با این روش یک جواب در عرض چند دقیقه بجای چند سال قابل دستیابی می شد.

توسعه محصول

شرکت آر جی آر نابیسکو تقریباً ۳۵۰ میلیون دلار در تحقیق و تولید سیگار بدون دود بر طبق فرضیه اشتباهی که سیگار کشیدن در درجه اول یک عادت دهانی است هدر داد (در واقع سالهاست این موضوع کشف شده است که کسانی که بینیایی خود را از دست می دهند به ترک سیگار گرایش پیدا می کنند. سیگار کشیدن ریشه های متعددی دارد که ارضاء و لذت دهانی تنها یکی از آنهاست). یک آزمایش حرکت شناسی، قابلیت زیست بازار در محصول بالقوه را در مورد پذیرش عمومی و امکان بازاریابی می تواند در کمتر از یک دقیقه به نتیجه واضحی برساند. اگر سوالات با صراحت کلمه بندی شوند و تمام احتمالات شامل تنظیم وقت، بازارها، تبلیغات و زیربخشهای جمعیت مخاطب تحت بررسی قرار گیرند، مقبولیت و سودبخشی محصول بصراحت مشخص می شود.

تحقیق علمی

علم میدانی از اکتشافات، حرکت شناسی را فراهم و به پرسشگران پیشنهاد می کند که در پیچیدگی هر نوع بازی بسیار با هیجان عمل کنند (همچنین برای آنها بسیار اعجاب انگیز است که هرآنچه را که کشف کرده اند با روشی مشابه با یافته های دیگران مقایسه کنند). در یک کاربرد عمومی تر، راههای مناسب تر در تحقیقات پربار و ثمربخش می توانند سرعت شناسایی شوند و اغلب روشن می شود که با ارزش ترین بینشها و فراستها با پهنا و ابعاد تحقیق مان در ارتباط اند. از آنجا که این روش همه محدودیتهای زمینه دید را کنار می گذارد، یکی از با ارزشترین کاربردهایش بعنوان بررسی در روند خود می باشد. در هر صورت این مسیری درست برای انتخاب است؛ بنابراین می توان تأیید کرد که فرضیه های اولیه که اساساً مورد نیاز هستند معتبر هستند یا خیر.

برای مثال تلاش روزانه ما در زندگی، در جایی دیگر در این دنیا شکلی از اشاعه نمادهای وابسته به ریاضیات (عدد پی) را در فضا می گیرد. در اینجا بطور ضمنی یک فرضیه وجود دارد و آن اینکه هیچ تمدنی تا زمانی که مفاهیم ریاضی را نفهمیده باشد نمی تواند دریافتهای رادیویی را توسعه دهد، اما از طرفی بسیار جسورانه است که فرض کرد زندگی در جایی دیگر حتی سه بعدی یا اصلاً با حواس انسان قابل کشف باشد، چه برسد که از واحدهای زندگی مجزا ساخته شده باشد و بتوان مشکلات را با استفاده از عقل و بکارگیری نمادهای ریاضیاتی در برقراری ارتباط بین زمان و فضا حل کرد.

علوم پزشکی

تشخیص حرکت شناسی به نوبه خود علمی است که توسط کالج بین المللی حرکت شناسی کاربردی اداره می شود. هر عضو از بدن عضله آشکار ساز مربوط به خود را دارد که سیگنالهای مربوط به ضعف را در ارگان مربوطه شناسایی می کند. حرکت شناسی قبلاً بطور گسترده برای تأیید تشخیص و درجه تأثیر درمان احتمالی استفاده می شده است. عملکرد درست در طبابت صحیح نیز می تواند با پاسخ حرکت شناسی بیمار تشخیص داده شود. بطور مشابه آرژی ها و نیازهای مکمل تغذیه ای هم می توانند شناسایی و تعیین شوند.

پژوهش در الهیات، معرفت‌شناسی و فلسفه

اگرچه ممکن است صحت این نوع کاربرد با ظرفیت آگاهی مشاهده‌گر متفاوت باشد، اما تکنیک استفاده از آزمایش حرکت‌شناسی برای اثبات حقیقت، خود با سطح انرژی ۶۰۰ اندازه‌گیری می‌شود. این به این معنی است که می‌دانیم در زندگی روزمره روش توضیح داده شده دارای درجه‌ای از اعتماد است که فراتر از ثنویت یا حوزه هوشیاری معمولی و عادی می‌باشد. درجه حقیقت این کتاب بحالتی کلی تقریباً معادل ۸۱۰ است. برای نگه داشتن این سطح انرژی، حقیقت هر فصل، صفحه، پاراگراف و جمله توسط روش توضیح داده شده مورد آزمایش قرار گرفته شده است و تمام اظهارات و نتایج بطور مشابه تأیید شده هستند.

اگر میزان حقیقت نهفته در سؤال و جواب خود را اندازه‌گیری کنیم پریشانی و اغتشاش حول ماهیت حقیقت کمتر می‌شود. تناقضات و ابهامات از پریشانی در سطوح هوشیاری برخاسته می‌شود و نشأت می‌گیرد. یک جواب، تنها در سطح هوشیاری خودش صحیح می‌باشد؛ بنابراین ممکن است جوابی را صحیح و همزمان بی اعتبار بحساب آوریم، به مانند یک نت موسیقی که صحیح است، اما در جای نامناسب و نابجا نواخته شود، دیگر صحیح نمی‌باشد. همه مشاهدات انعکاسی از سطوح هوشیاری مخصوص هستند. همچنین آنها فقط در سطح خودشان معتبر می‌باشند؛ بنابراین هر برداشتی برای نزدیکی به موضوع، محدودیتهای خود را نیز در دارد.

شاید یک اظهار عقیده در سطحی با فهم بالا صحیح باشد، اما درک آن برای ذهنی با فهم متوسط چندان ساده نباشد؛ بنابراین ارزش آن عقیده هنگامی که با محدودیتهای شنونده تحریف می‌شود از بین می‌رود. این همان سرنوشت دین است که در طول نسلها و هنگامی که اظهار عقایدی که از سطح انرژی بالا برخوردار بودند صورت می‌پذیرفته، بعدها به دلیل درک غلط و اشتباه پیروانش و همچنین فقدان سطح انرژی مناسب در فهم عقاید اظهار شده، دین به قدرت و سلطه گروهی خاص بر دیگران تبدیل شده است.

براحتی می‌توان چنین تحریفی را در فرقه‌های بنیادگرای ادیان دید. تفاسیر بنیادگرایانه در آموزه‌های مذهبی بر منفی‌گرایی تأکید می‌کنند و این حالت منفی فقط با وجود حقیقت از بین خواهد رفت. پایین‌ترین تصویرسازی از خدا همان خدایی است که حسود، کینه‌توز، انتقام‌جو و عصبانی است. خداوندگار مرگ از خداوندگار عشق و بخشش بسیار متفاوت است. خداوند منفی‌گرای بظاهر درستکار تجلی از ماهیت منفی ارائه می‌دهد و برای پیروانش رفع مسئولیت کرده و دلایلی فراهم می‌کند که با آن خشونت و ضرب و شتم انسانی توجیه شوند. بطور کلی درد و رنج هنگامی زیاد می‌شود که فرد به سطح پایین هوشیاری نزدیک می‌شود. حقیقت هر مرتبه هوشیاری یک "خود تأیید کننده" است که در آن هر مرتبه دارای محدوده درک بدنی و مخصوص بخود است که تصدیق می‌کند چیزی که قبلاً باور می‌شد درست و حقیقی بوده است؛ بنابراین هر

کسی برای نقطه نظرهایی که تأکیدی بر رفتار و اعتقاداتش دارد احساس موجه بودن می کند. این خطر ذاتی همه امور "بظاهر درست و پیرو عدل" است. از نظر یک قائل که غضب خود را توجیه می کند تا عوام فریبی سیاسی کشیشها، کلیساها و افراط گرایان سیاسی در تمام عقاید، هر کسی می تواند عادل و درستکار باشد. با تحریف زمینه دید این امکان فراهم می شود که با استدلالات عقلی تقریباً همه انواع رفتار انسانی را توجیه و تفسیر کرد. کلیه جنگها توسط عاملانش که مرتکب جرم و جنایت شده اند کاری درست و نیکو تلقی می شود.

گفتگوی بشر در وقاحت و زیرکی خارق العاده است. این گفتگو تعاملات مختلفی از میدانهای انرژی مجذوب کننده قدرتمند را که شامل هوشیاری بشر می شود بازتاب می کند. درخشندگی فلاسفه بزرگ جهان در طول ۲۵ قرن در قلمرو و پیچیدگی خود حیرت انگیز است، اما فقط زمینه های توافق محدود و محدودی با ارجاع به ماهیت حقیقت وجود دارد. بدون یک معیار عینی هر کسی که تا امروز زندگی کرده است در واریسی تشخیص حقانیت در بازتابهای زندگی اش ناموفق بوده است. این درگیری که در آن بشر با فضیلت طراحی ذهنش محکوم شده است بنظر می رسد هرگز پایانی نداشته باشد.

چنین طراحی بر این موضوع دلالت دارد که هر اظهاری تنها با توجه به زمینه دید صحیح می باشد، پس علیرغم این واقعیت است که تعاریف و مشتقات آن زمینه دید نامرئی و ارائه نشده هستند؛ مثل اینکه کسی در حال کشف زندگی با یک قطب نماست که دارای تنظیماتی منحصر بفرد است. هرگونه گفتگوی معنا داری ممکن است حاکی از شفقت عظیم بشر برای شرایط خود باشد و شهادت دهد که شامل انسجام دهی به همه چیز است و زمینه جذبی که ظهور ممکن را به واقعیت تسهیل می کند گسترش دهد.

تطبیق و همسازی از سازماندهی الگوهای پنهان شده در پشت هر ج و مرج و آشفتگی های آشکار پدیدار می شود؛ بنابراین تکامل بشر علیرغم اخطارهای ظاهراً نابجای افراد در لحظه معین صورت پذیرفته و میسر می گردد. آشفتگی تنها یک ادراک محدود است. هر چیزی قسمتی از یک مجموعه بزرگتر است و همگان شامل این تکامل همه گیر میدان جذب کننده هوشیاری می شوند. این تکاملی ذاتی در میدان هوشیاری کلی است که نجات بشریت را تضمین می کند و با همه ایده ها و سبک و سیاق زندگی در توافق است. نجابت و آزادگی بشر در مبارزه دائمی اش با موضوعی درخواست نشده در مورد زندگی در دنیایی که خانه ای مملو از آیینهاست نهفته شده است. این خانه بسان همان دنیایی است که کوچکترین حرکت و رفتارمان را دوباره در زندگی مان انعکاس

می دهد که در واقع ایمان و پشتیبان هر کسی در فرآیند زندگی اش است.

فصل هفتم

تجزیه و تحلیل بحرانی روزانه

در کاربرد بالقوه ای که تاکنون در این تحقیق شرح داده ایم با برخی پیشنهادات در خصوص کاربردهای نامحدودی که در این نوع روش، عملی و قابل اجرا است مواجه می شویم. از آنجا که تعامل میدانهای مجذب کننده انرژی با هوشیاری انسان بصورت نوعی تعامل ذهنی و جسمی خود را نشان می دهد، سطح پایه ای از انرژی قابل دسترس در هر امر خطیر می تواند توسط هر کسی، هر جا و هر زمانی درجه بندی شود. فقط وجود دو نفر همه نیازها را برآورده می کند، یکی از افراد باید با تکنیکهای آزمایش عضلانی (ماهیچه ای) که در این تحقیق توضیح داده شد آشنا باشد. مفاهیم عملی، متناوب و گیج کننده هستند. این ابزار می تواند بعنوان امری مهم در تکامل جامعه مانند هر کشف مهمی در علوم امروزی و مربوط به فیزیک محسوب شود. اجازه دهید آن را با جزئیات واقع بینانه تری که در امور روزانه کاربرد دارد بررسی کنیم.

از آنجا که قدرت اندازه گیری شده در یک الگوی مجذب کننده شناسایی شده، بطور مستقیم با مرتبه حقیقتش در ارتباط است، این امکان وجود دارد که بسادگی حقیقت را از کذب، سازنده را از مخرب و عملی و کارآمد را از بی استفاده و بیهوده متمایز ساخت. می توان انگیزه، دستور کار و هدف را در هر پروژه بصورت گروهی یا فردی شناسایی کرد. دیگر نیازی نیست گرگ خود را در لباس گوسفند پنهان کنند.

همانطور که دیدیم هوشیاری بطور قاطعانه به تفاوت بین حقیقت و کذب واکنش نشان می دهد. ممکن است فوراً این مسأله را با بیان سن حقیقی تان دوباره تأیید کنید (در نظر می گیریم شما ۴۳ ساله هستید). "من ۴۳ سال سن دارم" و در مقابل خود فردی را داشته باشید که بازوی کشیده شده تان را به سمت پایین فشار دهد. پاسخ شما قوی خواهد بود. حالا بگویید، "من ۴۵ سال سن دارم"، در این هنگام فوراً ضعیف عمل خواهید کرد. مانند یک رایانه، هوشیاری بسادگی جواب ۰ یا ۱ را به حقیقت یا کذب می دهد. هر ابهامی در فرآیند با روش پرسش و نه با مکانیسم پاسخ، نشان داده می شود. فصل دوم، پیوست ب و مطالب ذیل را مطالعه فرمایید.

می توان مرتبه حقیقت هر نوع اظهار، سیستم اعتقادی یا نظام آموزشی را مشخص کرد. ممکن است بطور دقیق حقیقت هر جمله، پاراگراف، فصل یا کل یک کتاب، از جمله همین کتاب را اندازه گیری کرد. همچنین می توان با اطمینان مرتبه هوشیاری خودمان را شناسایی یا در هر امر خطیری آن را برانگیخته کنیم. حال چشم اندازی برای جنبش اجتماعی در دست داریم و بررسی تاریخچه پیش از آن دیگر هرگز نمی تواند امری غیرقابل دستیابی باشد. تحقیقات سیاسی محدود به زمان حال نیستند. می توان نگاهی به تاریخ انداخت و آن را نیز اندازه گیری کرد، برای مثال می توان گورباچف را با استالین و تروتسکی را با لنین و غیره مقایسه کرد.

در همه این تمرینات، حرکت شناسی (کینسیولوژی)، ترتیب ضمنی پنهان شده را با تبدیل آن به چیزی صریح و روشن، آشکار می کند. آن در واقع ماهیت واقعی را فاش می کند. استفاده از این سیستم منجر به راهنمایی و آموزش خود فرد می شود. هر جوابی که بدست می آید باعث هدایت به سؤال بعدی، در مسیری شاد، رو به ترقی و پرمفعت می شود. ما حقیقت خود را کشف می کنیم، زیرا سؤالاتمان کاملاً بازتابی از انگیزه ها، اهداف و سطوح آگاهی مان هستند. همیشه پرمعنی و عمیق است که سؤالات را- نه جوابها را- درجه بندی کنیم. در مباحثه فرآیند، باید دوباره در مورد نحوه پرسش سؤال و آشکال آن بطور خاص تر تأکید کنیم. دقت در کار از اهمیت بسیار ویژه ای برخوردار است؛ سؤال باید جلوه گر باشد؛ برای مثال در جمله "آیا این تصمیم، تصمیم خوبی است؟" منظور از "خوب" چیست؟ خوب برای چه کسی و در چه چارچوب زمانی مورد نظر است؟ سؤال باید با دقت بسیار زیاد تعریف شود. چیزی که ما فکر می کنیم خوب یا بد است کاملاً وابسته بطرز فکر شخصی مان است، اما چیزی که "جهان" درباره آن "فکر می کند" بطور کلی متفاوت است.

وجود انگیزه در پرسش از اهمیت بالایی برخوردار است. همیشه اول از خودتان بپرسید "آیا درست است که این سؤال را بپرسم؟" هرگز سؤالی را که برای جوابش آمادگی ندارید نپرسید. ممکن است واقعیت چیزی کاملاً متفاوت از آن مطلبی که در ذهن تان در جریان است یا به آن اعتقاد دارید باشد؛ اگر چه پتانسیلی برای ناراحتی های عاطفی از طریق استفاده غیرعقلانه این روش نیز وجود دارد. تجربه نشان داده است که قرارگیری در مسیر پرس و جو باعث گسترده‌گی

زمینه دید شده، ناراحتی را برطرف می کند. بگذارید بگوییم که خانمی جوان اینگونه سؤال می پرسد، "دوست پسر من راستگو و درستکار است؟" یا "او برای زندگی من خوب است؟" و جواب منفی باشد؛ در نتیجه او از این که متوجه می شود عشق طرف مقابلش خودخواهانه است یا دلبستگی های منفعت جویانه دارد ناامید می شود. اما سؤالات بیشتر راه حل ایجاد می کنند. آیا من حالا با دانستن این موضوع در حال نجات خود از بدبختی هستم؟ (بله)" یا "آیا می توانم از این تجربه خیلی چیزها یاد بگیرم؟" (بله).

در یک مرتبه دنیوی دیگر، همین تکنیک می تواند معین کند که مثلاً فلان سرمایه گذاری می تواند کار درستی باشد یا خیر یا آیا به این مؤسسه می توان اعتماد کرد یا خیر. می توان به دقت پیشرفت بالقوه و جدیدی را نه تنها در بازار بلکه در تحقیقات پزشکی یا مهندسی پیش بینی کرد. حتی می توان اقدامات احتیاطی بکار گرفته شده در تانکرهای نفتی را نیز بررسی کرد. ما می توانیم مطلوبیت استراتژی نظامی را بخاطر سودمندی آن از پیش کارشناسی کنیم و قادر شویم که معین کنیم چه کسی برای حکومت مناسب است و رجال سیاسی واقعی را از سیاست بازان متمایز کنیم. در مورد رویداد رسانه ها نیز می توان فوراً گفت که شخص مصاحبه گر یا مصاحبه شونده در حال گفتن حقیقت است یا خیر و اگر در حال گفتن حقیقت است، چه مرتبه ای از حقیقت را ابراز می کند (اگر این کار را در هنگام پخش مصاحبات شبکه های خبری انجام دهید، در بسیاری از مواقع از این آشکارسازی متعجب خواهید شد که اکثر چهره های عمومی در حال دروغ گفتن هستند).

می خواهید بدانید که آیا فلان ماشین استفاده شده، ماشین خوبی برای خرید است یا خیر؟ آسان است. آیا فروشنده مورد نظر در حال گفتن حقیقت است؟ بسادگی می توان جواب را دریافت. آیا فرد جدیدی که با او وارد رابطه ای عاشقانه شده اید فرد مناسبی برایتان است؟ آیا این یک محصول قابل اطمینان است؟ آیا این کارمند، فرد مورد اعتماد است؟ درجه امنیت این وسیله جدید چیست؟ بی عیبی، مهارت و سطح صلاحیت فلان دکتر یا وکیل در چه حدی است؟ چه کسی بهترین درمانگر، معلم، مربی، تعمیرکار، مکانیک یا دندانپزشک است؟ چه مرتبه هایی از هوشیاری برای ادا و انجام صحیح وظایف دفاتر عمومی نیاز است و مرتبه های هوشیاری متصدیان چیست؟ این امکان فوری در تشخیص حقیقت از کذب بخاطر چنین ارزش بالقوه فوق العاده ای در جامعه است که ما آن را برای تحقیق مان مناسب احساس کردیم و در نتیجه منجر شد که برخی کاربردهای صریح عملی را بازبینی و مستندسازی کنیم.

رویدادهای تاریخی و معاصر

به دلیل اینکه این تکنیک فوراً حقیقت را از کذب متمایز می کند می تواند برای مثال اختلافات واقعی در یافتن هویت مجرمان را نیز حل یا محدوده تقریبی افراد گمشده را شناسایی کند، پس حقیقت نهفته رویدادها می تواند از این طریق آشکار شود. گناهکار یا بی گناهی قربانیان و متهمان معاصر یا اعتبار تاریخی تئوری توطئه یا اسرار حل نشده ای مثل ناپدید *آملیا ارهارت* - اولین زنی که پرواز تک نفره را در عرض اقیانوس اطلس انجام داد- می توانند براحتی روشن شوند. *آملیا ارهارت* در پروازی بر فراز اقیانوس آرام در نزدیکی جزیره *هاولند* ناپدید شد که تا بحال فرضیه های مختلفی درباره علت مرگ او مطرح شده است. آدم ربایی *لیندبرگ*، پسر هوانورد معروف *چارلز لیندبرگ*، علنی ترین جرمی است که در قرن بیستم اتفاق افتاد و بسیاری مسائل مبهم و روشن نشده دیگر را نیز می توان شناسایی کرد. شهادت قبل از جلسه استماع سنا و گزارش رسانه ها در مورد رویدادها در عرض چند ثانیه قابل تأیید و تصدیق خواهد شد.

تحقیقات بهداشت و سلامت

عدم موفقیت در ریشه کنی بیماریهای خاص یا یافتن راهی برای درمانشان، اغلب به جهت واقعیتهایی است که دلیل آن مربوط به محدودیتهای خاص خودش است. جوابهای اشتباه اغلب مانعی بر سر راه تحقیق در یافتن علل واقعی ایجاد می کنند. برای مثال، هنوز این عقیده ای تعصب آمیز است که تنباکو باعث ایجاد سرطان می شود، در صورتی که تحقیق ما این موضوع را آشکار کرد که اصولاً تنباکوی رشد کرده باعث می شود پاسخ آزمایش حرکت شناسی قوی شود، در صورتی که تنباکوی تجاری در آزمایش ضعیف عمل می کنند. تنباکو تا قبل از سال ۱۹۵۷ بعنوان ماده ای سرطان زا محسوب نمی شد، اما به جهت معرفی مواد شیمیایی به کارخانه اش در آن زمان، حالا بعنوان ماده ای سرطان زا از آن یاد می شود. راه حل های دیگری در حل مشکل سرطان ریه برای افراد سیگاری وجود دارد. تحقیقات علمی در سال ۱۹۹۵ نشان داد که مصرف روزانه یک گرم ویتامین ث از آسیب دیدن سلولها جلوگیری می کند. راه حل دیگر، شناسایی و از بین بردن مواد شیمیایی سرطان زا در فرآیند تولید است.

عدالت کیفری و امور سیاسی

یکی از اصول مهم در موارد تحت بررسی این است که دریابیم، آیا شاهد در حال دروغ گفتن است یا خیر، اما به همان اندازه مهم است دریابیم که تعقیب قانونی با در دست داشتن مدرک است یا هیأت منصفه ای که در حال کار بر روی موضوع است قادر به درک مدارک و شواهد

است یا خیر. یکی از جالب ترین کاربردهای این تکنیک در جرم و جنایت، هنگامی است که شاهی وجود ندارد و تنها کلمات متهم در برابر اتهام وجود دارد. اتهامات مربوط به جرم و جنایات جنسی در مقابل افراد برجسته مثالی واضح و روشن است. چهره های عمومی اهدافی آسان در انگیزه های سیاسی و ترور شخصیت می باشند. در برخی جوامع، وکیل مدافعان از سوی جرایم و رسانه ها بگونه ای رفتار می شوند که چنانچه گناهی را ثابت کنند گویی مرتکب اتهام شده اند؛ بنابراین خنده دار است که نیازمند حمایتی عمومی می شوند به همان اندازه که خود متهمان نیازمندند.

آمار و روش شناسی: صرفه جویی در زمان

مقادیر عظیمی از پول و زمان صرف جمع آوری اطلاعات می شود، در حالی که این امر به آسانی می تواند در عرض چند دقیقه شناسایی و صورت پذیرد، مثلاً در " ثابت کردن" خود روش حرکت شناسی برای کسانی که دیرباور بودند رویه و روش ذیل صورت گرفت.

(الف) پانزده گروه مختلف کوچک با ۳۶۰ فرد آزمایش شونده با محرکهای مثبت و منفی تحت آزمایش قرار گرفتند (تحلیلهای آماری مقدار ۰/۰۰۱ یا همان ۹۹/۹ درصد را آشکار کرد).

(ب) گروه بزرگتر شامل ۳۲۹۳ داوطلب بحالتی مشابه تحت آزمایش قرار گرفتند و نتیجه (۰/۰۰۱) بدست آمد.

(ج) ۳۲۵ فرد آزمایش شونده بصورت تک تک تحت آزمایش قرار گرفتند و نتیجه (۰/۰۰۱) بدست آمد.

(د) ۶۱۶ بیمار روانی هم بصورت گروهی و هم بشکل تک نفره تحت آزمایش قرار گرفتند و نتیجه ۰/۰۱ معادل ۹۹ درصد بدست آمد. استنتاج از تمام موارد بدست آمده نشان می دهد که فرض صفر یا تهی- هنگامی که می خواهیم فرضیه ای را بررسی کنیم ابتدا فرض صفر یا تهی را می پذیریم تا با رد آن فرض مقابل را اثبات کنیم- رد شده است، اما روش شناسی های سنتی متفاوت هستند.

سیاست و دولت

آیا رهبران حقیقت را به ما می‌گویند؟ آیا چهره‌های سیاسی در حال پیروی و تأیید قانون اساسی ایالات متحده هستند یا اینکه برای منافع شخصی خود در حال تخریب آن هستند؟ آیا یک کاندیدای خاص دارای ظرفیت ویژه‌ای برای درخواست مطالبات از مقامات است؟ آیا واقعیات توسط آژانس یا سخنگوی دولتها بد جلوه داده شده است؟ آیا سیاست‌پیشنهادهای طرح شده مشکل را بطور واقع حل می‌کند؟ مسائل عملی این چینی را می‌توان با اطمینان مورد بررسی قرار داد. پایگاه داده‌های سیاسی و نطق‌های عمومی می‌توانند بشکلی دقیق و واقعی تجزیه و تحلیل شوند و قوانین پیشنهادی می‌توانند از یک چشم انداز روشن مورد ارزیابی قرار گیرند. برنامه‌های باارزش قطعاً می‌توانند شناسایی و برنامه‌های غیرموثر کنار گذاشته شوند.

تجارت

شاید یک صنعت یا تجارت بیمار را تشخیص داد و مشکلاتش را بدون ایجاد خطر در منابع مالی و به کمک آزمایش حرکت شناسی برطرف کرد. تجزیه و تحلیل کامل یک تجارت با اندازه‌گیری و درجه‌بندی مرتبه‌های انگیزه جمعی و همه‌توانایی‌های در نظر گرفته شده در عملکردش شروع می‌شود. سپس ممکن است فردی این را اندازه‌گیری کند که چه مرتبه‌ای برای رسیدن به موفقیت توسط بخشهای مختلف نیاز است. سیاستها، کارکنان، محصولات، تدارکات، تبلیغات، بازاریابی و روندهای استخدامی می‌توانند بطور مشابه مورد بررسی قرار گیرند. استراتژی‌های مختلف بازار قادر هستند بدون سرمایه‌گذاری در تجزیه و تحلیل‌های بازاری گران‌مورد ارزیابی قرار گیرند و با ذخیره‌مقادیر زیادی پول، وقت و انرژی از سرمایه‌محافظت کنند.

به خاطر داشته باشید که در کنوانسیون یا قرارداد تجاری مثل همان امور سیاسی، حقیقت دارای وضعیتی مبهم است. این درک ضمنی بطور جهانی پذیرفته شده است که هنگامی که همه چیز برای بدست آوردن سود و مزیت، دست به دست هم می‌دهند، دیگر در آن هیچ استانداردی در صداقت و درستکاری شخصی نمی‌توان دید. چنین افرادی در خصوص ادعاهای اغراق آمیز، فریب یا دروغ مصلحتی به منظور قاپیدن یا بدست آوردن قسمتی از بازار تجاری، به آسانی پوشیدن یک دست‌کت و شلوار و کراوات از وجدان و ذهنی آرام برخوردارند (در واقع بصورتی جالب، تجزیه و تحلیل‌های حرکت شناسی به ما می‌گوید که دیگر به فردی که قبلاً قابل اعتماد بود و حالا ملبس به چنین کت و شلوار و کراواتی شده است اعتماد نکنید)؛ بنابراین کاربردهای متعددی در تجارت روزانه بوجود می‌آید. برای مثال تشخیص اینکه صورتحساب یا فاکتور دقیق است یا خیر - یک حساب خالی می‌تواند باعث شود که بازوی یک بازرس ضعیف عمل کند، همانطور که فردی پایین رتبه یا یک کارگر ضعیف عمل می‌کند. امور ساختگی، تقلبی و جعلی به

آسانی قابل کشف هستند. این تکنیک می تواند سرعت، یک چک خوب را از یک چک بد، الماس تقلبی را از یک جواهر واقعی و هنر واقعی را از هنر تقلیدی و ساختگی متمایز کند.

علوم و تحقیقات

مرتبه حقیقت هر مقاله علمی و آزمایش یا تئوری قابل تعیین است که در واقع یک دارایی بالقوه عظیم برای جامعه علمی و در پهنای گسترده تر برای عموم است. مزایای مشتق شده از مسیر پیشنهادی جهت بررسی، با استفاده از راههای جایگزین شده می توانند از پیش محقق شوند. محک زدن مسائل اقتصادی، پروژه تحقیقی و قابلیت های محققان و تجهیزات نیز جزء ارزشهای عملی خواهد بود.

تجزیه و تحلیل عامل بحرانی می تواند نقطه ای را در سیستم معین کند که بزرگ ترین دستاوردها را با کمترین تلاش ممکن و میسر می سازد. امروزه وضعیت حاضر در تکنیکهای هنری برای پیش بینی پیشرفتهها و همچنین کاوش در طرحهای جایگزین با شبیه سازی های کامپیوتری که شامل پیچیدگی و متغیرهای نامشخص اند شناسایی می شوند. محدودیتهای موجود در محیط های منطقی می تواند با استفاده از حرکت شناسی پیشرفته ترین کامپیوتر جهان یعنی سیستم عصبی انسان به چیزی فراتر تبدیل شود. علم کوانتوم غیرمکانی تضمین می کند که هر جواب برای هر سؤالی در همه جا وجود دارد، اما درک این موضوع می تواند برای یک کامپیوتر قراردادی به نوبه خود گیج کننده باشد.

کار بالینی

در پزشکی نیز دقت تشخیص و درجه تأثیر روش درمانی که قبلاً تجویز شده است می تواند مورد آزمایش قرار گیرد. همچنین این تکنیک در موارد مربوط به روانشناسی و هنگامی که علت یک اختلال مشخص می شود بسیار باارزش است. موضوع بحث برانگیز و رایج در مورد تحقیق که بطور واضح خود را نشان می دهد مربوط به سرکوب خاطرات دوران کودکی است که بیانگر سوء استفاده های جنسی است. واقعیات می توانند سرعت از "خاطرات" نادرست متمایز شوند. این موضوع با استخراج پاسخها با تلقین و پیشنهاد می تواند بدست آید. فروید به این نتیجه رسید که اکثر گزارشاتی که با آنها مواجه می شد مربوط به زنا با محارم در دوران کودکی بوده که دارای منشأ هیستریک بودند و در نهایت خود او از اعتقادش به تمام آنها صرفنظر کرد.

آزمایشات حرکت شناسی برای کمک به قضاوت‌های بالینی و همچنین تحقیقات کنترل شده علمی استفاده می‌شود، زیرا می‌تواند محدودیت طراحی موجود در مطالعات نوسوکور (مطالعه ای که هر دو افراد آزمایش شونده و آزمایش گیرنده بصورت خودآگاه یا ناخودآگاه از داشتن اطلاعاتی که آنها را بخواهد به سمت و سوی متمایل کند منع می‌کند) را برتری دهد؛ در غیر این صورت قادر است منجر به خلق خطایی شود که قرار است از آن جلوگیری شود. امروزه دیگر موارد آماری نمی‌توانند جایگزینی برای حقیقت باشند. در پیچیدگی پدیده زیست رفتاری بشر، سوابقی که از مبدأ شکل می‌گیرند به آسانی قابل دسته بندی هستند. "علت" واقعی ممکن است کشش آینده به سمت خود و از طریق میدانهای مجنوب کننده پنهان باشد.

آموزش

این تمرین بطور عمیق می‌تواند در کتابخانه شخصی هر کسی برای ارزیابی کتابها اجرا و صورت پذیرد. بسادگی آنها را بر روی چاکرای شبکه خورشیدی بدنشان قرار دهید، لازم است فردی را کنار خود داشته باشید که قدرت عضلانی شما را آزمایش کند. هنگامی که این کار را کردید کتابها به دو دسته تقسیم می‌شوند، بازتابی که از تفاوت میان این دو بوجود می‌آید منجر به ارائه نوعی آشکارسازی می‌شود. بسیاری از آزمایشگران این را بعنوان تجربه ای باارزش در زندگی شان بحساب می‌آورند.

هنگامی که سعی کنیم همین فرآیند را با مجموعه موسیقی کسی امتحان کنیم، به همان اندازه می‌توان اطلاعات مفید بدست آورد. گروه منفی شامل موسیقی خسونت آمیز، رپ سکسیستی و هیوی متال راک خواهد شد. دسته مثبت، موسیقی کلاسیک، کلاسیک راک (شامل بیتلز)، موسیقی کانتری (بشکل شگفت انگیزی این نوع موسیقی دارای درجه و سطح انرژی ۵۲۰ است که همان سطح انرژی مشکلات قلبی است)، موسیقی جامائیکایی رگی، موسیقی پاپ و شبیه به آن را در خود جای خواهد داد.

معنویت

اگرچه این فصل در درجه اول با استفاده دنیوی و غیرروحانی این ابزار سروکار دارد، اما باید دانست که کاربردهای این تکنیک می‌توانند بشکلی عمیق، حالتی معنوی و روحانی داشته باشند، مثلاً ممکن است گفته متضادی را مورد آزمایش قرار دهیم. "من یک جسم هستم" و "من یک جسم دارم". سوالات مناسبی که در اینجا بوجود می‌آیند می‌توانند مشکلات اساسی و اولیه ترس را برای فرد حل کنند. همه تعاریف محدود کننده در مورد خود، باعث ایجاد ترس می‌شوند،

زیرا از سوی دیگر ایجاد آسیب پذیری نیز می کنند. اساساً ادراکات ما با تعاریف مربوط به خودمان تحریف می شوند که در برگشت با شناسایی محدودیت هایمان تعیین می شوند. خطا زمانی اتفاق می افتد که به این باور وفاداریم که من "آن" هستم. این حقیقت هنگامی آشکار می شود که می بینیم یک نفر "آن" را دارد یا "آن" را انجام می دهد بجای اینکه "آن" است.

در اینجا تفاوت عمده ای وجود دارد. نوعی آزادی بزرگ در این ادراک وجود دارد که من یک بدن و یک ذهن "دارم"؛ به جای اینکه بگویم من ذهنم یا بدنم "هستم". هنگامی که ترس از مردن به مرحله فراتری متعالی شد زندگی تبدیل به تجربه می شود، زیرا این ترس خاص برای همه وجود دارد، اما واضح نیست. تعداد کمی هستند که می دانند و می فهمند زندگی بدون ترس چیست. اما مافوق ترس، آنجا که معنا و هدف، روشن و شفاف می شوند خوشی و مسرت بوجود می آید. هنگامی که فردی به این مرحله از ادراک می رسد دیگر زندگی او بدون تقلا می گردد و همه منابع درد و رنج از بین می روند. آنجاست که می فهمیم درد و رنج قیمتی است که برای وابستگی هایمان می پردازیم.

به هر حال مسائل تجربی حتی شامل تحقیقات معنویت نیز می شوند. در مورد موضوع معلمین روحانی (گورو)، آمریکایی ها بسیار ساده، بی تکلف و بی تجربه هستند و آن به این دلیل است که چنین حرفه ای نسبتاً در فرهنگهای قدیمی تر وجود دارد و در آمریکا سنت طولانی و قدیمی وجود ندارد. دنیا پر از گوروهای دروغین است و این موضوع را بیشتر می توان در هندوستان مشاهده کرد. اما چنین مکتبی یعنی سینیسیم (مکتب کلیون) به آسانی به فرهنگ آمریکایی وارد نمی شود. دغل بازی و فریب کاری، بارها و بارها در هندوستان بصورتی پررنگ و قوی دیده شده است، بشکلی که آرمانهای معنوی غرب را که بسیار خام و ساده لوح است اغفال می کند و در یک اعتماد کودکانه، شخص خانه و کاشانه اش را رها می کند، کلیه متعلقاتش را می فروشد و با این فریبکاری معنوی راهی برایش معین می شود که احتمالاً رهایی از شیفتگی و نهایتاً سرخوردگی است. **تبحر در زیرکی چنین گوروهایی می تواند خیره کننده باشد و ظرفیتشان در تقلید چنین صداقت قانع کننده ای خارق العاده است.** آنها اغلب می توانند در جویندگان معنوی خبره و ماهر نیز نفوذ کنند. این اغوای معنوی است که در واقع مخلوطی از حقیقت و کذب است و در یک بسته بندی ابریشمی ترکیب شده است. اگر کسی نتواند ببیند که حقیقت توسط زمینه دید اشتباه شان تحریف شده است، آموزه ها می توانند بسیار معتبر و قابل اعتماد بنظر آیند. معمولاً چنین بهره برداریهای معنوی در هندوستان در جایی که رسانه های کلاهبردار دارای سطح احترام پایین هستند و اغلب توسط دولت، محدود به منطقه خودشان می شوند در معرض نمایش قرار می گیرند. چنین معلمهایی برای دیگران درد، رنج و مصیبت به ارمغان می آورند. در عمل بالینی، مصیبت بارترین افسردگی ها در افرادی اتفاق می افتد که متوجه می شوند از لحاظ معنوی فریب خورده اند. چنین سرخوردگی و دردی بمراتب بیشتر و شدیدتر از چیزی است که نتیجه زیان و

خسارات دیگر در زندگی است و تا به امروز نیز هیچ بهبود و درمانی برایش امکانپذیر نبوده است. فریبندگی و افسونی همه پیامبران دروغین متقاعد کننده است، اما استفاده از روش توضیح داده شده در این باره بعنوان محافظ مصون از خطا در برابر فریبکاری عمل می کند. اگر برنامه تلویزیونی *اونجلیست* (مبلغان دینی) را با صدای خاموش و هنگامی که فردی در حال انجام آزمایش بر شما است تماشا کنید می تواند حاوی اطلاعات مفیدی برایتان باشد. گروه های دروغین نیز می توانند با روشی دراماتیک باعث شوند که نتیجه آزمایش ضعیف عمل کند و به این صورت است که در محضر جهان، تجاوز به معنویت بعنوان خطای بسیار جدی در نظر گرفته می شود.

پس یک گروهی حقیقی چگونه است؟ در قدم اول و اولین نشانه بارز و جهانی آن این است که یک معلم واقعی هرگز تحت هیچ شرایطی سعی در کنترل زندگی کسی نمی کند و بجای آن توضیح می دهد که چگونه می توان سطح هوشیاری را ارتقاء داد. اگر این آزمایش را انجام دهیم متوجه می شویم که مادر ترزا از طرف دنیا بعنوان برنده جایزه نوبل با سطح انرژی ۷۰۰ شناخته شد، همانطور که از روحانی پرهیزگار هند *رامانا ماهارشی* که در سال ۱۹۵۰ درگذشت قردانی شد (او در سن شانزده سالگی وارد مرحله روشنگری شد و هرگز کوهستانی را که در آن زندگی می کرد ترک نکرد و زندگی ساده ای همراه با خشوع و فروتنی داشت. از پول، قدر و منزلت و پیروان اجتناب کرد و همیشه ناشناس باقی ماند تا اینکه توصیف مرحله روشنگری *ماهارشی* توسط نویسنده معروف انگلیسی جستجوگران را از سراسر دنیا به پیش او آورد).

هیچ تقلب و دغل بازی معنوی بیشتر و شایع تر از جهان واسطان موجودات غیر فیزیکی (روحی) و افرادی که پاسخگوی نیروهای روانی هستند نیست. بسیار سودمند است که مرتبه حقیقت این واسطه ها را از یک طرف و همچنین مرتبه "منبع انرژی" آنها را از سوی دیگر بررسی کنیم. گاهی بصورتی شگفت انگیز مرتبه بالای حقیقت در یادگیری قرار دارد. مرتبه حقیقت که معادل ۵۰۰ است همیشه ارزش شنیده شدن را دارد حتی بدون در نظرگیری اصل و ریشه آن، زیرا ناتوانی در عشق چیزی است که ریشه در اغلب مشکلات انسان دارد. مافوق مرتبه ۵۰۰، اموال و نیازهای دنیوی غیر ضروری بشمار می آید، به همین دلیل است که معلمان واقعی نه به دنبال آن می روند و نه میلی در بدست آوردنش دارند.

استفاده مناسب از این سیستم همیشه منتهی به کشف خود و رسیدن به تکامل می شود و سرانجام ما را به جایی هدایت می کند که می بینیم باید برای همه جنبه های زیان آور و گرایشات رو به پایین ماهیت انسان مبارزه کرد و نسبت به همه احساس غمخواری و رحم داشت. هرکس در جایی کارش لنگ می زند؛ هر کدام از ما در جایی در مسیر تکامل قرار گرفته ایم، بعضی افراد در این مسیر جلوتر و برخی دیگر عقب تر از ما قرار دارند. در مسیری که گام برداشته ایم درسهای قدیمی از زندگی و در پیش رویمان آموزه های جدید وجود دارند.

چیزی وجود ندارد که به خاطرش احساس گناه یا سرزنش کنیم. هیچ کس وجود ندارد که از او متنفر باشیم، اما چیزهایی وجود دارند که بهتر است از آنها دوری کنیم و اتفاقاً چنین کوچه های بن بست‌ی بصورت فزاینده ای برایمان و بر سر راهمان آشکار می شوند. در واقع هر کسی سطح هوشیاری خود را انتخاب کرده است، در عین حال هیچ کس نمی تواند این کار را بشکل دیگری و در برهه زمانی دیگری انجام دهد. ما فقط می توانیم از "اینجا" به "آنجا" برویم. هر جهشی نیازمند یک محل ثابت (سطح فکر) که مبدأ از آنجا شروع می شود است. در پیشرفت تکامل دردهای بسیاری وجود دارند. اگرچه این فرآیند بسیار کند و آهسته صورت می گیرد، اما اثر انباشته شده آن در نهایت ما را به مسیر جدیدی رهنمون می شود. در اینجا این سؤال مطرح می شود که انسان چند بار قبل از فراگیری درس باید بدترین دردها را تجربه کند و به پایین ترین مرحله برسد؟ ممکن است هزاران بار... که شاید این مقدار مطلق درد و رنج انسان بحساب بیاید. آنقدر وسیع است که غیرقابل درک و فهم است. این انسانیت و تمدن به آرامی و ذره ذره صورت می پذیرد. تمرین جالبی می شود اگر که این تکنیک را برای ارزیابی مجدد قربانیان جامعه مان استفاده کنیم، برای مثال برای اندازه گیری سطح قدرت کنونی سازمان ملل متحد (جامعه کنونی آمریکا) و پرسش این سؤال که چه سطح قدرتی برای انجام این امر بصورتی موفقیت آمیز در مدلی که طراحی شده نیازمند است. هنگامی که عدم توافقات شان را در اعدادی ساده نمایان می کنند، ممکن است دیگر دست از سرزنش افراد و مؤسسات برداریم و بسادگی دریابیم که این افراد حتی قدرت لازم برای انجام امور مهم مربوط به خودشان را هم ندارند. محکومیت و سرزنش با رسیدن به فهم و درک از بین می رود، همانطور که حس گناه از بین می رود. کلیه قضاوتها بگونه ای آشکار می شوند که در پایان منتهی به قضاوت خود فرد می شوند و هنگامی که این امر توسط افراد فهمیده می شود، درک بزرگتری از طبیعت زندگی جایگزین می گردد.

هر چیز آسیب رسان و مضر، ظرفیتی در خسارت زدن دارد که با ورود به محیط آگاهی و روشنایی ظرفیت خود را از دست می دهد. اینک هیچ چیزی نیازمند مخفی ماندن نیست. هر فکر، عمل، تصمیم یا احساسی، یک جریان مخالف در میدان انرژی به هم پیوسته، متعادل و همیشه در جریان خلق می کند و یک پیشینه و ثبت دائمی برای تمام نسلها بجای می گذارد. شاید این ادراک برای اولین بار هنگامی که آغاز می شود موجب ارباب شود، اما نهایتاً منجر به شکل گیری سکوی پرتابی برای رسیدن به تکامل سریع می گردد.

در این جهان به هم پیوسته، هر تکامل و پیشرفتی که در جهان خصوصی مان شکل می دهیم، موجب بهبودی و پیشرفت جهان در مقیاسی بزرگتر برای همه می شود. همگی بر مجموعه ای از سطوح هوشیاری بشر شناور هستیم؛ بنابراین هر ارتقاء و بهبودی که به این جهان اضافه می کنیم به خود ما باز می گردد. ما همگی بر شادابی روحی مشترکمان با تلاش خود برای

رساندن نفع به زندگی می افزاییم. کاری که ما برای خدمت به زندگی انجام می دهیم بصورتی خود به خود منجر به سودرسانی به همه می شود، زیرا همه ما مشمول چیزی به نام زندگی هستیم. ما خودمان زندگی هستیم؛ پس این یک واقعیت علمی است که چیزی که برای تو خوب است برای من هم خوب است.

محبت ساده به خود و دیگران زندگی بخش است و قوی ترین نیروی متحول کننده تلقی می شود، بگونه ای که هیچ واکنش شدید یا عکس العمل سیاسی بوجود نمی آورد، هیچ جنبه زیان آوری ندارد و هرگز به سمت ناامیدی و ضرر هدایت نمی کند؛ بلکه قادر است قدرت حقیقی فرد را بدون تحمیل هیچ هزینه ای افزایش دهد. اما برای رسیدن به حداکثر قدرت، چنین محبتی نه می تواند هیچ استثنایی را در خود جای دهد و نه با هیچ اجر خودپسندانه ای تحت عمل انجام شده قرار گیرد، در واقع تأثیرات آن بسته به اثر و گسترده دقت و ظرافتش می باشد.

در جهانی که امور مشابه کنار یکدیگر قرار می گیرند، افرادی که دارای سلیقه های مشابه هستند گرایش به قرار گرفتن در یک گروه را دارند، پس در واقع چیزی را جذب می کنیم که آن را قبلاً تجلی داده ایم. عواقب، خود را در راهی ناپیدا و غیرقابل تصور نمایان می کنند. ما با مسئول آسانسور مهربان برخورد می کنیم، یک سال بعد یک غریبه یاری رسان هنگامی که در یک بزرگراه خلوت به مشکل برخوردده ایم به ما یاری می رساند. "این" موضوع قابل مشاهده باعث "آن" موضوع قابل مشاهده نخواهد شد. بجای آن در واقعیت، یک تغییر در رفتار یا انگیزه در یک میدان بگونه ای عمل می کند که افزایش احتمال پاسخ در مسیر مثبت را مهیا می کند. کارهای درونی ما بمانند ایجاد حساب بانکی است؛ اما تفاوت آن در این است که نمی توانیم با اراده، مبلغی را از آن دریافت کنیم. وضعیت این سرمایه با ظرافت و دقت این میدان تعیین می شود که تنها انتظار کشیدن ماشه ای برای رها شدن این قدرت و برگشت آن به زندگی خودمان خواهد بود.

داستان سرود کریسمس از چارلز دیکنز، داستان زندگی همه ما است. ما همگی مانند اسکروچ و درعین حال تینی تیم هستیم (دو تن از شخصیت های داستان سرود کریسمس). همه ما بگونه ای خودخواه و در بعضی سطوح لنگان هستیم. همه ما قربانیانی شبیه به باب کراتچیت هستیم (شخصیت دیگر داستان) و در آن واحد شبیه به خانم کراتچیت با روش اخلاقی آمیخته با خشم، خوردن یک نوشیدنی با اسکروچ را رد می کنیم. "روح کریسمس گذشته" پیوسته در حال رفت و آمد در زندگی ماست. "ارواح کریسمس در راه یا همان آینده" ما را برای تصمیم گیری هایی فرا می خوانند که در آن وجود خودمان و دیگران را بهبود می بخشد (اگر سطح انرژی کریسمس را اندازه گیری کنیم که اتفاقاً معادل ۵۳۵ است، پس بسیار روشن و واضح شود که این قدرت، در درون قلب انسان اقامت دارد).

همه مسیرهای پرسش به یک جواب نهایی مشابه ختم می شوند. هنگامی که این حقیقت که هیچ چیزی پنهان نیست و در همه جا وجود دارد درک می شود، آنگاه کلید رسیدن به روشنگری در ساده ترین امور عملی و سرنوشت بشریت، آشکار می شود. در فرآیند بررسی زندگی روزمره می توان دریافت که تمام ترسهایمان براساس دروغ و کذب شکل گرفته اند. جایگزینی کذب با حقیقت، ماهیت التیام همه چیزهای قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت است. در انتها همیشه یک سؤال نهایی برای هر پرسشگری وجود خواهد داشت، بزرگترین سؤال موجود در بین همه که "من چه کسی هستم؟".

فصل هشتم

منبع قدرت

اگرچه می توان براحتی نتیجه گیری های فلسفی خاصی را حتی از تجزیه و تحلیل خلاصه و محدودی در مورد قدرت و زور استخراج کرد، اما هدف نهایی در تحقیق و بررسی ما رسیدن به درکی عملی به جای درک آکادمیک یا فلسفی است. قبل از شروع این رویه نیازمندیم از نقطه نظری عملی دریابیم که منبع ذاتی، حقیقی و اصلی قدرت چیست، چگونه عمل می کند و چه چیزی موجب قدرت بیشتر می شود.

در این خصوص قانون اساسی ایالات متحده آمریکا می تواند مطالعه پر اجر و مزدی باشد. سند و مدرک، با سطح انرژی حدود ۷۰۰ اندازه گیری می شود. اگر آن جمله به جمله بررسی شود، منبع قدرتش ظاهر می گردد. این تفکر و تصویر کلی است که مردم با فضیلت پروردگارشان در آفرینش برابر خلق شده اند و حقوق بشر مختص به ذات آفرینش است؛ پس هیچ کس نمی تواند از آن محروم باشد. لازم است یادآور شد که چنین طرز فکر و نگرشی بود که منبع قدرت در حرکت مهاتما گاندی شد.

قدرت در برابر زور

با بررسی های لازم در می یابیم که قدرت از "معنی" برخاسته می شود. در واقع قدرت با انگیزه و قاعده ای کلی سروکار دارد. قدرت همیشه با اصلی که منتهی به پشتیبانی و طرفداری از مفهوم و معنی زندگی می شود همراهی می شود. در حقیقت قدرت به آن بخش از ماهیت انسان کمک می کند که ما آن را نجابت می نامیم و آن دقیقاً نقطه مخالف زور است؛ زوری که با ماهیتی سروکار دارد که ما آن را حماقت می نامیم. تلاش قدرت در تعالی سازی، موقر و شریف گردانیدن است. زور نیازمند این است که همیشه بگونه ای توجیه شود، در صورتی که قدرت نیازی به توجیه و دلیل آوری ندارد. زور همیشه با مشتقات جزئی همراه است، اما قدرت با تمام و کمال سروکار دارد.

اگر نگاهی به طبیعت و درون مایه زور ببینیم براحتی متوجه می شویم که چرا همیشه زور در برابر قدرت تسلیم می شود و از پا در می آید. در واقع آن بر طبق یکی از پایه ای ترین قوانین فیزیک است؛ زیرا که زور بطور خودکار نیرویی مخالف یا متضاد تولید می کند. در این حالت تأثیر آن با نوع تعریفش محدود می شود. می توان گفت زور (نیرو) حرکتی است که از اینجا به آنجا می رود یا سعی می کند خلاف نیروهای مخالف مقاومت کند. از طرف دیگر، قدرت اینگونه نیست و وجودش متفاوت است. قدرت شبیه به یک میدان انرژی ایستاست که حرکت نمی کند؛ مثلاً جاذبه زمین، خود بر خلاف چیزی حرکت نمی کند. این قدرت است که اشیاء را به داخل میدان خود حرکت می دهد، پس میدان گرانش خودش حرکت نمی کند.

زور کاملاً برعکس و متفاوت با قدرت، همیشه خلاف چیزی حرکت می کند، در صورتی که قدرت اینگونه نیست. زور، ناقص و غیرکافی است؛ بنابراین همیشه نیاز دارد که دائماً با یک انرژی تغذیه شود. قدرت خود کلی و کامل است و از بیرون نیاز به هیچ تغذیه ای ندارد. قدرت هیچ خواسته، ادعا یا نیازی ندارد. به جهت اینکه زور همیشه میل و رغبتی سیرنشده دارد، پس دائماً رو به تحلیل است. قدرت در مقابل، انرژی و زندگی می بخشد و همیشه در حال پشتیبانی است. وقتی قدرت می تواند انرژی و زندگی ببخشد، زور تمایل فراوانی در از بین بردن این تأثیرات دارد. می بینیم که قدرت با شفقت و غمخواری همراه است و باعث می شود در مورد خودمان احساس خوب و مثبتی داشته باشیم، ولی زور با قضاوت همراه است و موجب احساس ناچیز و فقیرانه از خود می شود. زور همیشه نیرویی متضاد و مخالف بوجود می آورد. تأثیرات زور منجر به دو قطبی شدن به جای اتحاد می شود. دوگانگی، دوقطبی بودن و تضاد همیشه دلالت ضمنی بر ناسازگاری و کشمکش دارد؛ بنابراین هزینه شان نیز بالاست. از آنجا که زور باعث تحریک در دو قطبی شدن می شود، به ناچار منجر به خلق و ایجاد دوگانگی بُرد و باخت می شود؛ پس از آنجا که همیشه کسی بازنده میدان است، در این بین دشمن نیز به وجود خواهد آمد. زور به

دلیل اینکه دائماً باید با دشمن مواجه شود، نیازمند دفاع پایدار و پیوسته است. دفاع همواره پرهزینه است؛ حال هیچ تفاوتی ندارد اگر که در تجارت، سیاست یا امور بین الملل باشد.

در جستجوی منبع قدرت اشاره داشتیم که قدرت همواره با معنی همراه است و این معنی باید با امور مهم و پشتیبان زندگی سروکار داشته باشد. زور مشاهده شدنی، تحت اللفظی، قابل مناظره و بحث برانگیز است. زور همیشه احتیاج به اثبات، متقاعد سازی و طرفداری دارد؛ در صورتی که منابع قدرت قابل بحث نیستند و موضوعاتی نیستند که نیاز به اثباتشان باشد. امری که خود آشکار و بدیهی است قابل بحث و مناظره نیست. سلامت مهمتر از بیماری است، زندگی مهمتر از مرگ است، شرافت به آبروریزی و ننگ ارجعیت دارد، ایمان و اعتماد به شک و سنیسیم (مکتبی که فلسفه و هدفش بی اعتمادی به دیگران است) ارجعیت دارد، امور سازنده از امور مخرب بهتر و ارجح ترند. این جملات همگی جملات خودآشکار هستند و موضوعاتی نیستند که نیاز به اثبات داشته باشند. در نهایت تنها چیزی که می توانیم در مورد منبع قدرت بگوییم این است که قدرت چیزی است که "است".

هر تمدنی با یک قاعده کلی، بومی و منحصر بفرد مشخص می شود. اگر قواعد تمدن نشان از آزادگی و شرافت داشته باشند قطعاً موفق هستند، اما اگر از خودپرستی و خودخواهی نشأت گرفته باشند، سقوط خواهد کرد. بعنوان یک واژه، قاعده ممکن است چیزی انتزاعی بنظر آید، اما عواقب و نتایج این قاعده کاملاً دیدنی و لمس شدنی هستند. اگر این قواعد را بررسی کنیم درمی یابیم که آنها در قلمرویی نامرئی در درون خود هوشیاری اقامت گزیده اند. می توان مثالی از صداقت در جهان آورد. صداقت بعنوان یک اصل مرکزی و سازماندهی شده بسوی تمدن، الزاماً در همه جا و در جهان خارجی وجود ندارد؛ بنابراین قدرت حقیقی از خود هوشیاری سرچشمه می گیرد- در آن زمانی که می بینیم چیزی بشکل قابل رؤیت از چیز دیگری بصورت غیرقابل رؤیت آشکار و تمیز داده می شود.

افتخار، رسیدن به شرافت و آزادگی، قربانی شدن در بدست آوردن کیفیت در زندگی و همه امور مشابه بعنوان موضوعاتی الهام بخش هستند که آنها را بعنوان مشخصه های زندگی بخش تلقی می کنیم. اما آنچه که در واقعیت و در جهان فیزیکی الهام بخش است امری است که مفاهیم را بهمراه معانی قدرتمند بر ایمان سمبل سازی می کند. چنین سمبلهایی انگیزه ها را با قواعدی انتزاعی هماهنگ و سازماندهی می کنند. سمبل قادر است راهنمایی قدرتی عظیم را بدلیل اینکه قبلاً در هوشیاری مان اقامت داشته، در دست گیرد.

معنی آنقدر مهم است که در موارد بسیاری دیده شده که هنگامی که زندگی با فقدان معنی روبه رو می شود، بدنبال آن خودکشی هم اتفاق می افتد. هنگامی که زندگی فرد معنایش را از دست می دهد، او ابتدا بحالت افسردگی فرو می رود. وقتی که زندگی به اندازه کافی خالی از معنی شد، دیگر فرد همه جهات زندگی را با هم و یکجا رها می کند. زور دارای اهداف زودگذر و فانی است، هنگامی که این اهداف بدست آمدند، تنها چیزی که بجا می ماند نوعی پوچی از بی معنایی خواهد بود. از سوی دیگر، قدرت بصورتی بی پایان به ما انگیزه می دهد، برای مثال اگر زندگی مان بمنظور ارتقاء رفاه کسانی که با ما درارتباط اند اختصاص داده شود، پس هرگز معنایش را از دست نمی دهد. اگر هدف از زندگی موفقیت‌های مالی باشد و ما آن را بدست آوریم، پس از آن چه اتفاقی می افتد؟ در واقع این همان است که (یکی) از علل اصلی افسردگی در سنین میانسالی در مردان و زنان شمرده می شود.

سرخوردگی از پوچی و شکست در همترازی قواعد زندگی فرد و در جایی که قدرت نشأت می گیرد شروع می شود. می توان یک تصویرسازی مفید و سودمند از این پدیده را در زندگی موسیقی دانان بزرگ، آهنگسازان و رهبران ارکستر در دوره خودمان مشاهده کرد که اغلب چگونه حرفه و زندگی پرحاصل خود را تا سنین ۸۰ یا ۹۰ سالگی ادامه می دهند؟ اغلب آنها دارای فرزند هستند و با شور و نشاط تا سنین پیری به زندگی خود ادامه می دهند. زندگی آنها به خلاقیت و تجسم زیبایی اختصاص داده شده که این خود بیانگر قدرتی خارق العاده است. بصورت بالینی می دانیم که همترازی با زیبایی همیشه با طول عمر و نیرومندی همراه است، زیرا زیبایی تابع خلاقیت است. چنین طول عمری در بین همه مشاغل خلاق، مشترک است.

پارادایم های جدید

جایگاه فلسفی مثبت گرایی (فلسفه عملی و مثبت) - براساس فرضیه ای که هیچ چیز واقعی نیست مگر که قابل سنجش یا تعیین شدن باشد - دیدگاهی ذاتی و فطری در علم است؛ هرچند منابع قدرت، نامشهود و لمس نشدنی هستند. همیشه استدلال غلط و سفسطه در خصوص فلسفه ای عملی از فرضیه لاینفک و ذاتی اش مجزاست. گفتن اینکه هیچ چیز واقعی نیست تا زمانی که قابل اندازه گیری باشد، خود یک وضعیت انتزاعی است. اینگونه نیست؟ این قضیه خود، لمس شدن، مشهود و قابل اندازه گیری نیست. بحث و مجادله موضوع لمس شدن خود از موضوع غیرقابل لمس خلق و نشأت می گیرد.

حتی اگر چنین موقعیتی معتبر می بود، چه کسی علاقه مند به زندگی بدون غرور، افتخار، عشق، شفقت و شجاعت بود؟ با این حال و علیرغم پیامدهای تأثرآور این استدلال، بیایید به این شکل به آن بپردازیم. آیا قدرت، پایه و اساسی لمس شدنی دارد؟ آیا قدرت منحصرأ از چیزی غیرقابل تعریف، پررمز و راز، فلسفی، معنوی یا انتزاعی ناشی می شود؟ آیا چیزی بیش از این وجود دارد که درباره قدرت بدانیم تا برای کسانی که متمایل به دنیای نیمکره چپ مغزشان هستند معنی دار بحساب آید؟ آنچه که برای چنین افرادی بدون درنظر گرفتن تحریفات کامپیوتری مغزشان باقی می ماند، یک سیستم اندازه گیری مکانیکی است.

قبل از پرداختن به این موضوعات، نباید فراموش کرد که حتی پیشرفته ترین ماشینهای هوش مصنوعی در جهان قادر به احساس سرور و شادی نیستند. زور قادر است رضایت در پی داشته باشد، ولی این فقط قدرت است که با خود سرور و شادی همراه دارد. حس پیروزی بر دیگران در ما ایجاد احساس رضایت می کند، اما پیروزی بر خودمان برایمان سرور و شادی می آورد. همانطور که در فصل قبل اشاره کردیم، نه تنها این چگونگی ها می توانند اندازه گیری شوند، بلکه می توان آنها را با دقت بالا طبق قاعده و اصول معینی درجه بندی کرد. بمنظور قابل فهم تر شدن این واقعیت، بیایید سفر خود را از طریق مفاهیم درک شده آسان در حوزه فیزیک نظری پیشرفته ادامه دهیم.

نبايد از این مفاهیم ارباب داشت، برعکس درک مفاهیم در زندگی روزمره اگرچه بسیار عمیق، ولی کاملاً ساده است. بمنظور بهره مندی از تایر ماشینمان مجبور نیستیم الزاماً از ساختار مولکولی لاستیک سر در آوریم. اگرچه شاید اثبات آن بسیار پیچیده باشد، ولی نظریه نسبیت انیشتین، تئوری بل و غیره می توانند در چند جمله قابل فهم و ساده توضیح داده شوند.

مفاهیم تعریف شده اخیر، ارتباط مستقیمی با درک طبیعت و ذات قدرت دارند. یکی از آنها تئوری بیویید بوهم - فیزیکدان - است که اظهار داشت هر دو جهان مرئی و نامرئی وجود دارند. این ایده نباید دلهره آور باشد. بسیاری چیزها که با آنها آشنایی روزمره داریم - مثل اشعه ایکس یا امواج رادیو و تلویزیون - نیز قابل رؤیت و مرئی نیستند. جهان "در لفاقه"، بطور نامرئی و بموازات آن جهان "بی پرده" و مرئی که خود کاملاً یک آشکارسازی از جهان در لفاقه و غیرقابل رؤیت است به روندشان ادامه می دهند.

به این ترتیب، مثلاً ایده ساخت بلندترین ساختمان دنیا همه چیز را روشن می کند که نتیجه نهایی این بود که یک مفهوم غیرقابل رؤیت تبدیل به ساختمان / مپایر استیت در جهان قابل رؤیت شد. از آنجا که الهام و قوه مشاهده، از ذهن یک خالق برخاسته و نشأت می شود، جهان در لفاقه با هوشیاری انسان در ارتباط است. بوهم عقیده دارد که معنی، ذهن و ماهیت را مانند دو طرف یک سکه به هم ارتباط می دهد. یکی دیگر از مفاهیم سودمند، نظریه میدانهای ریخت شناسی ژنتیکی یا

"میدان-ام" از روی پرت شلدریک است. الگوهای سازماندهی غیر قابل رؤیت بمانند قالبهای انرژی در ایجاد آشکالی در سطوح مختلف زندگی عمل می کنند و این به دلیل تمایز میدان-ام است که موجب ایجاد ارائه های یکسانی از گونه ها می شود. چیزی شبیه به میدان-ام نیز در میدان انرژی هوشیاری، تحت الگوهای فکری و تصویری وجود دارد. این پدیده به نام *علیت سازنده* نامگذاری شده است.

هنگامی که راجر بنیستر، دونده انگلیسی، دویدن ۱ مایل در کمتر از ۴ دقیقه را اثبات کرد، یک میدان-ام جدید خلق کرد. سیستم اعتقادی غالب در هوشیاری انسان، دویدن ۱ مایل در ۴ دقیقه را محدودیتی برای انسان بشمار می آورد. هنگامی که این میدان-ام جدید توسط او خلق شد، تعداد زیادی از دوندگان بناگهان شروع به دویدن ۱ مایل کمتر از ۴ دقیقه کردند. در واقع وقتی بشر قوانین را می شکند و وارد یک پارادایم جدید می شود این حالت رخ می دهد. حال می خواهد ظرفیت انسان در پرواز باشد (میدان-ام که توسط *برادران رابیت* خلق شد) یا ظرفیت بهبود در اعتیاد به الکل (میدان-ام که توسط *بیل ویلسون*، بنیانگذار مؤسسه الکلی های گمنام خلق شد). هنگامی که یک میدان-ام خلق می شود، هر کسی که بعدها آن را تکرار می کند، باعث تقویت قدرت آن میدان-ام می شود.

ما با این واقعیت آشناییم که ایده های جدید اغلب اینگونه بنظر می رسند که در اذهان چندین فرد که دور از یکدیگر زندگی می کنند در برهه ای از زمان خطور می کنند. به طریقی میدان-ام با قاعده ای سازمانی مانند یک جور میدان مغناطیسی معمولی عمل می کند. میدان-ام، نیازی به جابجایی و حرکت ندارد؛ بلکه میدان انرژی ایستایی است که در همه جا حضور دارد. هنگامی که خلق می شود، بصورت الگوی جهانی در دسترس قرار می گیرد و در همه جا از طریق جهان غیر قابل رؤیت بوجود می آید.

تئوری آشوب

مفهوم دیگری که نیاز است آن را با جزئیات بیشتری در نظر داشت، تئوری آشوب است (دینامیکهای غیرخطی). اولین کاربرد تئوری آشوب در معاینه و بررسی آب و هوا بود. در طول قرنها، مطالعه آن موجب نوعی رضایت و موافقت عمومی شد که دیگر الگوی ریاضیاتی قابل پیش بینی و قابل تعریفی برای آب و هوا وجود نداشت (قبلاً نیز تعیین شده بود که هیچ توجیه ریاضیاتی در اثبات اینکه شیر آب در حال چکه چه زمانی چکه می کند یا اینکه چگونه قطره ای کوچک شکل می گیرد وجود نداشت). آشوب به معنای توده ای از داده های به ظاهر بی معنا است. برای مثال در مجموعه ای از نقاط، فرد نمی تواند یک الگوی سازماندهی ذاتی را ببیند. با ظهور

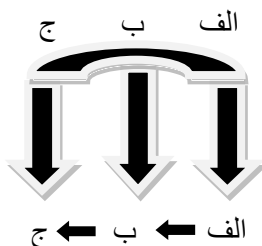
تکنولوژی و کامپیوترهای پیشرفته، روشن شد که الگوهای سازماندهی درونی می‌توانند با تجزیه و تحلیل کامپیوتری در چیزی که خود را آشفته نشان می‌دهد پیدا شوند، یعنی چیزی که خود را غیرمتجانس و بی‌ربط نشان می‌دهد در واقع دارای درونی متجانس و مرتبط است.

چنین تجزیه و تحلیل‌هایی، الگوهایی را نشان داد که اغلب شبیه به عدد هشت انگلیسی (فیونل ایفکت) بودند، بشکلی که قسمت بالایی بر روی دیگری تا شده بود و دارای اثر قیفی بطوری که خود گرافیک دارای پیکربندی هندسی تکراری بود. آنچه که علم به آن پی برده است چیزی است که عرفای واقعی در طول قرن‌ها ادعا کرده‌اند که جهان در حقیقت بحالتی منسجم، متحد و سازماندهی شده در اطراف الگوهای متحد قرار دارد (وابستگی متقابل، عمل یا فرآیند نفوذ در بین یا داخل مواد هنگامی قابل مشاهده می‌شود که فرد دوگانگی را رها کند. یگانگی، مرکز همه ادیان اصلی و سیستم معنوی است، همانطور که واقعیت نهایی در درون و تحت اشکال مختلف قرار گرفته است).

دینامیکهای غیرخطی تأیید کردند که واقعاً چیزی به نام آشوب در جهان وجود ندارد و ظهور بی‌نظمی تابع محدودیتهای مربوط به ادراک است. این آشکارسازی موجب نگرانی افراد فعال با نیمکره چپ شد، اما برای آن دسته افراد با نیمکره راست امری بدیهی بنظر می‌رسید. افراد خلاق منحصراً می‌نویسند، نقاشی می‌کشند، مجسمه‌سازی می‌کنند یا چیزی طراحی می‌کنند که قبلاً در ذهنشان دیده‌اند. با این حال ما با منطق نمی‌رقصیم، بلکه طبق الگوهای احساسی می‌رقصیم. انتخاب هایمان را از روی ارزشها مشخص می‌کنیم و این ارزشها همراه با الگوهای ذاتی هستند.

زنجیره پذیرفته شده علیت، همانطور که بطور عمومی در علوم پایه درک شده است بصورت توالی **الف ب ج** رخ می‌دهد. در این طرح جبرگرایی مواد، هیچ چیز بطور ذاتی آزاد نیست، بلکه تنها نتیجه چیزهای دیگر است. در نتیجه می‌توان گفت که محدود شده است. چیزی که واقعاً این سیستم تعریف می‌کند همان جهان نیروها است. نیروی **الف** منجر به نیروی **ب** می‌شود و در نهایت به نیروی **ج** منتقل می‌شود و با یک نتیجه منطقی منجر به نیروی **د** می‌شود. نیروی **د** در برگشت، منجر به شروع یک سری جدید از واکنشهای زنجیره ای خواهد شد و به همین شکل تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. این همان دنیای تفکر نیمکره چپی است که دنیوی و قابل پیش‌بینی است. این یک پارادایم محدود شده است که علوم معمولی آن را بشکلی آشنا، قابل کنترل و مقدر برای گذاشتن در جدول و نمودار اداره می‌کنند، اما در عین حال غیرخلاق، مشخص و بنابراین محدود به گذشته است. این جهان نمی‌تواند جهان نوابغ و استعدادها باشد، اما برای بسیاری می‌تواند جایی امن بشمار آید. برای افراد نابغه این جهان، جهانی کسل‌کننده، بی‌روح و بدون هیچ الهام بخشی است.

در واقع این چیزی برای تصور ساختمان امپایر استییت است؛ پدیده ای دیگر است که می تواند هر چیزی را شندی کند. برای اینکه چیزی امکانپذیر شود نیازمند انگیزه است. انگیزه از معنی مشتق می شود؛ بنابراین همانطوری که قبلاً آن را رسم کردیم، جهان قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت با هم در ارتباط اند.



در اینجا می بینیم که تصویر کلی **الف ب ج** که در درون جهان در لفافه و نامرئی (غیرقابل رؤیت) قرار دارد، ظهورش را در جهان قابل رؤیت به صورت **الف ← ب ← ج** فعال خواهد کرد؛ بنابراین جهان مرئی توسط جهان نامرئی خلق شده است. از این رو تحت تأثیرات آینده نیز قرار خواهد گرفت. ظرفیت یک فکر غیرقابل رؤیت برای محقق شدن براساس قدرت فکر و مفهوم اصلی و اولیه است. ممکن است بگوییم که نیمکره راست "الگو را درک می کند" و "نیمکره چپ آن را تبدیل به چیزی قابل رؤیت می کند". یک **الف، ب، ج** ممکن است مجذوب کننده انرژی بالا یا مجذوب کننده انرژی پایین باشد. مفاهیم و ارزشهای خاص ظاهراً دارای قدرت بزرگتری نسبت به بقیه هستند (تاکنون علم تنها این را تعریف کرده است که مجذوب کننده ها ممکن است دارای انرژی بالا یا دارای انرژی پایین باشند).

قبلاً بشکلی ساده اظهار کردیم که الگوهای مجذوب کننده قدرتمند موجب می شوند تا در تست قوی عمل کرد و الگوهای مجذوب کننده های ضعیف موجب تست ضعیف می شوند. برخی ایده ها بگونه ای تضعیف کننده اند که حتی فکر کردن به آنها موجب می شود تا فرد آزمایش شونده قادر نباشد دستش را بالا نگه دارد. برخی ایده ها بگونه ای تقویت کننده هستند که هنگامی که در ذهن نقش می بندند، غیرممکن خواهد بود که بازوی فرد آزمودنی را با اعمال هر مقدار زور به سمت پایین فشار داد. این در واقع یک مشاهده بالینی جهانی است. الگوهای قدرتمند با سلامت و الگوهای ضعیف با بیماری، ناخوشی و مرگ همراه هستند. اگر شما بخشش و گذشت را در ذهن خود نگه دارید، بازویتان قوی عمل خواهد کرد، اما اگر انتقام و تلافی را در ذهن داشته باشید بازویتان در آزمایش ضعیف عمل خواهد کرد.

در منظور و هدف ما، تنها چیزی که برای تشخیص ضروری است این است که قدرت چیزی است که باعث می شود شما قوی عمل کنید، در صورتی که زور موجب ضعیف عمل کردن

شما می شود. عشق، شفقت و بخشش که نوعی نگرش اشتباه در مورد آن وجود دارد و توسط برخی فروتنی و خشوع محسوب می شود در واقع بشکلی عمیق قدرت دهنده است. از سوی دیگر انتقام، تلافی، قضاوت، سرزنش و محکومیت دیگران بشدت و بشکل اجتناب ناپذیری موجب می شوند تا ضعیف عمل کنید. بدون در نظرگیری عدالت اخلاقی، این یک واقعیت بالینی ساده است که سرانجام ضعیف نمی تواند بر قوی چیره شود. بدین حالت ضعیف با انتخاب خود و بدون اجبار سقوط می کند.

انسانهای با قدرت عظیم در طول تاریخ بشریت کسانی بوده اند که همیشه خود را با مجذوب کننده های قدرتمند همتراز کرده اند. آنها بارها و بارها اظهار داشته اند، قدرتی که ساطع کرده و از خود نشان داده اند، قدرت خودشان نبوده است. هر یک از آنها منبع قدرت را به چیزی بزرگتر و فراتر از خود نسبت داده اند.

معلمان بزرگ در طول تاریخ، بارها و بارها، به هر زبان و در هر زمان تنها یک چیز را تدریس کرده اند. همه آنچه که آنها گفته اند بصورت ساده این بوده است که از مجذوب کننده های ضعیف دست بردارید تا مجذوب کننده های قوی را بدست آورید.

در بررسی این مجذوب کننده ها، متوجه می شویم که برخی الگوهای ضعیف گرایش به تقلید (تنها در شکل) الگوهای قوی تر دارند که آنها را "مقلد" می نامیم؛ بنابراین آلمانی های دوران آلمان نازی (رایش سوم) با میهن پرستی فریب خورده بودند، زیرا فکر می کردند عملشان میهن پرستی است. انسان عوام فریب یا متعصب سعی در فروختن مقلدها به دیگران بعنوان چیزی واقعی می کند. افراد عوام فریب تا به امروز همیشه سروکار زیادی با فنون نطق و بیان داشته اند و از لفاظی های مؤثری بهره برده اند، اما کسانی که اتکا به قدرت دارند و با قدرت حرکت می کنند گفتاری اندک و کوتاه دارند.

بخش دوم

کار

فصل نهم

شکل‌گیری قدرت در گرایش‌ات انسانی

توانایی در قائل شدن تفاوت میان الگوهای انرژی بالا و پایین موضوع مربوط به ادراک و تبعیض است که اغلب آنها را با آزمون و خطاهای دردناک و رنج آور یاد می‌گیریم. شکست، رنج و بیماری‌های احتمالی نتیجه تأثیر الگوهای ضعیف هستند. این در حالی است که موفقیت، شادی و سلامتی از الگوهای مجنوب‌کننده قوی شروع می‌شوند؛ بنابراین ارزشش را دارد که چند دقیقه ای نگاهی به لیستی که در زیر آمده و شامل الگوهای متضادی که تحت بررسی و اندازه‌گیری در تعیین معیارهای مربوطه‌شان هستند بیان‌داریم. این لیست کامل و جامع یک ابزار آموزشی است که از دریچه ای خاص شروع به فعالیت می‌کند. بازتاب بسیاری از جفتهای متضاد در این خصوصیات و چگونگی‌ها می‌تواند نخستین قدم در افزایش سطح هوشیاری را بردارد؛ بنابراین فرد بتدریج از کاربرد این الگوها در روابط، امور تجاری و کلیه تعاملاتی که تار و پود زندگی را تشکیل می‌دهند آگاه می‌گردد. صفات واقع شده در سمت چپ ستون، الگوهای قدرتمند (مثبت) را

توصیف می کنند که با سطح انرژی بالای ۲۰۰ اندازه گیری شده و قسمت راست، صفات موجود برای الگوهای ضعیف (منفی) را توصیف می کند که با سطح انرژی زیر ۲۰۰ اندازه گیری شده اند.

آشکار	پنهان کار	پذیرش	انکار
رها	محدود	پرورش و به بار آوردن	تخلیه و از بین بردن
آشتی جو	سخت گیر	پیشتاز	جبر گرا
آگاه	پرمشغله	پیش بینی	تصور
آرام، متین	کودن	تساوی گرایی	نخبه گرایی
آبرومند	پست	تشویق	ترفع
آزاده	سرسخت	توانا	کوتاه فکر
آموزش	ترغیب	جاودان	موقتی
مطمئن	گول خور	جدا کردن	حذف کردن
قدردانی	بهره برداری	چالش	مانع
استوار، ثابت قدم	چاپلوس	حاصلخیزی	بی حاصلی
التیام بخش	آزار دهنده	حسی	لفظی
اعتراف	انکار	خادم	جاه طلب
اشتراک	احتکار	خرسند	سیر چشم
ممتاز	منسوب	خوش ذوق	خوش شانس
اخلاقی	دوپهلو	خوش بین	بدبین

اجازه دادن	کنترل کردن	خوش مشرب	محافظة کار
اصولی	مقتضی	خواهش کردن	طلب کردن
شریف، نجیب	با جلال، پرشکوه	خودانگیز، خود جوش	بی فکر
انتخابی	اجباری	دادن	گرفتن
با ملاحظه	زیاده رو	درستکار	مشروع
با نزاکت	متملق	دراز مدت	بی درنگ
باحیاء	مغرور	دریافت کردن	به چنگ آوردن
بامدارا	تعصبی	دگرخواه	خودخواه
باتجربه	خیره چشم	دلکش	اغواگر
باهوش	زرنگ	دلپذیر	متواضع
باملاحظه	موشکاف	دموکراسی	دیکتاتوری
بادعوت	مُصر	ذاتی	ظاهری
بارور	مجلل	راستگو	دروغگو
بخشایش گر	آسان گیر	راست بین	صالح
برابر	برتر	رها	منضبط
بودن	داشتن	زیبایی ذاتی (طبیعی)	زیبا سازی (مصنوعی)
بی انتها و عمیق	دمدمی	ژرف	مهم
پرتکاپو	متلاطم	سازنده	مخرب
پرهیزگار	بلندآوازه	سبک بار	سبک رفتار

سپاسگزار	مدیون	لطیف	ز مخت
ستایشگر	تملق گو	مبتکرانه	کسل کننده
سربه راه	ناقض، مخالف	مبتکر	فریبنده
سرسپرده	ناآرام	متکی	وابسته
جهانی	محلّی	متعادل	افراطی
سخی	کوچک	مجاهد	منازع
سखाوتمند	ولخرج	هوشیار	مشکوک
سیاست مدارانه	گمراهانه	مدافع	مهاجم
شادی	عیاشی	مذاکره	رقابت
شجاع	بی ملاحظه	مسرور	مجنون
شکیبا	حریص	مُصمم	لجوج
شکیل	فریبنده	مطمئن	مغرور
شوخ	محزون	معنوی گرا	مادی گرا
صرفه جویی	ارزانی	معتقد	سیمج
صلح آمیز	متخاصم	معنوی	دنیوی
صمیمی، گرم	تب دار	مفتخر	مقدس
طبیعی، فطری	مصنوعی	مُفرح	طاقت فرسا
دادگری	مجازاتی، تنبیهی	مقابله	تعرض
عزم	آرزو	مقتدرانه	زورگویانه

علاقه	قضاوت	ممتاز	متناسب
عمدی	محاسبه شده	منصف	وسواسی
عهده دار	گناهکار، مقصر	منصفانه	محاسبه گر
غفور	متنفر	منظم	مغشوش
فداکار	متصرف	مؤدب	رسمی
فراوان	مفرط	موافق	منتقد
فروتن	متفاوت، حس برتری	مهربان	خشن
فیض بخش	زینت دار	مهربانی	بی رحمی
قابل انعطاف	سفت و محکم	وابسته به عشق	وابسته به شهوت
قدرشناس	حسود	وفاداری	تعصب
کمک	دخالته	وحدت	تقسیم
کلی نگر	تجزیه گرا	وطن پرست	ناسیونالیست
انجام دادن	گرفتن	هماهنگ	نفاق افکن
گرامی داشتن	جایزه دادن	همدلی	دلسوزی
گرفتار	غرق، فرو رفته	هوشیار	مست
گزینش	انحصار	هوشمند	غافل

درک این لیست شما را به انسان متفاوتی تبدیل می کند و کاملاً با تفاوت‌های بین دو ستون در افزایش قدرت درونی تان آشنا می شوید. با وجود چنین رجحانی در ذهن، شروع به توجه به چیزهایی خواهیم کرد که قبلاً مشاهده نکرده بودیم. چنین فاش سازی هایی به این دلیل اتفاق می افتد که خواننده می فهمد که جهان همیشه به نفع قدرت کار می کند.

علاوه بر این جهان هرگز فراموش کار نیست. جنبه های متفاوتی در مورد "کارما" وجود دارد، اما اینکه هر انتخاب از چه کسی و چگونه باشد از یک نتیجه بزرگ نشأت می گیرد، زیرا انتخابهای ما در طول سالهای عمرمان منعکس خواهند شد. هزاران گزارش از تجربه های نزدیک به مرگ و همانطور که در پرفروش ترین کتابها منعکس شده است- مثل کتاب "نجات یافته با نور" از دنیون برینکلی یا کتاب "درآغوش نور (غرق در نور)" از بتی جین ایدی (با سطح انرژی ۵۹۵)- تأیید می کنند که در نهایت باید مسئولیت هر فکر، کلمه و کرداری را که منشأ آن هستیم بعهده بگیریم و ببزریم که دوباره دقیقاً همان رنجی را متحمل خواهیم شد که قبلاً موجب آن شده ایم. این بدین معناست که هر یک از ما بهشت و جهنم خود را خلق می کنیم. تجربه نزدیک به مرگ یک تجربه شخصی است که همراه با مرگ قریب الوقوع اتفاق می افتد و شامل احساسات پیچیده ای از جمله جدا شدن از بدن، احساس فراروی و حالت شناوری در بالای بدن، مرور خاطرات زندگی، آرامش کامل، امنیت، گرما، تجربه انحلال، خاتمه مطلق و وجود نور است؛ چگونه ای که احساس بازگشت به بدن همراه با بی میلی خواهد بود. این احساسات زمانی توسط فرد تجربه می شوند که از لحاظ بالینی کاملاً مرده یا بسیار نزدیک به مرگ تلقی شود. این تجربه پدیده ای است که در رشته های فراروانشناسی، روانشناسی، روانپزشکی و دیگر رشته های پزشکی مورد بحث قرار گرفته است.

هنگامی که تصمیم می گیریم چه مسیری را در زندگی دنبال کنیم، جهان لحظه به لحظه نفس خود را حبس می کند. در واقع ماهیت زندگی، خود چیزی است که بسیار هوشمندانه عمل می کند. هر عمل، فکر و تصمیمی به این سنگفرش دائمی که همان مسیر زندگی مان است و ما در حال حرکت بر روی آن هستیم می افزاید. تصمیمات ما از طریق جهانی از هوشیاری بمانند موجی در زندگی دیگران تأثیر می گذارد. مبدا این را چگونه ای عرفانی یا خیالی در نظر بگیرید؛ بخاطر داشته باشید که عقیده اصلی فیزیک نظری جدید این است که "هر چیزی در دنیا با چیز دیگری در ارتباط است".

انتخابهای ما میدانهای قدرتمند- ام را که خود الگوهای مجذوب کننده هستند و زندگی دیگران را خواه یا ناخواه تحت تأثیر قرار می دهند تقویت می کنند. هر عملی که انجام می دهیم و هر تصمیمی که می گیریم اگر معنای زندگی، عمر و جان را پشتیبانی کند در نهایت زندگی همه از جمله زندگی خودمان را پشتیبانی می کند. امواجی را که خلق می کنیم دوباره به خودمان باز خواهند گشت. این گفته زمانی بعنوان یک بیانیه متافیزیک محسوب می شد، اما امروزه بعنوان واقعیتی علمی پابرجا و ثابت شده است.

همه چیز در این جهان دائماً یک الگوی انرژی از فرکانسهای خاص را که برای همیشه ماندگار هستند بیرون می دهد. این الگوها توسط کسانی که می دانند چگونه باید آنها را خواند می تواند خوانده شود. هر نوع کلمه، کردار، قصد و غرضی یک سابقه تاریخی خلق می کند. هر

فکری برای همیشه شناخته شده و ثبت می شود. هیچ رازی وجود ندارد، هیچ چیز پنهان نیست و نمی تواند پنهان باشد. روح ما بصورت روشن و آشکار در طول زمان در برابر دید همگان قرار خواهد گرفت و سرانجام زندگی هر کسی در برابر جهان جوابگو و مسئول خواهد بود.

فصل دهم

قدرت در سیاست

برای درک بهتر تفاوت بین قدرت و زور و پیامدهای آن در زندگی، بررسی تلاش انسان در قیاسی بزرگ بسیار مفید و سودمند است و تعامل بین مردم و دولتها تصویری بسیار واضح بر ایمان فراهم می کند.

اگر از چشم انداز منحصر بفرد خود نگاهی به تاریخ بیندازیم، طبیعتاً نمونه قدرتمند انقلاب آمریکا که آزادی را برای اولین بار و رسماً بعنوان حقی مسلم بنیان نهاد برمی خوریم. در حقیقت قرنها بطول انجامید تا زمینه چنین سابقه ای بدست آمد. قواعدی که با انرژی بالایی مانند ۷۰۰ اندازه گیری می شوند در طول دوره های طولانی بر بشریت تأثیرگذار خواهند بود. برآستی که قلم از شمشیر قوی تر است. قدرت از ذهن نشأت می گیرد، در صورتی که زور ریشه در دنیای مادیات دارد.

حادثه تاریخی مهمی که قبلاً به آن اشاره شد و دوباره نیز اشاره می شود چیزی است که در قرن حاضر توسط مردی قدرتمند به نام مهاتما گاندی رخ داد. او مردی با وزن حدود ۴۰ کیلوگرم (۹۰ پوند) و نژادی تیره بود که توانست امپراطوری بریتانیا را مغلوب سازد. امپراطوری

بریتانیا دارای چنان نیرویی بود که همزمان بر دو سوم جهان حکمرانی می کرد (به رودولف و رودولف-۱۹۸۳ مراجعه شود).

نه تنها مهاتما گاندی امپراطوری بریتانیا را به زانو در آورد، بلکه بنحوی تأثیرگذار پرده ای بر روی درام قدیمی استعمار و سیاست استعماری که قرن‌ها توسط بریتانیا بنمایش درآمده بود گشود. او این کار را بسادگی و با مقاومت بر روی اصل کرامت ذاتی بشر، حق آزادی، حق حاکمیت و قاعده ای که به مردم حقی داده شود تا بر مبنای آن بتوانند سیاست و استقلال خود را خودشان تعیین کنند انجام داد. ریشه و پایه این اصل در دیدگاه گاندی / این واقعیت بود که چنین حقی با فضیلت الوهیت به بشریت اعطاء شده است. گاندی اعتقاد داشت که حقوق بشر نمی تواند با هیچ قدرت خاکی به بشر اعطا شود، بلکه این اصل، ریشه در طبیعت و نهاد خود انسان دارد؛ حقوق انسانی بطور ذاتی در آفرینش انسان وجود دارند.

چیرگی و خشونت نوعی زور است، اما از آنجا که گاندی بجای زور با قدرت همتراز بود، استفاده از هرگونه خشونت در جنبش خود را منع کرد و به دلیل بیان اصول و قواعد جهانی (با سطح انرژی ۷۰۰) قادر شد عزم و اراده مردم را متحد کند. در واقع استعمار (با سطح انرژی ۱۷۵) همیشه در جهت منافع شخصی دولت حاکم پایه گذاری می شود.

گاندی ثابت کرد که جهان شاهد قدرت از خودگذشتگی در برابر نفع شخصی که نوعی زور محسوب می شود است (چنین اصل و قاعده مشابهی بگونه ای کاملاً چشمگیر در آفریقای جنوبی توسط نلسون ماندلا نیز نشان داده شد).

با قدرت می توان هر کاری را به آسانی انجام داد، در صورتی که زور حتی با تلاش بسیار نیز قادر به انجام نیست؛ بنابراین حتی در دوره خودمان دیده ایم که چگونه سیستم کمونیسم (اصول اشتراکی) بعنوان شکلی از دولت در روسیه بدون تلاش آنچنانی و بعد از نیم قرن بعنوان شوم ترین و در نهایت بی فایده ترین مقابله نظامی در تاریخ سرنگون شد.

ساده لوحی سیاسی مردم روسیه در طول سالیان بسیار منجر به حکومت استبدادی تزارها (امپراطوری روسیه قدیم) گشت و به آنها اجازه نداد که به حکومتی مدنی برسند و بتوانند درک کنند که دیکتاتوری توتالیتار (وابسته به حکومت یکه تازی) با نام کمونیسم تأسیس و در حال حکمرانی بود. بطور مشابه، مردم آلمان توسط هیتلر، که به نام سوسیالیسم ملی (جامعه گرایی) - که تنها بهانه ای در تأسیس استبداد واقعی بود- بر قدرت نشسته بود فریب خورده بودند. مشخصه متمایز زور در سیاست این است که زور تحت هیچ شرایطی نمی تواند اختلاف عقیده را تحمل کند. هر دو حکومت نامبرده، وابسته به استفاده فراگیر از زور از طریق سازمان پلیس مخفی بودند. ژوزف استالین که باعث مرگ میلیون‌ها انسان شد، بر "کاگ ب" تکیه کرده بود، همانطور که

آدولف هیتلر به "اس اس" وابسته بود (کاگ ب مخفف نام اداره اطلاعات و امنیت اتحاد جماهیر شوروی سابق و به معنای کمیته امنیت دولتی است و اس اس یکی از شاخه های نظامی آلمان در جنگ جهانی دوم بود).

آدولف هیتلر قدرتمندترین ماشین نظامی ای را که تا آن زمان جهان به چشم خود دیده بود فراهم کرد و در سطح ساده ای از زور، ارتش او شکست ناپذیر شده بود، اما او حتی نتوانست جزیره ای کوچک را در طول کانال مانش (کانال انگلیس) شکست دهد. این به دلیل قدرتی بود که *وینستون چرچیل* از خود نشان داد. او کسی بود که عزم و اراده مردم را از طریق اصول و قواعد آزادی و فداکاری عاری از نفس پرستی متحد کرده بود. *چرچیل* با قدرت مقاومت کرد و *هیتلر* با تکیه بر زور جنگید. هنگامی که این دو در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، قدرت نهایتاً و همیشه پیروز است و اگر بتوان آن را عمیقاً در اراده مردم یافت، قدرت همیشه در برابر زور ایمن خواهد بود.

زور اغواگر است، زیرا از خود زرق و برقی خاص نشان می دهد، خواه این زرق و برق در لباس مبدل و دروغینی مانند میهن پرستی یا حیثیت باشد یا در غلبه و تسلط. اما برعکس، قدرت حقیقی خود را کاملاً بدون فریب نشان می دهد. چه چیزی می توانست فریبنده تر از *لوفت وافه* یا *گشتابوی آلمان نازی* در طول جنگ جهانی دوم باشد؟ این شاخه های زبده و نخبه، داستانهای عاشقانه، برتری و شیوه ای متفاوت را مجسم کرده بودند. آنها قطعاً نیروی بسیار عظیمی از جمله پیشرفته ترین سلاحها، تجهیزات به روز و "روح صمیمیت و یگانگی" که توان آنها را پیوسته تر و محکمتر کرده بود در اختیار داشتند. چنین فریبندگی از حالتی مهیب و وحشتناک نشأت می گیرد. فردی ضعیف، مجذوب فریبندگی و زرق و برق زور می شود، حتی حاضر است به خاطر آن هستی اش را بدهد. در غیراین صورت چگونه چیزی چنان بیدادگرانه مانند جنگ می توانست رخ دهد؟ زور حتی دست بالا را نیز موقتاً و با فریبندگی اش تصاحب می کند و ضعیف ها توسط کسانی که بنظر می رسد بر ضعف خود پیروز شده اند مجذوب می شوند. و گرنه چه راه دیگری برای رسیدن به دیکتاتوری امکانپذیر است؟

یکی از مشخصه های زور گردن فرازی است، اما قدرت با فروتنی مشخص و شناخته می شود. زور بسیار پرشکوه بنظر می رسد، گویی جواب همه سوالات را می داند، اما قدرت بی ادعا و بی تکلف است. از یک سو *استالین* که دارای یک نظام استبدادی و دیکتاتوری بود بمانند جنایتکاری ماهر از صحنه تاریخ حذف شد و از سوی دیگر انسان فروتنی چون *میخائیل گورباچف* که کت و شلواری ساده می پوشید و به آسانی خطاها و کاستی ها را می پذیرفت کسی بود که در نهایت جایزه صلح نوبل را از آن خود کرد.

بسیاری از نظام‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی با قدرت واقعی شروع می‌شوند، اما با گذشت زمان با کسانی که در پی تحقق و برآورده کردن خواهش‌های نفسانی‌شان هستند هم قطار می‌شوند و بطور فزاینده‌ای تا پایان راه با تکیه بر زور پیش می‌روند، تا جایی که ناگهان با رسوایی، سیاه رویی و بی‌آبرویی سقوط می‌کنند. تاریخ تمدن مکرراً چنین حقیقتی را نشان می‌دهد. شاید الان همه فراموش کرده باشند که درخواست اولیه کمونیسم نوعی انسان دوستی آرمانگراییانه بود. همانند جنبش اتحادیه‌های کارگری که در ایالات متحده آمریکا رخ داد. این نوع طرز فکر تا زمانی برقرار بود که چیزی به نام پناهگاه برای سیاست‌بازان خرد و کوچک وجود داشت.

بمنظور درک کامل دوگانگی که مورد بحث قرار دادیم بسیار مهم است که تفاوت میان سیاست‌بازان و سیاستمداران را مد نظر داشت. سیاست‌بازان به دور از مصلحت‌مردم و کشور شروع بعمل می‌کنند و بعد از کسب موقعیت خود با تغییر عقاید یا متقاعدسازی مردم، حکمرانی خود را با زور شروع می‌کنند. اغلب سطح انرژی آنها کمتر از ۲۰۰ اندازه‌گیری می‌شود. اما سیاستمداران، قدرت واقعی خود را ارائه می‌دهند، با گرایشی همراه با ملاحظه موقعیتها و هدفی عمیق حکمرانی می‌کنند، به کمک عبرتها و سرمشقه‌های گذشته شروع به آموزش می‌کنند و برای اصول و قواعد خود بطور آشکار ایستادگی می‌کنند. سیاستمداران به اصالت و شرافت که در همه مردان بزرگ وجود دارد استناد می‌کنند و مردم را از طریق واژه‌ای که می‌تواند بهترین واژه باشد یعنی "قلب" متحد می‌سازند. اگرچه عقل‌بسادی می‌تواند فریب بخورد، اما قلب قادر است حقیقت را تشخیص دهد. جایی که عقل دیگر محدود است، قلب می‌تواند نامحدود باشد و جایی که عقل شیفته امور موقتی است، قلب نگران امور دائمی و همیشگی است.

زور اغلب تکیه بر لفاظی، تبلیغات و استدلال‌ات بظاهر زیبا ولی فریبنده در جلب حمایت و پنهان‌سازی انگیزه‌های اساسی دارد. در صورتی که یکی از مشخصه‌های حقیقت این است که حقیقت هیچ نیازی به دفاع ندارد. اینکه "همه مردم برابر خلق شده‌اند" نیاز به هیچ نوع توجیه و متقاعدسازی یا لفاظی ندارد و اینکه این امری بدیهی است که کشتن مردم با گاز در اردوگاه‌های کار اجباری اشتباه است، نیاز به هیچ‌گونه بحثی ندارد. اصولی که بر مبنای قدرت حقیقی بنیان نهاده شده‌اند هرگز نیازمند اثبات بی‌گناهی نیستند، اما زور بناچار این کار را انجام می‌دهد. همیشه بحث‌های بی‌پایانی میان این افراد در مورد اینکه آیا توانسته‌ایم این زور را "توجیه" کنیم یا خیر وجود دارد.

پرواضح است که قدرت با آنچه که اصل زندگی را پشتیبانی می‌کند همراه و زور با چیزی که برای کسب نفع شخصی یا نفع یک سازمان، اصل زندگی را استثمار می‌کند همراه است. زور تفرقه‌برانگیز است و از این طریق شروع به ضعیف‌سازی می‌کند، در صورتی که قدرت همیشه اتحاد می‌آورد. به نوعی می‌توان گفت که زور ایجاد دوقطبی بودن می‌کند، بمانند وطن‌پرستی

متعصبانه که وابستگی خاصی با نظام استبدادی دارد و بوضوح بقیه جهان را از خود بیگانه می‌پندارد.

قدرت جذب کننده است، درحالی که زور نیروی دافعه دارد. از آنجا که قدرت اتحاد می‌آورد؛ پس دشمن واقعی هم ندارد، اگرچه اظهاراتش ممکن است با فرصت طلبانی که پایان فرصتشان دیگر برایشان سودی ندارد در تقابل باشد. قدرت به دیگران خدمت می‌کند، در صورتی که زور بدون در نظرگیری نیازها و مصالح دیگران به نفع خود خدمت می‌کند. سیاست بازان، دیگران را در رسیدن به جاه طلبی‌های خود به خدمت می‌گیرند، ولی سیاستمداران خود را وقف خدمت به دیگران می‌کنند. قدرت با امور ذاتی بلندمرتبه در ارتباط است، در حالی که زور درگیر امور ذاتی در مراتبی پایین است. زور محدود و قدرت نامحدود است.

افراد پیرو و دنباله رو زور بخاطر سماجت بر این طرز فکر که "گاهی اجرای برخی اقدامات مغایر با دیدگاه اخلاقی، ضروری است" و همچنین برای اقتضا و سودمندی خودشان، به آزادی خیانت می‌کنند. زور پیشنهادات سریع و راه‌حلهای آسان پیش رو می‌گذارد، اما در قدرت راههای پیشنهادی و اهداف با هم مشابه اند. این اهداف نیازمند کمال و الاتری هستند و سرانجام دستاوردشان همتراز با انتظام، تأدیب، شکیبایی، حاصلخیزی و باروری می‌باشد. رهبران بزرگ بدلیل وجود تمامیت مطلق و همترازی با اصول و قواعد بدون تجاوز و غضب، برای باور و اعتماد به نفس به ما الهام می‌بخشند. چنین اشخاصی این را درک می‌کنند که نمی‌توان با این قواعد همتراز بود و در عین حال قدرت را نیز حفظ کرد. *وینستون چرچیل* هرگز نیاز نداشت که با مردم بریتانیا از زور استفاده کند؛ *گورباچف* منجر به یک انقلاب و یکپارچگی سیاسی عظیم بدون شلیک حتی یک گلوله شد و *گاندی* امپراطوری بریتانیا را بدون حتی بلند کردن دست از روی خشم شکست داد.

دموکراسی و ایالات متحده آمریکا

دموکراسی در نهایت بعنوان عالی‌ترین شکل یک دولت تصدیق شده است. در سراسر جهان ندایی برای آزادی در حال برخاستن است. بسیاری از ملتها با سرکوبهایی که در سراسر دنیا دیده‌اند، درسهای لازم در استقرار آزادی را به ارث برده و فرا گرفته‌اند. معمولاً مورخان با پیروی از علوم قراردادی سعی در توضیح چنین ترتیبی از رویدادهای سیاسی از طریق علیت الف ← ب ← ج می‌کنند. این هر قدر هم که یک توالی آشکار و گسترده از قدرتی بسیار بزرگ باشد، اما

تنها از طریق الگوهای مجذب کننده الف ب ج است که جامعه از آن بیرون کشیده می شود. قدرت ایالات متحده آمریکا یا هر نوع دموکراسی به همین اصول و قواعد متکی بوده و تأسیس شده است؛ بنابراین می توان اساس قدرت را با بررسی چنین اسناد و مدارکی مثل قانون اساسی آمریکا، اعلامیه استقلال، ماده های حقوق اتباع آمریکایی و تصدیق بیان روح دموکراسی همانند همان چیزی که در نطق گنسیسبورگ، مشهورترین سخنرانی *آبراهام لینکن* آمده است پیدا کرد.

اگر قدرت نسبی هر خط از این اسناد و مدارک را اندازه گیری کنیم، بالاترین الگوهای مجذب کننده را خواهیم یافت. اعلامیه استقلال که تمام قدرت ایالات متحده آمریکا از آن سرچشمه می گیرد اظهار می دارد که "ما این حقایق را امری بدیهی می دانیم که همه انسانها برابر خلق شده اند و خالقشان حقوق سلب نشدنی معینی به آنها اعطا کرده است که زندگی، آزادی، جستجوی خوشبختی و سعادت از جمله آنهاست (اندازه گیری شده با سطح انرژی ۷۰۰).

این جملات در نطق گنسیسبورگ *آبراهام لینکن* نیز طنین انداز هستند. او یادآور می شود که این ملت رویای آزادی در سر داشت و "خود را وقف رسیدن به این خواسته کرده بود که تمام انسانها یکسان خلق شده اند" و اینکه "این ملت در زیر سایه خداوند باید تولدی دوباره از آزادی را تجربه کند. این دولت مردم، توسط مردم و برای مردم نباید توسط هیچ نیروی خاکی هلاک گردد" (همتراز با سطح انرژی ۷۰۰).

اگر اقدامات و اظهارات *لینکن* را در طول سالهایی که شاهد رخداد جنگ داخلی بود بررسی کنیم با یقین مطلق درمی یابیم که وجود او کاملاً عاری از کینه و نفرت بوده است. او بجای کینه تیزی با ایالات جنوب غمخواری اش را نشان می داد، زیرا بهتر از هرکس دیگری این را می دانست که نزاع تنها بین سرشت پاک و ناپاک انسان است؛ بنابراین او یک "حقیقت بدیهی" را که به آن اشاره کرده بود ارائه داد و شخصاً برای قیمتی که می دانست برای آن باید پرداخت شود سوگواری کرد.

اعلامیه استقلال اظهار می دارد که "ما این حقایق را امری بدیهی می دانیم" که همه انسانها برابر خلق شده اند و خالقشان "حقوق سلب نشدنی" معینی به آنها اعطا کرده است؛ بنابراین چیزی است که نه از فرمانی زورگویانه نشأت گرفته باشد و نه فرمانی است که توسط فرمانروایی زودگذر و فانی صادر شده باشد. دموکراسی حق الهی، حکومت و نه حاکم را به رسمیت می شناسد. این براساس حق فضیلت مقام، ثروت یا برتری نظامی نیست، بلکه بجای آن اظهاریه ای عمیق از ماهیت و گوهره سرشت بشر، با تعریف اصول ذاتی زندگی انسان، آزادی و جستجو برای خوشبختی است (اساس قدرت مهاتما گاندی عیناً مشابه اساس قدرت اعلامیه استقلال و قانون اساسی اندازه گیری می شود. همه آنها بطور ذاتی با استقلال، آزادی و برابری بشریت که با فضیلت یک قدرت بالاتر از الوهیت اعطا شده است در ارتباط اند).

اگرچه تئوکراسی (حکومت روحانیون) نیز الوهیت را بعنوان اقتدار نهایی به رسمیت می شناسد، اما جالب توجه است که اگر قدرت میدان مجذوب کننده این نوع حکومت را اندازه گیری کنیم می بینیم که قدرت آن از هر نوع دموکراسی پایین تر است. **خالقان اعلامیه استقلال، بسیار دقیق و با بصیرتی خاص، تمایز و تفاوتی واضح و روشن بین آنچه که معنوی و آنچه که مذهبی است به زیبایی طراحی و ارائه داده اند.** آنها باید مستقیماً وگرنه عقلانی تفاوت بین قدرت این دو را می دانسته اند. **حقیقت تلخی که وجود دارد این است که دین اغلب با زور همراه است و در بعضی مواقع در طول تاریخ و حتی امروزه فاجعه بار بوده است، در حالی که مفاهیم معنوی مانند صداقت، آزادی و آرامش منجر به نزاع و درگیری نمی شوند و همراهی تنگاتنگی با صلح دارند.** معنویت همیشه با عدم خشونت در ارتباط است.

با بررسی کاربرد ماده های حقوق اتباع آمریکایی درمی یابیم که قدرتش در چند حوزه کاهش یافته است. هر دو مفهوم حق استقلال و آزادی با دخل و تصرفهای غیرمنطقی و با مجازاتهای بی رحمانه و غیرمعمول در طول سالها بسته به اقتضای زمان از بین رفته اند. روح قانون اساسی ایالات متحده آمریکا به اندازه کافی تیره و تار شده است که قوانینی که بحالتی پرسروصدا خلاف قانون اساسی هستند مکرراً پیشنهاد می شوند و اغلب بدون در نظرگیری زمره های اعتراضی به تصویب می رسند. جیب توتالیترایسم (تمامیت خواهی) در درون خود دولت قرار دارد. جامعه ما-جامعه آمریکایی- بطور معمول، شیوه رزم آرای توتالیترها (افراد وابسته به حکومت یکه تازی) را که با استفاده آشکار از ارعاب و تهدید آمیخته است و به کمک آژانسهای فدرال و محلی اجرا می شود، تحمل می کند. متأسفانه بشدت به فضای رعب، وحشت و خشونت که موجب تعجب آمریکایی هایی که خارج از آمریکا زندگی می کنند عادت کرده ایم. تهدید و نفوذ دولت یا نیروی پلیس حتی در خیلی از کشورهای خارجی وجود ندارد.

مهم است بخاطر داشت که بکارگیری اصول و قواعد خشونت آمیز بجهت اقتضاء زمان برابر با از دست دادن نیروی عظیم قدرت است، برای مثال توجیه عقلی که اعدام مجرمان منجر به جلوگیری از جرم و جنایت می شود اصلاً روش مناسبی برای دستیابی به سعادت نیست. در واقع نمی توان روند کار را توجیه کرد تا به هدف رسید. پیامدهای این عمل خشونت آمیز در میزان آمار جرم و جنایت ایالات متحده آمریکا منعکس شده است، جایی که قتل بسیار بدیهی، معمولی و پیش پا افتاده شده است، بطوری که دیگر حتی صفحات اول روزنامه را نیز به خود اختصاص نمی دهد.

حقیقت این است که ما در تمایز قائل شدن میان قاعده و مصلحت شکست خورده ایم. متأسفانه افراد معمولی با فقدان درک تفاوت بین "میهن پرستی" و میهن پرستی، "رسم آمریکایی" و رسم آمریکایی، "خدا" و "خدا"، "استقلال" و استقلال، "آزادی" و آزادی مواجه هستند؛ بنابراین "رسم آمریکایی" بعنوان توجیهی در برتری گروههای سفید (با سطح انرژی ۱۵۰) یا ارادل و اوباش برای جنگ طلبی بوده که در طول تاریخ با نام خدا صورت گرفته است.

یادگیری تفاوت قائل شدن بین اصول و مقلدهایش نیازمند تجربه و نوعی قضاوت آموزش دیده می باشد. تمرین در دستیابی به چنین بصیرتی برای بقای اخلاق و معنویت در جهان مدرن بطور کلی الزامی است، اما برای مسائل و موضوعات مبهم دیگری که تعریف خاصی از آنها وجود ندارد جایی که ابهامات اخلاقی از قرارداد به هنر تبدیل شده اند؛ مثل عرصه های سیاسی و تجارت روزانه بسیار الزامی است.

فصل یازدهم

قدرت در تجارت

انسان در انتخاب آزاد است، در غیر این صورت وجود هرگونه مسئول و پاسخگویی بی معنا می بود. در حقیقت انتخاب نهایی این است که آیا باید با میدانهای مجذب کننده انرژی بالا یا با میدانهای مجذب کننده انرژی پایین همتراز شد. الگوهای مجذب کننده ضعیفی که دولتها، جنبشهای اجتماعی و کلیه تمدنها را بطور معمول سرنگون ساخته اند، می توانند براحتی سازمانها و مشاغل را نیز نابود کنند. هر فرد بسته به انتخابی که می کند نتیجه و عواقب آن را نیز دریافت می کند.

این عواقب و نتایج در هیچ حوزه ای بطور چشمگیر قابل مشاهده تر از حوزه تجارت نبوده است. در عین حال تجارت، حوزه و محدوده ای است که اگر چند مفهوم ساده بدرستی درک شوند می توان در آن به آسان ترین نحو ممکن از شکست یا ورشکستگی اجتناب ورزید. میدانهای مجذب کننده می توانند در محصول، شرکت یا خود کارمند بسادگی اندازه گیری شوند. تفاوت بین یک تجارت شکست خورده و یک تجارت موفق نشانه هایی را در تحقیق ما ثابت کرده است و در نتیجه دقت در یک پیش بینی عالی را می توان از آن انتظار داشت.

همه انسانها از جمله رأی دهندگان، سرمایه گذاران یا آنان که در جستجوی حقیقت هستند و مخصوصاً "خریداران" که با فریبندگی یک الگوی مقلد که در ظاهر دارای میدانهای مجذب کننده بالاست تسخیر می شوند. افراد با شیوه های ظاهری، سرسری و نمایشهای جذاب و ماهرانه

محصولات خیره و مجذوب می شوند. این دقیقاً همان سرمایه گذاران ساده لوحی است که بر روی نقره سرمایه گذاری کرده بودند و سپس فهمیدند که کل بازار کالا قبلاً دستکاری شده بوده است. ما می توانستیم خیلی پیشتر از این، ظاهر شرم آور عاملانی که منجر به پس اندازهای نادرست و وامهای کلان با ورشکستگی مفتضحانه شدند را شناسایی کنیم. با بررسی اینکه آیا این تجارت با الگوهای مجذوب کننده بالا یا پایین در ارتباط است، می توان به آسانی از فجایع و مصیبت‌هایی که در آینده بدنبال خواهد داشت آگاه شد و از مجذوب کننده های پایین اجتناب کرد. بعد از مدتی هنگامی که فرد تفاوت بین زور و قدرت را در تجارت می فهمد این نوع روش شناسایی تقریباً به یک حالت غریزی تبدیل می شود.

بهره وری و سودمندی می تواند گران و پرخرج باشد

سام والتون بنیانگذار شرکت *وال-مارت*، مدلی را فراهم کرد که نشان می داد قدرت چگونه از همترازی الگوهای مجذوب کننده انرژی بالا بوجود می آید. **الف ب ج** که او تصور کرده بود، منجر به **الف** ← **ب** ← **ج** می شد. همین عامل رشد سریع غول آسای *وال مارت* شده بود (اصول اساسی که در آن بکار گرفته شده بود در کتاب *سام والتون از ونس تریمبل* آمده است).

بنظر می رسد که در راهروهای ایزر فروشگاهیهای امروزی ابدأ کارمندی وجود نداشته باشد. بی تفاوتی بزرگ نسبت به حُسن نیت مشتری تکان دهنده است. در مقابل کارمندان *وال-مارت* بگونه ای آموزش دیده بودند که برای انعکاس میدان انرژی انسانی، با مشتری گرم و پرانرژی رفتار کنند. شغل آنها باارزش و بامعنی است. آنها با خدمات خود همتراز هستند، این یک تعهد و الزام برای پشتیبانی زندگی و ارزشهای انسانی است. تمام ویژگی *وال-مارت* این است که می توان با آرامش قدم برداشته و در مورد خرید تصمیم گرفت. تخصیص چنین فضایی برای برطرف سازی نیازهای ساده انسان هرگز نمی توانست با بررسی های علمی و دقیق محاسبات مدیریتی برای فروش انبوه در هر چند مترمربع بدست آید، اما در واقع این است که خبرگی در سودآوری و راندمان کاری حس نوع دوستی انسان را دور انداخته است. طبیعی است که کامپیوترها نمی توانند احساس کنند. اگر درک کنیم که احساسات بطور حتم تعیین کننده های مهمی در امور تجاری هستند، در آن هنگام مراقبت بیشتری برای احساسات در نظر گرفته می شود.

یک عامل تجاری بسیار مهم که اغلب به رسمیت شناخته نشده است احساس "خانواده" کارمند و وفاداری آنها به سازمانشان است. این از مشخصه های برجسته شرکت‌های موفق است. کارمندانی که احساس می کنند تحت پرورش و حمایت بوده اند، کسانی هستند که حقیقتاً به مشتری لبخند می زنند. یکی دیگر از مشخصه های چنین محیطی تغییر و جابجایی کم کارمندان است، در

حالی که شرکتهای غیرشخصی کارمندان را با سرعت و به آسانی تغییر داده و جابجا می کنند. کمبود کارمند همیشه نشانگر یک الگوی مجذوب کننده با انرژی پایین است. در فصل یازدهم عامل بحران در یک داروخانه زنجیره ای و بزرگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم و در پایان این موضوع برایمان آشکار می شود که نداشتن کارمند اضافی در پیشخوان و ارسای یا امانات بمنظور ذخیره سازی منظم تنها چند دلار می تواند خطری برابر با از دست دادن هزاران دلار بجهت فروش کمتر را در پی برداشته باشد. چنین کوتاه بینی در تجارتهایی که با میدانهای انرژی پایین چیره شده اند بسیار معمولی است.

موفقیت نیازمند در آغوش کشیدن و اجرای اصول و قواعدی است که منجر به خلق موفقیت می شوند. این کار اشتباهی است که بطور کامل رفتارهای یک فرد موفق را تقلید کرد. برای اینکه کاری که باید انجام شود این است که واقعاً چیزی باشید که آنها هستند. شرکتهایی که خصیصه های *وال-مارت* را با امید به اینکه سهم خود را در بازار بدست آورند تقلید کرده بودند، هرگز نتوانستند موفق باشند، زیرا در واقع بجای همترازی با **الف ← ب ← ج** از **الف ب ج** استفاده کرده بودند.

تحقیق بر روی الگوهای مجذوب کننده، با نتایج بدست آمده توسط *توماس پیترز* و *رابرت واترمن* در کتابشان به نام "در جستجوی کمال" بشکلی مستقیم در رابطه بود. این کتاب یک تجزیه و تحلیل دقیق از چند تجارت بزرگ را به قلم در آورده بود. آنها به این نتیجه رسیدند که شرکتهای موفق شرکتهایی بودند که دارای "قلب" بودند یا "قلب" داشتند و این دقیقاً برخلاف طرز فکر نیمکره چپ در شرکتهای مدیریت علمی است. در بررسی این مطالعه هیچ کس قادر به حل مشکل نیست، مگر اینکه با نارسایی زیاد با روشهای بررسی بازاریابی دست و پنجه نرم کرده باشد. در واقع آمارگران نمی دانند که برای پیشرفت باید چه سؤالی بپرسند.

بعلاوه برای شمارش و ارزیابی پولهای میلیونی که شرکتهای قادر به خلق آنند و خلق هم می کنند، شاید تحلیل گران باید مبلغی فراتر از میلیون- که نمی توانند خلق کنند- را برآورد کنند. یک مثال مناسب می تواند تنزل شرکتهای خودروسازی ایالات متحده آمریکا باشد. ممکن است کسی از موفقیت *رولز-رویس* و *فولکس واگن* اینگونه فکر کند که حمایت از فلسفه کهنگی به جای پایداری کیفیت، نشانه محاسبه ای اشتباه و پیش بینی غلط است. تحقیق ما سالها قبل نشان داد که با دنبال کردن الگوهای مجذوب کننده با انرژی بالا که قبلاً شناسایی کردیم، شرکت خودروسازی *دیترویت* می توانست بازار خودرو را اصلاح کند. یک نوآوری واقعاً خلاق، نیازمند تسخیر دوباره تخیلات و تصورات عمومی است و از آنجا که قیمت خودروهای جدید روز به روز افزایش می یابد، باید پایداری کیفیت با کارایی و سودمندی جا به جا شود. به اندازه کافی و معقولانه بسیاری از

آمریکایی‌ها خوشحال نخواهند بود که چنین مبالغ‌گرافی را با این دانش که سرمایه‌شان بزودی از دست می‌رود پرداخت کنند. بدیهی است چیزی که یک ماشین مستهلک از دست می‌دهد واقعاً ارزش ذاتی اش نیست، بلکه تورم قیمت در خودروهای فریبنده و جدید است که ارزش ذاتی را منعکس نمی‌کند. جدا از این مسائل افراد با خوشحالی تمام مبلغ پنجاه هزار دلار یا حتی بیشتر برای یک رولز-روییس دست دوم با این دانش که از حالا بمدت بیست سال استیل کلاسیک خودش را حفظ خواهد کرد، از لحاظ مکانیکی خوب خواهد بود و ارزش فروش مجدد بالا را خواهد داشت پرداخت خواهند کرد.

تحقیق ما نشان می‌دهد که اگر ارزش ذاتی خودرو معادل مبلغ خرید مشتری می‌بود و همچنین برای حفظ سرمایه، خودرو خوب کار می‌کرد و ارزش خود را برای مدت طولانی و بطور ایده‌آل یک عمر حفظ می‌کرد آمریکایی‌ها با میل و علاقه چنین مبالغ‌گرافی را برای خودروهایشان پرداخت می‌کردند (مثلاً یک خودروی استاندارد اگر دارای عمری ضمانت شده می‌بود و قسمتهایی مثل موتور و پمپ‌ها آن می‌توانست برداشتنی و تعویض شدنی باشد بطور قطع یک برنده بحساب می‌آمد). تحقیقات مجذوب‌کننده نشان می‌دهند که مشتریان با میل مبلغ مورد نظر را برای کیفیت خواهند پرداخت و آن محصول خوب خود را بدون هیچ تدبیری برای تبلیغات جذاب بفروش می‌رسانند. چنین بی‌عیبی و کمالی با قدرت همتراز است و خود بیانگر خود خواهد بود.

یکی از پرسودترین و ساده‌ترین کاربردهای تحلیل عامل بحرانی در زمینه تبلیغات است. استفاده از تکنیک حرکت شناسی که قبلاً آن را توصیف کردیم می‌تواند فوراً آشکار کند که آیا این کمپین تبلیغاتی یا تجاری قوی است یا ضعیف.

شرکتها، پولهای کلانی در بدست آوردن بیشترین مخاطب ممکن خرج می‌کنند، اما این استراتژی هنگامی که یک تبلیغ گسترده تجاری منجر به ضعیف عمل کردن ببینده می‌شود می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به نام و تصویر شرکت آسیب بزند. تبلیغی که باعث شود افراد، قوی عمل کنند همیشه ایجاد احساسی مثبت در مورد محصول بوجود می‌آورد. بطور مشابه تبلیغ کنندگانی که زمان را در طول برنامه‌های تلویزیونی خریداری می‌کنند و باعث می‌شوند افراد ضعیف عمل کنند خودشان بطور ناخودآگاه خواهند فهمید که محصولاتشان با نوعی احساسات منفی در ارتباط است. با بررسی جزئیات یک تجارت، فرد می‌تواند عناصری را که منجر به ضعیف عمل کردن یا تأثیرات منفی می‌شوند؛ مانند صدای گوینده، رفتار و اخلاق بازیگر، استفاده از کلمات خاص، مفاهیم یا نمادها را معین کند. برخی شرکتها بطور مکرر با تولید محصولات بی‌سلیقه و حتی تجاری شرم‌آور، میدانهای مجذوب‌کننده پایین را که در بخش تبلیغات و بازاریابی بسیار متداول است منعکس می‌کنند.

درست در پشت جهان تجارت، جامعه شمار دیگری از بازارگاه ها را فراهم می آورد. منظور از بازارگاه جایی است که در آن تحقق نیازهای بشر جهت داده، معاوضه، به سرقت رفته یا به زور وادار و انکار می شوند. این واقعیت ساده زندگی است که خرسندی در مورد نیازها منتهی به رضایت می شود و سرخوردگی موجب زایش خشونت، جرم، جنایت و آشفتگی عاطفی می شود. اگر مأموریت مؤسسات نظارت دولتی با چیزی که منجر به حمایت از تحقق نیازهای بشر می شود- بجای نصب اصول اخلاقی، کمپین های سیاه و سفید برای حل "مشکلات اجتماعی"- همتراز می شدند، این مؤسسات تبدیل به نیرویی قدرتمند در بهبود وضعیت انسانی می شدند.

میدانهای ادراکی با الگوهای مجذوب کننده ای که با آن در ارتباط اند محدود شده اند؛ یعنی ظرفیت در تشخیص و درک عوامل اساسی در موقعیت داده شده توسط کانتکتست و زمینه ای که از مرتبه هوشیاری مشاهده گر برخاسته می شود محدود شده است. انگیزه بیننده آنچه را که می بیند، چیزی که علیت است و آنچه که به عوامل نسبت داده می شود را بطور خودکار تعیین می کند؛ در واقع این تابعی از تعصبات مشاهده گر محسوب می شود و به هیچ وجه در موقعیت خودشان سودمند و قابل استفاده نخواهند بود. مفهوم "اصول اخلاقی موقعیتی" به ما می گوید که درست و غلط بودن رفتار انسان نمی تواند بدون رجوع به کانتکتست تعیین شود. از آنجا که هر یک از عوامل مشروط رنگ تصویر را تغییر می دهند؛ بنابراین سایه های خاکستری معرفی شده منجر به تغییر اهمیت کل سناریو می شوند.

یک نشانه از میدانهای مجذوب کننده انرژی پایین، کشمکش با تضادها است؛ در حالی که قدرت همیشه منتهی به راه حل بُرد-بُرد می گردد، اما زور منجر به موقعیت بُرد-باخت می شود. کشمکش و نزاع نشانگر این است که راه حل صحیح پیدا نشده است، مانند وقتی که ادعای یک گروه منجر به نقض منافع دیگری و حقوق مدعی در تضاد حقوق قربانیان می گردد. راه حل نکته بینانه برای رسیدن به میدانهای مجذوب کننده انرژی بالا جستجوی جوابی است که هر دو طرف را خوشحال نگه دارد و البته عملی و کارآمد نیز باشد. چنین راه حلهایی شامل استفاده از بردباری از نیمکره راست و همچنین قضاوت از نیمکره چپ است.

قاعده اصلی دارای قدرتی است که می تواند مشکلات تجارت اجتماعی را حل کند. در حقیقت این مانند "حمایت از راه حل بجای حمله به علت مفروض" است. حمله و تهاجم خود بطور ذاتی یک الگوی مجذوب کننده بسیار ضعیف است (۱۵۰) که از ترس به ارباب سپس به تهدید و اجبار و نهایتاً به فساد اخلاقی هدایت می شود. در واقع تیم پلیس که با فحشا، فساد، مواد مخدر و

قمار مبارزه می کند به چیزی تبدیل می شود که خیابانهای شهر را تبدیل به جنگلی از جرم و جنایت می کند.

بررسی های عینی نشان می دهند که اغلب "مشکلات اجتماعی" خودسر و رام نشدنی به جهت پافشاری بر روی احساسات یا اخلاقی کردن نوجوانان، مسأله ای غیر قابل حل بنظر می رسد. هیچ کدام از این شرایط براساس حقیقت نیست و بنابراین هر روشی که از این شرایط شروع به پیشرفت کند در نهایت منجر به ضعیف عمل کردن می گردد. دروغ باعث می شود که ضعیف عمل کنیم. عمل کردن از دیدگاه و شرایط دروغ معمولاً به استفاده از زور منتهی می شود. زور تبدیل به یک جایگزین جهانی برای حقیقت شده است. اسلحه و باتوم، خود گواه و نشانه های ضعف هستند. همانطور که غرور از نبود حرمت نفس سرچشمه می گیرد، نیاز برای کنترل دیگران نیز از نبود قدرت نشأت می گیرد. مجازات و تنبیه جایگزینی بی فایده و بی تدبیرانه برای قدرت و شکلی از خشونت است. در جامعه ما- جامعه آمریکایی- هنگامی که مجازات و تنبیه بندرت می تواند در خور جرم و جنایت باشد در نتیجه بسختی می تواند مؤثر واقع گردد. تنبیه و مجازات براساس سطح انرژی بسیار ضعیف انتقام یعنی ۱۵۰ است.

از سوی دیگر حمایت از راه حل هایی که نیازهای بشر را برآورده می کند تجزیه و تحلیل بدون هزینه ای را که منتهی به آرامش می شود خلق می کند. حمله به "مشکل مصنوعی" ایجاد شده همیشه پرهزینه است و بعلاوه منجر بظهور میزان جرم بیشتر در جامعه می گردد. این فرض که می توان رفتار انسان را در یک عبارت سیاه و سفید توضیح داد تنها از یک حرکت و فکری بچگانه ناشی می شود. رد اساس نیازهای بیولوژیکی و انگیزه های غریزی خالی از فایده است. مسدود کردن روزنه های امور جنسی طبیعی نتیجه در خلق و ایجاد روزنه هایی برای امور جنسی غیرطبیعی و ناهنجار پدید می آورد. راه حل های قدرتمند آنهایی هستند که واقعاً براساس سطح انرژی پذیرش (۳۵۰) به جای محکومیت و سرزنش (۱۵۰)، سطح انرژی خشم) قرار گرفته باشند. در *آمستردام* قسمتی از شهر بشکلی سنتی بعنوان ناحیه چراغ قرمز، آرام و بی سروصدا و با یک فضای معنوی انتخاب شده است و خیابانهای آن بسیار امن هستند. در *بورنيس آیرس* قسمتی از پارکها بشکلی جداگانه برای عشاق تعبیه شده است. پلیس گشت در این مناطق و برای جلوگیری از هرگونه مزاحمت برای این افراد به پشتیبانی مشغول است و همه چیز مسالمت آمیز و آرام پیش می رود.

مثال دیگر که قبلاً نیز ذکر شد، ناتوانی دولت آمریکا در یافتن راه حلی مناسب در رفع مشکلات مصرف مواد مخدر است. اشتباه دوباره این است که آنها به گونه ای اخلاقی بمشکل نگاه می کنند و با عملی زورگویانه تنبیه می کنند. خطای بحرانی اصلی، شکست در تمایز بین مواد مخدر سنگین و مواد مخدر ملایم است. مواد مخدر سنگین (نارکوتیکها) اعتیادآور هستند و در واقع وابستگی شدید فرد به این مواد منجر به رویارویی با عوارضی بسیار شدیدتر در هنگام ترک این

مواد می شود و بطور سنتی اینگونه مواد با جرم و جنایت در ارتباط هستند. مواد مخدر ملایم (تقریحی) اعتیاد آور نیستند، با عوارض سوء پس از کنار گذاشتن هیچ رابطه ای ندارند و در ابتدا توسط مردم عادی و غیر حرفه ای استفاده می شوند. دولتها با ارتباط دادن مواد مخدر ملایم به جرم و جنایت، یک سندیکای جنایی خلق کرده اند که از لحاظ بین المللی بسیار گسترده است. عدم وجود مواد مخدر ارزان و نسبتاً بی ضرر در خیابانها بسرعت توسط سوداگران مواد مخدر پر ضرر پُر می شود و فرهنگ مواد مخدر بی ضرر و مسالمت آمیز تبدیل به فساد و جرم می شود.

راه حل های موفق بر اساس اصول و قواعد قدرتمند با پرورش امور مثبت و نه با حمله به امور منفی اتفاق می افتد. بهبودی از اعتیاد به الکل نمی تواند با مبارزه با مستی صورت گیرد، بلکه تنها با انتخاب و حمایت از هوشیاری و تعادل امکان پذیر است. **آن جنگی که برای پایان دهی تمام جنگها صورت گرفت هرگز چنین کاری را نکرد و البته کار دیگری نیز نمی توانست انجام دهد.** جنگهای بر سر "گناه"، "مواد مخدر" و هر نوع نیاز دیگر بشری بطور منظم در بازار بزرگ اجتماعی که تأکید بر نوعی بازرگانی قراردادی دارد، همیشه رخ داده است. چنین جنگی که در جهت پایان دهی به همه جنگها صورت می پذیرد، تنها با انتخاب سازش و آرامش به پیروزی منجر می شود.

فصل دوازدهم

قدرت در ورزش

این درک نظری که با مطالعه هوشیاری به آن رسیده ایم زمینه ای فراهم می کند که شاید برای هر رشته ای از فعالیتهای انسانی کاربرد داشته باشد. بررسی رشته های ورزشی نیز تصویری خوب در اختیارمان قرار می دهد، زیرا ورزش بطور گسترده و وسیعی در سراسر دنیا تماشا و دنبال می شود و همچنین به نوعی مستند و ادله ای قوی است. همواره در طول تاریخ به همان اندازه ای که چهره های قابل توجه علمی، هنری یا دستاوردهای فرهنگی مورد تجلیل قرار گرفته اند؛ قهرمانان بزرگ ورزشی نیز قدردانی شده اند. چهره های ورزشی امکان رسیدن به تعالی را برای همه ما نمایندگانی و الگوسازی می کنند و در مرتبه قهرمانی ارائه دهنده تسلط و چیره دستی اند.

چه چیزی در ورزش وجود دارد که جمعیت کثیری از مردم را با چنین شدتی مجذوب خود می کند؟ نوعی وفاداری از روی اشتیاق؟ در ابتدا ممکن است فکر کنیم که این حس افتخار یا شیفتگی مرتبط با رقابت و پیروزی است که چنین تأثیری ایجاد می کند. درست است که این انگیزه ها می توانند منجر به خلق چنین هیجانانگیز و لذت‌هایی شوند، اما نمی توانند بعنوان احساساتی فراتر از احترام و هیبت محسوب شوند که از برتری نمایش ورزشی برمی آید. چیزی که جمعیت را تحریک و برانگیخته می کند شناخت شهودی از تلاش قهرمانانه برای پیروزی بر محدودیتهای انسانی و بدست آوردن مراتب دلاوری است.

مراحل بالای هوشیاری اغلب توسط ورزشکاران تجربه می شود. براساس مستندات، دوندگان مسافتهای طولانی اغلب مراتب والای آرامش و سرور را بدست می آورند. این مرتبه رفیع آگاهی و هوشیاری در حقیقت الهام بخش درد و رنج طولانی مدتی است که برای بدست آوردن آن عملکرد، اجرای بهتر و شاهکار لازم بوده است. این پدیده بطور مشترک و در میان انسانهای بزرگ چنان انگیزه و قدرتی به آنها می دهد که می تواند بطور ناگهانی موانع سر راه را بشکند و در این حالت است که عملکرد این افراد بدون تقلا صورت می پذیرد؛ بنابراین بنظر می رسد که بدن با زیبایی و جذابیت، به آسانی و بخودی خود در حال حرکت است، گویا که نیروهای غیرقابل رؤیت، در حال زندگی بخشی به آن هستند. بطورکلی حالت سروری که در فرد بوجود می آید با هیجان بعد از موفقیت متفاوت است. این سرور ناشی از آرامش و یگانگی با تمام طول زندگی است.

باید این نکته را با تأکید فراوان مورد توجه قرار داد که این فراروی فرد و تسلیم شدن به ماهیت یا روح زندگی اغلب در نقطه ای فراتر از حد آشکار و توانایی ورزشکار اتفاق می افتد. این مانع ظاهری مربوط به پارادایم دستاوردهای گذشته یا در خصوص نظریه ها و تئوری هایی است که تنها چیزهایی را که شدنی و امکانپذیر باشند به رسمیت می شناسند. برای مثال باید رویداد تاریخی "**یک مایل در چهار دقیقه**" را خاطر نشان کرد که تا زمانی که راجر بنیستر این مانع را از بین نبرده بود، بطور جهانی پذیرفته شده بود که برای انسان امکانپذیر نیست که از این سریعتر بدود یا حتی بتواند یک مایل را در چهار دقیقه طی کند. عظمت بنیستر تنها به خاطر شکستن این رکورد نبود، بلکه او با ورود به یک پارادایم، مدل جدیدی از توانایی انسان را در انجام امری که غیرممکن تلقی می شد بوجود آورد. این دستیابی به موفقیت شبیه به سطوح جدیدی از انرژی پتانسیل با هر زمینه ای از مجاهدت انسانی است. در بسیاری از امور خطیر و در مورد کسانی که عظمتی را بدست آورده اند نیز حکایاتی مشابه ارائه می شود.

ما انواع مختلفی از سوابق دستاوردهای ورزشی و همچنین فیلمهای مربوطه را اندازه گیری کرده ایم. در کلیه فیلمهایی که مربوط به مطالعات ورزشی بودند، فیلم فرانسوی "**آبی بزرگ**" که در ایران به **آبی بیگران** نیز شهرت دارد به کارگردانی لوک بسون بالاترین درجه بندی را به خود اختصاص داد. آن داستان ژاک مایول، مردی فرانسوی است که رکورد جهانی غواصی در آبهای عمیق را برای سالهای طولانی به خود اختصاص داد (تا همین اواخر). این فیلم بطور خارق العاده ای با سطح انرژی ۷۰۰ اندازه گیری شده است (حقیقت جهانی) و قادر است که بیننده را به حالت رفیعی از هوشیاری ارتقاء دهد. مدیر یک سالن سینمایی که این فیلم را به نمایش

گذاشته بود توصیف می کرد که تماشاچیان بعد از اتمام فیلم بصورت سرگردان، غرق در سکوت می شدند و با نوعی حس شادی که قادر به توصیف آن نبودند گریه می کردند.

در فیلم تصویرسازی دقیقی از بزرگ ترین غواص جهان در آبهای عمیق به کمک عکسبرداری حرکت آهسته، حالت رفیعی از هوشیاری به تصویر کشیده شده است. این احساس ذهنی از حرکات آهسته، زیبایی و جذابیت را که اغلب با حالات بسیار بالای هوشیاری همراه هستند نشان می دهند و علیرغم وجود سروصدا در جهان اینطور بنظر می رسد که زمان متوقف شده است و سکوتی درونی در همه جا حکم فرماست.

در سراسر فیلم می بینیم که *ژاک مایول* این حالت را با شدت تمرکزش که تقریباً او را به یک وضعیت مراقبه ثابت می رساند حفظ می کند. از این طریق او به محدودیتهای انسان معمولی برتری می دهد؛ به گونه ای که او را قادر می سازد شاهکارهای بزرگ را از طریق دگرگونی فیزیولوژیکی بدست آورد. هرچه بیشتر به عمق آب فرو می رفت ضربان قلبش آرامتر و توزیع خون در مغزش تقریباً بطور کامل متمرکز بود (این حالت در نهنگ نیز به همین صورت اتفاق می افتد).

با اینکه بهترین دوست او، خودش یک ورزشکار بسیار کامل و پیشرفته بود، در تلاش برای تطابق با شاهکار *مایول* جان خود را از دست داد، زیرا هنوز به مرحله هوشیاری لازم که بتواند محدودیتهای طبیعی بدن را برتری دهد نرسیده بود.

تجربه های ذهنی در رسیدن به "حس مملو از سعادت و شادی بدون تلاش و تقلا" در انواع دیگری از عملکردهای استثنایی بدن، مثل رقاصان صوفی معروف جهان، به نام *رقص سماع دراویش* دیده می شود که با نظم، انضباط و تمرینات طاقت فرسا قادر می شوند بدون تلاش و در مدت طولانی با دقتی خیره کننده به رقص بپردازند.

اغلب هنرهای رزمی پیشرفته بطور واضحی نشان می دهند که چگونه انگیزه و قاعده در دستاوردهای خارق العاده ورزشی از اهمیتی ویژه برخوردارند. پندهای *کوشین کان* (کاراته کلاسیک اکیناوایی) عبارتند از: ۱) تلاش برای شخصیت اخلاقی خوب، ۲) نگه داشتن راه صادقانه و صمیمانه، ۳) ثبات قدم و استقامت، ۴) حفظ منش احترام آمیز، ۵) مهار فیزیکی با دستیابی به معنویت، ۶) کشت و حفظ اصل زندگی و جلوگیری از تخریب آن. اما مهمترین پندی که به کارآموزان داده می شود عبارت است از این جمله: "از تلاش در استفاده از زور بپرهیز". این مکاتب با اختصاص دادن کارشان به این هنرها، استادانی تربیت می کنند که پیروزی نفس بالاتر بر نفس پایین تر از طریق کنترل، آموزش و تعهد به اهداف همتراز با قدرت حقیقی از اهداف علاقه شان است. همترازی با این الگوهای مجذوب کننده قدرت برتر، بر نظم و انضباط در

تمرینات محدود نمی شود، بلکه همه شیوه زندگی فرد را در برمی گیرد؛ بنابراین هنگامی که قدرت این قواعد به فرد فاعل انتقال داده می شود نتیجه این است که آن قدرت کلیه ابعاد زندگی فرد را تحت شعاع قرار می دهد.

ویژگی یک عظمت واقعی در دستاورد ورزشی همیشه فروتنی است (مانند آنچه که توسط پابلو مورالس بعد از بدست آوردن مدالهای طلا در سال ۱۹۹۲ در بازیهای المپیک تابستانی به نمایش درآمد). چنین ورزشکارانی حق شناسی، هیبت درونی و آگاهی را بگونه ای ابراز می کنند که شاهکارشان نتیجه کوشش فردی نبوده است. در واقع حداکثر تلاش فردی که منجر به دستیابی موفقیت می شود به کمک قدرتی عظیم تر از قدرت فردی صورت می پذیرد که معمولاً بعنوان کشف برخی از جنبه های نفس که تاکنون ناشناخته یا در حالت مطلق آن ناآزمودنی بوده است ابراز می شود.

غرور و ورزش

به کمک کینسیولوژی می توان نشان داد که اگر کسی با سطح انرژیهای زیر ۲۰۰ یعنی جرأت، تحریک شود در آزمایش ضعیف عمل خواهد کرد. *آشیل* قهرمان اسطوره ای یونان در داستان جنگ تروا، همه بدنش به جز پاشنه پای او رویین شده بود و دقیقاً همین قسمت بدنش بود که مرگش را رقم زد... پاشنه پای *آشیل* نه تنها منجر به ضعیف عمل کردن ورزشکار می شود، بلکه بطور بالقوه در همه دستاوردهای عظیم انسان تأثیرگذار می گردد. پاشنه پای *آشیل* همان غرور است. غرور با سطح انرژی ۱۷۵ اندازه گیری می شود که نه تنها باعث می شود تا ایفا کننده ضعیف عمل کند، بلکه نمی تواند قدرت انگیزه دهنده عشق، افتخار و تعهد به اصول بالاتر (یا حتی رسیدن به خود تعالی) را فراهم کند. اگر از ورزشکاری قدرتمند درخواست کنیم که در ذهن خود تصویری از زمانی که رقیبش را شکست می دهد یا تبدیل به یک ستاره می شود یا بسیار پولدار می شود را تجسم کند می بینیم که او ضعیف عمل می کند و می توان بازوی عضلانی و ورزیده اش را با کمترین تلاش به سمت پایین آورد. اما هنگامی که در ذهنش تصویری از افتخار کشور یا رشته ورزشی اش را مجسم می کند یا پیروزی اش را به فردی که واقعاً دوستش دارد اهدا می کند یا لذت محض از حداکثر تلاش بخاطر ممتاز بودن را می برد و تجربه می کند، پس نمی توان بازویش را حتی با بیشترین تلاشها و فشارها به سمت پایین آورد.

بنابراین رقیبی که با حرص یا غرور برانگیخته شده یا علاقمند است در درجه اول حریفش را شکست دهد از همان لحظه شروع مسابقه ضعیف عمل می کند و قادر نخواهد بود که تلاش لازم در بدست آوردن یک حماسه و دستاوردی عظیم را از خود نشان دهد. برخی اوقات شاهدیم

که یک ورزشکار بخاطر دلایلی این چینی بگونه ای ضعیف عمل می کند، اما هنگامی که پیشرفت مسابقه و اهداف خودخواهانه را فراموش می کند، عملکردش بهبود می یابد. همچنین خلاف این موضوع را هنگامی می بینیم که ورزشکار به دلیل تمرکز در افتخار آفرینی برای کشور، تیم یا رشته ورزشی اش خیلی خوب شروع می کند، اما هنگامی که به هدف نزدیک می شود و پیش بینی شکوه و عظمت فردی یا پیروزی بر رقیبش را در ذهن تصور می کند، قدرت و حالتش را از دست می دهد و در نهایت منجر به شکست خود می گردد.

توالی ناگوار از هوشیاری هنگامی اتفاق می افتد که یک ورزشکار در طول دوره مقدماتی رکورد جدیدی ثبت می کند و در این هنگام جاه طلبی شخصی او بیدار می شود، اما در طول رقابت نهایی باعث سرگشتگی و حیرانی مخاطبان می گردد. اگر اجراکنندگان برتر با این اعتقاد به خوبی خو گرفته باشند که برتری آنها به دلیل عملکرد شخصی شان نیست، بلکه تنها هدیه ای است با یک نیروی بالقوه که متعلق به همه انسانهاست و در آن زمان قوی عمل می کند و همین حالت را برای هر رویدادی حفظ می کند.

شاید مقیاس هوشیاری از نگاهی دیگر بعنوان مقیاس نفس که در آن سطح انرژی ۲۰۰ نقطه ای است که خودخواهی تبدیل به از خودگذشتگی می شود نیز دیده شود. رسوایی اخیر چهره اسکیت باز مشهور با انگیزه ناشی از سطح انرژی زیر ۲۰۰ با عواقب فاجعه بار هم در زندگی خصوصی و هم در زندگی جمعی اش در اوج رقابت بازیهای المپیک بصورت خیلی واضح به تصویر کشیده شد. تعصب بیش از حد این ورزشکار در بدست آوردن مدال المپیک و شکست حریفش به هر قیمتی باعث شد که او قدرت اصول و قواعد اخلاقی را رها کند و به شرم آورترین مرحله زور تنزل کند. بندرت مثال دیگری برای گفتن وجود خواهد داشت که چگونه تسلیم شدن به میدان مجذوب کننده منفی می تواند منجر به یک فروپاشی سریع شود؛ در غیراینصورت می توانست نویده دهنده حرفه ورزشی پرافتخاری باشد. جایی که انگیزه های بالاتر به سمت تعالی امکان دسترسی به قلمروی قدرت و جذابیت می دهند و انگیزه های خودمحور مربوط به منافع شخصی، بصورت مغناطیسی فرد را به قلمروی زور می کشند. به رسمیت شناختن در بدست آوردن مدال- حتی در شکل نمادین آن که گاهی نیز ممکن است با پاداش مالی همراه باشد- نمی تواند با قدرت یک ورزشکار حقیقی سروکار داشته باشد. بزرگی یک ورزشکار حقیقی از رفعت روحیات او سرچشمه می گیرد. این همان چیزی است که در قهرمانان بزرگ می بینیم. حتی اگر رقیبی تسلیم حرص و آز برای شهرت و ثروت نشود، تحریک در رسیدن به تسلط بر دیگری تمام اثرات خودخواهی، تباهی و نیروهای منفی که با سطح انرژی غرور در ارتباط اند را در خود دارد. فرد می تواند بشکلی ساده همه برتری هایی که هر کسی قادر به انجام آن است را آشکار کند.

هیچ چیز اشتباهی بطور ذاتی در مورد ابراز غرور وجود ندارد. شاید همه ما با غرور مفتخر باشیم که کاپ قهرمانی آمریکا یا مدال پیروزی المپیک را در دست بگیریم، اما این نوع دیگری از غرور است. این یک افتخار از دستاورد انسان است که غرور انسانی را به چیزی فراتر برتری می دهد. ما به مجاهدت و نه عملکرد فردی که به مناسبت و بیان چیزی بزرگتر که جهانی و ذاتی در قلب انسان است افتخار می کنیم. بازیهای المپیک یکی از بزرگ ترین نمایشها در نشان دادن تلاش انسانی است و تصورات و تخیلات هر کسی را تسخیر می کند و در حقیقت زمینه دیدی فراهم می کند که در آن باید با غرور شخصی مقابله کرد. تمام این مجموعه به رقیب الهام می بخشد که از غرور شخصی به عزت و حرمت که خود نوعی بیان عشق بدون قید و شرط است گام بردارد. در چنین شرایطی فرد به خاطر فداکاری خود و به دلیل اعتقاد به همان اصل رفیع حتی به حریف خود نیز افتخار می کند.

رسانه ها گرایش به تخریب و تضعیف ورزشکار و همچنین بیرون کشیدن تصاویر منفی از ورزش دارند، زیرا قرارگیری در وضعیت سربلندی خواه ناخواه باعث بوجود آمدن چنین بدبینتی هایی می شود. ورزشکاران بزرگ نیازمندند که با هر روشی خود را در برابر این منبع آلودگی محفوظ کنند. بنظر می رسد که فروتنی و قدردانی تنها سپر در برابر یورش استنمارگرانه رسانه هاست. ورزشکاران در رشته هنرهای رزمی سنتی، تمریناتی خاص در پیروزی علیه هر گرایشی در خودپسندی انجام می دهند. تخصیص مهارت، اجرا و پیشه به اصل و قاعده ای فراتر، حفاظت و حمایتی مطلق را فراهم می کند.

قدرت یک ورزشکار همیشه همراه با نوعی ملاحظت، جذابیت، حساسیت و آرامش درونی است. این حالات با حس عدم رقابت حتی برای رقبای تندخو و حریص مشخص می شود. ما از قهرمانی آنها تجلیل می کنیم، زیرا این را تشخیص داده ایم که آنها بر جاه طلبی شخصی خود از طریق ایثار و فداکاری در رسیدن به اصول و قواعد برتر پیروز شده اند. هنگامی که آنها با عبرت شروع به تعلیم می کنند، بزرگی تبدیل به افسانه می شود. مهم نیست که آنها چه چیزی دارند و یا چه کاری انجام می دهند، بلکه مهم این است که به چه چیزی تبدیل شده اند و توسط آن همه بشریت را الهام می بخشند؛ به همین دلیل است که ما به آنها افتخار می کنیم. باید به دنبال تواضع و فروتنی آنها در مقابل نیروهای استنمارگرانه ای که هر روز با ادعاهایشان آنها را همراهی می کنند باشیم؛ پس نیاز است که به عموم آموزش دهیم که توانایی این ورزشکاران و عملکردهای بزرگشان هدایایی هستند برای بشریت که باید به آنها احترام گذاشت و از آنها در برابر سوء استفاده رسانه ها و تجارت دیگران دفاع کرد.

روح المپیک در درون قلب هر مرد و زنی اقامت گزیده است. ورزشکاران بزرگ می توانند با سرمشق هایشان آگاهی و هوشیاری این قواعد را در میان همگان بیدار کنند. این قهرمانان و سخنگویانشان دارای قدرت بالقوه ای در تأثیرگذاری بر بشریت اند و بگونه ای دیگر قدرتی بر

روی شانه هایشان دارند که می توانند منجر به پیشرفت دنیا شوند. پرورش حس برتری و به رسمیت شناسی ارزشهای آن مسئولیتی است که بر عهده همه مردم است، زیرا جستجوی برتری در هر زمینه ای، ما را برای رسیدن به نهایت کمال در هر شکلی که عظمت آن تا بحال برای بشر تحقق نیافته است الهام بخش است.

فصل سیزدهم

قدرت اجتماعی و روح انسانی

هنگامی که در حال تشویق یک ورزشکار حرفه ای هستیم، چیزی که تحسین می کنیم اثبات اهمیت روح اوست که نمادی از جرأت، سرسختی، تعهد، همترازی با اصول و قواعد پرقدرت، اثبات برتری، افتخار، احترام و تواضع است. الهام بخشی نوعی دلالت ضمنی بر سیر کردن روح دارد و از سوی دیگر باختن روحیه به معنای محزونی، افسردگی، ناامیدی و شکست است. اما عبارت روح دقیقاً بر چه چیزی دلالت دارد؟ مجموعه کامل تجربیات انسان می تواند بعنوان "روحیه تیمی" درک شود. در حقیقت هنگامی که ما افرادی را تشویق می کنیم "وارد روح" آنها می شویم. این روح یک عامل بسیار واقع بینانه است که می تواند تفاوت بین پیروزی و شکست را تعیین کند که اتفاقاً برای فرماندهان ارتش، مربیان و مدیرعاملان بسیار شناخته شده است. یک کارمند یا عضو یک گروه که نمی تواند وارد روح گروه شود بسرعت خود را بدون شغل و گروه درمی یابد (براساس واژه نامه زبان انگلیسی دایره المعارف وبستر، واژه روح بعنوان نفس، استنشاق، ماهیت زندگی، ضمیر، اصل غیرمادی زندگی، اصل حیاتی زندگی بشر، آگاهی، قدرت، جرأت، سرزندگی، شخصیت، جنبه الهی معتقد بوجود سه گانگی، اصل در پشت عمل، معنای کلی، اصل فعال و گرایش غالب تعریف می شود)؛ بنابراین پرواضح است که روح به ماهیتی غیرقابل رؤیت برمی گردد که اگرچه نحوه بیانش از موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوت است، اما هرگز تغییر نمی کند. این ماهیت، امری حیاتی و واجب است؛ بدین معنی که هنگامی که روحمان را از دست می دهیم، می میریم و زندگی مان را به خاطر نبود چیزی که الهام بخش است از دست می دهیم. اما اگر بخواهیم از جنبه بالینی در مورد آن صحبت کنیم می توان گفت که

روح با خود زندگی بطور برابر فرض می شود. انرژی زندگی، خود بعنوان روح نامگذاری می شود. روح همان سرزندگی است که با اصل زندگی همراهی می کند و به نوعی همترازی با انرژی زندگی است. قدرت الگوهای مجنوب کننده با انرژی بالا، آنابولیک و درمقابل تحمل زندگی، کاتابولیک است که نهایتاً منجر به مرگ می شود. **در واقع قدرت حقیقی = زندگی = روح است، در صورتی که زور = ناتوانی = مرگ است.** هنگامی که فردی چنین صفاتی را که آن را معنویت می نامیم ندارد یا در خود از بین می برد، عاری از انسانیت، عشق و احترام به خود می شود. او حتی ممکن است خودخواه و تندخو شود. اگر ملتی از همترازی با روح انسان منحرف شود، آن زمان است که استعداد و زمینه اتفاق جنابیتی عظیم فراهم و هموار می گردد.

این همان خطای مشترک در شناسایی معنویت از طریق دین است. قبلاً اشاره شد که در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا مواد حقوق اتباع آمریکایی و اعلامیه استقلال بشکلی کاملاً واضح بین معنویت و مذهب فرق قائل شده است. ایجاد هر گونه دینی در دولت ایالات متحده آمریکا که آزادی مردم را از بین ببرد ممنوع است. با وجود این مدارک می توان نتیجه گرفت که قدرت دولت از اصول معنوی نشأت گرفته است.

اگر روزی شرایطی فراهم می شد که بنیانگذاران ادیان بزرگ دنیا با افراد امروزی که با استفاده از نام این ادیان بزرگ، مرتکب اعمال و کردار بشدت غیر معنوی می شوند مواجه می شدند بطور قطع شکه می شدند و شاید در آن هنگام خیلی ها دوباره به بت پرستی روی می آوردند. زور همیشه حقیقت را با اهداف خودپسندانه اش تحریف می کند. در طول زمان، قواعد معنوی که دین بر مبنای آنها بنا شده است به خاطر اهداف تهورآمیزی مثل قدرت، پول و دیگر امور مادی تحریف شده اند. معنویت، آزادنش و بردبار است، در حالی که تعصبات مذهبی مشترکاً بی گذشت و ناشکیبا هستند. ابتدا با شعار صلح وارد می شوند و در آخر از روی زهد و دینداری منجر به نزاع، خونریزی، جرم و جنایت می شوند. به هر حال چیزی که در درون هر دینی به خاک سپرده شده است بنیاد معنوی است که اصل دین نیز از آن ریشه گرفته است. مثل ادیان همه فرهنگها که هنگامی که قواعد آن با تفاسیر نادرست آلوده و نامفهوم گردید تضعیف شدند.

در اینجا بمنظور درک بهتر ماهیت روح در قدرت و اینکه چگونه از یک جنبش اجتماعی نشأت می گیرد و عمل می کند، به مطالعه یک سازمان معنوی معاصر که بسیار هم مشهور است می پردازیم. این سازمان معنوی دارای نفوذ و قدرتی عظیم است و عقیده دارد هر عملی در حافظه عمومی ثبت می شود. چنین چیزی بطور آشکارا با روح بشریت همتراز است، با این حال با صراحت بیان می کند که چنین امری فارغ از هرگونه مذهب است. این همان سازمان "الکلی های گمنام" است که قدمت آن چیزی حدود بیش از نیم قرن است.

برنامه ۱۲ قدم و قدرت حقیقی آن :

شاید همگی چیزهایی در مورد الکلی های گمنام می دانیم چرا که تعداد پیروانش میلیونی است و از طرفی در تار و پود جامعه مدرن بافته شده است. سازمان الکلی های گمنام بعلاوه دیگر شعباتش بگونه ای تخمین زده شده است که دست کم بر زندگی پنجاه درصد از آمریکایی ها تأثیرگذار بوده است. برنامه ۱۲ قدم براساس گروههای خودیاری و بصورت مستقیم وارد زندگی افراد نمی شود و تأثیر غیرمستقیم بر افراد دارد، زیرا آنها ارزشهای خاص را با سرمشق تقویت می کنند. بیابید به مطالعه قدرت قواعدی که سازمان الکلی های گمنام بر آن بنا شده است پردازیم و ببینیم پایه و اساس آن چگونه در طول تاریخ پدیدار شده است، همچنین تأثیراتی که این سازمان بر جمعیت عمومی و میان اعضای خود داشته است را بررسی کنیم و ببینیم الکلی های گمنام از چه چیزی تشکیل و درعین حال از چه چیزهایی تشکیل نشده است و از هر دوی آنها دروسی را فرا گیریم.

با توجه به پیشینه آن، سازمان الکلی های گمنام با هیچ فرقه، مذهب، سیاست یا سازمانی متحد و وابسته نیست، بعلاوه در مورد مسائل مربوط به جامعه به هیچ وجه اظهار عقیده نمی کند. همچنین با مشکلات ناشی از اعتیاد هیچ مقابله ای نمی کند. هیچ هزینه یا پرداختی برای آن نیاز نیست و درعین حال هیچ تشریفات، تجملات، صاحب منصبی یا قانونی برای آن وجود ندارد. این سازمان صاحب هیچ مال و اموال یا عمارتی نیست. نه تنها همه اعضای آن با هم برابر هستند، بلکه همگی خودمختار و خودحامی اند. حتی ۱۲ قدم اساسی که توسط آن افراد بهبود پیدا می کنند، تنها بعنوان یک "پیشنهاد" بحساب می آید. استفاده از هرگونه زور و اجبار در آن اجتناب شده است. تأکید آن بر شعارهایی است که از قدرت حقیقی نشأت گرفته اند. از جمله این شعارها عبارتند از "یک روز در یک زمان"، "سادگی و آسانی، کار را به اتمام می رساند"، "نخست چیزهای مقدم" و از همه مهمتر "زندگی کن و بگذار که دیگران زندگی کنند".

الکلی های گمنام به آزادی احترام می گذارند و در این روند انتخاب نهایی را بعهده فرد می گذارند. از جمله الگوهای قدرت قابل شناسایی آن که می توان نام برد عبارتند از صداقت، مسئولیت، تواضع، خدمت، ممارست در شکیبایی، خوش نیتی و برادری. این سازمان هیچ نوع اخلاق خاصی را تصدیق نمی کند و هیچ دستورالعملی برای درست و اشتباه یا خوب و بد ندارد، همچنین از قضاوتهای اخلاقی بشدت دوری می کند. سازمان الکلی های گمنام هرگز سعی نمی کند کسی را، حتی اعضایش را تحت کنترل خود درآورد و به جای این کار فقط مسیری را به افراد پیشنهاد می کند و فقط به اعضایش می گوید که "اگر این قواعد را در تمام امور خود بکار گیرید، از این گودال و این بیماری پیشرونده و کشنده نجات پیدا خواهید کرد و دوباره سلامت و احترام خود را بدست می آورید، در نتیجه ظرفیت در داشتن یک زندگی پربار و واقعی را هم برای خودتان و هم برای دیگران بوجود خواهید آورد".

الکلی های گمنام مثالی عمومی از قدرت اینگونه بیانات در درمان بیماریهای ناامیدکننده است و الگوی شخصیتی مخرب افراد را تغییر می دهد. بعد از این پارادایم فرمهای دیگری از گروههای درمانی با کشف این مطلب که هنگامی که گروههای متشکل از افراد با یک هدف مشترک برای حل مشکلات متقابل خود بطور رسمی گرد هم جمع می شوند می توانند قدرت عظیمی خلق کنند. برای مثال می توان به سازمان ال-انان، برای همسران اعضای الکلی های گمنام، آلتین برای فرزندانشان، قماربازان گمنام، معتادان گمنام، والدین گمنام، پرخوران گمنام و غیره اشاره کرد. حالا چیزی حدود ۳۰۰ سازمان متشکل از گروههای ۱۲ قدم خودیاری بوجود آمده است که با انواع گرفتاری و رنج انسان سروکار دارند. یکی از نتایج فعالیت چنین سازمانهایی این است که آمریکایی ها بطور گسترده ای از محکوم کردن رفتارهای مخرب به این نتیجه رسیده اند که در واقع می توان به این شرایط بعنوان بیماریهای قابل درمان نگاه کرد.

تأثیر عمده و درخور توجه سازمانهای خودیاری بر جامعه از نقطه نظر کاربردی می تواند بی نهایت قابل توجه باشد. آنها نه تنها در تسکین جامعه بشری و بازسازی خانواده ها نقش بسزایی دارند، بلکه در ذخیره میلیاردها دلار نیز سهم عمده ای دارند. با تغییرات گسترده رفتاری که این سازمانها با خلق چنین جنبشهایی بوجود آورده اند، غیبت از کار، هزینه بیمه های خودرو، رفاهی، مراقبتهای بهداشتی و بهای سیستم کیفی تا حد بسیار زیادی تعدیل شده است. فقط هزینه مشاوره و گروه درمانی برای میلیونها فرد مشکل دار می توانست هزینه سرسام آوری باشد. همه اعضای میلیونی این سازمان یک دل و یک زبان موافق هستند که نفس فردی محدود کننده است و پذیرش این حقیقت به آنها اجازه می دهد تا قدرت حقیقی را تجربه کنند و همین قدرت است که آنها را به سوی بهبود هدایت می کند و در واقع تاکنون هیچ رشته ای در دنیا از جمله پزشکی، روانپزشکی یا دیگر شاخه های علم مدرن نتوانسته اند چنین کاری انجام دهند.

تاریخ الکلی های گمنام

ما می توانیم چند نکته مهم را از این داستان برداشت کنیم که چگونه طرح اولیه و ابتدایی برنامه ۱۲ قدم در سازمان الکلی های گمنام بوجود آمد. حدود سال ۱۹۳۰ اعتیاد به الکل از آنجا که در طول قرنها بعنوان بیماری پیشرونده و ناامید کننده ای که هم علم پزشکی و هم دین را پریشان کرده بود پذیرفته شده بود (در حقیقت شیوع اعتیاد به الکل در میان روحانیون مسیحی نیز به میزان بالایی نگران کننده بود). اینگونه بنظر می رسید که همه انواع اعتیاد به الکل غیرقابل درمان اند و هنگامی که این افراد به سن خاصی می رسیدند بسادگی طرد می شدند.

اوایل سال ۱۹۳۰ بود که یک تاجر برجسته آمریکایی به نام رولند هزارد متوجه شد که راههای زیادی برای درمان اعتیادش به الکل را امتحان کرده بود که همگی بدون فایده و نتیجه

باقی مانده بودند. او همچنین برای درمان خود به دیدن روانکاو معروف سوئیسی *کارل یونگ* رفت. یونگ تقریباً او را به مدت یک سال درمان کرد تا اینکه اعتدال و هوشیاری خود را بدست آورد. *رولند* با امید وافر به آمریکا بازگشت و پس از آن دوباره دچار اعتیاد شدید به الکل شد.

رولند دوباره برای دیدن یونگ به سوئیس برگشت و از او درخواست روشهای درمانی بیشتری کرد. یونگ بسادگی به او گفت که نه علمش و نه هنرش نمی تواند دیگر به او کمک کند، اما این را نیز اظهار داشت که در طول تاریخ بشریت کسانی که خود را بطور کامل به سازمانهای معنوی واگذار کردند و برای درخواست کمک بطور کامل تسلیم خدا شده بودند بهبودی شان را بدست آورده بودند.

رولند با افسردگی تمام به آمریکا بازگشت، اما نصایح یونگ را دنبال کرد و پیگیر سازمانی به نام *گروههای آکسفورد* شد. این گروهها متشکل از افرادی بودند که بطور منظم یکدیگر را ملاقات می کردند و در مورد زندگی برطبق قواعد معنوی بحث می کردند. این دقیقاً شبیه به چیزی بود که بعدها الکی های گمنام آن را دنبال کردند. بدین ترتیب و از طریق چنین چاره سازی *رولند* خود را بخوبی بهبود بخشید، طوری که بهبودش منجر به حیرت دوست دیگری به نام *انوبین تاجر* یا *ابی تاجر* که او نیز یک الکی ناامید از هر مساعدتی بود شد. هنگامی که *رولند* به *تاجر* گفت که چگونه توانست خود را بهبود بخشد، او نیز چنین روشی را دنبال کرد و در نهایت سلامت و اعتدال خود را بدست آورد. الگوی درمانی کمک کردن یک فرد با مشکل خاص به فرد دیگر با همان مشکل از طریق *تاجر* به دوستش *بیل ویلسون* منتقل شد. *بیل ویلسون* کسی بود که به دلیل ناامیدی و غیرقابل درمان بودن اعتیادش به الکل اغلب در بیمارستان بستری بود و شرایط پزشکی بسیار وخیمی را می گذراند. *تاجر* به *بیل ویلسون* گفت که رمز بهبودش تنها براساس خدمت به دیگران، خانه تکانی اخلاقی، گمنامی، فروتنی و تسلیم در برابر قدرتی عظیم تر از قدرت خودش بوده است.

بیل ویلسون یک آتئیست (معتقد به نبود خدا) بود و ایده تسلیم به قدرتی برتر برایش نچسب و ناپسند بنظر می رسید. بگونه ای تمام عیار، این حرف با غرور *بیل ویلسون* ناسازگار بود، اما او نهایتاً در ناامیدی مطلق و تاریک غرق شد. او درگیر فکرهای مدام و همیشگی، و سواسی ذهنی و آلرژی فیزیکی نسبت به الکل شده بود، بطوری که برای او و همسرش *لوییس*، پیش بینی اوضاعی نابسامان از مریضی، دیوانگی و مرگ می شد. سرانجام *بیل* کاملاً تسلیم شد و در این مرحله بود که حضوری نامحدود از نوعی حسی برتر از آرامش را احساس کرد. بعد از این حالت، او در آن شب به خصوص توانست بخوابد و هنگامی که بیدار شد احساس او بگونه ای بود که گویا بشکلی غیرقابل توصیف دگرگون شده بود.

پزشک او دکتر ویلیام سیلیک ژرث در بیمارستان تاون در قسمت غربی شهر نیویورک تأثیر آنچه را که بیلی تجربه کرده بود تأیید کرد. سیلیک ژرث ده هزار بیمار الکلی را درمان کرده بود و در این راه به اندازه کافی از دانش و آگاهی برخوردار شده بود، طوری که اعتبار شایان توجهی کسب کرده بود. او همان کسی بود که بعدها بیلی را با کتاب روانشناس معروف و برجسته، ویلیام جیمز به نام "انواع تجربه مذهبی" آشنا کرد.

بیلی قصد داشت تا به پاس نعمتی که بدست آورده بود آن را در اختیار دیگران نیز بگذارد، زیرا خود او گفته بود "من ماههای زیادی را برای بدست آوردن اعتدال و سلامتی تلاش کردم، اما با ناکامی مواجه شدم". او در نهایت متوجه شد که بسیار حائز اهمیت است که فرد الکلی به مرحله ای برسد که در مورد شرایط ناامیدی خود متقاعد شود. به معنای دیگر در یک عبارت روانشناختی مدرن این به معنی پیروزی بر شرایطی که منجر به عدم پذیرش فرد می شود است. اولین موفقیت بیلی بر روی شخصی به نام دکتر باب، جراح اهل آکرون در ایالت اوهایو انجام شد که بعدها تبدیل به استعدادی بزرگ در معنویت شد. او بعدها جزء بنیانگذاران سازمان الکلی های گمنام شد. دکتر باب تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۶ هرگز لب به الکل نزد. خود بیلی نیز تا زمان مرگش در سال ۱۹۷۱ دیگر هرگز به الکل روی نیاورد. قدرت بزرگی که از طریق تجربه بیلی بوجود آمده بود، خود را در دنیای بیرون و در زندگی میلیونها انسان که به این دلیل دگرگون شده بودند آشکار و هویدا کرد. در فهرست زندگی ۱۰۰ آمریکایی بزرگ، از بیلی ویلسون بعنوان مبتکر جنبشهای خودیاری با خوشنامی تمام و در خور توجه یاد می شود.

داستان بیلی ویلسون نمونه ای از داستان افرادی است که از زندگی شان بعنوان مجرایی برای انتقال یک قدرت عظیم عمل کرده اند. قواعدی که آنها در یک حرفه مختصر بکار می برند زندگی میلیونها نفر را در طول یک دوره زمانی سروسامان می دهد، برای مثال عیسی مسیح فقط برای سه سال کوتاه آموزه هایش را تدریس کرد، با این حال آموزه هایش در سراسر جامعه غرب و برای نسلها ادامه پیدا کرد. از زمان رویارویی انسان با این آموزه ها در مرکز تاریخ غرب بیش از ۲۰۰۰ سال می گذرد. رفیع ترین درجه بندی برای میدانهای قدرت مجذوب کننده که ما کشف کرده ایم، همواره با آموزه های استادان بزرگ معنوی تاریخ همراه و همردیف بوده است. همیشه در آموزه های اصلی این استادان یک کاهش انرژی در میدانهای انرژی اندازه گیری شده که از زمان شروع تا چیزی که امروزه بعنوان یک دین سازمان یافته دنبال می شود وجود داشته است (به فصل ۲۳ رجوع شود). با این حال قواعد اصلی، خود الگوی قدرت درونی خودشان را حفظ می کنند. این تنها نحوه بیان است که تبدیل به چیزی ضعیف می شود. خود آموزه ها همان قدرت عمیق که همیشه داشته اند را دارند. قدرت یک اصل و قاعده در طول تاریخ دست نخورده باقی می

ماند. حال ما آنها را بفهمیم یا خیر، اما این قواعد آرمانها و اهداف زندگی هستند که بشریت در حال تلاش برای آن است. برای اینکه از کشمکشهای خودمان به چیزی فراتر صعود کنیم، یاد می‌گیریم که برای آنهایی که هنوز در چنگ نزاع‌های داخلی هستند احساس شفقت و غمخواری داشته باشیم. اگر چنین باشد از درون این شرایط معرفت و دانشی رشد خواهد کرد که منجر به غمخواری و شفقت نسبت به همه بشریت و شرایط مربوط به آن می‌شود.

اگر به قواعد فیزیک نظری پیشرفته و همچنین به نتیجه تحقیق مجذوب‌کننده-های خودمان رجوع کنیم، معلوم می‌شود که در جهانی که هر چیزی به چیز دیگر مرتبط است، قدرتهای غیرقابل رویت کارهایی را که هرگز نمی‌توانیم انجام دهیم را برای ما به انجام می‌رسانند. همانطور که قبلاً هم گفته ایم، نمی‌توان جریان برق، اشعه ایکس یا امواج رادیویی را دید، اما از قدرت ذاتی آنها که موجب تأثیرگذاری می‌شوند آگاهیم. اگرچه تا به حال اندازه‌گیری افکار، امری غیرقابل ممکن در نظر گرفته شده است، اما به طور مشابه و مکرراً تأثیرات قدرت در جهان افکار و احساسات را مشاهده کرده ایم.

هنگامی که در مورد میدانهای مجذوب‌کننده بالا بحث می‌کنیم، اغلب می‌توان تنها به سمبل و نماد آنها اشاره کرد. در واقع پرچم‌های ملی از نقطه نظر فیزیکی فقط الگوهای رنگ شده‌ای بر یک قطعه پارچه هستند، اما انسانها حاضرند به خاطر همین نماد و سمبل جان خود را در این راه از دست بدهند. همانطور که قبلاً اشاره کردیم قدرت و توانمندی‌سازی از معنا برخاسته می‌شود، بنابراین همه آنچه که برای ما دارای معنای عظیمی هستند از دنیای معنویات و نه از دنیای مادیات نشأت می‌گیرند.

تاکنون دیدیم که همترازی با قواعد همراه با میدانهای انرژی مجذوب‌کننده با قدرت بالا می‌توانند نتایج مثبتی در دستاوردهای المپیک، موفقیت در تجارت، پیروزی سیاسی در سطح بین‌المللی و جبران و بهبود ناامیدی در بیماریهای پیشرونده داشته باشند. بطور محض می‌توان گفت که الگوهای مجذوب‌کننده برای بهترین قطعات موسیقی که تا به حال نوشته شده‌اند نیز مؤثر هستند. آنها اساس آموزه‌های دینی برجسته، هنر و معماری‌های بزرگ جهان و منبع و سرچشمه خلاقیت و نبوغ بشر هستند.

فصل چهاردهم

قدرت در هنر

آثار بزرگ هنری، موسیقی و معماری که در طول قرن‌ها در برابر چشمانمان وجود داشته اند، ارائه ای ماندگار از تأثیرات الگوهای مجذوب کننده بالا هستند که در آنها بازتابی از تعهد هنرمندان فرزانه فرهنگمان را می بینیم که مملو از کمال و زیبایی است و نهایتاً منجر به شرافت بیشتر مقام انسانیت می شوند.

هنرهای عالی و ظریف در بالاترین تلاشهای انسانی و در رسیدن به معنویت در قلمرویی دنیوی همیشه محلی برای دادرسی فراهم کرده اند. در زمانهای بسیار دور و در دوران *فیبیاس*، مجسمه ساز یونان باستان، این تنها وظیفه هنر بود که در ظاهری فیزیکی؛ آرمان، اهداف و اندیشه انسان را که می توانست انجام دهد یا باید انجام می داد تحقق بخشد. هنر، چکیده بیان روح بشریت را بگونه ای محسوس و در دسترس برای همه به نمایش می گذارد. هنرهای عظیم و ماندگار نه تنها گوهره تجربیات انسان بلکه گوهره دنیایی که در آن زندگی می کنیم را طراحی و به ثمر می رسانند. این دقیقاً همان چیزی است که آن را *زیبایی* می نامیم. هنرمندان مانند فیزیکدانان نظری، نظم و ترتیب را در نوعی هرج و مرج آشکار پیدا می کنند، برای مثال هنگامی که قطعاتی از سنگهای مرمر بی معنا و مهمل وجود داشت، این تنها *میکل آنژ* بود که توانست داوود و پینا (مجسمه مریم، مادر عیسی) را در آنها ببیند. او به کمک ابزار کارش سنگهای اضافه اطراف آن را برای خلق تصویری کامل تراشید. هنگامی که بطور تصادفی الگوهای بدون معنای دیوار گچی *کلیسای سیستین* را در نظر می گرفت، یک **الف ب ج** شگرف را از طریق الهام گیری از هنر و

تکنیکهای هنری تصورکرد. او الف ← ب ← ج را که ما امروزه بعنوان اثر قضاوت نهایی (داوری نهایی) می شناسیم به واقعیت تبدیل کرد.

حس موروثی هنر برای بشریت حالتی درونی است. مشاهده زیبایی واقعی و حساسیت نسبت به امور زیبا در درون ما کاشته و نهفته شده است و ما را قادر می سازد که پادشاهای زیبایی خود را در یک آشفته بازار بی نظم که به حالتی آشکار وجود دارد کشف و خلق کنیم.

هنر و عشق ارزنده ترین هدایای بشر به خود بشریت می باشند، در عین حال بدون عشق هیچ هنری نمی تواند وجود داشته باشد. هنر همیشه سازنده روح است و مهارت و پیشه وری سرانگشتان انسان است که می تواند هم جسمانی و هم روحانی باشد. همه اینها از دوران غارنشینی انسان وجود داشته است و تا همیشه وجود خواهند داشت، بنابراین درمی یابیم که هنرهای تولیدی توسط کامپیوتر و حتی عکسبرداریهای بسیار پیشرفته هرگز به اندازه نقاشی های اصلی دارای انرژی بالا نیستند. یکی از جالب ترین آزمایشات حرکت شناسی که هر کسی می تواند آن را انجام دهد، اندازه-گیری قدرت فرد هنگامی که در حال تماشای یک نقاشی اصلی است و مقایسه این نتیجه با زمانی که او مشغول تماشای بازتولید مکانیکی همان نقاشی است می باشد. هنگامی که فردی به چیزی که ساخته دست و هنر انسان است نگاه می کند در آزمایش قوی عمل می کند، اما هنگامی که او به یک فرآورده صنعتی نگاه می کند نتیجه آزمایش او ضعیف می شود. بدون در نظرگیری محتوای تصویری، این یک حقیقت است. یک موضوع اصلی هر چند آشفته باعث می شود فرد قوی عمل کند در صورتی که نسخه برداری یا کپی یک موضوع یا اثر هرچند هم که دلپذیر باشد باعث ضعف او می شود. هنرمندان خاص عشق را وارد کارشان می کنند و به همین علت قدرت عظیمی در حس لامسه انسان و اصالت و ابتکار او وجود دارد؛ بنابراین علم حرکت شناسی دستگاه کشف کننده ای امن در برابر جعل اسناد هنری فراهم می کند.

کارل یونگ بارها و بارها بر رابطه هنر با کرامت، عزت انسانی و اهمیت روح انسان در هنر تأکید می کرد. خود یونگ و آثارش در مقابل همه روانکاوان معروف تاریخ از بالاترین میزان انرژی برخوردار است (بسیاری افراد دیگر با الگوهای مجذوب کننده بعنوان جبرگرایی مادی همتراز شدند که بطور قابل توجهی منجر به تولید امتیازات پایین تری شد).

از لحاظ دیگر، موسیقی به این دلیل که از بالاترین حالت انتزاعی برخوردار است بعنوان لطیف ترین هنر در میان هنرها شناخته می شود. به هر حال با کنار گذاشتن سیستم عقلانیت وابسته به نیمکره چپ و تجدید نظری بی درنگ به الگوهای احساسی نیمکره راستی ذهن نیمه خودآگاه خود، همزمان پی خواهیم برد که موسیقی برانگیزنده ترین و احساسی ترین محرک نیز است. موسیقی همچنین می تواند آسان ترین مثال بشمار آید که چگونه الگوهای مجذوب کننده به هستی و حقیقت، نظم و ترتیب می دهند. اگر مایلید که تفاوت بین هر ج و مرج و چیزی که معنادار است را

درک کنید، با دستیابی به تعریف کاربردی هنر به سادگی می‌توانید آن را عملی کنید؛ برای مثال سعی کنید سروصدا را از آهنگ متمایز کنید.

در توصیف این فرآیند خلاقانه، آهنگساز معاصر استونیایی آروو پارت که معمولاً کارهایش با حالات و صفاتی چون "متعالی، غیرجبری و عرفانی" توصیف شده‌اند، هرچه را که تا بحال در مورد نقش حیاتی نبوغ هنری در الگوهای مجذوب‌کننده آشکار مشاهده کرده ایم تغلیظ می‌کند.

"من برای نوشتن باید خود را برای مدتی طولانی آماده کنم. برخی اوقات این کار به پنج سال زمان می‌انجامد... در زندگی من، موسیقی من، حرفه من، در ساعات تاریک من، احساس خاصی دارم که هر چیزی خارج از این "یک چیز" بی‌معناست. امور پیچیده و چند وجهی فقط مرا گیج می‌کنند، من باید برای وحدت و یگانگی جستجو کنم. این یک چیز، چه چیزی است و من چگونه مسیرم را در آن پیدا می‌کنم؟ دنبال کردن این یک چیز در چهره‌های گوناگون ظاهر می‌شود و هرچیزی که بی‌اهمیت باشد فروکش می‌کند... اینجا من با سکوت تنها هستم. من کشف کرده‌ام که هنگامی که حتی یک نُت نواخته می‌شود کافی است... این هدف من است. زمان و بی‌زمانی با هم در ارتباط هستند. لحظه و جاودانگی در درون ما در حال کشمکش‌اند".

در میان هنرها این تنها موسیقی است که به آرامی اشک در چشمانمان جاری می‌سازد، به ما انرژی می‌بخشد یا الهام بخش ما در رسیدن به اوج عشق و خلاقیت می‌گردد. قبلاً اشاره کردیم که بنظر می‌رسد طول عمر در نتیجه همراهی با میدانهای مجذوب‌کننده موسیقی کلاسیک- حال فرد می‌خواهد یک نوازنده، رهبر ارکستر یا آهنگساز باشد- تفاوتی نمی‌کند. موسیقی کلاسیک اغلب الگوهای قدرت ذاتی با شدت انرژی بالا را به نمایش می‌گذارد.

اما در میان همه هنرها، معماری در سراسر زندگی بشر بعنوان هنری که بسیار محسوس، قابل لمس و دارای بالاترین قدرت و نفوذ یاد می‌شود. ما زندگی می‌کنیم، خرید می‌کنیم، سرکار می‌رویم، در ساختمانهایمان به دنبال سرگرمی هستیم، اما شکل خود ساختمان لایق بیشترین توجه است، زیرا تأثیر آن پیشینه زنده دلی و فعالیت زیاد انسانها است.

در میان همه معماری‌های جهان، کلیساهای جامع بزرگ هیبت خاص تری از خودشان ارائه می‌دهند. الگوهای انرژی آنها در میان اشکال دیگر معماری از بالاترین میزان انرژی برخوردارند. در این نوع عمارات چند هنر از جمله موسیقی، مجسمه‌سازی، نقاشی و همچنین طراحی‌های بسیار خاص در آن واحد با هم ترکیب شده‌اند که همزمان آنها را تجربه می‌کنیم. علاوه بر این، چنین عماراتی وقف الوهیت شده‌اند و از آنجا که به نام خالق بوجود آمده‌اند با بالاترین الگوهای مجذوب‌کننده دنیا هم‌تراز هستند. این عمارات نه تنها به ما الهام می‌بخشند، بلکه

انسانها را متحد می کنند، آموزه می دهند، نمایردازی می کنند و به همه بشریت خدمت می کنند که همه اینها منجر به نجابت در بشریت می شود.

به هر حال لازم نیست که زیبایی نهفته شده در معماری گسترده یا از لحاظ مقیاس بزرگ باشد. تعداد کمی بناهای معماری وجود دارند که خیلی جذاب تر از کلبه- های کاهگلی کوچک در روستاهای ایرلند هستند. جایی که هر یک از آنها ظریفتر، جالبتر و خوش منظره تر از دیگری است. تقدیر ذاتی به همان اندازه ای که برای زیبایی در معماری های سنتی، بومی و ساده وجود دارد به همان اندازه برای اعلامیه های زیبا و باشکوه نیز وجود دارد.

بناهای معماری عمومی که بخوبی به تصویر کشیده شده اند با اصالت و سندیت تاریخی، زیبایی و شکل که هر کدام با سودمندی ترکیب شده اند هم صحبت می شوند. عملکرد و زیبایی بطور مؤثری با ایستگاههای متروی روسیه و نقشه ها و طرح بندی های بسیاری از آپارتمانهای بلند در کانادا پیوند و رابطه نزدیک دارد. بنظر می رسد که فرهنگهای قدیمی همیشه معنای عملی زیبایی را بخوبی درک کرده بودند، چرا که هر آنچه را که بدون زیبایی ساخته بودند سرعت رو به زوال رفت. از لحاظ معماری همسایگی های نازیبا و بدمنظر تبدیل به قسمتی از حلقه بازخورد پژمردگی و خشونت خواهد شد. خانه ها در محله یهودی نشینان در جریان هولوکاست که نمادی از سستی و فقدان انسانیت بودند، الگوهایی از قدرتهای ضعیف را در یک درهم و برهمی، و جرم و جنایت آشکار می کنند. اما باید بخاطر سپرد که این بستگی دارد که فرد خود را با کدام الگوی مجذوب کننده همتراز کند. فقر و بی چیزی در محله یهودی نشینان می تواند نوعی عذر در تباهی و شرارت باشد و در آن واحد می تواند الهامی برای رسیدن به چیزی متعالی تر باشد (اما این را به یاد داشته باشید که محیط فرد تأثیرگذار نیست، بلکه گرایشات او نسبت به محیطش است که تأثیرگذار می شود و این گرایشات هستند که مشخص می کنند آیا شخص شکست خواهد خورد یا پیروز خواهد شد).

ظرافت و ملاحظت بیانگر قدرت زیبایی است و قدرت همیشه خود را با ظرافت نمایان می کند، حال می خواهد در یک مسیر زیبا، در یک سبک و شیوه یا در ابرازها. ما ظرافت را با وقار، تزکیه و صرفه جویی در تلاش همراه می کنیم. ما از ظرافت یک ورزشکار المپیک متعجب می شویم، همانطور که از ظرافت طاق گوتیک به تعالی می رسیم. الگوهای قدرتمند فیض بخش، زندگی را تصدیق و پشتیبانی می کنند و به شأن و مقام دیگران احترام می گذارند و آن را قوت می بخشند. بعلاوه ظرافت نمونه ای از عشق بدون قید و شرط است. رحمت و شفقت همچنین دلالت بر سخاوتمندی دارد، نه تنها سخاوتمندی از نوع مادی بلکه سخاوتمندی از نوع روحانی و معنوی، مثل تمایل به ابراز لطف یا تصدیق اهمیت دیگران در زندگی. ظرافت با تواضع و فروتنی همراه است. قدرت، نیازی به خودنمایی ندارد، اما زور همیشه نیازمند خودنمایی است، زیرا زور از

شک سرچشمه می گیرد. هنرمندان بزرگ به هر نحوی به خاطر قدرت شان سپاسگزارند، زیرا می دانند این تنها هدیه ای است که می تواند به همه بشریت سود بخشد.

زیبایی به حالات بسیار گوناگون در فرهنگها و دوران متفاوت خود را ابراز می کند و برای آن دلیل خوبی داریم که بگوییم همه اینها در جلوی چشم بیننده قرار دارند. اگرچه باید توجه کرد که این تنها ناقل زیبایی است که منجر به تغییر می شود و خود گوهره و ماهیت زیبایی تغییر ایجاد نمی کند. تنها شکلی که زیبایی در آن درک شده است، تغییر خواهد کرد. توجه به این نکته بسیار مهم و قابل توجه است که انسانهایی که به مرتبه پیشرفته آگاهی و هوشیاری رسیده اند قادرند زیبایی را در هر شکل و فرمی ببینند. برای آنها نه تنها سراسر زندگی مقدس است، بلکه همه اشکال آن نیز زیباست.

فصل پانزدهم

نبوغ و قدرت خلاقیت

نبوغ و خلاقیت بطور دقیق در مرکز مجذوب کننده های انرژی بالا قرار دارند. هیچ استعداد انسانی مناسب تر و مرتبط تر از خلق یک میدان-ام جدید یا توسعه جهان در لفافه نیست. در واقع اینها قلمروهایی واضح و مبرهن در خلاقیت و نبوغ هستند. با وجود این هنوز هم اطلاعات کمیابی در خصوص ماهیت ضروری کیفیت وجود دارد و این فرآیندهای نزدیک و وابسته در پرده ای از رمز و راز پوشیده باقی مانده اند.

تاریخ بشریت پیشینه ای در کشمکشهای انسان در درک حقایق دارد که فقط برای افراد نابغه، روشن و آشکار بنظر می رسیده است. براساس تعریف، نبوغ نوعی روش آگاهی و هوشیاری است که خود را در قالب توانایی جهت بدست آوردن الگوهای مجذوب کننده انرژی بالا مشخص می کند. این نه یک ویژگی شخصیتی است و نه چیزی که شخص آن را داراست یا خود آن است. ویژگی جهانی نبوغ، فروتنی است. جدا از همه اینها، کسانی که ما در آنها نبوغ را تشخیص می دهیم بطور مشترک این را انکار می کنند و همیشه این بینش را به یک توانایی با تأثیرات بالاتر نسبت می دهند.

بطور معمول فرآیند روح بخشی نبوغ، ابتدا با طرح سوالی شروع می شود و سپس برای هوشیاری که بتواند در یک فاصله زمانی خاص بر روی مشکل کار کند منتظر می ماند و تا زمانی ادامه پیدا می کند که ناگهان جواب با ویژگی و مشخصه ای غیرلفظی خود را جلوه می دهد، برای مثال موسیقی دانان بزرگ در طول تاریخ اظهار داشته اند که برای موسیقی ای که نوشته اند

هیچ برنامه ریزی قبلی نکرده اند و بسادگی فقط چیزی را نوشته اند که در ذهنشان شنیده بودند. پدر علم شیمی آلی فردریش آگوست ککوله، ساختار مولکولی را مشاهده کرد که براساس آن در یک رؤیا نظریه حلقه ها مطرح می شد. در دوران روشنفکری، آلبرت انیشتین دارای بینشی انقلابی بود که تفسیر آن به زبان ریاضی و اثبات آن سالهای زیادی بطول انجامید. در حقیقت یکی از مشکلات اصلی نوابغ این است که چگونه چیزی را که در یک درک خصوصی دریافت می کنند، عبارتی قابل مشاهده و مرئی که برای دیگران نیز درک شدنی باشد تبدیل کنند. این آشکارسازی معمولاً بطور کامل است و در حقیقت خود را برای شخصی که آن را دریافت کرده است مبرهن می شود، اما برای اینکه این حالت برای دیگران نیز امکانپذیر شود، چنین تبدیلی ممکن است یک عمر بطول بیانجامد.

بنابراین بنظر می رسد که نبوغ از یک وحی ناگهانی بجای ادراک و تصور شروع شده باشد، اما در این میان یک فرآیند نهان وجود دارد؛ اگرچه ممکن است ذهن نوابغ برای حل این مشکلات ناامید و ناتوان بنظر برسد، اما چیزی که در واقع در حال انجام است، فراهم کردن زمینه است. در بدست آوردن دلیل و برهان کشمکش وجود دارد، ولی نهایتاً منجر به هدایت فرد می شود، مثل داستانهای اخلاقی بودایی در مقابل بن بسترهای عقلانی که تنها راه پیشروی، جهش از الگوهای انرژی مجذوب کننده پایین به بالاتر است.

الگوهای انرژی مجذوب کننده به مانند نت های موسیقی که هماهنگ هستند، هارمونی و موزونی خاص دارند. هرچقدر این فرکانسها موزون تر باشند، قدرتشان بیشتر خواهد بود. چیزی که نوابغ به آن می رسند یک همسازی و موزونی جدید است. هر پیشرفتی در هوشیاری بشر از طریق یک جهش از الگوهای مجذوب کننده پایین به الگوهای موزون مجذوب کننده بالا بوده است. طرح سؤال اصلی، یک مجذوب کننده را به کار می اندازد. جواب نیز در درون خود این موزونی نهفته شده است. به همین جهت است که گفته می شود که سؤال و جواب هر دو کاملاً دو روی سکه را تشکیل می دهند. تا زمانی که جوابی وجود نداشته باشد، شخص نمی تواند سؤالی را طرح کند. در غیر این صورت هیچ الگویی وجود نداشت که سؤال بتواند از روی آن به شکل قاعده ای درآورده شود.

ممکن است نوابغی که به رسمیت شناخته شده اند کمیاب باشند، اما نبوغ در درون همه ما سکنی دارد. هیچ چیز مثل "شانس" یا "اتفاق" در این کیهان وجود ندارد. نه تنها همه چیز به یکدیگر مرتبط هستند، بلکه هیچ کس از این جهان مستثنی نیست. ما همه اعضای جهان هستیم. هوشیاری مانند هر جسم فیزیکی دارای یک کیفیت عمومی است. از آنجا که نبوغ یکی از ویژگی

های هوشیاری است، پس نبوغ نیز عمومی محسوب می شود؛ بنابراین اینگونه دریافت می شود که هر چیزی که عمومی است برای هرکسی قابل دستیابی می گردد.

فرآیند خلاقیت و نبوغ در هوشیاری بشر، ذاتی است. از آنجا که هر انسانی در درون خود ماهیت هوشیاری را داراست؛ بنابراین می توان گفت که نبوغ نیز بعنوان یک نیروی بالقوه در درون هر کسی سکنی دارد و فقط بسادگی تمام منتظر شرایط مناسب در ابراز خود می ماند. هر کدام از ما لحظاتی از نبوغ را در زندگی مان داشته ایم. این شاید فقط برای خودمان یا آنهایی که بسیار به ما نزدیک هستند شناخته شده باشد. بطور ناگهانی تصمیمی می گیریم و حرکتی درخشان انجام می دهیم یا دقیقاً بهترین کار را بدون آنکه بدانیم چرا در بهترین زمان ممکن انجام می دهیم. بعضی وقتها دوست داریم از خودمان به خاطر این حوادث اتفاقی قدردانی کنیم، اما در حقیقت واقعاً نمی دانیم چنین ایده هایی از کجا آمده اند.

نبوغ اغلب از طریق تغییرات اداری، اصلاح کانتکتست (زمینه دید) یا پارادایم بیان می شود. ذهن با مشکلی غیر قابل حل به مبارزه و کشمکش می پردازد، سؤال طرح می کند و برای دریافت پاسخ آن همیشه آماده و سرگشاده می ماند. منبعی که پاسخ از آن بدست می آید دارای نامهای بسیار زیادی است که بسته به فرهنگ و زمانهای متفاوت با هم فرق می کنند. در هنر و تمدن غرب این بصورت سنتی با الهه الهام بخشی یونان به نام "موز یا موزه" شناسایی شده است. کسانی که برای تذهیب و دریافت روشنایی فروتن و سپاسگزار هستند به جهتی متمایل شدند که بتوانند ظرفیت بدست آوردن نبوغ را داشته باشند. کسانی که اعتبار این الهام بخشی را به نفس خود نسبت می دهند بسرعت این ظرفیت را از دست می دهند یا خود توسط موفقیت شان نابود می شوند. قدرت بالا به مانند ولتاژ بالا می ماند که باید با ملاحظه با آن رفتار شود.

بنابراین نبوغ و خلاقیت بطور ذهنی بعنوان گواه تجربه می شوند. این پدیده ای است که ضمیر و نفس فرد را کنار می گذارد. ظرفیت در دقت نبوغ می تواند یادگرفتنی باشد، اگرچه اغلب تنها از طریق سرسپردگی محنت زا و هنگامی که ققنوس نبوغ از خاکستر ناامیدی بعد از یک مبارزه بی ثمر با امری لاینحل برخاسته می شود. از درون شکست پیروزی پدید می آید، از درون در ماندگی، موفقیت و از درون فروتنی حرمت نفس حقیقی پدیدار می گردد.

یکی از مشکلات در درک و فهم نبوغ این است که برای تشخیص آن نیاز به رسیدن به مرحله نزدیک به نبوغ است. بحالت کلی دنیا بطور مداوم در تشخیص نبوغ شکست می خورد. جامعه اغلب کارش را بدون توجه به نبوغ ذاتی در آفرینش خود تحسین می کند. تا زمانی که فردی نبوغ ذاتی را "درون شخصی" تصدیق کند، برای تشخیص این نبوغ در دیگران با مشکلات زیادی روبرو می شود. باید بدون در نظر گرفتن چیزی که در درون مان درک می کنیم قدردان آن باشیم، برای مثال میخانیل گورباچف موضوع داغ و قابل توجه زیادی در سراسر جهان شد، اما در آن

واحد جهان واقعاً هرگز از نبوغ او قدردانی نکرد. او یک تنه و تنها در طول چند سال کوتاه بطور کامل منجر به تغییرات اساسی در یکی از بزرگترین امپراطوریهای روی زمین شد و تنها منبع قدرتش الهام و چشم اندازش بود (رژیم کمونیستی براساس چنان قدرتی پایه گذاری شده بود که هیچ چیز نمی توانست آن را سرنگون کند. از آنجا که آن براساس زور پایه گذاری شده بود، سرنوشتش طوری معین شد که عمرش بدست رهبر کاریزماتیک که با قدرت حقیقی همتراز بود به پایان برسد).

نبوغ یکی از بزرگترین منابع دست نخورده جامعه ما است. شاید بتوان گفت که خصوصی تر از این امر، امر شخصی دیگری وجود ندارد. افراد نابغه اغلب دارای استعدادهای چندگانه در قلمروها و حوزه های متفاوت هستند و ممکن است برای مشکلات گوناگون جوابهای روشنی داشته باشند. با این حال جامعه از یک فقدان بزرگ رنج می برد، زیرا نمی داند چگونه نوابغش را پرورش دهد و در حقیقت اغلب یا نسبت به آنها بی تفاوت است یا با آنها خصمانه رفتار می کند که بسیار مایه تأسف است، زیرا حمایت آنها هزینه زیادی در بردارد. روش زندگی آن دسته از افراد که آنها را نابغه می نامیم کاملاً ساده است و بندرت به پول یا شهرت علاقه نشان می دهند. از مشخصه های نبوغ این است که آنها دارای درکی برای قدر و بهای منابع و همچنین راههای اقتصادی در رسیدن به کمال هستند، زیرا نوابغ قیمت زندگی را می دانند و ارزش ذاتی آن را درک می کنند. از آنجا که زمان و منابع هر دو بسیار گرانبها هستند، انجام کاری بیش از حد لازم اتلاف وقت و هدر دادن بیهوده در نظر گرفته می شود. افراد نابغه اغلب زندگی کاملاً آرامی را سپری می کنند و معمولاً هنگامی که نیاز به حمایت داشته باشد خیلی با بی میلی پا به پیش می گذارند.

نوابغ با منبع تغذیه ای بی پایان در ارتباط هستند. آنها معمولاً در زندگی شان از کمترین درجه خواستن برخوردارند (در مجموع بنظر می رسد که چنین سادگی ویژگی عمومی موفقیت حقیقی است)، زیرا فرد نیاز ندارد تا چیزی "بدست آورد" هنگامی که آن را "در اختیار دارد". چیزی که بنظر می رسد این است که اساس رهایی از مادیات با بی ریایی و سادگی همتراز است و این ریشه در فهم و درک طبیعت جهان دارد. در حقیقت چیزی که زندگی را حمایت می کند خود توسط زندگی مورد حمایت قرار می گیرد؛ بنابراین بقا بدون تلاش و تقلا خودش صورت می پذیرد و فرآیند دادن و گرفتن، مشابه و یکسان خواهند بود.

نبوغ با نوعی بدنمایی بعنوان چیزی خلاف عرف و عدم رعایت آداب و رسوم یا بی قاعدگی تفسیر شده است. این یک حقیقت است که چنین افرادی به دلیل همترازی با انرژی های مجنوب کننده بالا چشم اندازی متفاوت در زندگی دارند، به همین دلیل است که همه چیز برایشان از مفهوم و اهمیتی متفاوت نسبت به یک فرد متوسط و عادی برخوردار است. یک فرد نابغه اغلب با فعالیتهای زیادش و به کمک بینش که چیزی فراتر از فهم و درک ما است الهام می گیرد.

نابغه بودن ستاره بودن نیست. کسانی که این ویژگی خاص را بدست می آورند اقلیت بسیار کوچکی هستند. با این حال گروهی از نوابغ باقی می مانند که دنبال هیچ مقام و موقعیتی نیستند. خیلی از آنها در راهها یا جایگاههای قابل توجهی ظاهر نمی شوند و شاید در واقع حتی از آموزش عالی رسمی نیز برخوردار نباشند. چیزی که ویژگی این نوع افراد را مشخص می کند، ظرفیت جامعیت بخشی به تجربیاتی است که داشته اند و همچنین سرمایه گذاری بر روی آنها با فداکاری و تخصیص های لازم در رسیدن به درجات بالاتری از تسلط و بزرگی است. خیلی از نابغه ها تا زمان مرگشان به رسمیت شناخته نمی شوند. گاهی حتی ممکن است این موهبت یا شاید هم بلا در فرد نابغه منجر به عواقب ناگواری در دوره زندگی شخصی اش گردد.

یکی از مشخصه های افراد نابغه وجود ظرفیتی برای قوت و نیرومندسازی است که خود را بطریقی حلقوی ابراز می کند و آن شخصیت فرد نابغه است که بعضی اوقات بنظر می رسد آمیخته با افراط است. هنگامی که او الهام می گیرد ممکن است به مدت ۲۰ ساعت در روز برای دریافت راه حل بر روی مسأله کار کند، درحالی که در پایان هنوز ذهن او تازه و با طراوت است. این دوره از فعالیتهای شدید تمایل به پراکندگی در فواصلی با تعادلی آشکار دارند که در واقع زمان تخمیر بحساب می آیند که قسمت لازم در فرآیند خلاقیت است. نوابغ شرایط لازم برای درست کردن فضا جهت شکل دهی و متبلور کردن ایده ها را بخوبی می فهمند. خلاقیت تحت یک شرایط و چگونگی درونی و نه بیرونی رخ می دهد. این مرحله اغلب در یک حواس پرتی کامل بدست می آید. حتماً تا به حال داستانهایی از این دست که جواب معماها یا سوالات پیچیده بطور تصادفی توسط کسانی که در ترفیکی سنگین در آزادراه بوده اند و ناگهان موفق به یافتن جواب معما شده اند را شنیده اید.

دلیل اصلی که بسیاری از افراد در تشخیص نبوغ واقعی شکست می خورند و شروع به قدرتمندسازی استعداد و نبوغ خود می کنند این است که در ذهن عموم، نبوغ با ضریب هوشی بالا اشتباه گرفته می شود. این سوءتفاهم بزرگ از یک واقعیت برخاسته شده است که خیلی از نوابغ مشهور در رشته های ریاضیات و فیزیک برآستی که از ضریب هوشی بالایی برخوردار هستند، اگرچه در این رشته ها ضریب هوشی لازم برای درک مفاهیم یک پیش نیاز و شرط لازم بحساب می آید. این خیلی مفیدتر خواهد بود اگر که یک نابغه را بسادگی بعنوان فردی که دارای درجه بالایی از یک بینش فوق العاده در زمینه ای از فعالیتهای انسان است ببینیم، اما جدا از این، گروهی از نوابغ وجود دارند که کار و رشته آنها رابطه ای با دلیل و منطق ندارد، مثل هنر، موسیقی، طراحی و ابداعات. کسانی که استعدادهای خلاق و نوآورانه دارند در میان پارامترهای محدود خاصی قرار می گیرند.

این را در ذهن خود نگاه دارید که **ضریب هوشی صرفاً یک اندازه گیری از ظرفیت علمی برای درک منطقی نمادها و کلمات است.** از مطالعات ما روشن می شود که همترازی اهداف و

ارزشهای فرد با مجنوب کننده های انرژی بالا خیلی نزدیکتر و مرتبط تر با نبوغ است تا هرچیز دیگری. نبوغ می تواند خیلی دقیق تر با ثبات قدم، پشتکار، استقامت، شهامت، تمرکز، انگیزه ای عظیم و تمامیت مطلق شناسایی شود. استعداد به تنهایی مطلقاً کافی نیست. تخصیص به یک درجه غیرمعمول نیازمند بدست آوردن تسلط است و در ساده ترین تعریف، فردی می تواند بگوید که نبوغ ظرفیتی برای یک درجه فوق العاده از تسلط است. فرمولی که همه نوابغ برجسته و ناشناس آن را پیروی کردند این بود که، کاری را که از همه بهتر و بیشتر دوست دارید انجام دهید و آن را با حداکثر و بهترین توانایی و پشتکارتان دنبال کنید.

فصل شانزدهم

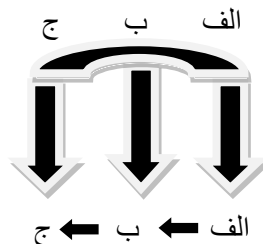
ماندگاری موفقیت

سقوطِ غم انگیز بسیاری از نوابغ بعد از به رسمیت شناخته شدنشان و بعد از آنکه توسط عموم ستوده شدند نشانگر دو نوع متفاوت از "موفقیت" است. موفقیت نوع اول اغلب زندگی را به خطر می اندازد، در حالی که موفقیت نوع دوم زندگی را بهبود می بخشد. موفقیت حقیقی خاصیت حیات بخشی دارد، روح و روان را حمایت می کند و هیچ ارتباطی با دستاوردهای جداگانه ندارد و بجای آن بگونه ای انجام می شود که تمامیت فرد را دربرمی گیرد؛ در نتیجه شیوه ای از زندگی بدست می آید که نه تنها به خود فرد بلکه به همه افراد پیرامونش سود می رساند. زندگی افراد واقعاً موفق، با نوع زمینه دید در دستاوردهایشان قدرتمند می شود. این را مقایسه کنید با چیزی که جهان انتزاعی آن را موفقیت می نامد و اغلب روابط و سلامت فرد موفق را از بین می برد. فروپاشی معنوی در زندگی افراد ثروتمند و مشهور خیلی پیش پا افتاده و معمولی بحساب می آید. گاهی در زندگی افراد ثروتمند و مشهور، فروپاشی معنوی بوضوح دیده می شود. این موفقیت در حقیقت تنها شهرتی است که دارای ظرفیتی است که می تواند زندگی را متلاشی کند، همانطور که مستندات زیادی در تاریخ وجود دارد. افراد مشهور بطور مداوم در برابر ازدواجهای ناموفق، اعتیاد به مواد مخدر یا مشروبات الکلی، خودکشی یا مرگهای نابهنگام تسلیم می شوند. اگر اسامی همه افراد مشهور را که زندگی شان با چنین مصیبت‌هایی پژمرده شده است را لیست کنیم می تواند شمار زیادی از صفحات را پر کند. ستارگان سینما، ستارگان پاپ، نویسندگان، ... و این لیست همین طور ادامه خواهد داشت. علاوه بر چنین مثالهای ناخوشایندی در مورد کسب شهرت، مثالهایی از زندگی های موفق بی شماری نیز وجود دارند که با معضلات مواد مخدر یا از بین رفتن شخصیت شان تباه شده اند. به موجب آن افراد معقول و نجیب به افرادی بیهوده، بی رحم، خودمحور و بی اندازه بی اعتدال تبدیل می شوند.

این بدان دلیل نیست که چنین افرادی شهرت یا ثروت فراوانی داشته اند و توانسته اند توجه دیگران را نسبت به خود جلب کنند؛ نه... بلکه به این جهت است که در آنها این اعتبارات، نفس و ضمیرشان را از بین برده و چیزی که ممکن است نفس کوچک خوانده شود به جای نفس بزرگ تقویت شده است. نفس کوچک قسمتی از خود ماست که در برابر چالپوسی بسیار آسیب پذیر است، در صورتی که نفس بزرگ جنبه ای از طبیعت تکامل یافته مان است که برای بدست آوردن موفقیت، فروتن و سپاسگزار است. نفس کوچک منجر به همترازی با الگوهای مجذوب کننده ضعیف می شود، ولی نفس بزرگ خود با میدانهای مجذوب کننده انرژی بالا همتراز است.

خواه این ما را متعالی سازد یا از بین ببرد، تنها بدست آوردن خود موفقیت مهم نیست، بلکه این مهم است که چگونه موفقیت با شخصیت ما یکپارچه شده است. خواه مغرور باشیم یا فروتن، خودخواه یا سپاسگزار، خواه خودمان را به دلیل استعدادهایمان از بقیه برتر بدانیم یا اینکه آن را نعمتی ببینیم که به خاطرش سپاسگزار هستیم، همه اینها عوامل تعیین کننده ای هستند. همه ما افرادی را که به خاطر تنها کمی موفقیت به فساد کشیده شدند و هنگامی که ذره ای از طعم قدرت را چشیدند متکبر و مغرور شدند و شروع به کنترل دیگران کردند را می شناسیم. از سوی دیگر افرادی را با قدرتی عظیم تر که همیشه با دیگران صمیمی، رئوف، حساس و مراقب بوده اند را نیز می شناسیم.

هنگامی که شخصیتهای قدرتمند دنیا مانند پیشروان صنعت، رؤسای بانکها، برندگان جایزه نوبل و اعضای خانواده های برجسته را می شناسیم، برایمان بسیار قابل توجه می شود که ببینیم چه تعداد از آنها روشن و بی ریا هستند و موفقیت را بعنوان یک مسئولیت، نشانه نجیب زادگی یا بزرگواری و سخاوتمندی می دانند. اینان افرادی واقعاً موفق هستند، چه به ملاقات پادشاهان بروند و چه خدمتکاران، همیشه خوش معاشرت، مؤدب و نسبت به همه باملاحظه هستند و در کل با همه بطور برابر رفتار می کنند. افراد حقیقتاً موفق تمایل و گرایشی به رفتار مغرورانه ندارند، زیرا خود را بهتر از دیگران نمی دانند؛ بلکه خود را خوشبخت تر می دانند. آنها موقعیت شان را بعنوان نظارت و مباشرت می ببینند و مسئولیت شان بگونه ای است که تأثیراتش منجر به بزرگترین سود و مصلحت برای همگان می گردد. آنچه که می گذارد موفقیت حقیقی بسیار رئوف، روشن، بخشنده و منبع فیض باشد می تواند از طریق فرمول علیت توضیح داده شود:



موفقیت واقعی با الف ب ج شناسایی می شود. افراد موفق درمی یابند که مجرا یا کانالی وجود دارد که از طریق خلق موفقیت در جهان بیرونی عمل می کند. آنها هرچقدر بیشتر با موفقیت شناسایی می شوند اضطراب شان در از دست دادن آن کمتر می شود. اعتماد به نفس مستحکم از طریق وجود دانشی بدست می آید که منبع موفقیت را "در اینجا و در خود من" حس می کند، اما فردی که موفقیتش را در قلمروی الف ب ج می بیند همیشه از احساسی نامطمئن و متزلزل در رنج است، زیرا منبع موفقیت در خارج از خود او وجود دارد. با اعتقاد به اینکه منبع قدرت، بیرون از خود فرد قرار دارد او به سرعت بدون قدرت و آسیب پذیر خواهد شد و در نتیجه تبدیل به فردی با حالتی دفاعی و ملکی می شود، پس باید دانست که موفقیت حقیقی جدا از هرگونه شرایط خارجی از درون سرچشمه می گیرد.

بنظر می رسد که نردبان موفقیت دارای سه مرحله اصلی است. (۱) آنچه که در مرحله ابتدایی بحساب می آید همان است که فرد آن را در اختیار دارد که موقعیت او بسته به نشانه های قابل رؤیت از ثروتهای مادی است. (۲) هنگامی که فرد پیشرفت می کند موقعیت بسته به کاری که او "انجام" می دهد به جای اینکه آن را "داشته" باشد تبدیل می شود. در این مرحله بر روی نردبان، موقعیت فرد و فعالیتهايش منجر به بوجود آمدن موقعیت اجتماعی قابل توجهی می گردد، اما جذابیت نقشهای اجتماعی زرق و برق خود را هنگامی که فردی به مرحله بلوغ و تسلط می رسد از دست می دهند و در این حالت چیزی که فرد آن را به انجام رسانده است از اهمیت بیشتری برخوردار می گردد. (۳) نهایتاً فرد با آنچه که از ثمره تجربیات زندگی بر او وارد آمده و به آنچه که تبدیل شده است سنجیده می شود. چنین افرادی دارای حضور کاریزماتیک هستند؛ یک آشکارسازی بیرونی از جذابیت و زیبایی قدرت درونی. در همجواری آنان تأثیرات الگوهای انرژی مجذوب کننده قدرتمند که با آن همتراز هستند و آن را بازتاب می کنند را می توان احساس کرد. در نتیجه موفقیت بطور خود به خودی در اثر همترازی زندگی او با الگوهای انرژی بالا بوجود می آید.

چرا موفقیت حقیقی نسبتاً بدون تلاش صورت می پذیرد؟ آن می تواند به یک میدان مغناطیسی که با جریان الکتریکی از طریق سیم انتقال پیدا می کند تشبیه شود. هرچقدر قدرت این جریان بالاتر باشد، میدان مغناطیسی عظیم تری تولید می شود و در نتیجه خود میدان مغناطیسی هر آنچه که پیرامونش است را تحت تأثیر قرار می دهد. می توان این را بصورت هرمی در نظر گرفت که بالای آن تعداد اندکی افراد وجود دارند، در قسمت میانی این هرم یک رقابت بسیار شدید وجود دارد و قسمت تحتانی هرم بسیار شلوغ است.

از برندگان کاریزماتیک همیشه پیروی می شود، ولی بازندگان باید همیشه برای قبول واقع شدن تقلا کنند. کسانی که با عشق، محبت و ملاحظه با دیگران رفتار می کنند دوستان بیشتری حتی از آنچه که قادر به شمارش آن باشند دارند. در هر بخش از زندگی، انجام و اجرا به کسانی که

همتراز با الگوهای موفق هستند بازخورد دارد. حال برای همه ما ظرفیتی در دسترس است که ما را قادر می سازد تا تفاوت بین الگوهای قوی از موفقیت و الگوهای ضعیف که منجر به شکست می شوند را از یکدیگر تشخیص دهیم.

فصل هفدهم

سلامت فیزیکی و قدرت

با کسب خرد نه تنها سلامتی بدست می آوریم، بلکه ثروتمند هم می شویم. اما خرد چیست؟ براساس تحقیقات، این همان همترازی با الگوهای مجذوب کننده قدرت بالاست. اگرچه همیشه گرایش داریم که ترکیبی از میدانهای انرژی را در یک زندگی متوسط پیدا کنیم، اما الگوهایی با بالاترین قدرت همیشه مسلط هستند. حال مواد لازم و کافی که ما را قادر می سازند حکم اساسی دینامیکهای غیرخطی و تحقیقات مجذوب کننده ها را معرفی کنیم کشف کرده ایم. مجذوب کننده ها زمینه دید (کانتکست) را خلق می کنند. در اصل این بدین معناست که انگیزه فرد که از اصول و قواعدی که او بر آن پایدار بوده است برخاسته شده است، صلاحیت، استعداد و ظرفیت او را در درک و فهم تعیین می کند و در نتیجه به رفتار و کنش او اهمیت می بخشد.

تأثیرات همترازی با این اصول و قواعد هرگز برجسته تر از عواقب فیزیولوژیکی آن نیست. کسی که با طراوت است همترازی با الگوهای انرژی بالا را دنبال می کند و بالعکس همترازی با الگوهای ضعیف منجر به بیماری و ناخوشی در فرد می شود.

اینکه این سندرم، خاص و قابل پیش بینی است و می تواند از طریق برگزاری جلسات با معیارهای علمی ۱۰۰ درصد قابل تکرار ثابت شود واقعی است که در حال حاضر مأنوس و آشناست.

سیستم عصبی و مرکزی انسان دارای ظرفیتی حساس و کاملاً پیچیده است که قادر است بین الگوهایی که حامی زندگی و الگوهایی که مخرب آن هستند تفاوت قائل شود. الگوهای انرژی مجذوب کننده با قدرت بالا که باعث می شوند بدن قوی عمل کند باعث رها شدن اندورفین در مغز می شوند و اثری نیروبخش بر همه اعضای بدن دارند. محرکهای مضر منجر به ترشح هورمون آدرنالین می شوند که در واقع پاسخهای ایمنی را سرکوب می کنند و بطور آنی بسته به ماهیت محرک، باعث ضعف بدنی یا از کار افتادگی قسمتهای خاصی از بدن می شوند.

این پدیده بالینی اساس کار روشهای درمانی همچون چیروپراکتیک (فن ماساژ و جابجایی ستون فقرات)، طب سوزنی، رفلکسولوژی (بازتاب شناسی) و بسیاری روشهای دیگر است. این نوع درمانها معمولاً بگونه ای طراحی شده اند که نتیجه عدم تعادل انرژی را اصلاح کنند، اما تا زمانی که گرایش و رفتار اصلی که منجر به عدم تعادل انرژی می شود اصلاح نشود بیماری همچنان گرایش به برگشت دارد. میلیونها نفر در گروههای خودیاری نشان دادند که سلامت و بهبودی در حیطه مشکلات و بیماریهای رفتاری انسان در نتیجه اتخاذ نگرش در ارتباط با الگوهای مجذوب کننده انرژی بالا بدست می آید (این حالتی روحانی و معنوی است).

بطور کلی صحت جسمی و روانی با گرایشهای مثبت همراه است، در حالی که وضعیت جسمانی و روانی ضعیف با گرایشهای منفی مثل خشم، رنجش، حسادت، خصومت، افسوس بر حال و روز خود، ترس، اضطراب و مشابه آن همراه است. در رشته تجزیه و تحلیل روانی از گرایشهای مثبت بعنوان احساسات رفاهی و از گرایشهای منفی بعنوان احساسات اضطرابی یاد می شود. غوطه وری شدید در احساسات اضطرابی منجر به بیماری و تضعیف شدید قدرت در فرد می شود.

حال باید پرسید که فرد چگونه می تواند بر گرایشهای منفی غلبه و همچنین از هر چیزی که منجر به زوال قدرت و سلامت می شود دوری کند؟ مشاهدات بالینی نشان می دهند که بیمار باید به مرحله تصمیم گیری برسد. تمایل صادقانه در تغییر به فرد مورد نظر اجازه می دهد تا الگوهای انرژی مجذوب کننده بالاتر را در حالات مختلف شان جستجو و امتحان کند، برای مثال کسی که با افراد بدگمان نشست و برخاست دارد نمی تواند بر بدبینی خود غلبه کند. این ایده عمومی که فرد توسط افرادی که با آنها در ارتباط است تعریف می شود، یک اساس بالینی دارد. الگوهای مجذوب کننده گرایش دارند که بر هر میدانی مسلط شوند؛ بنابراین چیزی که لازم است این است که فرد خود را در معرض میدانهای انرژی بالا قرار دهد، پس از آن گرایشهای درونی اش بطور خود به

خودی شروع به تغییر خواهند کرد. این یک پدیده مشهور در میان گروه‌های خودیاری است که در عبارتی اینگونه بازتاب شده است، **"تنها بدن خود را به جلسه ملاقات بیاورید."** اگر واقعاً خود را در معرض تأثیرات الگوهای بالاتر قرار دهید مشکلات تان شروع به فرسودگی می‌کنند یا در جایی دیگر اینگونه گفته شده است که **"شما هدف مورد نظر تان را با خاصیت حلول و نفوذ بدست خواهید آورد."**

اساس طب سنتی معمولاً بر این است که استرس عامل بیشتر اختلالات و بیماری‌های انسان است. تنها مشکل با این عقیده در این است که قادر نیست بطور دقیق منبع استرس را مشخص کند. تنها شرایط خارجی را و بدون در نظر گرفتن اینکه همه استرسها بطور درونی از گرایشات خود فرد نشأت گرفته باشند، مدام سرزنش می‌کند. دوباره در اینجا باید تأکید کنم که این رویدادها و حوادث زندگی نیستند که منجر به استرس می‌شوند، بلکه نوع نگرش و عکس العمل فرد است که منجر به بروز نشانه‌های استرس می‌گردد. قبلاً هم به این حقیقت پی بردیم که طلاق می‌تواند منجر به عذاب و رنج و درعین حال تسکین و گره‌گشایی شود. چالش در شغل، بسته به اینکه سرپرست شخص بعنوان یک مدرس مشاهده شود یا غول یا آدمی موحش، می‌تواند منجر به تحریک یا اضطراب شود.

گرایشات ما از موضع خودمان سرچشمه می‌گیرند و این موضع و موقعیت باید با انگیزه و زمینه دید در ارتباط باشد. با توجه به راه کلی که براساس آن معانی رخدادها را تفسیر می‌کنیم، پس موقعیتی مشابه می‌تواند در آن واحد خنده دار و همچنین غم‌انگیز باشد. اگر بخواهیم به زبان فیزیولوژیکی صحبت کنیم، فرد در انتخاب گرایشات بین اندورفین‌های آنابولیک و آدرنالین کاتابولیک یکی را انتخاب می‌کند (در قسمت سرآغاز در خصوص آنابولیک و کاتابولیک توضیح داده شد).

قدرت تغذیه

این ادعایی بسیار ابلهانه است که گفته می‌شود که فشار و ضربه‌های وارد بر سلامت، تنها منشأی داخلی دارند. همچنین عناصر غیرشخصی از جهان فیزیکی می‌توانند قوت و استحکام را تضعیف کنند. اینجا نیز آزمایش حرکت شناسی بسیار ارزشمند و سودمند است. این آزمایش به شکل بسیار واضحی نشان می‌دهد که مواد ترکیبی، مواد تغییرپذیر، رنگ‌دهنده‌های مصنوعی، مواد نگهدارنده، شیرین‌کننده‌های مصنوعی و حشره‌کش‌ها (فقط برای اشاره به چند مورد) باعث می‌شوند بدن ضعیف عمل کند، در حالی که مواد خالص و ارگانیک یا دست‌ساز انسان موجب می‌شوند تا قوی عمل کنیم، برای مثال اگر آزمایش را با ویتامین ث انجام دهیم، متوجه می‌شویم که

مواد آلی و ارگانیک بسیار فراتر و بهتر از محصولات شیمیایی هستند. ماده آلی باعث می شود بدن قوی عمل کند و ماده شیمیایی منجر به ضعف بدن خواهد شد. همچنین تخم مرغی که از مرغهایی که در دامنه های باز بصورت ارگانیک تغذیه شده اند نسبت به تخم مرغهایی که از مرغهای درون قفس تولید شده و با مواد شیمیایی تغذیه شده اند قدرت ذاتی بیشتری دارند. بنظر می رسد جنبش سلامت در مورد مواد غذایی در دورانه های مختلف امری محقق بوده است.

متأسفانه انجمن پزشکی آمریکا، شورای ملی غذا و تغذیه در رشته تغذیه به مرحله روشنگری نرسیده اند و از درایت برخوردار نیستند. جامعه علمی نهایتاً تشخیص می دهد که تغذیه ارتباط مستقیمی با رفتار و سلامت دارد، اما این مشاهده ساده هنگامی که کتاب روانپزشکی ارتومولکولار در حدود ۲۰ سال پیش اظهار کرد که تغذیه، محیط شیمیایی مغز و جریان خون، همچنین رفتارهای مختلف، احساسات و اختلالات ذهنی و روانی را تحت تأثیر قرار می دهد موجب جنجالی بزرگ شد.

اخیراً یک سری مقاله با ۲۰ سال مطالعه نشان داده است که رژیم یک سری ویتامینهای خاص از اختلال عصبی به نام *تاریپو دیس کینزیا* جلوگیری می کند. این اختلال عصبی یک اختلال غالباً برگشت ناپذیر است که در درصد بالایی از بیماران با درمانهای طولانی مدت و با استفاده از آرام بخشهای قوی رخ می دهد. در مطالعه ای بر روی ۶۱۰۰۰ بیمار توسط ۱۰۰ دکتر متفاوت که در طول دوره ای بیست ساله درمان شدند نشان داد که معرفی ویتامین بی ۳، سی، ای و بی ۶ میزان انتظار این اختلال عصبی و حشنتاک را از ۲۵ درصد به ۰/۰۴ درصد کاهش داد (از میان ۶۱۰۰۰ بیمار که با دوز بالای ویتامین درمانی محافظت شده بودند تنها ۳۷ بیمار این اختلال را پیشرفت داده بودند درحالی که این رقم برای حدود ۲۰۰۰۰ بیمار پیش بینی شده بود).

این مقاله تا حد زیادی در ایالات متحده آمریکا نادیده گرفته شد، زیرا تا آن زمان هنوز هیچ زمینه دیدی که به آن اعتبار ببخشد وجود نداشت. طب، حقیقتاً به موضوع تغذیه علاقه ای نداشت و داروهای سازمانی بطور سنتی با نوآوران همگام نبودند. از مباحث قبلی بیاد داریم که این نقطه ضعف ماهیت انسان است که از شرایط مقرر شده علیرغم شواهد قریب به اتفاقی که علیه آن وجود دارد بطور مستحکم دفاع می کند. تنها راه سالم برای سروکار داشتن با این عدم تشخیص، رسیدن به مرحله پذیرش است. هنگامی که واقعاً شرایط انسان را درک می کنیم، احساس شفقت و دلسوزی خواهیم داشت و این درحالی است که شاید قبلاً احساس محکومیت و سرزنش داشته ایم. شفقت یکی از بالاترین الگوهای مجذوب کننده انرژی پر قدرت است. در آینده خواهیم دید که ظرفیت ما برای درک، بخشش و پذیرش بطور مستقیم با سلامت شخصی مان در ارتباط است.

فصل هجدهم

سلامتی و روند بیماری

در طول اعصار مشاهده ای عمومی بوده است مبنی بر اینکه بیماریهای خاص با احساسات و گرایشات منحصر بفردی همراه بوده اند. برای مثال مفهوم و برداشت قرون وسطی از بیماری "مالیخولیا" یا سودا این بود که افسردگی را با اختلال در کبد مرتبط می دانستند. در دوران معاصر بسیاری از اختلالات جسمی با احساسات مربوط به استرس رابطه نزدیک دارند.

احساساتی که با خود، عواقب فیزیولوژیکی به همراه دارند خیلی خوب بصورت مستند درآورده شده اند. در اوایل دوران روانکاوی و برای شناسایی بیماریهای منحصر بفرد با درگیری های روانی خاص، متخصصین ناگزیر به بررسی و جستار در رشته سایکوسوماتیک شدند. همه بخوبی در مورد رابطه بیماری قلب و شخصیت "نوع الف" و اینکه چگونه خشم سرکوب شده منجر به فشار خون بالا و سکته می شود مطلع هستیم.

فرض بر این است که از طریق تغییرات در انتقال دهنده های عصبی در نواحی مختلف مغز که با کنترل ارگانهای مختلف همراه است، احساسات بر روی هورمونها نیز اثر گذاشته، باعث تغییرات هورمونی می شوند.

در سالهای اخیر نگرانی در گسترش بیش از حد ایدز منجر به انگیزه ای برای تحقیقات در مورد سیستم ایمنی بدن شده است. بطور کلی بنظر می رسد هر آنچه که بعنوان استرس تجربه می شود منجر به سرکوب غده تیموس شده، در نتیجه حالت دفاعی بدن مختل می شود. اما روشهای تحقیقاتی مختلف در بررسی رابطه بین سیستم اعتقادی، گرایشات و عواقب زمینه دید و ادراک که

ماهیت تجربیات فرد را معین می کند شکست خورده اند. منشاء استرس همیشه با گرایشات اندامگان برای پاسخ به محرکها در یک الگوی خاص و مشخص مرتبط است. با طراحی چیزی که قبلاً از ریاضیات و دینامیکهای غیرخطی و تحقیقات در مورد مجذوب کننده ها که بشکلی بالینی و یکمک آزمایش حرکت شناسی و طب سوزنی تأیید شده اند می توان فرمول ماهیت اساسی روند بیماری را استنتاج کرد.

یک ایده یا مجموعه ای از افکار، خود در هوشیاری بعنوان حالتی است که گرایش دارد تا در طول زمان باقی بماند. این گرایش متعاقباً با میدان انرژی مجذوب کننده ای که مطابق با ضعف یا قدرت است همراه است که نتیجه آن وجود درک و فهم خاصی از جهان می شود. آنگاه وقایع بشکل مناسبی خلق می شوند تا حالت خاصی از احساس را نشانه روند. همچنین همه گرایشات، افکار و اعتقادات با مسیرهای مختلفی به نام کانالهای انرژی- "مریدین"ها- با کلیه اندامهای بدن مرتبط هستند. با آزمایش حرکت شناسی می توان نشان داد که نقاط خاص در طب سوزنی با گرایشات خاص در ارتباط هستند و مریدین به نوبه خود بعنوان کانال انرژی برای ماهیچه ها و اندامهای خاص بدن بکار برده می شوند. این مریدین های منحصر بفرد، بشکلی سنتی و براساس اندامی که به آن انرژی می بخشند نامگذاری می شوند؛ برای مثال مریدین قلب (کانال انرژی قلب)، مریدین کیسه صفرا و غیره.

هیچ چیز اسرارآمیزی در مورد ارتباطات حیاتی داخلی وجود ندارد و برای ایجاد رضایت در هر کسی می تواند در چند ثانیه نشان داده شود. همانطور که می دانیم اگر شخصی فکر منفی بخصوصی را در ذهنش نگاه دارد، یک عضله بسیار خاص ضعیف عمل خواهد کرد. هنگامی که افکارش را با ایده های مثبت جایگزین می کند همان عضله فوراً قوی عمل خواهد کرد. رابطه بین ذهن و بدن بسیار بی درنگ و بلاواسطه است، بنابراین پاسخهای بدن لحظه به لحظه در پاسخ به سلسله افکار و احساسات مرتبط تغییر می کنند.

ما به قانون وابستگی حساس به شرایط اولیه که برگرفته از علم دینامیکهای غیرخطی و قوانین ریاضیاتی است اشاره کرده ایم. به یاد داشته باشید که این رفتاری را توصیف می کند که در آن تغییری کوچک در یک الگوی ورودی منجر به تغییری بزرگ در خروجی نهایی می شود. این بدان دلیل است که تکرار یک تغییر جزئی در طول زمان منجر به تغییرات تصاعدی یک الگو می گردد یا هنگامی که یک روند رو به رشد بصورت لگاریتمی افزایش پیدا می کند به یک هارمونی جدید جهش می کند. تأثیر یک تنوع دقیقه ای تا زمانی که نهایتاً تمام سیستم را تحت تأثیر قرار دهد و الگوی جدید انرژی از آن کسب شود تقویت خواهد شد که با چنین روندی ممکن است منجر به تنوع و دگرگونی بیشتر شود و بهمین گونه ادامه داشته باشد.

در دنیای علم فیزیک این روند، *توربولنس* یا تلاطم نامیده می شود و موضوعی است برای انبوه عظیمی از تحقیقات، مخصوصاً در رشته آیرودینامیک که فیزیک و ریاضیات را با هم ترکیب می کند. هنگامی که چنین توربولنسی در یک میدان مجذوب کننده هوشیاری اتفاق می افتد، موجب خلق نوعی ناراحتی عاطفی و احساسی می شود و تا زمانی که مرحله جدیدی از تعادل و آرامش برقرار نشود به همین صورت ادامه می یابد.

هنگامی که ذهن تحت تسلط جهان بینی منفی قرار می گیرد، نتیجه مستقیم، تکرار تغییرات دقیقه ای در جریان انرژی به ارگانهای مختلف بدن است. میدان ظریف فیزیولوژی در تمام عملکرد پیچیده اش با میانجیگری انتقال الکترون، تعادل هورمونی عصبی و وضعیت تغذیه ای تحت تأثیر قرار می گیرد. در نهایت نوعی انباشتگی از یک تغییر بی نهایت کوچک از طریق تکنیکهای اندازه گیری قابل تشخیص می گردد، مثل میکروسکوپ الکترونی، تصویربرداری مغناطیسی، اشعه ایکس، تجزیه و تحلیل بیوشیمیایی و ... اما مشکل اینجاست که تا زمانی که این تغییرات شناسایی شوند، روند بیماری بطور کامل پیشرفته شده است.

می توان گفت که جهان غیرقابل رؤیت افکار و گرایشات براساس پاسخ عادت و همیشگی بدن به چیزی قابل رؤیت تبدیل می شود. اگر ما میلیونها فکر و عقیده ای را که بطور مداوم از طریق ذهن رد و بدل می شوند در نظر بگیریم، تعجب آور نخواهد بود که شرایط بدن بطور اساسی بتواند به بازتاب الگوهای افکار غالب بعنوان عوامل ژنتیکی و محیطی تغییر کند. این تداوم و تکرار محرک است که از طریق قانون وابستگی حساس به شرایط اولیه منجر به روند بیماریهای قابل مشاهده خواهد شد. محرکی که باعث خلق چنین روندی می شود ممکن است آنقدر کوچک باشد که بتواند از هر نوع تشخیصی بگریزد. اگر این طرح کلی شکل گیری بیماری صحیح باشد؛ بنابراین همه بیماریها باید با تغییر الگوهای فکری و پاسخهای عادت بدن برگشت پذیر باشند. در حقیقت بهبود خود به خودی از هر نوع بیماری شناخته شده ای برای بشر در طول تاریخ ثبت شده است (این پدیده، بخشی از نمایش اخبار تلویزیونی ۲۰/۲۰ در تاریخ ۸ آوریل ۱۹۹۴ بود).

طب سنتی، بهبودی و شفا را بصورت مستند نشان می دهد، اما هرگز ابزار مفهومی که بتواند مورد بررسی قرار گیرد نداشته است. گذشته از این بسیار جالب است که به این نکته اشاره کرد که حتی جراحان کاملاً مدرن تمایل به جراحی کسانی که اعتقاد داشته باشند که در طول عمل جراحی خواهد مرد ندارند، زیرا چنین بیمارانی اغلب بدون هیچ دلیلی خواهند مرد.

در بنیاد الکلی های گمنام اشاره شد که تا زمانی که فرد تغییری عظیم از شخصیتش را تجربه نکند نمی تواند به مرحله بهبود برسد. این تغییر اساسی برای اولین بار توسط بنیانگذار الکلی های گمنام *بیل ویلسون* ابراز شد. این تحول عمیق در تمام سیستم اعتقادی او همراه با جهشی ناگهانی در هوشیاری صورت گرفت. چنین دگر دیسی عمده ای در گرایشات برای اولین بار بطور رسمی توسط روانپزشک آمریکایی *هری تابیوت* که یک بیمار الکلی ناامید را که اولین زن در الکلی های گمنام بود و توانست درمان شود را مورد مطالعه قرار داد. او دستخوش تغییرات عظیم شخصیتی، به درجه ای غیرقابل توصیف با هر روش درمانی شناخته شده ای شده بود. در اولین سری مطالعات و مشاهدات، *تابیوت* نشان داد که آن زن از حالتی خشمگین، متأثر، متعصب و موجودی خودمدار به شخصیتی مهربان، لطیف، بخشنده و عاشق تبدیل شده بود. این مثال خیلی مهم است، زیرا بوضوح نشان می دهد که چگونه عنصر کلیدی تحول در بهبود بیماریهای ناامید کننده و پیشرونده نقش بازی می کند.

در هر موردی از بهبود که تحت مطالعه قرار گرفته است؛ از ناامیدی گرفته تا بیماریهای غیرقابل درمان، یک مسأله از اهمیت خاصی برخوردار است و آن این است که یک انتقال در سطح هوشیاری و آگاهی بوجود می آید که در آن میدانهای مجذوب کننده ای که منجر به روندهای آسیب پذیر به بدن شده اند دیگر مسلط نخواهند بود. قدمهای لازم در بهبود چنین بیماریهای کشنده ای با ۱۰۰ الکلی که برای نخستین بار از بیماری شان بهبود یافته بودند شکل پذیرفته بود. این بعدها به همان ۱۲ قدم معروف که توسط الکلی های گمنام پیشنهاد شد و همچنین توسط گروههای بهیاری ۱۲ قدم، تبدیل شد. واقعیتی که این قدمها را دنبال می کرد منجر به بهبود میلیونها انسان شد و به آنها یادآور شد که تجربه آنها ممکن است کاربردی جهانی برای تمام بیماریها داشته باشد. نصیحتی که *کارل یونگ* به *رولند هزارد* کرد این بود که "**خودت را از صمیم قلب وقف یک گروه معنوی کن. آن درخواست تو را پاسخ خواهد گفت خواه اعتقاد داشته باشی یا خیر و امید است که در مورد تو این معجزه اتفاق بیافتد**". این ممکن است برای هر کسی که آرزوی رهایی از نوعی بیماری پیشرونده و کشنده را دارد رخ دهد.

در آن دسته بهبودهایی که بصورت خود به خودی صورت می گیرند میزان قابل توجهی از ظرفیت عشق ورزی و آگاهی از اهمیت عشق بعنوان یک عامل درمانگر وجود دارد. شمار زیادی از کتابهای پرفروش می گویند که عشق ورزیدن معادل زندگی با سلامت کامل است. عشق به همونوع تنها زمانی خود را نشان می دهد که محکومیت، ترس و تنفر را در خود متوقف کنیم. شاید چنین تغییرات بنیادینی منجر به گم گشتگی شود، اما شهادت در تحمل و بردباری در برابر ناراحتی های موقتی و زودگذر برای رسیدن به رشد و تکامل الزامی است و این ذهن است که به جهت وجود غرور تمایل به پافشاری و سماجت بر برابر تغییرات دارد. رهایی از بیماری نیازمند تمایلی در اکتشاف راههای جدید برای نگاه به خود و زندگی است که شامل ظرفیتی برای تحمل

ترس درونی هنگامی که سیستم باور متزلزل می شود است. افراد به نارضایتی ها و نفرت هایشان وفادارند و به آنها می چسبند؛ بنابراین برای التیام بشریت شاید ضروری باشد که به دور از شیوه های متخصصانه و انتقام گرایانه با دقت کاوش و بررسی خود را انجام دهیم.

مشکل نخست با افکار و رفتارهای همراه با میدان انرژی زیر ۲۰۰ این است که منجر به اقدامات متقابل می شوند. قانونی آشنا از جهان قابل مشاهده این است که زور باعث زور متقابل و هم اندازه می شود؛ بنابراین همه تعارضات و یورشها، خواه ذهنی یا جسمی منجر به حمله و تعارض متقابل می گردند. کینه توزی به معنای واقعی کلمه منجر به بیماری می شود و ما همیشه قربانی حس انتقام جویانه خودمان هستیم. حتی تفکری خصمانه و مخفی منجر به حملات فیزیولوژیکی به بدن فرد می شود.

از سوی دیگر خنده نیز به مانند عشق خاصیت درمانی دارد، زیرا خنده از طریق مشاهده یک کانتکست (زمینه دید) کوچک از زمینه دید بزرگتر و فراگیرتر بر خاسته می شود و باعث می شود مشاهده گر از وضعیت قربانی شدن نجات یابد. هر لطیفه ای یادمان می آورد که واقعیت مان به چیزی فراتر و برتر از ویژگی های خاص حوادث تبدیل شده است. برای مثال، طنز مرگ بر اساس همجواری ضد و نقیض های متقابل بوجود می آید. تسکین و راحتی از اضطراب منجر به خنده می شود. طنز مرگ نوعی شوخی است که از حوادث کشنده، وحشتناک و دلهره آور چیزی سرگرم کننده و خنده دار خلق می کند. یکی از حالات شایع آگاهی و ادراک ناگهانی همان خنده است. یک شوخی کیهانی (شوخی که از تمام شوخی های دنیا برتر باشد) پهلو به پهلو می مقایسه توهم با واقعیت است.

بی مزاحی و خشک طبعی نیز در مقابل، دشمن سلامتی و شادی است. حکومت های مطلقه دیکتاتوری بطور قابل توجهی عاری از هرگونه مزاح و خوش مشربی هستند. خنده که موجب پذیرش و آزادی می شود بعنوان تهدیدی در قوانین آنها بحساب می آید. بسیار سخت و بی انصافی است که افراد شوخ طبع و خوش مشرب را در مضیقه قرار داد. برحذر بودن از حس بی مزاحی، خواه بطور شخصی، در مؤسسات یا در سیستم اعتقادی، حتی اگر هدف قبلی آن صلح و رفاه باشد، همیشه همراه با حس برانگیختگی است که منجر به کنترل یا تسلط بر دیگران می شود.

به این ترتیب آرامش نمی تواند خلق شود. آرامش حالت طبیعی است که در هر امری وجود دارد، اما هنگامی که از چیزی جلوگیری شود این آرامش از میان می رود. تعداد اندکی از مردم در زندگی خصوصی شان به آرامش حقیقی بعنوان هدفی واقع گرایانه متعهد هستند. بسیاری از مردم "درست بودن" را به هر قیمتی در مورد خود یا روابط شان ترجیح می دهند. توجیه، خود بطور موضعی دشمن حقیقی آرامش است. هنگامی که راه حل به جهت یا حالتی از زور و اجبار سوق داده می شود دیگر هیچ راه حل مسالمت آمیزی امکانپذیر نمی گردد.

سیستمهایی که با میدانهای مجذوب کننده بسیار ضعیف همتراز هستند به جهت نادرستی ذاتی شان بی اثرند و به چیزی دست و پا گیر و بی فایده تبدیل می شوند. برای مثال صنعت و حوزه مراقبهای بهداشتی را در نظر بگیرید، ترس و مقرراتی که در این حوزه وجود دارد به اندازه ای تکلف آمیز است که بسختی می توان مقررات آن را به مرحله اجرا در آورد. صنعت، خود نشان می دهد که چگونه کنترل دیگران به تنهایی با لجنزاری از تشریفات اداری رو به رشد آمیخته شده است. پیچیدگی و بخرنجی همیشه پر هزینه است. چنین سیستمهایی به همان اندازه که گرایشهای ضعیف و ناکارآمد دارند، از بنیادی ضعیف و ناکارآمد نیز برخوردارند. شفا از بیماریهای فردی (یا شفایی که از طریق صنعت مراقبهای بهداشتی حاصل می شود) تنها زمانی می تواند رخ دهد که گامهای پیشرونده جهت ارتقا انگیزه و رهاسازی از خودفریبی صورت پذیرد و چشم انداز واضح و جدیدی بدست آمده باشد. مشکلات ما بخاطر انسانهای شرور و تبه کار نیست، بلکه مشکل در ناهمترازی خود سیستم نهفته شده است.

اگر قبول داشته باشیم که سلامت، کامیابی و سرسبزی موقعیتهایی طبیعی هستند که از همترازی با واقعیت سرچشمه می گیرند؛ پس هر نوع کاستی باید تحت نوعی بررسی داخلی- به جای سرزنش چیزهایی که در بیرون سیستم در گیر هستند- قرار گیرد. الگوهای مجذوب کننده حتی اگر هم قوانین نیوتونی نباشند از قوانین فیزیکی خود پیروی می کنند. فردی که می بخشد بخشیده می شود؛ همانطوری که به طور مکرر دیده شده است در جهانی که هر چیزی به چیز دیگر مرتبط است، پس هیچ چیزی به نام "اتفاق یا تصادف" وجود ندارد و هیچ چیزی بیرون از جهان نیز وجود ندارد. از آنجا که قدرت علت قابل مشاهده نیست و تنها ظهور تأثیر قابل رؤیت است، توهمی از حوادث اتفاقی یا تصادفی بوجود می آید. شاید حادثه ای ناگهانی و غیرمنتظره بطور تصادفی و غیرمرتبط با علت بنظر آید، اما در حقیقت منشأ واقعی آن می تواند با تحقیق و بررسی ردیابی شود؛ برای مثال یک بیماری ناگهانی همیشه سابقه ای قابل تشخیص دارد. حتی استعداد تصادف شامل شماری از مراحل مقدماتی قبل از اینکه حادثه اصلی رخ دهد است.

روند بیماری گواهی بر این دارد که چیزی کارکرد ذهن را منحرف و آلوده کرده و این همان جایی است که قدرت اثر برای تغییر مستقر شده است. درمان بیماری بعنوان فرآیندی فیزیکی تنها از درون جهان الف ب ج نمی تواند منشأ اصلی اختلال را از بین ببرد و در حقیقت به جای درمان تنها درپوشی بر آن قرار می دهد. براحتی امکانپذیر است که بجای رنج مادام العمر از نوعی بیماری شروع به شفای سریع از طریق تغییر در گرایشهای بکنیم. اگر چه این تغییر بنظر می رسد که در کسری از ثانیه رخ می دهد، اما در حقیقت رسیدن به آن حالت آمادگی درونی شاید سالها بطول بیانجامد.

به خاطر داشته باشید که نقطه بحرانی در هر سیستم پیچیده ای مکانی است که کمترین قدرت برای دگرگون سازی کل سیستم نیاز است، برای مثال تنها حرکت یک سرباز در صفحه

شطرنج کاملاً احتمالات بازی را تغییر می دهد. هر جزئی از سیستم اعتقادی که در ذهن خود نگاه می داریم، عواقبی در بهتر یا بدتر شدن دارند. پس به همین دلیل است که هیچ چیز مانند شرایط علاج ناپذیر یا ناامید کننده وجود ندارد. به هر حال جایی، در زمانی خاص فردی از طریق فرآیند توضیح داده شده بهبود حاصل کرده است.

داشتن حس شفقت برای خود و همه بشریت بسیار سودمند و مفید است. نه تنها در دستیابی به بهبودی، بلکه در پیشرفت هر حالت مهمی از هوشیاری و آگاهی سودمند است. این در حالی است که همچنان از طریق مبارزه ای دردناک برای رسیدن به تکامل به جلو حرکت می کنیم؛ بنابراین فقط از این طریق است که شفا می یابیم یا خودمان تبدیل به یک شفا دهنده می شویم یا برای علاج از هر نوع مرض و ناراحتی- روحی یا جسمی- امیدوار می شویم.

آیا تمام اینها بدین معناست که اگر یاد بگیریم چگونه با مرتبه ای از عشق بدون قید و شرط زندگی کنیم، فناپذیر و جاویدان خواهیم شد؟ متأسفانه ماده اصلی سلولی یا همان پروتوپلاسمهای بدن ما نسبت به برنامه ژنتیکی خود و همچنین محیط خارجی اش آسیب پذیر است. اما از طریق دیدگاه سطح هوشیاری ۵۰۰ و بالاتر ثابت می شود که مرگ، یک توهم است. زندگی بطور آزادانه و بی هیچ مانع یا محدودیت ادراکی که منجر به تمرکز در جسمی فیزیکی می شود در حال ادامه است. هوشیاری انرژی حیاتی است که هم به جسم زندگی می بخشد و هم قادر است در چیزی فراتر از جسم و در قلمرویی متفاوت از موجودیت و بایش به زندگی خود ادامه دهد.

بخش سوم

معنا

فصل نوزدهم

پایگاه داده های هوشیاری و آگاهی

با توجه به حضور همه جانبه سمنبلها و الگوهای اولیه، کارل یونگ برای اولین بار عبارت "ناخودآگاه جمعی" را که اشاره به دریای بیکران نیمه خودآگاهی دارد و از تجربیات مشترک نژاد بشری نشأت می گیرد بکار برد. شاید بتوان از آن بعنوان پایگاه اطلاعاتی گسترده و پنهان از آگاهی انسان نام برد که از مشخصه های آن قدرت و همگانی بودن الگوهای سازمانی است. چنین پایگاه داده ای که از همه اطلاعات قابل دسترس برای هوشیاری بشر تشکیل شده است دلالت بر قابلیت های متحیرکننده ذاتی اش دارد. در حقیقت چیزی فراتر از یک مخزن عظیم اطلاعاتی که فقط منتظر بازیابی است. وعده بزرگ این پایگاه، ظرفیتی است برای "دانستن" تقریباً همه چیز در لحظه ای که "پرسش" آغاز می شود. آن قادر است بسادگی به تمام تجربیاتی که تا به حال اتفاق افتاده است در هر جا و هر زمانی رجوع کند. این پایگاه، مبدأ و منشأ همه اطلاعاتی است که از طریق امور فراعقلی از جمله بصیرت، درک مستقیم یا یک احساس خارق العاده توسط

پیشگویی، رویا یا حتی خیلی ساده از یک حدس خوش اقبالانه بدست آمده باشد. آن اساس و بنیان نبوغ، سرچشمه الهام و منبع دانش روانی غیرطبیعی از جمله علم غیب است. البته و در واقع آن فهرست کاملی است که از طریق تست کینسیولوژی بدست آمده است. برخی اندیشمندان در برابر مفاهیم فراطبیعه و دانشی که با عقل نمی توان آن را سنجید دچار رنجش می شوند و معمولاً در برابر تناقضات منطقی و غیرمنطقی مانند مفهوم نیوتنی همزمانی، علیت و فضا و زمان، طفره می روند و از قبول حقیقت امتناع می ورزند؛ اما این جهان بسیار بزرگتر از این مسایل است.

همین افراد اندیشمند، شب هنگام آسمان را بررسی می کنند و از شناسایی صورفلکی مورد علاقه شان لذت می برند... اما هیچ صورفلکی وجود ندارد. آن الگوهای آشنا از "ستارگان" از طریق نقاطی از نور ساخته شده اند که بطور کلی از منابع غیرمرتبط نشأت گرفته اند. برخی از آنها میلیونها سال نوری از ما دور، برخی در کهکشانهای متفاوت، برخی دیگر خود کهکشان هایی مجزا هستند و برخی از آنها نیز هزاران سال است که سوخته اند و وجودشان کاملاً متوقف شده است. این نورها هیچ رابطه زمانی و مکانی با یکدیگر ندارند. تنها شکل یک ملاقه، خرس یا انسان نیستند بلکه اشکال بسیار متنوعی از این صور فلکی وجود دارند که در آسمان تنها با چشم شخص بیننده طرح اندازی می شوند. اما هنوز زودیاک (دایره البروج) واقعی است، زیرا آن را تصور می کنیم. علم ستاره شناسی هنوز وجود دارد و برای بسیاری افراد، ابزاری کاملاً مفید برای توضیحات خود و رابطه میانشان بحساب می آید. و اصلاً چرا نباید این طور باشد؟ پایگاه داده های هوشیاری با منبعی بیکران وجود دارد.

یک پایگاه اطلاعاتی مانند یک کندانسور الکترواستاتیک با میدان پتانسیلی بجای باطری که از بار ذخیره شده استفاده می کند رفتار می کند. سؤالی نمی تواند پرسیده شود تا زمانی که قبلاً عاملیت بالقوه "جواب" وجود داشته باشد. دلیل این موضوع این است که هر دوی سؤال و جواب از یک پارادایم خلق شده اند و بنابراین دقیقاً متقارن هم هستند. یک "بالا" نمی تواند بدون موجودیت یک "پایین" وجود داشته باشد. **علیت بخاطر "همزمانی" و نه بخاطر "توالی" رخ می دهد.** "سینکرونایس" یا همزمانی عبارتی است که توسط یونگ برای توضیح این پدیده در تجربیات انسان استفاده شد. به کمک بررسی های مان در فیزیک پیشرفته می دانیم که اتفاق یک رویداد در "اینجا" در این جهان "باعث" اتفاق یک رویداد در "آنجا" نخواهد شد، بلکه بجای آن هر دو در یک زمان و با هم اتفاق می افتند.

اگر این یک توالی خطی از علت و معلول نیوتونی نیست پس چه رابطه ای بین این رخدادها وجود دارد؟ بدیهی است که این دو در یک چگونگی غیرقابل رؤیت با هم مرتبط اند، اما نه با گرانش یا میدان مغناطیسی یا حتی با میدان کیهانی به چنین بزرگی که در آن هر دوی رخدادها را مشمول خود کند. "پیوستگی و ارتباط" بین هر دو رخدادی است که تنها در هوشیاری مشاهده گر رخ می دهد. او یک ارتباط و پیوستگی می بیند و هر دو رخداد را توصیف می کند و بهتر است گفت در حقیقت برای این ارتباط فرضیه ای درست می کند. این ارتباط مفهومی در ذهن شخص مشاهده گر است. نیازی نیست که استنباط بیرونی در جهان وجود داشته باشد. تا زمانی که الگوی مجذوب کننده وجود نداشته باشد هیچ چیز نمی تواند مورد آزمایش و تجربه قرار گیرد؛ بنابراین تمام این جهان آشکار، تجلی و تجربه ای همزمان از خود می باشد.

علم لایتنهای قادر مطلق است و در همه جا حضور دارد. هیچ فاصله ای بین ناشناخته و شناخته وجود ندارد. تنها با پرسش است که شناخته شده از ناشناخته آشکار می شود. برای مثال ساختمان /مپایر/ استیت در ذهن معماران خلق شده بود. هوشیاری بشر عاملی در تبدیل مفهوم مشاهده نشده به تجربه ای مشاهده شدنی و آشکار است؛ در غیر این صورت می توانست در طول زمان بدون پیشرفت باقی بماند. چیزی که در شهر نیویورک در خیابان پنجم و در سال ۱۹۳۱ "اتفاق" افتاد برای آن است که همگان ببینند. همینطور چیزی که در هوشیاری خالق این اثر در آن زمان "اتفاق" افتاد در پایگاه داده های هوشیاری برای همگان تا امروز محفوظ مانده است. هر دوی اینها- ایده در ذهن و نمای فیزیکی ساختمان- وجود دارند، اما تنها تفاوتشان در این است که دارای دامنه های حسی متفاوتی هستند. با تبدیل این مفهوم به بتن و فولاد، معماران بسادگی ما را قادر ساختند تا چشم اندازش را تجربه کنیم.

ما انسانهای معمولی، کاملاً شیفته و گرفتار عملکردمان بعنوان یک تبدیل کننده مفاهیم از الف ب ج در مرحله ای غیرقابل رؤیت به یک الف ب ج قابل درک و محسوس هستیم. افراد خارق العاده در ابتدا در جهان الف ب ج زندگی می کنند- ما آنها را که ورای این حالت یعنی در دامنه کاملاً بدون شکل از هوشیاری مطلق زندگی می کنند عارف یا سالک خطاب می کنیم.

برای چنین افرادی اصل و منشأ هر چیزی مشاهده شدنی است. آنها علاقه ای به ساخت و تبدیل چیزهای غیرقابل مشاهده به چیزهای قابل مشاهده و آشکار ندارند. در زندگی روزمره، این انسانهای خلاق هستند که تشکیلات اقتصادی را پایه گذاری می کنند و با انجام و اجرا، بر دیگران مدیریت می کنند. عارفانی که پا از این مرحله فراتر گذاشته اند نتیجه گیری می کنند که تنها مرحله آگاهی الف ب ج واقعی است و جهان قابل مشاهده تنها یک رؤیا و توهم است. اینجا باید اشاره شود

که در حقیقت خود این نگرش نیز نوع دیگری از یک نگاه محدود است. تنها "چیزی که هست" اهمیت دارد، چیز واقعی و غیرواقعی وجود ندارد. از هر نقطه نظری که بررسی شود "چیزی که هست" وجود دارد.

موجودیت بدون شکل نمی تواند قابل تصور باشد، ولی در عین حال نهایت واقعیت است. این هر دوی "لین و یانگ" یعنی آشکار و ناآشکار، شکل دار و بدون شکل، دیدنی و نادیدنی، زمانی و بی زمانی را شامل می شود؛ بنابراین دنیای واقعی بطور همزمان یک دنیای "واقعی" است، به این جهت که تمام احتمالاتی که باید شامل آن شود در آن وجود دارد. خلقت و آفرینش بصورت مستمر وجود دارد؛ بنابراین می توانست اصلاً خلقتی وجود نداشته باشد. برای جستجو در مورد "آغاز" خلقت باید از یک نظریه مصنوعی از زمان شروع کرد؛ بنابراین شروع هر چیزی که خارج از زمان است نمی تواند در محدوده زمان قرار گیرد. بیگ بنگ یا همان انفجار بزرگ در واقع فقط در ذهن یک مشاهده گر اتفاق می افتد.

جهان روحیه همکاری بالایی دارد تا آنجا که با خود هوشیاری هیچ تفاوتی ندارد. جهان برای خلق چیزی که آرزوی یافتنش را داشته باشیم بسیار خرسند می گردد. تنها مشکل مفهوم خود "علیت" است، زیرا اینگونه فرض می شود که پیچ و تاب زمان، توالی یا سلسله حوادث آن را معنی دارتر می کند. اگر پایمان را بیرون از زمان قرار دهیم، در آنجا دیگر علیت اصلاً وجود ندارد. می توان گفت که دنیای آشکار اصل و منشأ خود را از دنیای ناآشکار می گیرد، اما دوباره از همین مجموعه، عللی ترتیبی در زمان استنباط می شوند که در آن توالی ناآشکار ← آشکار وجود دارد. و رای پیچ و تاب زمان، جایی که محدودیت ضمنی برای ادراک توالی محض وجود نداشته باشد، هیچ "بسوی جلو و عقبی" وجود نخواهد داشت. در واقع درست تر این است که بگوییم که متقابلاً جهان آشکار منجر به جهان ناآشکار می شود. این در مرحله خاصی از ادراک با حالتی قابل شرح و اثبات درست می باشد، برای مثال اگر به الکترونهایی که در یک طرف از فضا بصورت مرتب و پروتونهایی در طرف دیگر با یک تعادل برابر قرار گرفته اند نگاهی بیاندازیم، چطور می توان گفت کدام طرف منجر به بوجود آمدن طرف دیگر شده است؟ همینطور اگر چه شفا دادن یک توالی وابسته به شفقت است، اما شفقت خود "علت" شفا نیست. در میدان انرژی ۶۰۰ به بالا تقریباً همه چیز التیام پیدا می کند.

منبع اصلی زندگی و کلیه اشکال آن نیازمند آن است که بسیار عظیم تر از ظهور خودش باشد. با این حال این ظهور از خودش به هیچ وجه مجزا و متفاوت نیست. هیچ مفهوم مصنوعی و ادراکی برای جدایی بین خالق و مخلوق وجود ندارد. همانطوری که تورات و انجیل بیان می کنند چیزی که هست، بوده است و همیشه خواهد بود.

زمان نیز بسیار شبیه به یک هولوگرام می باشد که به نوبه خود کامل است. زمان امری وابسته به تفکر ذهنی است. می توان گفت یک اثر حسی است، با این دیدگاه که تدریجی در حال حرکت است. برای یک هولوگرام شروع و پایان وجود ندارد. خودش از پیش در همه جا حضور دارد و کامل است. در واقع ظاهر شدن امر "بی پایانی"، خود دلیلی بر کمال و تمامیت این موضوع دارد. حتی خود پدیده "جهان آشکار" در حال انعکاس نوعی نگاه محدود است. طبق نتایج و تحقیقات، جهانی در لفافه وجود دارد و جهانی آشکار، اما در حقیقت هیچکدام از این دو وجود ندارد بلکه تنها چیزی که وجود دارد هوشیاری و آگاهی است. ادراک ما از رویدادهایی که در زمان اتفاق می افتند مانند مسافری است که چشم انداز آشکاری پیش روی خود می بیند. اما گفتن اینکه چشم انداز قبل از مسافر آشکار می شود کاملاً شکلی از سخنوری و بیان است. در واقع چیزی در حال آشکار شدن نیست و چیزی شروع بظاهر شدن نمی کند. آن تنها و تنها پیشرفت و فرایازی هوشیاری و آگاهی است.

این قیاسهای ضد و نقیض در پارادایمهای بزرگتری که دارای هر دو حالت متناقض است بهتر حل می شوند؛ یعنی در جایی که هر دوی تناقضات مرتبط به مکانی باشند که مشاهده گر از آن زاویه در حال دید و مشاهده آنها است. فراروی یا فرایازی از این تناقضات بحالت خود به خودی در سطح هوشیاری ۶۰۰ و بالاتر رخ می دهد. موقعیتی که در آن یک "دانا" و یک "شناخته شده" وجود داشته باشد در خودش حالتی از دوگانگی را دارد که حاکی از جدایی سوژه و ابژه می باشد (دوباره از نقطه نظر مشاهده ای می توان استنباط کرد که برگرفته از یک تطابق مصنوعی است). خالق همه مخلوقات در بهشت و بر روی زمین، همه اجسام قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت، در جایی فرای این دو قرار می گیرد، هر دو را شامل می شود و با هر دو نیز یگانه است. موجودیت و بایش حالتی است که کاملاً آگاهی از آگاهی و تجلی خودش آگاه است.

هستی شناسی نیازمند تفکر و اندیشه نیست. در حقیقت تنها تئولوژی یا مذهب که می تواند وجود داشته باشد، موجودیت و بایش است. هر کس که از قبل، از وجود خود آگاه باشد به یک قاعده بالاتر یا بهتر است بگوییم به اصلی فراتر دسترسی پیدا کرده است. تنها یک حقیقت مطلق وجود دارد، مابقی نیمه وقایعی هستند که از آثار ادراک محدود و موضعی سرچشمه می گیرند. "بودن یا نبودن" یک انتخاب نیست. هر کسی می تواند یکی از این دو را انتخاب کند اما "بودن" بسادگی تنها حقیقتی است که می تواند وجود داشته باشد.

کلیه موارد فوق در زمانهای مختلف تاریخ روشنفکری بشر توسط دانایانی که در آگاهی فراتر از دوگانگی حرکت کرده بودند بخوبی بیان شده است. اما حتی اگر ادعا شود که ادراک غیردوگانگی از موجودیت، چیزی فراتر از فهمش، بعنوان یک همزاد است این خود افتادن دوباره در توهمی دیگر بشمار می رود. در نهایت نه دوگانگی و نه غیردوگانگی وجود دارد. تنها چیزی که وجود دارد آگاهی و هوشیاری است. فقط آگاهی می تواند ورای خودش همه مفاهیم، چون بودن

و نبودن را بیان کند. همین مقدار کافی است، زیرا بودن تنها توسط خود هوشیاری می تواند تصور شود.

آگاهی خود فراتر از هر نوع هوشیاری است؛ بنابراین می توان گفت که "مطلق" دقیقاً چیزی ناشناخته است، زیرا که آن ورای خود شناختن یا ورای کشش خود هوشیاری است. کسانی که به چنین آگاهی دست پیدا کرده اند آن را غیر قابل توصیف بیان می کنند و برای آنهایی که تجربه چنین کانتکستی (زمینه دید) را نداشته اند نمی تواند معنای خاصی داشته باشد. با این حال اظهاری واقعی از حقیقت است، حالتی جهانی و جاودانه که از تشخیص و شناسایی آن درمانده هستیم. چنین تشخیصی ماهیت روشنگری و تحلیل نهایی از روند و تکامل هوشیاری تا نقطه ای به نام "خود تعالی" است.

فصل بیستم

سیر تکاملی هوشیاری

هزاران محاسبه، برآورد و اندازه گیریهای سطح هوشیاری از طریق آزمایش کینسیولوژی بر روی افراد مختلف صورت گرفته است. تجزیه و تحلیلها نشانگر میانگین پیشرفت سطح هوشیاری در سراسر جهان کمی بیشتر از پنج درجه در طول دوران زندگی هستند. مسلماً حتی اگر انسانها تحت تجربیات میلیونها انسان دیگر قرار گیرد، تنها تعداد محدودی از تجربیات استفاده و بهره جویند. دستیابی به خرد بسیار کند و کاری مشکل است و تعداد اندکی حاضرند از برخی دیدگاههای عمومی چشم پوشی کنند (حتی اگر در موقعیت صحیح و درست آن قرار بگیرند). مقاومت در برابر تغییر یا رشد، بسیار قابل توجه است. بنظر می رسد اکثر افراد ترجیح می دهند بمیرند تا اینکه سیستم اعتقادی شان را که منجر به پایین آمدن سطح هوشیاری می گردد تغییر دهند. اگر این حقیقت داشته باشد پس در مورد وضعیت انسان چه می توان پیش بینی کرد؟ آیا فقط پنج درجه پیشرفت در هر نسل تمام انتظاری است که می توان داشت؟ این پرسش آزار دهنده لیاقت آن را دارد که توجه بیشتری به این نکته جلب گردد.

در ابتدا اگرچه می توان از طریق توزیع مرتبه های هوشیاری در سراسر جمعیت جهان مشاهده کرد که شمار بسیاری از انسانها در سطح پایینی از مقیاس تکاملی قرار دارند، اما هنوز برای جبران ناتوانی های فعلی شان تکیه بر زور دارند. هر چقدر انسان از لحاظ ذهنی پیشرفت می کند، فرهنگ فردی تنوع یا انعطاف بیشتری از خود نشان می دهد. برای مثال ژاپنی ها براساس درسهایی که در جنگ جهانی دوم آموختند به سرمایه بزرگی رسیدند و در مجموع جهشی

بسیار عظیم در تکامل شان صورت پذیرفت. از سوی دیگر سطح هوشیاری آمریکا به دلیل جنگ ویتنام تنزل یافت و چیزی که باید یاد گرفته می شد هنوز صورت نپذیرفته است.

متأسفانه سرگرمی های ما تمایل به معامله با تحریک احساسات عاطفی دارند و در نتیجه منجر به گرایش به سمت خشونت بیشتر می گردند. موضوع قتل هر شب از طریق تلویزیون مهمان خانواده هاست. بچه هایمان با یک رژیم غذایی روحی و ثابت رشد می کنند. آمریکایی ها یاد گرفته اند از حالات وحشت آور و مخوف لذت ببرند. حتی هر چقدر این حالات، عجیب و غریب تر باشند بهتر و مورد پسندترند. وضعیت کنونی در حال تبدیل به ظلم و ستم، خرابی و ویرانی است. در سال ۱۹۹۳ نیاز بنیادین و اولیه کودکان در رضایت پدر و مادرشان برای حمل اسلحه در شهر *فینیکس آریزونا* ناموفق ماند. خیلی زود پس از آن روزنامه ها گزارش قتل یک کودک نوپای دو سال و نیمه را با تفنگ دستی که توسط کودکی دیگر که خود سه سال بیشتر نداشت منتشر کردند. بنظر می رسد جامعه در حال نهادینه کردن حالتی از انتشار چنین مرحله ای از هوشیاری است که در نتیجه منجر به ریشه دوانی در افشار مختلف اجتماع می شود.

در چنین حالتی یک انتخاب آزاد باقی می ماند؛ پتانسیلی قابل توجه در تحرک فردی که مملو از تجربیات متفاوت است و انتخابهای جایگزین یا تناوبی را برای فرد امکانپذیر می کند. از مطالعاتمان در فیزیک تئوری پیشرفته، دینامیکهای غیرخطی و طبیعت معادلات غیرخطی، روشن است که حداقل در تئوری، انتخاب نه تنها امکانپذیر است بلکه اجتناب ناپذیر نیز است. از درون نظم و قاعدگی است که بی نظمی و بی قاعدگی ظاهر می شود. الگوهای مجذوب کننده به یکدیگر مرتبط اند حتی اگر با رشته نخی باریک به هم وصل شده باشند، اما دقیقاً چه زمانی این انتخابهای متحول کننده اتفاق خواهند افتاد؟ چه چیزی آنها را هدایت می کند؟ چه کسی آنها را انتخاب می کند و چرا؟ این موضوعی است که چند قاعده و اصول در مورد آن تعریف شده است.

رشد و توسعه، بی نظم و غیرخطی هستند، اما عملاً چیزی در مورد ماهیت اساسی رشد یا روند این طبیعت شناخته شده نیست. هیچ کس تا بحال در مورد طبیعت خود "زندگی" مطالعه نکرده است، بلکه تنها در مورد شکل و شمایل و فرعیات آن مطالعه شده است و شاید بتوان بسادگی گفت که محاسبات ریاضیاتی کافی در درک آن وجود نداشته است. معادلات دیفرانسیل خطی ما را بحالت تقریبی نزدیک کرده است، اما هنوز به ماهیت و ذات آن نرسانده است. هنگامی که بسادگی شاهد جوانه زدن شکوفه یا برگ درختی هستیم شگفتی هایی باور نکردنی که به هیچ وجه قدرت فهم آن را نداریم با جادوگری ذاتی شروع به نمایش می کند.

همانطور که معمولاً مشاهده می شود رشد، هم بصورت فردی و هم جمعی و عمومی می تواند به آرامی یا بشکل ناگهانی شکل گیرد. نه تنها با جلوگیری و مقاومت نمی توان آن را محدود کرد، بلکه تنها با تمایلات و گرایشات خود فرد است که می توان چنین کاری را انجام داد.

در هر زمان گزینه های بی حد و حصری در اختیار انسان قرار دارد، اما او بندرت آنها را انتخاب می کند، زیرا بیشتر به دنبال پیش زمینه هایی می گردد که گزینه هایش را جذاب تر کند. محدوده انتخابی فرد معمولاً با چشم انداز فردی او محدود می شود. کانتکتست، ارزش و معنا عبارات کاملاً متفاوتی برای رشته ظریفی از الگوهای انرژی در داخل میدان انرژی مجذوب کننده کلی است که خود هنوز قسمتی از میدان بزرگتر دیگر و به همین ترتیب بزرگتر و بزرگتر است محسوب می شوند. این زنجیر بی نهایت عظیم در جهان تا جایی پیش می رود که در نهایت شامل خود میدان کلی هوشیاری می شود و این در حالی است که چنین الگوهای انرژی پیچیده ای که نشان دهنده قادری مطلق اند و رای ادراک و آگاهی انسان بنظر می رسد؛ کلیت آن برای افرادی که به محدوده انرژی ۶۰۰ تا ۷۰۰ رسیده اند کاملاً درک شده است و به ما چشم اندازی از ظرفیتی عظیم از فهمی که در اختیار کسانی که به مرحله پیشرفته هوشیاری رسیده اند می دهد.

مهمترین عنصر در تسهیل حرکت رو به بالا در هوشیاری، گرایشی از اشتیاق و تمایل است که ذهنمان را با کشف معنای جدید ارزیابی نسبت به فرضیه هایی جدید و معتبر سوق می دهد.

اگرچه تعداد انگیزه هایی که برای تغییر در انسان وجود دارند مانند جنبه های بی حد و حصر شرایط انسانی بسیار متعدد و متنوع اند، اما اغلب زمانی که ذهن انسان با معما یا مثالهای ضد و نقیض به چالش کشیده می شود این انگیزه ها بطور همزمان برانگیخته می شوند. در حقیقت برخی افراد (مانند زن، فرقه بوداییان طرفدار تفکر و عبادت) به جهت بالا بردن دقت در جهشی در هوشیاری بطور عمدی چنین مسائلی- که حالتی از رهایی در آن بسادگی پیدا نشود- را مطرح می کنند.

در مقیاس هوشیاری دو نقطه بحرانی وجود دارد که راه را برای پیشرفتی بزرگ هموار می کند. اولین نقطه بحرانی در محدوده ۲۰۰ قرار دارد، این اولین نقطه در توانمندسازی است. در این مرحله میل در سرزنش دیگران و پذیرش مسئولیت در برابر عملکرد خود و احساسات و عقاید برانگیخته می شوند. تا زمانی که فرد احساس کند علت و مسئولیت از چیزی بیرون از او نشأت می گیرد، در حالتی ضعیف مانند یک قربانی باقی می ماند. نقطه بحرانی دوم محدوده ۵۰۰ است که تنها با پذیرش عشق بدون قید و شرط و بخشندگی بدون قضاوت بعنوان روش زندگی، تمرین محبت بدون قید و شرط به همه، اشیا، حوادث و رخدادها بدون استثنا بدست می آید (در گروه خودیاری ۱۲ قدم گفته شده است که برای خشم و رنجش هیچ توجیه خاصی وجود ندارد، حتی اگر کسی در حق شما خطا یا اشتباهی مرتکب شود، شما هنوز در انتخاب پاسختان آزادی؛ پس نیازی به خشمگین شدن نیست). هنگامی که کسی چنین عهدی با خود می بندد، شروع به کسب تجربه بگونه ای متفاوت می کند و همانطور که درک او بیشتر و تکمیل تر می شود، دنیا برایش خوش تر می گردد.

هولوگرام و قوه ادراک

بسیار چالش برانگیز است وقتی درمی یابیم که گرایشاتی که فرد تجربه می کند می تواند دنیا را تغییر دهد. راههای متعدد و معتبری برای تجربه چنین چیزی وجود دارد، اما با دیدن هولوگرام در واقع چیزی که می بینید کاملاً وابسته به موقعیتی است که در آن به سر می برید؛ اما چه موقعیتی "واقعیت یا حقیقت" است؟

در واقع این جهان یک جهان هولوگرافی است. هر دیدگاهی موقعیتی را منعکس می کند که با محدوده هوشیاری منحصر بفرد بیننده آن تعریف می شود. اگر شما در این طرف از هولوگرام قرار دارید دریافت و ادراک تان بندرت با مشاهده گری که در طرف دیگر هولوگرام قرار دارد سازش می کند. "در چنین شرایطی عکس العمل معمول افراد در خصوص چنین عدم توافقی این است که در ذهنشان به طرف مقابل بگویند که او باید دیوانه باشد!" حتی اگر چه بارها تأکید شده که دنیا به مانند آینه می ماند یا اینکه دنیا از آینه ها ساخته شده است، اما این درست نیست. دنیا یک مجموعه هولوگرافی با ابعادی نامحدود است که بنظر می رسد در زمان و مکان ثابت شده است و تنها یک بازتاب از خود ارائه می دهد. بعنوان مثال تجربه شنیداری، قسمتی از سری های هولوگرافی میدانهای مجنوب کننده از همه صداهایی است که تا بحال وجود داشته است. دنیای فیزیکی قابل لمس است. دارای بافت، رنگ، بُعد و روابط وابسته به مکان و زمان از جمله موقعیت و شکل است. اما دوباره هریک از اینها تحت الشعاع سری های هولوگرافی با تمام ویژگی های دیگرشان هستند که به منبع اصلی وجودی شان یعنی "زمان" که چیزی بجز "زمان حال" نیست برمی گردند.

چیزی که آن را هولوگرام خطاب می کنیم در درونمان وجود دارد و خود یک فرآیند و جریان عمل است. هیچ چیز ثابتی در درون این هولوگرام سه بعدی وجود ندارد. اما در مورد هولوگرام چهار بعدی چه می توان گفت؟ این نوع هولوگرام، تمام نمونه های ممکن را بطور همزمان در خود جای می دهد. بنظر می رسد برای ایجاد تغییر، باید از طریق زمان حرکت کرد، اما اگر زمان، خودش به چیزی فراتر تبدیل شده باشد، چنین چیزی بعنوان نتیجه وجود نخواهد داشت. اگر همه چیز زمان حال باشد آنگاه هیچ چیزی به نام اینجا و آنجا وجود نخواهد داشت.

هر هولوگرام بعنوان طرحی تکاملی از یک ماتریس غیرخطی بی پایان از وقایع در خودش محسوب می شود که براساس علت با یکدیگر مرتبط نیستند، اما در عوض همزمان با هم اتفاق می افتند؛ بنابراین در سطح ادراکی ۶۰۰ یا ۷۰۰، چیزی که بود، چیزی که هست و چیزی که خواهد بود بی هیچ حرفی در یک احتمال هولوگرافی کامل و همزمان درک می شود. عبارت "توصیف ناپذیر" اینجا شروع به معنا دار شدن می کند.

بیباید برای درک بهتر مطالب با مثالی ملموس دوباره آن را بررسی کنیم. آدم ولگرد بی خانمانی را در گوشه خیابان تصور کنید. پیرمردی با لباسهای پاره پاره به گوشه دیوار یک خانه تراس دار خیلی زیبا در محله ای با ساکنان متمول تکیه زده است. به او از منظر و چشم انداز سطوح انرژی متفاوت بنگرید و به این تناقض و ناسازگاری که او چگونه از دیدگاه ها و توسط افراد مختلف برداشت می شود توجه کنید.

از پایین ترین سطح هوشیاری یعنی مرحله ۲۰ (شرم) این مرد بی خانمان چرکین، منزجرکننده و خفت بار بنظر می آید. در سطح هوشیاری ۳۰ (گناه) او بخاطر شرایطی که دارد سزاوار سرزنش و ملامت است. هر چه سرش آمده سزاوارش بوده است. او احتمالاً انسان تنبلی است که قصد حقه بازی در سیستم رفاهی را دارد. در مرحله ۵۰ (نامیدی و یأس) وضعیت اسفبار او بسیار سخت و همراه با فروماندگی بنظر می آید و دلیل محکمی است در اثبات اینکه جامعه نمی تواند کاری برای بی خانمان ها انجام دهد. در مرحله ۷۵ (محزونی) این پیرمرد غم انگیز، بی هیچ دوست و بی چاره بنظر می رسد.

در سطح هوشیاری ۱۰۰ (ترس) ممکن است پیرمرد ولگرد تهدید آمیز باشد، تهدیدی جدی برای اجتماع... شاید حتی قبل از اینکه دست به جرمی بزند باید پلیس را از آن آگاه کرد. در مرحله ۱۲۵ (میل و خواهش) او در حال نمایش یک مشکل حل نشدنی است، چرا کسی برای او کاری انجام نمی دهد؟ در مرحله ۱۵۰ (خشم) او می تواند قاهرانه و جبار بنظر آید یا از سوی دیگر بسیار مایه خشم و غضب است که هنوز چنین شرایط ناگواری در کشور وجود دارد. در مرحله ۱۷۵ (غرور و تکبر) او خجالت آور دیده می شود یا از فقدان حرمت نفس رنج می برد و نمی تواند وضعیت بهتری داشته باشد. در مرحله ۲۰۰ (جرأت) ممکن است از خود بپرسیم که آیا یک پناهگاه محلی برای بی خانمان ها وجود دارد یا خیر؟ تمام چیزی که نیاز دارد یک شغل و نیز مکانی برای زندگی است.

در مرحله ۲۵۰ (بی طرفی) این انسان، خوب یا شاید هم جالب بنظر می رسد. "زندگی کنید و بگذارید دیگران نیز زندگی کنند". در نهایت ممکن است بگوییم او قرار نیست به کسی صدمه ای بزند. در سطح انرژی ۳۱۰ (رضایت) شاید تصمیم بگیریم کنارش برویم و ببینیم چه کاری می توانیم برای شاد کردن او انجام دهیم. حتی شاید انگیزه ای در ما بوجود آید که برای مدتی در پناهگاه محلی داوطلبانه خدمت کنیم. در مرحله ۳۵۰ (پذیرش) این مرد بنظر جذاب می رسد و ممکن است داستان جالبی برای گفتن داشته باشد. او به دلیلی در چنین موقعیتی قرار دارد که شاید ما آن را هرگز نخواهیم فهمید. در مرحله ۴۰۰ (خرد) او نشانه وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی رایج یا شاید هم موردی مناسب در مطالعات دقیق روانی است.

در مراحل بالاتر این پیرمرد نه تنها جالب بلکه مهربان و جذاب نیز بنظر می رسد. ممکن است قادر به دیدن حقیقتی باشیم که او کسی بوده است که به چیزی فراتر از محدودیتهای اجتماعی پانواده و انسانی آزاد شده است. پیرمرد شادی که خرد به واسطه سن و سالش در چهره اش نمایان است و همچنین بی تفاوتی نسبت به مادیات، آرامش خاصی در او بجای گذاشته است. در مرحله ۶۰۰ (آرامش) با حالتی موقر، تجلی و نمادی از خود ما را نشان می دهد.

هنگامی که این موضوع را از نگاهی نزدیکتر و دقیق تر بررسی کردیم، پاسخهای احساسی پیرمرد با سطوح انرژی مختلف متغیر بود. با برخی او احساس امنیت و با برخی احساس ترس و وحشت می کرد. برخی منجر به عصبانیت و برخی دیگر موجب مسرت او می شدند. او از برخی دوری می کرد و با برخی دیگر با انبساط خاطر خوش و بش می کرد؛ بنابراین می توان گفت که ما آنچه را که از خود بازتاب می کنیم ملاقات و دریافت می کنیم.

بنابراین در بیشتر رفتارها و واکنشهای ما این سطح هوشیاری مان است که تصمیم می گیرد چگونه مشاهده کنیم. ما در واقع دنیا را بعنوان ناظرانی منفعل مشاهده می کنیم. این حقیقت دارد که نسبت به اجسام توسط سطح هوشیاری مان، با روشی مبتنی بر پیش بینی یعنی چیزی که از آن دریافت می کنیم واکنش نشان می دهیم. می توان گفت که رخدادهای بیرونی شرایط را توصیف می کنند، اما آنها سطح هوشیاری که از آن پاسخهای انسان نشأت گرفته شده است را تعیین نمی کنند. برای روشن تر شدن این مطلب بهتر است نگاهی به سیستم کیفی رایج در کشور (آمریکا) بیاندازیم.

در محیطی کاملاً استرس زا، واکنش زندانیان مختلف براساس "جایی که از آن آمده اند" بشکل شگفت آوری متفاوت است. زندانیانی که سطح انرژی شان در پایین ترین حد مقیاس هوشیاری قرار دارد، گاهی دست به خودکشی می زنند. برخی دیگر تبدیل به بیماران روانی می شوند که از حس گناه رنج می برند. برخی دیگر احساس دلسردی و محزونی پیدا می کنند و برای همیشه ساکت می شوند و از غذا خوردن صرف نظر می کنند. افراد دیگر نشسته، سرشان را در دست می گیرند و سعی می کنند اشکهای مبتنی بر غم خود را پنهان کنند. ترس یک ابراز احساسی مشترک بین همه آنها است که گاهی خود را با سیستمی دفاعی وابسته به شک و گاهی از طریق یک چاپلوسی آشکار بنمایش می گذارد. زندانیان دیگر با حالتی از خشونت، واکنشهایی همراه با خشم و حمله از خود نشان می دهند. غرور در همه جا حضور دارد و بمانند افرادی که رجزخوانی می کنند و بر دیگران تسلط یا نفوذ دارند ظاهر می شود.

در مقابل، برخی از زندانیان جرأت روبرویی با این حقیقت را دارند که چرا زندانی شده اند و از این نقطه به بعد با نگاهی صادقانه شروع به مشاهده زندگی شان می کنند. همیشه افرادی هم هستند که با مشکلات و انتقادات مختلف دست و پنجه نرم می کنند و سعی دارند حتی الامکان

مطالعه را در دستور کار خود قرار دهند. در مرحله پذیرش می بینیم که زندانیانی که در جستجوی کمک هستند خود به گروههای امداد و پشتیبانی می پیوندند. شاید برای یک زندانی با مطالعه و استفاده از کتابخانه زندان، خیلی غیرمعمول نباشد که علاقه مند به یادگیری شود و شاید خودش روزی وکیل زندانیان شود (برخی از تأثیرگذارترین کتابهای تاریخ در پشت همین میله های زندان نوشته شده است). تعداد اندکی از زندانیان با دگرگونی در هوشیاری، تبدیل به مراقبین سخاوتمند و بامحبت نسبت به دیگر دوستان زندانی شان می شوند. همچنین برای یک زندانی، بی سابقه و بعید نیست که با میدانهای انرژی بالا همتراز شود، رشد عمیق معنوی کند و حتی بطور فعال مسیر روشنگری را ببیماید. حتی گاهی برخی از آنها تبدیل به انسانهای مقدس و پرهیزگاری می شوند.

پس واکنشی که نشان می دهیم بسته به دنیایی دارد که در آن در حال واکنش نشان دادن هستیم. ادراک تعیین می کند که به چه کسی تبدیل شویم، چگونه ببینیم و به زبان ساده تر بگوییم که چگونه دنیایمان را خلق کنیم.

بسیار جالب توجه است که هرچقدر کسی در مسیر هوشیاری بسمت پایین تر قدم می گذارد، برایش سخت تر می شود که تماس چشمی خود را با افراد دیگر حفظ کند. در پایین ترین سطح هوشیاری، تماس چشمی کاملاً از بین می رود. در مقابل هر چه بسمت بالاتر این مقیاس حرکت کنیم، توانایی برای حفظ این تماس افزایش پیدا کرده، طولانی تر می شود و نهایتاً می توان گفت تقریباً پایان ناپذیر خواهد شد. در این مرحله خیره شدن با تمرکزی بالا و با عمقی عظیم تبدیل بنوعی شخصیت می شود. همه ما با نگاه های کسانی چون فردی که خود را در برابر گناه مصون می پندارد، کسی که با خصومت خیره می شود و آن نوع نگاهی که بدون پلک زدن نشان از بی گناهی دارد آشنایم. *به یاد داشته باشید که قدرت و ادراک همیشه دست در دست یگدیگر پیش می روند.*

مکانیک ادراک

ادراک چگونه کار می کند؟ مکانیکهای آن چیستند؟ ادراک بشکل ذهنی کاملاً بی همتا و منحصر بفرد است و می تواند با مشاهده عمومی، بی همتایی را اثبات کند. همه ما با مثال محاکمه ساختگی در دانشکده حقوق جایی که شاهدان مختلف بطور گسترده ای یک رویداد مشابه را حکایت می کنند آشنایم. ساز و کار ادراک شبیه سینما است که خود پرتوافکن (پروژکتور) هوشیاری مطلق است. ترکیب و فرمها در فیلم، الگوهای انرژی مجذوب کننده اند و تصاویر متحرک بر روی پرده سینما نقش دنیا را بازی می کنند که آنها را "واقعیت" دریافت و خطاب می کنیم. می توان گفت که پیکربندی، ترتیب، موقعیت و وضعیتهای در فیلم همان میدانهای مجذوب

کننده الف ب ج در ذهن هستند و تصاویر متحرک بر روی صفحه نیز الف ← ب ← ج هستند که مانند دنیای محسوس مشاهده می شوند.

این طرح، مدلی در فهم بهتر از طبیعت علیت که در سطح فیلم و نه در سطح پرده سینما اتفاق می افتد فراهم می کند، زیرا دنیا بطور معمول تلاش خود را بر روی پرده زندگی در سطح الف ← ب ← ج اعمال می کند. این تلاشها بی فایده و پر هزینه هستند. الف ب ج این پیکربندی ها در فیلمی که در ذهنمان نقش می بندد با هوشیاری، تنویر و روشن می شود.

ماهیت جریان آگاهی و هوشیاری، الگوهای فکری، ادراکی، احساسی و ذهنی، نتیجه دنبال کردن میدانهای انرژی مجذوب کننده ای هستند که حالتی غالب و مسلط دارند. به خاطر داشته باشید که این تسلط و تحکم ارادی و اختیاری است و خود را بر کسی تحمیل نمی کند، اما نتیجه و حاصل انتخابها، عقاید و اهداف خود شخص است.

با رضایت و توافق عمومی با الگویی درست که روشی خاص از پیشرفتی تدریجی و مداوم را اعمال می کند همگام می شویم و این تصمیمات، ما را براساس مجموعه ای از ارزشها و معانی که با خود به همراه دارد تحت تأثیر قرار می دهند. چیزی که بعنوان اطلاعیه یا خبر، به نظر و عقیده فردی در مرحله ای خاص، مهم و هیجان انگیز باشد ممکن است برای فردی دیگر در مرحله ای متفاوت خسته کننده و شاید تنفرانگیز باشد. حقیقت امری ذهنی است و می تواند وحشت آور باشد. ترفیع کنونی علم بجایی که آن را مصون از خطا و لغزش می خوانیم حالتی از ناامنی را می رساند. گویی احساس می کنیم یک جهان عینی قابل اندازه گیری و بصورت فراگیر قابل پیش بینی بشکلی عجیب و غیر معمول وجود دارد که می توان بر آن تکیه کرد.

اما در بالا بردن اعوجاج عاطفی ادراک، علم خود به دلیل محدودیتهای پارامتری باز هم یک اعوجاج مفهومی دیگر خلق می کند. خارج از ضرورت، علم برای مطالعه اطلاعات، باید آنها را از کانتکتست یا زمینه دیدش بردارد، ولی در آخر فقط همان کانتکتست است که به این اطلاعات اهمیت و ارزش می دهد. کشف نهایی که فیزیک نظری پیشرفته به آن رسیده است می تواند با میدان سازماندهی شده دانش بشری بدست آید. هرچه که تجزیه و تحلیلهای فرد در مورد ساختمان این فرآیند ناآشنا و به دور از جزئیات بیشتری باشد شخص بیشتر می تواند کشف کند که چیزی که او در حال بررسی آن است در واقع ماهیت روند پیچیده ای از هوشیاری در همین جا، در نزدیکی او و در مکانی آشنا برای او است. به جز خود هوشیاری، در بیرون هیچ چیزی وجود ندارد. این در واقع تمایلی همیشگی در باور کردن است؛ در غیر این صورت نشان دهنده توهمی اساسی

است. بیهودگی و بطالت ذهن انسان است که همیشه تمایل دارد موضوعات ناپایدار و فانی را بعنوان "من" ببیند.

بطور عینی دیده می شود که افکار، متعلق به هوشیاری این دنیا هستند. ذهن فرد آنها را در ترکیبی کامل و استحاله جدید پردازش می کند. چیزی که بعنوان افکار واقعاً درست دیده می شود بواسطه نوابغ ظاهر می شود و این حس همواره توسط بانیان و نویسندگان القا می شود؛ آن توسط فرد خلق نشده است، بلکه گویی پیدا شده یا به او داده شده است. شاید به همین خاطر است که هر یک از ما منحصر بفردیم؛ همانطور که دو دانه برف نیز شبیه به یکدیگر نیستند. اگرچه خودمان هنوز همان دانه های برف هستیم.

ما همگی شرایط ذهنی مشترک در میان انسانها را در مورد اینکه مطالبه نشده یا به این دنیا گذاشته ایم به ارث برده ایم. برای ارتقا محدودیتهای ذهن بسیار ضروری است که آن را از دست چنین ظالمی بعنوان تنها داور واقعیت برهانیم. ذهن خودبین مشخصات صحت خود را در داستان زندگی اش همراهی می کند و این حالت که بتوان آن را دید اتفاق می افتد. ماهیت ذهن بگونه ای است که ما را متقاعد می کند که این دیدگاه منحصر بفرد که شخص در حال تجربه آن است یک تعریف واقعی است. هر کسی بشکل مخفیانه و محرمانه احساس می کند که تجربه خاص او از این دنیا کاملاً دقیق و صحیح است.

در بحث در خصوص سطوح هوشیاری به این اشاره کردیم که قسمت نزولی "غرور"، انکار است. هر ذهنی خود را با "انکار" به جهت محافظت از درستی و صحت درگیر می کند. در چنین حالتی این ثبات و مقاومت در مقابل تغییر منجر به جلوگیری از رسیدن هوشیاری متوسط به هوشیاری پیشرفته تر می شود. در حقیقت این مانع رسیدن به هوشیاری بیشتر از ۵ درجه در طول تمام زندگی می شود. پرشهای عظیم در سطوح هوشیاری همیشه از این توهم که "من می دانم" رها بوده اند. غالباً تنها راهی که فرد می تواند به مرحله تغییر جهت برسد این است که به پایین ترین حد ممکن در زندگی اش برسد. این زمانی است که او با اقدامی جسورانه سیستم اعتقادی مبتنی بر پوچی را شکست می دهد. روشنایی نمی تواند وارد صندوقی بسته شود. هر فاجعه یا بلای ناگهانی دارای قسمتی برتر است که می تواند راهی برای رسیدن به سطح هوشیاری و آگاهی بالاتر باشد. اگر زندگی بمنزله یک آموزگار دیده شود؛ بنابراین این اتفاق خواهد افتاد و آن نقش یک آموزگار را برای شما بازی خواهد کرد. زندگی درسهای دردناکی با خود بهمراه دارد که ما با آنها مواجه می شویم؛ تا زمانی که تبدیل به انسانی فروتن نشده ایم و مشکلات را تبدیل به دروازه ای در جهت رشد نکرده ایم همه دروس آموزش داده شده هدر رفته تلقی می شوند.

همه ما شاهد وقوع تجربه های آشکار زندگیمان هستیم و آنها را ثبت می کنیم، اما در حقیقت در خود آگاهی هیچ اتفاقی نمی افتد. آگاهی در حقیقت چیزی که تجربه شده را کاملاً ثبت می

کند و هیچ تأثیری بر خود تجربه نمی‌گذارد. آگاهی میدان مجذوب‌کننده فراگیر و همه‌جانبه‌ای از یک قدرت نامحدود است که با خود حیات، مشابه و یکسان است و هیچ چیزی وجود ندارد که ذهن آن را خطا یا اشتباه ببیند. در مرحله بالای آگاهی هیچ اشتباهی وجود ندارد.

باید گفت که ذهن توسط محتوا و ظرفیتش، شناسایی می‌کند؛ برای هر آنچه که دریافت می‌کند؛ یا پاداش می‌گیرد یا سرزنش می‌شود. نشانه فروتنی می‌بود اگر این ذهن مغرور می‌پذیرفت که تنها کاری که در حال انجام آن است، تجربه کردن است. در حقیقت تنها چیزی که وجود دارد تجربه و تجربه کردن است. ذهن حتی دنیا را نیز تجربه نمی‌کند، بلکه تنها گزارش‌های حسی آن را دریافت می‌کند. حتی افکار درخشان و عمیق‌ترین احساسات نیز تجربه‌ای بیش نیستند. نهایتاً ما دارای عملکردی هستیم که توسط آن تجربه را تجربه می‌کنیم.

بزرگترین محدودیت هوشیاری پاکی و برائت آن است. هوشیاری خیلی سریع گول می‌خورد. هر آنچه را که می‌شنود باور می‌کند. هوشیاری شبیه به سخت‌افزاری است که هر نرم‌افزاری را که در آن قرار دهند اجرا می‌کند. ما هرگز بی‌گناهی و سادگی هوشیاری مان را از دست نخواهیم داد. این سادگی، بی‌تکلفی و اعتماد همیشگی مانند کودکی تأثیرپذیر برای همیشه ادامه خواهد داشت. آگاهی از روی بصیرت تنها نگهبان برای بررسی موشکافانه چنین برنامه‌های دریافتی است.

در طول نسلها به این نکته اشاره شده که همیشه ذهن تمایل به ارتقاء سطح هوشیاری اش داشته است. ذهنی که مشاهده می‌کند فروتن تر می‌شود و شروع به چشم‌پوشی از ادعاهایش در برابر علم لایتناهی می‌کند. در چنین مرحله‌ای پیشرفت و تعالی در آگاهی صورت می‌پذیرد. با تواضع و افتادگی ظرفیتی فراهم می‌شود که فرد به خود خواهد خندید. هر چقدر این روند در او فزاینده تر باشد، کمتر قربانی ذهن می‌شود و بیشتر به فردی ماهر و چیره دست تبدیل می‌گردد.

با این طرز فکر که ما ذهنمان "هستیم"، شروع به دیدگاه جدیدی یعنی ما دارای ذهن هستیم می‌کنیم. در نهایت این ذهن است که دارای افکار، احساسات و عقاید است و سرانجام ممکن است به بینشی برسیم مبنی بر اینکه همه افکارمان از یک پایگاه داده‌های هوشیاری عظیم قرض گرفته می‌شوند و این افکار هرگز مال خودمان نبوده‌اند. سیستم افکار عمومی دارای شرایطی است که دریافت، جذب و شناسایی می‌شود و در گذر زمان با ایده‌های جدید مانند "مد روز" جایگزین می‌شود. هر چقدر که به این مفاهیم گذرا کمتر اهمیت دهیم، ظرفیتشان را بیشتر برای تسلط بر ما از دست می‌دهند و در نهایت آزادی و رهایی رو به پیشرفتِ ذهن و همچنین آزادی و رهایی از ذهن را تجربه می‌کنیم و سپس در برگشت نیز تبدیل به منبعی جدید در خلق خوشی و لذت مان می‌گردد. لذت بایش و وجود داشتن، خود زمانی که فرد در مقیاس هوشیاری صعود می‌کند به رشد و بلوغ می‌رسد.

فصل بیستم و یکم

مطالعه درباره هوشیاری مطلق

فلسفه سنتی، جنبه های مختلف هوشیاری و آگاهی را مطالعه کرده و بیان هوشیاری بعنوان ذهن یا احساس موضوعی در علوم بالینی بوده است. اما ماهیت خود هوشیاری هرگز بصورت بالینی با هیچ مفهوم جامع دیگری بررسی نشده است.

در پزشکی براساس فرض و احتمال، هوشیاری چیزی جز عملکرد ذهن نیست و این در توضیحاتی چون "بیمار هوشیاری اش را بدست آورده" منعکس می شود. این تصور محدود و عادی فرض می کند که هوشیاری پدیده ای فیزیکی و دنیوی یا سیستمی خودآشکار در تجربه چیزی است که درباره آن نیاز به گفتن چیز بیشتر یا فراتری نیست.

تفکر و تعمق همیشگی که بسیار مورد علاقه بشر است این است که بعد از مرگ چه اتفاقی برای هوشیاری بشر می افتد. آیا قدرت زندگی و آگاهی از یک اساس فیزیکی برخاسته می شود؟ آیا بدن، زندگی آگاهانه را حفظ می کند یا این زندگی است که بدن را آگاهانه حفظ می کند؟ نظر به اینکه این سؤال چگونه پرسیده می شود می تواند با ادراک سؤال کننده از علیت تعریف شود و در نهایت سطح هوشیاری او ماهیت جوابش را از پیش تعیین می کند. جوابی که توسط پرسشگر استخراج می شود حاکی از سطح هوشیاری اوست.

برای دانشمند مادی گرا، این سؤال، مهمل و چرند یا پرسشی بی نهایت بیهوده بنظر می رسد. برای افراد دیگر که در قطب دیگر قرار دارند- یا روشنفکران- این سؤال خنده دار است و ادراک محدودی را که آشکار می کند حس شفقت را فرا می خواند. شاید یک انسان معمولی اختیار این را در دست گیرد که با ایمان و باور به این موضوع نگاه کند یا اینکه به آموزشهای معنوی متداول برای پاسخ به این سؤال رجوع کند.

مباحث مختلف درباره زندگی، مرگ و سرنوشت نهایی هوشیاری باید لزوماً کانتکت های متفاوتی را نیز منعکس کنند.

عبارت و اصطلاح معروف و دوجانبه رنه دکارت "من فکر می کنم، بنابراین من هستم" نیز در حقیقت بدینگونه است. "من هستم، بنابراین من فکر می کنم"، زیرا تفکر، خود شکل و فرم است. دکارت در این مورد درست می گفته است، زیرا چیزی که شخص دارد دارای شکل و فرم است و برای اینکه دارای شکل باشد باید از قبل وجود داشته باشد. "من هستم" اظهاری از آگاهی است و گواهی می دهد که ظرفیت برای تجربه، مستقل از شکل و فرم است. دکارت اشاره می کند که هوشیاری هنگامی که در قالب شکل و فرم فرض می شود تنها از وجود خودش آگاهی دارد، اما روشنگران در طول تاریخ با این عقیده مخالف بوده اند و بطور عادی اظهار می کنند که هوشیاری ورای شکل و فرم است و البته همینطور نیز است. در واقع قادر مطلق چیزی متعالی است که شکل و فرم از آن برخاسته می شود. فیزیکدانان عصر جدید مثل دیوید بوهم با تئوری "جهان در لفافه و جهان آشکار" با این موضوع هم رأی و هم عقیده هستند.

بدون هوشیاری هیچ چیز برای تجربه کردن شکل و فرم وجود نمی داشت. به بیانی دیگر می توان گفت که شکل و فرم خود، بعنوان محصول ادراک و با وجودی وابسته، ناپایدار و محدود است؛ در صورتی که هوشیاری همه جانبه، فراگیر و نامحدود است. چگونه چیزی که ناپایدار و دارای شروع و پایانی آشکار است می تواند چیزی خلق کند که تماماً بدون شکل، همه جانبه و قادر مطلق است؟ به هر حال اگر مفهوم خود کلمه محدودیت را ارزیابی کنیم در خواهیم یافت که این کلمه خود، محصول ادراکی است که اصلاً دارای واقعیت ذاتی نیست. پس معما خودش حل شده است. شکل و فرم تبدیل به تجلی و ابرازی از بی شکلی است. از دیدگاه متافیزیک، هوشیاری نمایی از "بودن و وجود داشتن" است و اشاره به تعریف بشر از خود بعنوان انسان دارد. انسانیت، فقط نوعی ابراز و بیان از بودن است.

عملکرد هوشیاری در انسانها موضوع بزرگتری در مطالعه حاضر ما است. اگرچه هوشیاری، نامشهود و غیرهویدا است، اما حالتی ذاتی و باطنی در همه انسانها است. برای نیل به چنین اهدافی مسأله این است که چگونه از لحاظ بالینی رابطه بین هوشیاری و رفتار را در مسیری دقیق و معنادار که بتوان بطور علمی مطالعه کرد توضیح داد. خوشبختانه علم کینسلوژی بطور

قطعی و حتمی، ابراز آگاهی را بطور فیزیکی و با واکنش آنی بدن به حوادث تجربه شده در حصار هوشیاری اثبات می کند. این تکنیک برای ما یک روش شناسی زیبا با نقطه پایانی موزون و بدون اشتباه که می تواند اندازه گیری، ثبت و بطور تجربی دوباره تولید شود را تهیه می کند.

مشخصه های هوشیاری مطلق

چشم انداز هوشیاری ما با مفهوم "خود" یا "خویشتن" هم‌تزار است. هر چقدر معنی و مضمون "خود" محدودتر باشد، مقدار و میزان تجربه کردن کوچک تر است و تأثیرات پارادایمهای محدود از واقعیت در سراسر زندگی فرد دیده می شود؛ برای مثال مطالعات ما در مورد کلمه "فقیر" نشان داده است که فقر تنها شرایط مالی نیست، بلکه می تواند در دوستی، مهارتهای کلامی، تحصیل، امکانات رفاهی و اجتماعی، منابع، سلامت و روی هم رفته سطح شادی و خوشبختی باشد. پس فقیر بودن می تواند بعنوان مشخصه کیفی از تصویری محدود در مورد خود دیده شود که در نهایت منجر به کمبود منابع می شود، پس فقر تنها در مورد شرایط مالی نیست، بلکه سطحی از هوشیاری است. انرژی چنین سطحی از آگاهی در حدود ۶۰ اندازه گیری می شود.

شناسایی و تجربه "خود" می تواند به توصیف از بدن فیزیکی فرد محدود شود. البته ما خواهیم پرسید که چگونه فردی می داند که او دارای بدن فیزیکی است؟ با مشاهده متوجه می شویم که حضور جسم فیزیکی توسط احساس ثبت شده است. اما سؤالی که به دنبال آن می آید این است که آگاهی از احساسات چیست؟ چگونه می توان تجربه کرد که احساسات چه چیزی را گزارش می دهند یا در حال گزارش دادن چه چیزی هستند؟ باید چیزی بزرگتر و فراگیرتر از بدن فیزیکی برای تجربه چیزی که کوچکتر است وجود داشته باشد و آن چیزی نیست جز ذهن. فرد بکمک بدنش شناسایی می کند، زیرا ذهنش در حال تجربه کردن بدنش است. بیمارانی که بخش قابل توجهی از بدن خود را از دست داده اند گزارش می دهند که احساسشان در مورد خود بدون تقلیل باقی مانده است. چنین شخصی خواهد گفت "من هنوز همانی هستم که همیشه بوده ام".

در اینجا سؤالی بوجود می آید؛ چگونه فردی بکمک ذهن می فهمد که در حال تجربه کردن چیزی است؟ با درون اندیشی، تفکر، تأمل و مشاهده می توان شاهد بود که افکار دارای ظرفیت تجربه خودشان نیستند، اما چیزی است فراتر و بنیادی تر از افکار که قادر است توالی افکار را تجربه کند. آن حسی که قادر است شناسایی کند، از خود محتوای افکار جدا است و بدون تغییر باقی می ماند.

پس آن چیست که مشاهده می کند و از کلیه پدیده های ذهنی و عینی زندگی آگاهی دارد؟ این خود هوشیاری است که بصورت هم آگاهی و هم تجربه طنین انداز می شود و هر دوی آنها کاملاً ذهنی و وابسته به تفکر فرد می باشند. هوشیاری با مقدار و محتوا تعیین نمی شود. افکار سیال در هوشیاری بمانند شنای ماهی در اقیانوس هستند. وجود اقیانوس مستقل از آگاهی است. مقدار و گنجایش دریا به هیچ وجه ماهیت آب دریا را تعریف نمی کند. در واقع هوشیاری جسم مشهود را بمانند اشعه ای بدون رنگ، نور و روشن می کند. این ارتباط سنتی از طریق ادبیات دنیا با "نور یا پرتو" می تواند توضیح داده می شود.

تعیین هویت با مقدار هوشیاری برای تجربه "خود" منحصراً محدود و مشروط شمرده می شود. در مقابل، شناسایی از طریق هوشیاری بمنزله آن است که ضمیر حقیقی فرد نامحدود است. هنگامی که برای شناسایی "خود" بر نگاه محدودمان غلبه می کنیم، حس وجودی "خویش" از طریق خود هوشیاری شروع به تشخیص هویت می کند. در واقع این لحظه ای است که به روشنگری رسیده ایم.

یکی از مشخصه های تجربه هوشیاری مطلق، ادراک بی زمانی یا بی زمانی ادراک است. هوشیاری ورای همه اشکال، فرمها و زمان تجربه می شود و حضور آن در همه جا بطور برابر دیده و حس می شود. این حالت بعنوان "وجود داشتن" یا "زیستن" و در ادبیات عرفانی بعنوان "من بودن" توصیف می شود. هوشیاری، جدایی را که نوعی محدودیت ادراک است به رسمیت نمی شناسد. حالت روشنگری برابر با "وحدت و یگانگی" است و جایی است که هیچ اختلاف و دسته بندی وجود ندارد. چنین اختلاف و تقسیم بندی تنها از یک ادراک موضعی برخاسته می شود. این فقط نوعی نقطه نظر اتفاقی است.

توصیفاتی مشابه در طول تاریخ استدلال و اندیشه با مطالعات ویلیام جیمز در تطابق است. در سخنرانی های معروف "گیفورد"، ویلیام جیمز، تجربه هوشیاری را بسیار نادر، بی مانند، غیرقابل توصیف و چیزی "ورای ذهن" بیان می کند. او آن را حالتی از ادراک و دانایی که کامل ولی رها از هرگونه فکر است شرح می دهد. هوشیاری، شمول همگی، فارغ از هرگونه نیاز و خواش و چیزی ورای تجربه کاملاً فردی و شخصی است.

ویژگی دیگر هوشیاری مطلق، توقف جریان افکار و احساسات خیلی معمولی یعنی شرایطی از یک قدرت نامحدود، شفقت، ملایمت و عشق است. در این حالت خویشتن واقعاً تبدیل به خویشتن می شود و در این هنگام آن حس مشایعت که منشأ ظرفیتی برای تجربه حقیقی "خویشتن" را که خود نقطه اوج زدودن محدودیتها در فرآیند خودشناسی است بوجود می آورد.

گامهای لازمی که باید در رسیدن به آگاهی درباره خود بعنوان هوشیاری برداشته شوند با جزئیات دقیق بخوبی در تاریخ ثبت شده است. تکنیکها و رفتارهای متعددی برای سهولت در برداشت موانع و بمنظور بسط آگاهی تجویز و پیشنهاد شده است. این را می توان در رشته های عرفانی گوناگون دید. روند و نقطه مشترک در همه این تکنیکها حذف تدریجی تعیین هویت خود، بعنوان چیزی محدود و فانی است.

روشنگری چیزی است نسبتاً نادر، نه اینکه برای رسیدن به آن باید گامهای لازم برداشته شود و بنابراین پیروی از آن بسیار مشکل است، بلکه روشنگری، شرایط مورد علاقه افراد معدودی بویژه در جوامع مدرن است. بنظر شما اگر قرار بود ۱۰۰۰ نفر را در خیابان متوقف کنیم و از آنها بپرسیم بزرگترین آرزوی شما در زندگی چیست، چه تعداد از آنها پاسخ می دادند "رسیدن به روشنگری"؟

شناسایی معاصر در مورد هوشیاری برتر

روند رشد در میزان علاقه در مبحث هوشیاری بعنوان یک رشته علمی و برای اولین بار توسط کنفرانسی بین المللی با موضوع "به سوی مبنای علمی هوشیاری" به اثبات رسید. این کنفرانس در دانشگاه آریزونا در مرکز علوم بهداشت توسان، آریزونا از ۱۲ تا ۱۷ آوریل سال ۱۹۹۴ برگزار شد که جلسه ای بین المللی با حضور محققان معتبری بود که موضوع آن با تمام رشته های علمی مرتبط می شد. این در حالی است که در میان تعدادی از معرفی کنندگان برجسته و همچنین طیف گسترده ای از موضوعات بسیار تخصصی که به آنها پرداخته شد، پژوهش کمی ورای منطق، عقل و توضیحات مادی از هوشیاری بعنوان پدیده ای کاملاً فیزیکی صورت گرفت.

در حقیقت می توان گفت رویکردها در موضوع هوشیاری به گوناگونی تجربیات انسانی هستند. این کتاب به دیدگاههای مؤثر، مهم و بسیار پیشرفته ای در پژوهشهای مدرن استناد کرده است. بسیار مفید و سودمند است اگر بجهت دستیابی به استنتاجی واضح تر از خودمان نگاهی به سیر تکاملی اندیشه معاصر در این خصوص بیاندازیم.

حضور برخی از انواع هوشیاری بشکلی ساده مشخصه ای در نشان دادن مرز بین آنچه زندگی می کند در مقابل آنچه زندگی نمی کند است. زندگی خود تجلی هوشیاری در شکلی از یک جهان تجربی و قابل مشاهده است. اما کلیت تجربه انسان گواهی می دهد که هوشیاری هم آشکار و هم ناآشکار است. آگاهی از وجود هوشیاری در قالب شکل و فرم بسیار متداول است. آگاهی از هوشیاری مطلق و خالص، چیزی ورای شکل و فرم بسیار استثنایی است.

تجربه هوشیاری مطلق که خود خالی از هرگونه گنجایش و محتوا است بطور مداوم در طول تاریخ بشریت گزارش داده شده است و این گزارشات همیشه یکسان بوده اند. این افراد به چنان مرحله ای از هوشیاری می رسند که تبدیل به آموزگاران بزرگ تاریخ می شوند و رفتار انسانها را عمیقاً تحت تأثیر قرار می دهند. چنین افرادی در طول دوره زندگی کوتاه خود توسط میلیونها نفر در طول هزاران سالی که بصورت متنی و ثبت شده از حیات می گذرد قادر به ایجاد تحقق و ادراکی عظیم می شوند، زیرا این نوع آموزگاران هرگز به دنیای مادی علاقه مند نبوده اند؛ آنها همیشه از طریق حواسشان تجربه کرده اند. به این افراد لقب انسانهای معنوی یا روحانی (اسپریچوال) داده شده است.

قبل از علاقه اخیر دانشمندان به موضوع هوشیاری، مطالعه این مباحث مختص آموزگاران معنوی و دانشجویان شان بود، اما در ۲۰ سال اخیر همانطور که می بینیم این قضیه به بحث مورد علاقه و قابل توجه تعدادی از فیزیکدانان تنوری در رابطه میان فیزیک نظری پیشرفته و جهان غیرمادی تبدیل شده است. عمیق تر شدن تمرکز فرهنگ عامه از سال ۱۹۶۰ حضوری پذیرا از محصولات جانبی و نتایج اتفاقی از پروژه ای عظیم تر از این اکتشاف را در کتابهایی چون "تائوی فیزیک" از فریتزیوف کاپرا یا "روانشناسی هوشیاری" از رابرت اورنستاین که امروزه بعنوان کتابهای نمونه شناخته می شوند خلق کرده است. بطور سنتی گفته می شد که وقوع حالتی برتر در هوشیاری بسیار نادر است. هرچقدر که میدان - ام آن پارادایم جدید، گسترده تر شود، رشد هوشیاری شکل عادی تری به خود می گیرد. نظرسنجی های اخیر نشان می دهند که ۶۵ درصد از پاسخ دهندگان تجربه هایی را گزارش داده اند که در رده امور معنوی و روحانی طبقه بندی می شوند.

علیرغم این حقیقت که دانشمندان بزرگ بسیاری در طول تاریخ بطور شخصی چنین تجارب ذهنی از هوشیاری خالص را که در طول دوره کاری شان اتفاق افتاده است بسیار مهم تلقی کرده اند، اما علم براساس علاقه طبیعی اش به پدیده های قابل مشاهده هرگز مجذوب مفاهیم معنوی بعنوان موضوعات قابل بررسی نشده است... اما پیشرفت و ارتقاء رشته دینامیک غیرخطی کنجکاوی و تفسیر درباره ماهیت وجود و هوشیاری را برانگیخته است. تجلی چنین آثاری را می توان در کتاب "آیا خداوند تاس بازی می کند؟" (ریاضیات آشوب)، نوشته ایان استوارت دید. مفهوم جدید "علم کلیت" به موضوعات معروفی چون "به دنبال جهان شیشه ای" نوشته جان بریگ و "آئینه یابی" از بریگ و اف دیوید بیت تبدیل شد. اخیراً ستاره شناسان، ریاضیدانان، جراحان مغز، عصب شناسان و فیزیکدانان در جریان حیرت آور اهمیت کشفیات اخیر گرفتار شده اند.

غالباً به این نکته اشاره شده است که تا زمانی که بشر زمینه قبلی یا زبانی برای نامگذاری رویداد در اختیار نداشته باشد قادر به مشاهده یا تشخیص رخداد نخواهد بود. این ناتوانی "پارادایم بی بصیرتی" نامیده می شود که همان پیامدهای مستقیم از محدودیتهای زمینه دید است؛ بنابراین

همان توسعه زیربنای فکری جدید است که درون علوم طبیعی نفوذ کرده و به آرامی پتانسیلی در علوم انسانی برای دیدگاه و رویکردهای جدید مثل رشته روانشناسی خلق کرده است.

اگرچه *آبراهام مازلو* خیلی قبل تر در مورد "تجارب اوج" بحث کرده بود، اما جریان اصلی نوشته های روانشناسی هرگز به موضوع خود هوشیاری نپرداخت. به استثنای آثار کلاسیک کتاب "انواع تجربیات مذهبی" نوشته *ویلیام جیمز* که برای مدتی طولانی بعنوان اثری علمی در خصوص روانشناسی هوشیاری چون تجربیات روحانی در نظر گرفته شد. سرانجام روانشناسی فراشخصیتی و رای مرزهای تجربه و روانشناسی بالینی برای بررسی آن دسته جنبه های تجربه انسانی که کاملاً ذهنی بودند قدم گذاشت. زمانی از تجربیات غیرمعمول و توانایی های خارق العاده بعنوان شوخی فریب آمیز یا توهم یاد می شد، اما در نهایت تبدیل به موضوعی در رشته فراروانشناسی شد. برخی آزمایشات، تلاش در جهت مشروعیت بخشی به چنین تجرباتی مثل ادارک احساسات خارق العاده دارند.

اصولاً رشته روانپزشکی از تلاش برای یافتن منشأ ملموس از ناملوس در رفتار و بیماریهای انسان برخاسته شده است. روانپزشکی بعنوان شاخه ای از رشته پزشکی خود را با رشته پاتولوژی یا آسیب شناسی مرتبط می کند؛ بنابراین بطور انحصاری تقریباً با سطوح هوشیاری پایین تر و فیزیولوژی های اعصاب سر و کار دارد. به این ترتیب هوشیاری و آگاهی در بیرون از پارادایم روانپزشکی باقی مانده است.

پزشکانی که در علم پزشکی از یک پارادایم بزرگتر از فرآیند التیام بخشی استفاده کرده و روشهای غیرسنتی را در متدهای درمانی مشمول می کنند پزشکان هولیستیک (جامع نگر) خطاب و نامیده می شوند. این تخصصی است که در ابتدا با لحن متمایز عمل غیرحرفه ای در سیستم پزشکی همراه می شود، اما در گذشته همکاری و کمک افراد پیشگام در این زمینه، مخصوصاً در حوزه هایی چون بهبودی حمله قلبی یا بهره جویی از دعا در افزایش سرعت بهبودی بیماران که جراحی می شوند نیازمند رسمیت شناختن جدی تری بود.

الیزابت کوبلر توجه افراد حرفه ای و همینطور عموم را به پدیده مرگ و تجربه نزدیک به مرگ را که توسط بیماران گزارش داده شده بود جلب کرد. در نهایت تجربه بیرون از بدن تبدیل به موضوعی نسبتاً شایع شد که به تعداد بیماران که تحت جراحی بودند افزوده می شد و آنها از شواهد خود در مورد تمام فرآیند جراحی شان یا چیزهایی که در اتاق عمل گفته شده بود و آنها شنیده بودند بیشتر گزارش می دادند. *تالما ماس* به دلیل کارش با عکاسی *کیرلیان* که پرتوهای منتشر شده توسط ائورا یا رایحه اطراف اجسام در فرکانس بالای میدان الکتریکی مثل اطراف نوک انگشتان را ثبت می کند به شهرت رسید. عکسهای او در مورد انرژی اطراف یک برگ کامل حتی زمانی که به دو نیم تقسیم شده بود ولی همچنان باقی مانده بود کاملاً مشهور است. در

نهایت طب سوزنی نیز جایگاهی در تکریم خود در حوزه بهداشت و سلامت آمریکا بدست آورد. علیرغم اینکه طب سنتی هیچ انرژی دیگری را بجز انرژی مکانیکی، الکتریکی و شیمیایی برسمیت نشناخته است اما بسیاری از پزشکان در حال یادگیری تکنیکهای آن هستند.

روشهای جامع در زمینه دیدهای مختلف از ماهیت هوشیاری انسان نسبت به چیزی که طب سنتی انجام می شود صورت می پذیرند و تأکید آن بیشتر بر التیام و شفادهی بجای درمان است. اگرچه شاید رابطه آنها با پیشرفتهای غیرمنتظره نظری در دهه های اخیر صریح و روشن بنظر نرسد، اما درمانهای جایگزین توسط مراقبان بهداشت سلامت جامع، خواه پزشک، پزشکان جایگزین یا شفادهندگان غیرمتخصص- هرچند بطور گسترده ای از لحاظ رویکرد و روش با هم متفاوتند- بکار گرفته شده است و همه آنها دارای عنصری مشترک هستند. کلیه روشهای جامع براساس تکنیکهایی هستند که پروتوپلاسم را بعنوان مثال تحت تأثیر قرار نمی دهند، بلکه میدان انرژی ای که بدن انسان را احاطه کرده است و بدن را شرطی می کند تحت تأثیر قرار می دهد.

خارج از دامنه و حوزه پزشکی، موفقیت فوق العاده نهضت خودیاری ۱۲ قدم که مکرراً به آن اشاره کرده ام بشکل مؤثری تعیین کرد که التیام بخشی و شفا می تواند با تمرین اصول و قواعد هوشیاری به ارمغان آورده شود. نکته مهم در ظرفیت برای التیام بخشی شرایط ناامیدکننده ای که توسط کارل یونگ با رولند هزارد شناخته شد این است که اولین حلقه زنجیر بطور متمایز همان طور که در زنجیره طولانی درمان که امروزه در سراسر جهان تبدیل به نهضت الکلی های گمنام شده است، در قلمروی هوشیاری های بالاتر قرار می گیرد. تجربه عمیق معنوی بعنوان امید و پشت گرمی توسط یونگ به رولند هزارد سپرده شد. چنین تجربه ای بعنوان تحولی روشن گرایانه، جوهره پیامی بود که به بنیانگذار الکلی های گمنام- بیل ویلسون- واگذار شد. قابل توجه است که بیل ویلسون الکلی های گمنام را بعنوان "زبان قلب" معرفی و توصیف کرد.

همه این اثرات، باقی مانده پیشگام نظری و کاربردی فرزاندگی بشر که به تصویر کشیده شده است می باشند و دارای یک نقطه همگرا هستند یا بهتر است بگوییم که همه آنها از لحاظ مبدأ دارای نقطه مشترکی هستند. مکاشفه بیل ویلسون از عمق ناامیدی از یک مفهوم عقلانی یا تمرکز برای درون نگری حاصل نشده بود، بلکه از جهشی در هوشیاری، جابجایی از مکان خویشتن به حضور بی نهایت روشنایی و قدرت حاصل شده بود. اینکه چنین تجربه متحول کننده ای منجر به بهبود میلیونها نفر شده است کاملاً گواه میدان انرژی که معادل ۶۰۰ یا بالاتر اندازه گیری می شود است که همان سطح مقاطع هوشیاری از فرم و شکل به بی فرمی و بی شکلی است.

این قدرت بی فرم یعنی قدرت برتر نهضت سراسری ۱۲ قدم، پایه و اساس درمان میلیونها انسان است و سرچشمه همان قدرتی است که شاخه های گوناگون از کاوشهای فکری نتوانستند آن را به کامیابی سوق دهند و در نهایت مجبور به عقب نشینی شدند. این همان قدرت هوشیاری مطلق است.

فصل بیستم و دوم

کشمکش معنوی

اینک زمانی است که دوباره می توان امر خطیر کشمکش معنوی انسان را به کمک درک معنای هوشیاری که تا به حال به آن پرداخته ایم تفسیر کرد. هوشیاری مطلق که بعنوان "بودن" یا "بایش" توصیف شده، نیرویی بالقوه و بی نهایت و یک منبع انرژی است از تمام موجودیت و هستی که توسط خداوند و الوهیت شناسایی می شود. در درون این نیروی بالقوه است که ناآشکار تبدیل به آشکار می شود؛ مثل آواتارهایی چون بودا و مسیح که کالیبره انرژی آنها ۱۰۰۰ یعنی بالاترین سطح انرژی تعیین شده است. این افراد طرحهای مجذوب کننده ای از یک نیروی بسیار عظیم را بر پا می کنند که ذهن را با ظرفیت هولوغرافی اش که بطور جهانی به میدانهای مجذوب کننده واکنش نشان می دهد مشمول می کند.

آنچه که از اهمیت کمتری برخوردار ولی همچنان بسیار مهم است، معلمان آگاه و در عین حال معمولی هستند که مسیر رسیدن به خودشناسی را تدریس کرده اند. این "نفس" یا "خود" توسط روشنگران در طول تاریخ بعنوان چیزی لایتناهی، بدون شکل، بدون تغییر، در همه جا حاضر، ناآشکار و آشکار توصیف شده است. اینجا یگانگی، وحدت و الوهیت در همه چیز بشکلی غیرقابل تشخیص از خالق که قدرتش در حوزه انسانی بصورت میدان مجذوب کننده غول پیکری است وجود دارد. این میدان هر تنوعی را شامل می شود (آزادی اراده)؛ بنابراین همه مسیرها به "من"

یا خویشتن هدایت می شود. معمولاً در مطالعات ما این آموزه ها و نیز امور دیگری که با این موضوع سروکار دارند در سطح انرژی ۷۰۰ هستند.

در میدان انرژی ۶۰۰ افکار معمولی متوقف می شوند. و رای روند خطی زودگذر و جسمانی، موجودیت و هستی بعنوان ادارک و آنچه که در همه جا حاضر است و قابلیت غیردوگانگی دارد مشاهده می شود، زیرا موجودیت هیچ موقعیت و مکانی ندارد. در این مرحله، دوگانگی "من/تو" و نتایج توهم زای آن در مورد جدایی نابود و ناپدید می شوند. این حالتی از صلح و آرامش و و رای همه ادراکات است، چیزی لایتناهی و عشقی بی قید و شرط. در واقع چیزی همه جانبه و فراگیر است، دانشی است نامحدود که در همه جا حاضر و دارای قدرتی مطلق است. در این حالت، همزمانی و انطباق با خویشتن اتفاق می افتد؛ نوعی آگاهی که در آن آشکار با ناآشکار یکی می شود.

می توان گفت حالات عرفانی و معنوی حقیقی در سطح انرژی حدود ۵۰۰ (عشق) ظاهر می شوند و تا ابد ادامه دارند. غالباً معلمانی که در سطح انرژی بالاتر از ۵۰۰ و ۶۰۰ قرار دارند بعنوان افراد قدیس شناخته می شوند و معمولاً حالت هوشیاری آنها با عناوینی "والا و رفیع" توصیف می شود.

این تجربه ای معمولی برای سالکان مسیر روشنگری است که با کمک و حضور معلمانی که سطح انرژی ۵۵۰ یا بالاتر دارند، به چنین حالات والا و رفیعی نائل می شوند. این اتفاق به دلیل روند "کششی" است که با تسلط و کشش میدان مجذوب کننده قوی تر اتفاق می افتد. این حالت، برای سالکان در خارج از میدان انرژی والا معلم پایدار نمی گردد. سالکان معنوی که در این مسیر به جایگاه بالایی نائل شده اند هنگامی که به روشنگری دست می یابند اغلب در درون و بیرون این حالت یعنی در "حضور محبوب و معشوق" دچار نوسان می شوند. از بین رفتن حالت بالاتر و نزول به حالتی پایین تر در هر دوی ادبیات شرق و غرب به "غم و اندوه روح" شناخته شده است.

کارهای معنوی و روحانی مانند همه حرفه هایی که در آن حالات مشتاقانه شدید با تمرکز بالا وجود دارد مانند ورزش، پر زحمت است و اغلب نیازمند ارتقاء ابزاری خاص در انجام یک سری امور از جمله هدفی بسیار متمرکز و نیز مراقبه ای پایدار است. سختی کار درونی در این است که نیازمند تلاشی زیاد در گریز و رهایی جویی از جاذبه های مأنوس میدانهای مجذوب کننده پایین تر و حرکت به سمت میدانهای انرژی بالاتر است. برای اینکه بتوان از این کشمکش رهایی یافت تقریباً در همه ادیان دیده می شود که برای مقابله با قرارگیری فرد در معرض میدانهای انرژی پایین محدودیتهایی را ترویج می دهند. این از نوعی نقطه نظر و دیدگاه استبدادی است که

چنین خطایی بعنوان "گناه" در نظر گرفته می شود، در صورتی که از یک دیدگاه سخی و آزادی خواه، این هوسرانی بشر در میدانهای انرژی پایین بعنوان قصوری قابل بخشش پذیرفته می شود.

معمولاً گرایشات، احساسات و مشخصه های رفتاری میدانهای انرژی زیر ۲۰۰ بعنوان موانعی بر سر راه تجربه حالات روحانی و معنوی بشمار می آیند. سیستم کلاسیک چاکرا که از سوی افراد روحانی و قدیس بسیاری به رسمیت شناخته شده است با نقشه هوشیاری که در مطالعات ما به تصویر کشیده شده اند مرتبط است. **سطح انرژی ۶۰۰ مربوط به چاکرای تاج، ۵۰۰ چاکرای قلب و تا سطح انرژی ۲۰۰ مربوط به شبکه خورشیدی است.** این در حالی است که گرایشات و احساسات پایین تر همچون کینه، حسادت، خشم و غیظ به **چاکرای طحال** مرتبط می شوند. **چاکرای ریشه** با بقای حیوانات و جذب آنچه که مانع پیشرفت معنوی است ارتباط دارد؛ بنابراین همه آموزه های معنوی و عرفانی در واکنش به مادی گرایی و دنیاپرستی پند و اندرز می دهند. آنها به دفعات اشاره کرده اند که باید از وابستگی به پول و امور شهوانی خودداری کرد.

مناطق پایین تر نیز مرکز اعتیاد هستند. فرد می تواند در هر یک از این سطوح پایین دچار تثبیت شود. امروزه تقریباً همه میدانهای انرژی و رفتارهای وابسته به آنها منجر به افزایش **گروههای مخصوص خودیاری** شده اند. آنها بر این عقیده اند که با فقدان گرایشات معنوی، بهبودی و ترمیم بسیار بعید است.

معمولاً در برنامه افزایش سطح هوشیاری یک توافق نظر جهانی وجود دارد که تا زمانی که فرد حقیقت را نگوید، ضعیف و ناتوان باقی می ماند. همه گروههای خودیاری معنوی گرا به این قدم اول نیازمند هستند. آنها با این عقیده که وجود یک ذهن باز و متمایل به بهبود، پیش نیاز لازم برای پیشرفت است موافق هستند. بعبارت دیگر فرد برای پیشرفت در رسیدن به رهایی و شفا باید حتماً به سطح انرژی ۲۰۰ رسیده باشد. درنگ در درون تأثیرات میدان زیر این سطح انرژی موجب خطر واقعی در بوجود آمدن مشکلات عمیق پیاپی می شود، بطوری که فرد توان فرار از آن را نخواهد داشت. هرچند همیشه به این صورت نیست و تاریخ موارد زیادی از افرادی را که گریبان گیر مشکلات عمیق و سلسله وار شده و ناگهان با دستیابی به یک سطح هوشیاری بالا بر مشکلات فائق شدند را نشان داده است.

هنوز چنین پیروزیهای ناگهانی در جامعه مدرن به چشم می خورد. همانطور که قبلاً دیدیم تجربه دقیق *بیل ویلسون* بود که منجر به تأسیس الکی های گمنام شد. این تجربه دارای مشخصه ای معمولی است که بنظر می رسد با تغییر و تحول هوشیاری و آزادی از مصیبتهای میدانهای مجنوب کننده پایین و پدیداری یک سطح آگاهی بالاتر حاصل شده باشد. این نوع تجربه توسط آن دسته که اعتیاد چندانی به الکل نداشتند هنوز گزارش نشده است.

همان گونه که نفوذ یا نتایج میدانهای انرژی بالا تأثیرات آنابولیک و اثربخش مثبتی بر روی فرد دارند، نفوذ میدانهای انرژی پایین نیز می تواند تأثیرات کاتابولیک و مخربی داشته باشند. یک مثال متداول در فرهنگ امروزی تأثیر برخی موسیقی های پاپ و پر خشونت است. در میان افراد تحت آزمایش دیدیم که سبک پانک راک، ید راک (موسیقی راک مرگ) و موسیقی رپ گانگستر منجر به ضعیف شدن افراد تحت آزمایش می شد که تصدیق و تأییدی بر مشاهدات و مطالعات دکتر جان دایموند بود که پیش از این صورت گرفته بود. براساس گزارشی در نشریه *آریزونا ری پابلیک* (۴ جولای ۱۹۹۴) و در مطالعه ای که اخیراً بر روی دانش آموزان صورت پذیرفت، دکتر جیمز جانسون از دانشگاه کارولینای شمالی دریافت که موسیقی رپ موجب پرورش استعداد و تحمل خشونت و همچنین ترویج مادی گرایی می شود و در عین حال علاقه فرد را در کسب تحصیلات علمی و موفقیت های بلندمدت کاهش می دهد.

تجربه ای مشترک که در کلینیکها و گروه های درمانی مشاهده می شد این بود که مصرف کنندگان مواد مخدر تا زمانی که به گوش دادن به موسیقی راک هوی متال ادامه دهند قادر به دستیابی به بهبودی نیستند یا حداقل بهبودی از بیماری بسیار سخت می گردد. در حقیقت پیگیری و بررسی یک ساله بیماران بستری و سرپایی معتاد به کوکائین در *سدونا ویلا*، شعبه ای از بیمارستان *کمل بک* در شهر *فونیکس آریزونا* نشان داد که حتی یک نفر از کسانی که به موسیقی خشونت آمیز و منفی گوش می داد بهبود نیافت. گروه های خودیاری برای معتادانی که پی در پی مصرف مواد مخدر دارند توصیه می کنند که از نفوذ و تأثیر شیوه سابق زندگی خود- همان میدانهای انرژی- خودداری کنند. معتادان دریافته اند که ترک مواد به تنهایی کافی نیست، بلکه برای ترک نیاز به تاخت و تاز علیه **الف** ← **ب** ← **ج** اعتیاد وجود دارد و تا زمانی که نتوانند با اراده شان متعهد شوند که تأثیرات این میدانها را بطور کامل ترک کنند قادر نخواهند بود از مشکلات میدانهای انرژی پایین یعنی **الف ب ج** اعتیاد بگریزند.

معتادانی که بهبود حاصل می کنند هنگامی که میدان انرژی برنامه های خودیاری را رها می کنند نسبتاً دوباره وضعیت قبلی شان عود می کند. کناره گیری از دایره قدرت دیگر افراد گروه و این ادعا که "من می توانم خود به تنهایی این مسیر را بروم" نشانه های بد و خطرناکی از عود و برگشت پذیری بیماری است زیرا که نشانی از نفوذ غرور و تکبر با سطح انرژی ۱۷۵ دارد که به هر حال قدرتش کمتر از میدان انرژی لازم برای شفایابی است.

البته همین قاعده در جهات دیگر بکار گرفته می شود. برای دستیابی به هوشیاری باید در جستجوی قدرتمندترین طرحها و میدانهای مجذوب کننده بود. در اینجا نیز دوباره کلید موفقیت، اراده یعنی تکرار ثابت عملی است که فرد انتخاب کرده است که منظور همان وابستگی حساس در نظریه آشوب در راههای اولیه در مسیر پیشرفت معنوی است. در کلیه اصول معنوی و عرفانی، ابزاری که می تواند فرد را به آگاهی و هوشیاری برساند، رغبت و اشتیاق توصیف شده است. در

کلیه اصول عرفانی و معنوی آنچه که می تواند شخص را به آگاهی و هشیاری برساند چیزی نیست به جز رغبت و اشتیاق. تاریخ آنچه را که بصورت بالینی، سلامتی معرفی می کند نشان داده است. تمایل مداوم و ماندگار منجر به فعال شدن میدانهای مجذوب کننده جدید (میدانهای انرژی بالاتر) می شود و به شخص این امکان را می دهد تا میدانهای قدیمی (میدانهای انرژی پایین تر) را کاملاً ترک کند. ممکن است دریابیم که میدان مجذوب کننده ضعیف تری در حال نزدیک شدن به میدان مجذوب کننده بزرگتری است؛ در این حالت معرفی عنصر سوم که همان آزادی اراده و نتیجه قطعی انتخاب و تکامل است بطور ناگهانی تقاطعی خلق می کند و منجر به تغییر می شود.

در فلسفه معنوی شرق پذیرفته شده است که سالک یا مرید به تنهایی و بدون مساعدت گورو یا راهنما بعید است موفقیت چندانی حاصل کند. تجربه الکی های گمنام این است که یک الکی واقعی بدون کمک حامی نمی تواند به بهبودی دست یابد. در ورزشها نام مربیان بزرگ همیشه بعد از مسابقات تکرار می شود، زیرا وجودشان تأثیری الهام بخش در خلق حداکثر تلاش را دارد. یک سالک می تواند با تمرکز کامل بر معلم و نهایتاً همترازی با میدان انرژی او پیشرفتهایش را برانگیزد. در آزمایشات بطور مکرر نشان داده شد که تجسم تصویر یک معلم روحانی در ذهن منجر به این می شود که فرد تحت آزمایش بدون در نظرگیری سیستم اعتقاد شخصی اش قوی عمل کند.

طبیعت خود تغییر در کشمکش معنوی برای دگرذیبی شخصیتی در فرد همیشه و رای قدرت خود جستجوگر است. قدیسان بزرگ مانند فرنیسیس آسیسی معمولاً اظهار داشته اند که فقط کانالهایی از یک قدرت بالاتر و برتر بوده اند. آنها برای ابتکار شخصی در دسترسی به موقعیتشان هیچ اعتباری قائل نشده اند و آن را تنها منسوب به فضل پروردگار دانسته اند. این تصویری از یک ابزار دقیق را در اختیار قرار می دهد که چگونه فرد تازه واردی که از یک سطح آگاهی پایین خود را تحت تأثیر سطح آگاهی بالاتر قرار می دهد برطبق خاصیت نفوذ و حلول شروع به تغییر و دگرگونی می کند. حتی ناظران رویدادهای علی، اغلب به فقدان وساطت آشکار که مسئولیت این تغییرات را بعهده دارد و بطور نامرئی بر شخص اثر می گذارد اشاره می کنند.

بنابراین هنگامی که کسی تحت تأثیرات میدانهای انرژی پایین به میدان انرژی بالاتر حرکت می کند اغلب ادعا می شود که معجزه رخ داده است، اما قضاوت ناشی از بدبختی و سطحی نگری در این است که تنها تعداد کمی می توانند از میدانهای انرژی که قادرند بر رفتارشان تسلط یابند رها شوند. برنامه معنوی محبوب رایج به نام "خط سیری در معجزات" به این دلیل طراحی شده است که رسیدن به این رهایی را ساده تر کند. هدف از این دوره روانشناسی معنوی،

فراهم آوری زمینه لازم در تسریع بخشی به جهشی ناگهانی در هوشیاری از طریق تشویق به تغییر کلی قوه ادراک است. در روشی سنتی تر، عبادت و مدیتیشن نیز نقطه ای در عزیمت از میدان انرژی پایین تر به میدانهای انرژی بالاتر را فراهم می کند.

پزشکانی که سطح انرژی شان را افزایش داده اند و به سطح انرژی ۵۰۰ و بالاتر رسیده اند تبدیل به شفادهندگان مقتدری می شوند. آنها چنان موفقیت‌های قابل توجهی در روش درمان بدست می آوردند که دیگران قادر به دستیابی چنین نتایجی نیستند و این خود منجر به تولید داده های متناقض در بسیاری از مطالعات دوسر کور می گردد. چنین ناسازگاریهای غیرقابل شرح نشانه مداخله قدرت است که با توضیح علی و روالی روزمره که بر پزشکی مسلط است قابل توصیف نیست. در یک جهان هولوگرافیک هر رخدادی به تنهایی نتیجه دیگر رخدادهای جهان است. رویدادهایی از این قبیل به خودی خود هیچ وجود واقعی ندارند.

دستیابی به درک و خرد محض، نشانه های بزرگی از تاریخ فرهنگی است. آنها بشر را ارباب محیط خارجی خود و تا حدی در سطح فیزیکی ارباب محیط داخلی دانسته اند. اما این درک و خرد دارای محدودیتهای خاص خود نیز است. مهارت عقلانی در سطح انرژی ۴۰۰ برای کسانی که در سطح انرژی ۳۰۰ هستند بسیار خیره کننده و رشک آمیز است که بسادگی برای کسانی که خود را به مرحله فراتر ارتقا داده اند نمایان می گردد. از یک چشم انداز بالاتر بسیار واضح است که چقدر این شیفتگی در مورد خود می تواند خسته کننده، بدیهی و بیهوده باشد. عقل گرایی آئینه ای از غرور و پوچی ذهن است و نهایتاً تنها چیزی که باقی می ماند چیزهای کسل کننده ای برای مشاهده هستند تا اینکه فرد به تحسین خود بپردازد.

عقلانیت، این منجی بزرگ که ما را از نیازهای طبیعی پست ترمان رها می کند بازرس سخت گیری است که منکر گریز به سطحی بالاتر و فراتر از عقل می شود. برای کسانی که تحت تأثیرات سطح انرژی ۴۰۰ قرار دارند عقل بمانند یک سرپوش عمل می کند، سقفی که حد و مرزها را مشخص می کند و مانع رسیدن به تکامل معنوی می شود. قابل توجه است که تعداد بسیار زیادی از افراد مشهور تاریخ مثل دکارت، نیوتن، انیشتین و بسیاری دیگر در سطح انرژی ۴۹۹ قرار دارند که نقطه چسبندگی و مانع بسیار بزرگی است. در این حالت مبارزه در غلبه بر آن جزء شایع ترین امور و اغلب طولانی ترین راه برای کشمکش معنوی است.

بعید نیست که بسیاری از دانشمندان استثنایی که کاملاً درگیر تأثیرات میدان انرژی عقل و خرد قرار گرفته اند به ناگهان از این مانع عبور کنند و به قلمروی تمامیت جهانی وارد شوند،

همانطور که سعی کرده ایم نشان دهیم دنیای معنویت منطبق بر دنیای غیرقطعی علم و نظام غیرخطی است. تحقیقات ما در حقیقت به جهتی طراحی شده اند که هضم و شناخت منطقی پدیده های معنوی را برای کسانی که عمدتاً بصورت خطی استنتاج می کنند و به سبک و روش چپ مغزی عادت کرده اند آسان تر گرداند.

شاید ساختار نقشه ای از آناتومی هوشیاری بتواند تا حدودی طبیعت علت و معلولی نهایی را با به تصویر کشیدن اینکه قدرت آفرینش از بالا به پایین حرکت می کند و نه از پایین به بالا روشن تر کند.

ما بدین امیدیم که بدون تعصب به خواننده در روند آشکارسازی خود کمک کنیم. در حقیقت خواست ما بر این است که خواننده را نه به سمت توهمات که با منطق تعیین شده اند، بلکه به سمت و سوی یک هوشیاری سراسری راهنمایی کنیم. در مطالعه انجام شده ما، این تمامیت فرد است که به محرکهای آزمون واکنش نشان می دهد. اگرچه ذهن فرد تحت آزمون ممکن است از جریانی که در حال پیشرفت است آگاه نباشد، اما در مجموع بایش و بودن فرد قطعاً وجود دارد، در غیراین صورت هیچ ثبات و استحکامی در یافته های ما وجود نمی داشت. مشاهدات معلمان معنوی که به درجات والایی نائل شده اند خاطر نشان می کنند که مرید و سالک تنها باید کشف کنند... آنچه را که از قبل می دانسته اند.

فصل بیستم و سوم

جستجوی حقیقت

گرچه ممکن است در ابتدا خیره چشمی بنظر آید اما باید بپذیرفت که برای اهداف روزمره، حقیقت هر آنچه که هست- بصورت شخصی، درونی و ذهنی- فقط در سطح فعلی ادراک فرد می تواند متقاعد کننده باشد. در سطح هوشیاری های پایین پیشنهادات، هرچند غیرمنطقی، نامعقول و بی اساس که نه از لحاظ فکری قابل اثبات و نه از لحاظ عملی قابل نمایش دادن باشند، درست و حقیقی بنظر می رسند. این پدیده فقط به افراد افراطی، تندرو و گروه های حزبی محدود نمی شود؛ بلکه در نگاهی جزئی و بمراتب خیلی بیش از آنچه که تمایل داشته باشیم بپذیریم، افراد بی گناه بخاطر شهادت شاهدانی که به روشنی غیرمنطقی و مغرضانه اند، محکوم و زندانی می شوند و بطور جهانی پایه و اساس جنگ های چندین ساله (مانند جنگ های اسلاو یا شرق میانه) باوری احمقانه است درمورد عدالت انتقام که عملاً جنگ بی پایان را تضمین می کند.

با چند مورد استثنا حتی ادیانی که ظاهراً نمایندگی آموزه های عیسی مسیح، سرور صلح و آرامش را بر عهده دارند هرگز جنگ و کشتن انسانهای دیگر را در شرایط قابل توجیه ممنوع نکردند. البته قابل توجیه برای آن کسانی که دست به کشتار دیگران می زنند، در غیراین صورت قربانیان این کشتار احتمالاً چنین چیزی را قابل توجیه نمی بینند و از آن تقدیر نمی کنند. اگر تجزیه و تحلیل عامل بحرانی را برای کالیبره کردن تکامل و آموزه های معنوی در طول زمان به مرحله اجرا درآوریم، می بینیم که رفتارهای ضد و نقیضی که دقیقاً نقطه مقابل اصول اساسی ایمان هستند

کمتر تعجب آور بنظر می رسند. بیایید با این پرتوی جدید نگاهی به برجسته ترین آموزه های دینی دنیا بیندازیم.

مسیحیت

قبلاً مرتبه حقیقت با حضرت عیسی در سطح انرژی ۱۰۰۰ به تفصیل شرح داده شد. این بالاترین سطحی است که می توان بدست آورد و به آن نائل شد. در قرن دوم مرتبه حقیقت اعمال آموزه هایش به ۹۳۰ و در قرن ششم به ۵۴۰ کاهش پیدا کرد. در دوره جنگهای صلیبی و در اوایل قرن یازدهم به ۴۹۸ نزول کرد. علت کاهش عمده آن در سال ۳۲۵ بعد از میلاد ظاهراً بخاطر گسترش سوءتعبیرآموزه ها که از شورای نیقیه نشأت می گرفت بود. برای دانشجویان تاریخ مذهبی مرتبه حقیقت و سطح انرژی مسیحیت قبل و بعد از *پُل*، *کنستانتین*، *آگوستین* و غیره جالب بنظر می رسد.

باید به این نکته اشاره کرد که ترجمه لامسا (از زبان ارامی) از کتاب عهد جدید دارای سطح انرژی ۷۵۰ و نسخه پادشاه جیمز (که از زبان یونانی ترجمه شده است) دارای سطح انرژی ۶۴۰ است. همان طور که در بین ترجمه های متفاوت طیف گسترده ای از اختلاف وجود دارد، به همین نسبت تفاوت عمده ای نیز در اعمال دین مسیحیت وجود دارد و دیده می شود. خیلی از عقیده های دینی مهم مانند کلیسای کاتولیک روم، اصول و انتقادات کلیسای انگلیس، علم مسیحی و بسیاری از فرقه های کوچک مثل فرقه کویکرها دارای سطح انرژی بالای ۵۰۰ هستند. تفاسیر تخصصی از جمله کتابهای معاصر "خط سیری در اعجاز" یا کتاب "عرفان مسیحی قرن چهاردهم" از *مایستر اکهارت* دارای سطح انرژی ۶۰۰ است. از سویی در دین اسلام، گروههای بنیادی شدید با برنامه های سیاسی ارتجاعی، صریح و روشن می توانند آن را به کمترین سطح انرژی چون ۱۲۵ برسانند.

بودیسم

مرتبه حقیقت آموزه های بودا در اصل دارای سطح انرژی ۱۰۰۰ است. در قرن ششم پس از میلاد، مرتبه حقیقت اعمال آموزه های او توسط پیروانش به حد میانی ۹۰۰ کاهش پیدا کرد. آموزه های این دین کمتر از هر دین دیگری رو به وخامت گذاشته است. *هینایانا* یکی از دو شاخه دین بودا که رسانگر کمتری است، هنوز دارای سطح انرژی ۸۹۰ است. *مهائانه* شاخه دیگر این دین (رسانگر بزرگتر) دارای سطح انرژی ۹۶۰ و *دین بودیسم* دارای سطح انرژی ۸۹۰ است.

هندوئیسم

آموزه های *اُرد کریشنا* دارای سطح انرژی ۱۰۰۰ است، اما در طول زمان ضعیف شده است، ولی مرتبه حقیقت اعمال دین در حال حاضر هنوز دارای سطح انرژی ۸۵۰ است.

یهودیت

آموزه های حضرت ابراهیم دارای سطح انرژی ۹۸۵ است. اعمال دینی که در زمان حضرت موسی جاری بود دارای سطح انرژی ۷۷۰ بود. این همان سطح انرژی و مرتبه حقیقت کتاب تورات است. یهودیت امروزی دارای سطح انرژی ۴۹۹ است. *کابالا* دارای سطح انرژی ۷۲۰ و *زوهر* ۷۳۰ است.

اسلام

سطح هوشیاری حضرت محمد ۷۴۰ بود و قرآن دارای سطح انرژی ۷۲۰ است. اظهار پذیرش، دوست داشتن و آرامش درونی شالوده اسلام است، اما سیر تکاملی اعمال اصول عقاید تعصب آمیز از همان ابتدای امر با سیاستهای گسترش ارضی در شکلی به نام جهاد و جنگهای مذهبی در هم تنیده شد. مرتبه حقیقت آموزه های اسلامی در اواخر دوران جنگهای صلیبی شدت کاهش پیدا کرد و در عصر جدید، صعود جنبش ملی مذهبی متعصب، ذات روحانی و معنوی این مذهب را سرعت فرسوده کرده است. در حال حاضر مرتبه حقیقت آموزه های بنیادگرایی اسلامی و نظامی دارای سطح انرژی ۱۳۰ است.

هنگامی که به کاهش مرتبه حقیقت ادیان بزرگ جهان نگاه می کنیم متوجه می شویم که آن چیزهایی که جزء "بین" ترین ها هستند، در طول اعصار به نسبت خالص باقی مانده اند، در حالی که آن چیزهایی که بیشتر "ینگ" هستند (درگیر با امور دنیوی) بطور قابل توجهی تخریب شده اند، تا جایی که جریان تندروی و افراط گرایی شبه نظامی و تهاجمی ترین دین، به زیر سطح بحرانی ۲۰۰ فرو رفته است. به نظر می رسد که هرچقدر عقیده و طریقت دوگانه تر باشد، میزان آسیب پذیری به سوء تعبیر بیشتر است.

دوگانگی و شکاف بین اعتقاد، عمل و عدم تعلق، مرتبه های حقیقت را افزایش می دهند. هنگامی که چنین چیزی اتفاق می افتد، ذات روحانی و معنوی در ترجمه به بیان فیزیکی می تواند اشتباه گرفته شود؛ بنابراین این تصور می تواند مثل سرباز مسیحی و با ترجمه تحت اللفظی تحریف شده تبدیل به توجیهی برای یک قاتل میدان جنگ شود.

هندوها دچار این خطا و سردرگمی در تعبیر نشدند. جنگی که در اوایل کتاب *بهاگواد گیتا* توصیف شده است هرگز اینگونه سوء تعبیر نشد که *کرد کریشنا* گفته است پیروان یا مؤمنان در جنگ واقعی باید شرکت کنند. عقیده بودا نیز بسختی مستعد ابتلا به چنین تحریفاتی می تواند باشد. عقاید او مبنی بر این است که علت درد و رنج، جهالت و نادانی است و تنها وظیفه هر کسی غمخواری و شفقت است.

سقوط آموزه های معنوی بلندمرتبه به دلیل سوء تعبیرشان توسط کسانی است که کمتر به مرحله روشننگری رسیده اند. هر سطحی از هوشیاری ظرفیتهای محدود خود را در درک و فهم از پیش تعریف می کند. تا زمانی که فرد خود به مرحله روشننگری نرسیده باشد یا اینکه حداقل سطوح بالای هوشیاری را تجربه نکرده باشد، تمام آموزه های معنوی به مانند شایعه باقی می مانند و بنابراین در معرض تحریف و سوء تفاهم خواهند بود. کتاب مقدس می تواند نقل قولی برای توجیه هر موقعیتی باشد. افراد صالح بخاطر عدم تعادل در دریافت و ادراکشان و همچنین عواقب بی تفاوتی نسبت به خشونت های اخلاقی همیشه خطرناکند. همیشه در درون هر دینی فرقه های بنیادگرا پایین ترین سطح انرژی را دارند و گاهی اوقات دارای سطح هوشیاری مشابه و برابر با جنایتکاران دارند، از نشانه های آنها بی خردی و افراط گرایی خود محورانه است. اما با ۸۵ درصد از جمعیت مردم که در زیر نقطه بحرانی ۲۰۰ قرار دارند لغزش و خطا به آسانی منتشر و بسادگی در سراسر جهان پذیرفته می شود.

آیین های دینی و فرقه ها تکثیر می شوند، زیرا عموم مردم هیچ معیار عینی که بتوانند براساس آن حق را از باطل جدا کنند ندارند. با استفاده از ابزارهای این مطالعه ممکن است بتوان هر جنبش ظاهراً معنوی را که زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ است شناسایی کرد. همانطوری که پیش از این دیدیم فرقه ها جدا شده یا از دین برگشته نیستند. آنها نیز بعنوان زیرگروه های ادیان بزرگ دنیا رشد می کنند و نسبت به قصد و نیت خود خرابکاریهای لازم را نیز انجام می دهند. فرقه ها نیازی ندارند که بطور رسمی مذهبی باشند. البته آن دسته از فرقه ها که براساس عقاید ضد الوهیت به نام شیطان پرستی شکل می گیرند، ضد دین هستند. این فرقه ها همان طور که خود را با نقض و برگشت پذیری از اصول بی خطر و ملایم تعریف می کنند هیچ دستور کار مذهبی صریح و روشنی ندارد و همیشه به آشکال مختلف با ما بوده است. همان طور که همیشه بالا دلالت بر پایین و روشنی دلالت بر تاریکی دارد، جستجوی سازماندهی شده بشر برای حقیقت و تعهدش در دستیابی به سطح معنوی بالاتر نیز دلالت بر گستره سازمانی اجتماعی دروغ و کذب و همچنین

دلالت بر واگذاری و سرافکنندگی به پایین ترین میدان انرژی را دارد. بررسی ماهیت "ضد دین" در حقیقت، یک قدرت بسیار مخرب از انرژیهای منفی را نشان می دهد. متأسفانه مثالهای زیادی در این خصوص در دست است.

مظاهر و تله اندازی های شیطان پرستی بعنوان یک مُد در خرده فرهنگ متداول جوانان رشد می کند. برای مقدمه زمینه را برای اعمال یک موسیقی آشکار فراهم می کند، اما اصول و قواعد آن در تزئینات، تجملات و تله گزاری، بطور مجازی و ضمنی است و بشکلی تلویحی فهمانده می شود. اصول آن در حقیقت زائیده میدانهای مجذوب کننده است. تأثیرات و نتایج آن بر رفتار معمولاً برای هر روانپزشک بالینی بسیار آشنا و مأنوس بنظر می رسد. تخریب میدان انرژی بمانند بیماری در همه جا گسترش پیدا می کند. قربانیان نسبت به تمایز بین نیک و پلید به مرحله بی حسی می رسند. این یک وارونگی هنجاری و ارزشی است که می تواند از طریق بالینی مورد بررسی قرار گیرد. این عادت و روند همیشگی به مرور زمان بر مریدین ها یا همان سیستم طب سوزنی اثر می گذارد و آن را تخریب و از بین می برد. همچنین ناهمگامی و عدم تقارن در نیمکره های مغزی در پاسخ به الگوهای تکراری منفی با موسیقی مربوط به روشنی مشاهده می شود، اما نتیجه تأثیر آن، یک حالت هیپنوتیزم یا از خود بی خودی در طول گوش دادن به این نوع موسیقی است که شنونده بسیار مستعد پذیرش خشونت و بی حرمتی هایی می شود که متن یا شعر موسیقی ارائه می دهد. در این مضمون این فرزندان به معنای واقعی کلمه به بردگی گرفته شده و مستعد حملات بعدی که منجر به تخریب غیرمنطقی آنها می شود می گردند و تا بدانجا پیش می رود که خودشان به درستی نمی توانند دریابند چرا در برابر تلقینهای این خواب مصنوعی اینگونه عمل می کنند و این تأثیر متأسفانه همچنان ادامه خواهد داشت.

ادامه روند تضعیف بدن و سیستم ایمنی- حتی خیلی پس از آن که موسیقی متوقف می شود- به همراه پاسخهای وارونه نسبت به آزمایش حرکت شناسی است. محرکی منفی که منجر به ضعیف عمل کردن یک فرد طبیعی در آزمایش می شود باعث می شود که فرد پاسخ قوی بدهد و به همین صورت همان محرکهایی که منجر به قوی عمل کردن شخص طبیعی می شوند درباره این افراد پاسخ های ضعیف به همراه دارند. آنها از این ماجرا که قربانی میدانهای انرژی منفی بسیار قوی هستند بی خبرند. اعضای این فرقه در یک سرسپردگی غیرقابل اجتناب به حالتی اجباری و وراي قدرت درک شان غرق می شوند. این جوانان در معرض سوء استفاده های جنسی، احساسی و جسمی می توانند بخاطر عدم تعادل و آسیب دائمی به انتقال دهنده های عصبی مغزشان رنج ببرند و تبدیل به بزرگسالان افسرده ای شوند که عادت به دنبال کردن همسران نامربوط دارند و باید بطور بی وقفه علیه تمایل به خودکشی که در حقیقت خودش حالتی مردد از تلقینهای خواب مصنوعی قیده شده است مبارزه کنند.

در اینجا ممکن است مایل به انکار این طاعون معنوی که یادآور همان دوران تاریک قرون وسطی است باشیم که می توانست برای جامعه روشنفکرمان مضر و آسیب رسان باقی بماند، اما چنین تأثیرات منحرف کننده ای برای یک خلاء اخلاقی کار نمی کنند یا از یک زهدان اجتماعی که از قبل ارائه گر پیش شرط هایی که برای رشدشان نیست بر خاسته نمی شوند.

بیان ضد و نقیض پاک دینی و خشکه مقدسی جامعه ما بگونه ای است که اغوا و فتنه انگیزی پایدار را تشویق، اما رضایت و خوشحالی را انکار می کند، بنابراین ناامیدی همیشگی در عبور از روزنه های طبیعی نهایتاً منجر به رهایی انحرافات و گمراهی ها می گردد. اگر در اینجا بطور دقیق تری بررسی کنیم درمی یابیم که در واقع عناصری که آنها را " تمدن و مدنیت " می نامیم هستند که تداوم چنین انحرافات را پرورش می دهند.

مادامیکه جوانان و نوجوانان با تلویزیون و بازیهای کامپیوتری ویژه که به خشونت شکوه و جلال می دهند تحت برنامه ریزی قرار می گیرند، والدین شان نیز با رسانه بزرگسالان شستشوی مغزی داده می شوند. آزمایش حرکت شناسی نشان داده که یک برنامه تلویزیونی نسبتاً معمولی باعث می شود که فرد در طول تنها یک قسمت از آن برنامه، ۱۱۳ بار ضعیف عمل کند. تمام این رویدادهای تضعیف کننده سیستم ایمنی بدن فرد مشاهده گر را سرکوب می کند و سیستم عصبی خودکار و مرکزی او را تحت تأثیرات منفی قرار می دهد. دم گرفتن با هر کدام از این ۱۱۳ اختلال در سیستم طب سوزنی (مریدین ها) به معنای سرکوب غده تیموس است. همچنین هر تأثیر ناگهانی منجر به صدمه زدن به سلولهای حساس و آزاد کننده هورمونها و سیستم انتقال دهنده عصبی می شود. هر ورودی منفی، ببینده را یک قدم به بیماری احتمالی و افسردگی قریب الوقوع که امروزه جزء شایع ترین بیماریها است نزدیکتر می کند.

حتی درجه خفیفی از افسردگی باعث می شود تا انسانهای بیشتری نسبت به مابقی بیماریهای مربوط به بشر از بین بروند. هیچ دارویی در درمان افسردگی وجود ندارد که بتواند افسردگی را که اساس روحی و غیرمادی دارد درمان کند. بی قراری و ناراحتی از اختلال عملکرد مغز نشأت نمی گیرد، بلکه از پاسخی دقیق در مورد هتک حرمت زندگی نشأت می گیرد. بدن در بیان فیزیکی، بازتابی از روح و مشکلاتش به نمایش درآوردن های تنازع و کشمکش های روحی که به آن زندگی می بخشد است. اینکه هر کسی با دستان خودش می میرد دیدگاهی اخلاقی نیست، بلکه یک حقیقت بالینی سنگین و دشوار است.

تلاش برای تحمیل یک استاندارد در تعریف خوب مطلق و شر مطلق در حقیقت یکی از بزرگترین دام های اخلاقی است که بمانند گودالی سرپوشیده عمل می کند، اما بدون گرفتن نتیجه ای اخلاقی می توان بسادگی اظهار داشت که هر چیزی که دارای سطح انرژی بالای ۲۰۰ است زندگی را پشتیبانی می کند و بنابراین می توان آن را بعنوان "خوب" تعریف کرد، در حالی که هر آنچه که دارای سطح انرژی زیر ۲۰۰ باشد مخرب است و نمی تواند حامی و پشتیبان مناسبی برای زندگی باشد. بدین گونه می توان آن را عملاً بعنوان شر اعلام کرد. به کمک تست می توان ثابت کرد که یک فرض نادرست مثل "هر چیزی قابل پذیرش است، اگر ما را به نتیجه ای موفقیت آمیز هدایت کند" عملاً فرضی شریرانه است، با این حال این توجیه معمولاً برای بیشتر رفتارهای بشر از لغزش و خطاهای تجاری گرفته تا وقاحت و شرارت جنگ پذیرفته شده است. نهایتاً چنین ابهام معنوی، انسان را به سردرگمی بین خوبی و شر می کشاند و این همیشه برای بشر نقش پاشنه آشیل را داشته است.

روند جلوگیری از حقیقت از طریق عدم تشخیص، مسئول فراهم کردن وسیله نقلیه ای است که زوال ادیان بزرگ دنیا (پیش از این در همین فصل توضیح داده شده است) را فراهم می کند. ادیانی که زیر سطح انرژی ۵۰۰ قرار می گیرند ممکن است موعظه شان براساس عشق باشد، اما هرگز قادر نخواهند بود که آن را به مرحله عمل برسانند. در واقع هیچ نوع سیستم دینی که جنگ را تشویق می کند بدون ریاکاری آشکار که افراد بی خدای بسیاری را از انسانهای صادق درست کرده است نمی تواند مدعی اقتدار معنوی و روحانی باشد.

هنگامی که ظرفیت برای تشخیص مجذوب کننده ها و مقلدها یا درک نکات ظریف و دقیق سطوح مختلف هوشیاری، راکد بماند در مجموع جامعه بسیار آسیب پذیر می شود. بدین گونه است که نقض مدنی تبدیل به قانون می شود و افراط گرایان سیاسی با شعارهای عدالتخواهانه افراد را ترغیب و متقاعد می کنند. در چنین شرایطی عواملان خشونت جوانانی شناخته می شوند که خشونت به بار می آورند، زیرا یک جامعه سردرگم که ظرفیتش را برای بصیرت لازم در حفاظت از هوشیاری از دست داده است چگونه می تواند از جوانان خود محافظت کند؟ چنین چیزی بسختی و بندرت اتفاق می افتد.

سطح هوشیاری فرد با اصول و قواعدی که او بر آنها پایبند است تعیین می شود. برای حفظ و برقرار نگه داشتن پیشرفت در هوشیاری هیچ تردید و سستی در مورد این قواعد نمی تواند وجود داشته باشد در غیراین صورت شخص دوباره به سطوح انرژی پایین تر سقوط می کند. اقتضاء هرگز نمی تواند یک توجیه کافی و مناسب باشد. اگر کشتن انسانی دیگر اشتباه است، نمی توان هیچ نوع استثنایی را در آن وارد کرد. این بدون در نظر گرفتن اینکه این درخواست احساسی در مورد این استثنا چگونه ایجاد شده است عمل می کند؛ بنابراین جامعه ای که از مجازات اعدام

اغماض می کند همیشه با قتل و آدمکشی مشکل دارد- هر دو محصول یک ادراک مشابه می باشند. برای قاتل، کشتن قربانی یک استثنای قابل توجه است.

هنگامی که یک اصل و قاعده دچار نقض می شود نتیجه آن مانند سلولهای سرطانی به همه جا انتشار پیدا می کند. جامعه ای که از کشتن حمایت می کند، چه در جنگ، چه توسط پلیس و سیستم کیفری نمی تواند در آن واحد "قتلهای جنایی" را به طور موثر در جامعه متوقف کند. کشتن، کشتن است. نمی توان از این واقعیت فرار کرد. تصمیم در کشتن یا نکشتن یک مسأله اساسی در مسلک قدرت واقعی و حقیقی است، اما چنین گام ابتدایی تا به حال حتی توسط ۸۵ درصد جمعیت جهان یا تقریباً دولت هایشان مورد بررسی قرار نگرفته است. کوکو، این شبه میمون معروف مؤسسه تحقیقات پستانداران که برای سالهای زیادی با روانشناسان کار کرده است و تا حدی فرهنگ لغات پیچیده زبان اشاره را گسترش داده است بسیار راستگو، مهربان، باهوش و قابل اعتماد است. سطح هوشیاری او معادل ۲۵۰ می باشد؛ بنابراین فرد با یک کوکو (گوریل) احساس امنیت بیشتری خواهد کرد تا با ۸۵ درصد جمعیت انسانها بر روی این کره خاکی.

آسیب به "چشم معنوی" بشر منجر به تاری و تیرگی اخلاقی و کوری و بی بصیرتی نسبت به حقیقت شده است که منجر به آزردن خاطر شدن ۸۵ درصد جمعیت کره زمین که زیر سطح درستی و بی عیبی درنگ می کنند شده است. مسأله بزرگی که با بشر به عنوان یک مجموعه مواجه شده است، شفا و التیام این کوری و بی بصیرتی معنوی است. مشکل ضروری تر، مسأله صحیح و غلط است که همیشه تمرکز اجتماعی ما را منحرف می کند. وجود آن تنها تابع ادراکی است که بر اساس سطوح هوشیاری پایین تر شکل گرفته شده باشد. باید به کودکان آموزش داد که رفتارهای خطرناک اشتباه هستند و همین طور که از لحاظ سنی بزرگتر می شوند، باید بصیرت و درک جایگزین اخلاق گرایی شود. اینکه کشتن انسانهای دیگر کاری خطا و نادرست است از لحاظ سطوح هوشیاری پایین تر یک معطل اخلاقی به حساب می آید، اما از لحاظ سطوح هوشیاری بالاتر مسأله ای بسیار مضحک و تمسخرآمیز است؛ بنابراین اخلاق متعارف، جایگزینی موقت برای قوه ذاتی هوشیاری بالاتر است. در اخلاق گرایی، این محصول فرعی "دوگانگی" هنگامی که سطح هوشیاری به مرتبه ۵۰۰ افزایش پیدا می کند به چیزی بی اهمیت و ناچیز تبدیل می شود و در سطح ۶۰۰ به امری غیرضروری و نامربوط تغییر پیدا می کند.

برای رسیدن به مرحله ای که فرد از روی خرد عمل کند نیاز به تحولی عمده در سطح هوشیاری ۴۰۰ که مرتبه ای بسیار قدرتمند در جامعه جهانی است دارد. فروید، انیشتین و دکارت دارای سطح انرژی ۴۹۹ بودند. این همان سطح انرژی انسان گرایی و در کل، مبحث علوم انسانی است، اما تعقل گرایی که نسبت به از دست دادن چشم انداز با غرق شدن در افکار، بسیار آسیب پذیر است هرگز یک وضعیت اخلاقی مستحکم یا حتی روشنفکرانه برای بشر فراهم نکرده است و در عوض از حالت هرج و مرجی که در ذات جهل وجود دارد به پلکانی مارپیچ که به همان اندازه

گیج کننده است هدایت کرده است. در دنیایی که مملو از توده سردرگم مردم هاست، به شدت نیازمند یک معیار قابل اعتماد، دقیق و به طور عینی قابل تصدیق و تأیید که توسط آن بتوان حقیقت را اندازه گیری کرد هستیم. کتاب حاضر با نگاهی امیدوارانه چنین ابزاری را برای ما فراهم کرده است. هرچه تأثیر الفای این حقیقت در خودآگاه جمعی انسان افزایش یابد، امید بیشتری جایگزین یک نمای کلی نسبتاً تیره و تاریک می شود.

پس نشان دادیم که هوشیاری قادر به تشخیص هرگونه تغییر در انرژی تا میزان لگاریتم ۱۰ می باشد. این بدان معناست که در تمام جهان هیچ رویداد ممکن نمی تواند وجود داشته باشد که با حساسیت بسیار شدید و عالی خود هوشیاری قابل شناسایی نباشد. انرژی افکار انسان اگرچه به اندازه چند دقیقه کوتاه، باز هم قابل اندازه گیری است. معمولاً افکاری که از سطح هوشیاری ۱۰۰ سرچشمه می گیرند بین لگاریتم میلیون^{۸۰۰}-۱۰ تا میلیون^{۷۰۰}-۱۰ میکرو وات اندازه گیری می شوند. از سوی دیگر افکاری که از سطح هوشیاری ۵۰۰ نشأت می گیرند و مرتبط با عشق هستند تقریباً با لگاریتم میلیون^{۳۵}-۱۰ میکرو وات اندازه گیری می شوند.

اگرچه تنها ۱۵ درصد از جمعیت دنیا دارای سطح هوشیاری بالای نقطه بحرانی ۲۰۰ هستند، اما قدرت جمعی این ۱۵ درصد آنقدر اثر دارد که بتواند حالت منفی ۸۵ درصد باقی مانده جمعیت دنیا را به وضعیت تعادل برساند، زیرا مقیاس این قدرت به صورت لگاریتمی پیشرفت می کند. در حقیقت یک آواتار در سطح هوشیاری ۱۰۰۰ به تنهایی قادر است مجموعه حالات منفی تمام جمعیت دنیا را به وضعیت تعادل برساند.

یک نفر در سطح هوشیاری ۷۰۰	۷۰ میلیون نفر زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ را به تعادل می رساند
یک فرد در سطح هوشیاری ۶۰۰	۱۰ میلیون نفر زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ را به تعادل می رساند
یک فرد در سطح هوشیاری ۵۰۰	۷۵۰۰۰۰ نفر زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ را به تعادل می رساند
یک فرد در سطح هوشیاری ۴۰۰	۴۰۰۰۰۰ نفر زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ را به تعادل می رساند
یک فرد در سطح هوشیاری ۳۰۰	۹۰۰۰۰ نفر زیر سطح هوشیاری ۲۰۰ را به تعادل می رساند
دوازده نفر در سطح هوشیاری ۷۰۰	با یک آواتار در سطح هوشیاری ۱۰۰۰ برابر هستند
(در حال حاضر ۱۲ نفر بر روی زمین دارای سطح انرژی ۷۰۰ هستند.)	

اگر این موازنه و تعادل سازیها وجود نداشت، بشر با نیروی منفی خارج از این توده خالص بدون هیچ نوع مخالفتی دست به ویرانگری خود می زد. تفاوت در قدرت بین افکار و اندیشه های محبت آمیز و دوست دارانه (میلیون ۲۵-۱۰ میکرو وات) و افکار آمیخته با ترس (میلیون ۷۵۰-۱۰ میکرو وات) آنقدر عظیم است که ورای ظرفیت تصور انسان است که بتواند به راحتی آن را درک کند. با تجزیه و تحلیل پیشرفته می توان دریافت که حتی تعداد محدودی از افکار محبت آمیز در طول یک روز چیزی فراتر از تعادل تمام افکار منفی ما را خنثی می کنند.

همانطوری که قبلاً هم گفته ایم از دیدگاه و نقطه نظر رفتاری و اجتماعی، حقیقت مجموعه قواعدی است که افراد توسط آن بدون در نظر گرفتن اینکه بگویند به چه چیزی ممکن است باور داشته باشند زندگی می کنند. حقایق مختلفی از جمله ذهنی، عملی، فرضی و فکری و در نهایت داده های واقعی و حقیقی وجود دارند. مشروعیت هر یک از اینها وابسته به سطح ادراکی است که توسط آن زمینه دید (کانتکت) تشکیل شده است. حقیقت تا زمانی که معنی دار نباشد نمی تواند مانند یک ارزش که متکی بر یک میدان ادراکی منحصر بفرد است کارآمد و عملی به حساب آید. شاید آمار و اطلاعات در یک سطح ادراک، متقاعدکننده و در سطح ادراکی دیگر نامربوط شمرده شوند. اعتبار عملی اطلاعات دریافتی نیز با سطوح عقلی و فکری مختلف و همچنین ظرفیت برای انتزاع داده ها متفاوت خواهد بود. برای قابل استفاده بودن، حقیقت صرفاً نباید "درست" باشد، بلکه باید "قابل دانستن" نیز باشد. در عین حال هر مرتبه ای از حقیقت برای سطوح زیر خود غیرقابل دانستن است و ورای قلمروی خود دارای هیچ نوع اعتباری نیست؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که کلیه مراتب حقیقت که ما آنها را می دانیم- در بُعد عملکرد یک انسان عادی- همگی مثالهایی از حقیقت وابسته یا تابع هستند که صحت آن مشروط بر ارائه مجموعه ای از پارامترها است. حتی حرمتی که ما برای "حقیقت علمی" قائل هستیم توسط شرایطی خاص تعریف شده است؛ بنابراین می تواند موضوعی برای اختلاف و خطا باشد. استنتاج های آماری تبدیل به یک ابزار تبلیغاتی شده است و اعوجاج آماری که با آن می توان هر چیزی را به اثبات رساند اعتبار و باور ما را همتراز کرده است. آیا چیزی به نام حقیقت غیر شخصی، مستقل از شرایط یا زمینه دید فرد وجود دارد؟

حقیقت همانطور که توسط روش تحقیق شناسایی شده است در طول این کتاب به تصویر کشیده شده و اعتبارش را از طریق منبع نهایی، فراتر از تأثیر هر میدان ادراکی موضعی استنتاج کرده است. آن نه به هویت و نه به گمان و عقیده رجوع می کند و در شرایط متفاوت محیطی یا فردی تغییر نمی کند.

جهالت و نادانی منجر به یورش و تاخت و تاز نمی شود، اما هنگامی که نور و روشنایی وجود داشته باشد از هم پاشیده می شود و هیچ چیزی نادرستکاری و بی صداقتی را سریع تر از عمل ساده آشکار کردن حقیقت از بین نمی برد. تنها راهی که فرد بتواند قدرتش را در دنیا بالا ببرد این است که بی عیبی، درستی، فهم و ظرفیت برای شفقت و دلسوزی را در خود افزایش دهد. اگر بتوان جمعیت گوناگونی از انسانها را به این درک و فهم رساند، بقای جامعه بشریت و شادی و سعادت اعضای آن مطمئن و محفوظ باقی خواهد ماند.

مفهوم اولیه در به عهده گیری مسئولیت حقیقت در زندگی فرد این است که سطح انرژی پایین تر از ۲۰۰ را که یک سطح انرژی بحرانی است و تازه بعد از آن است که قدرت نمایان می شود افزایش داد. این یک جای پا برای سطوح انرژی بالاتر را برای ما فراهم می کند. شهادت در مواجه شدن با حقیقت نهایتاً به مرحله پذیرش یعنی جایی که قدرت بزرگتر با سطح انرژی ۳۵۰ وجود دارد هدایت می شود. در اینجا یک انرژی کافی برای حل اکثر مشکلات جامعه بشری وجود دارد. این در برگشت، به یک قدرت بسیار عظیم در دسترس، با سطح انرژی ۵۰۰ یعنی همان مرحله عشق منتهی خواهد شد. شناخت نقاط ضعف خودمان- و افراد دیگر- زمینه را برای صعود و فراز بخشش و سپس به شفقت و دلسوزی فراهم می کند. دلسوزی و شفقت، راهرو و درگاهی به سوی زیبایی و ملاحظت است، درکی نهایی از این که چه کسی هستیم یا چرا اینجا هستیم و نیز منبع نهایی تمام موجودیت و هستی است.

فصل بیستم و چهارم

تحلیل و آنالیز

درک و جذب کامل آموزه های کتاب حاضر نشان می دهد که می توان سطح آگاهی را تا متوسط ۳۵ درجه ارتقا داد. از آنجا که تکامل آگاهی در میانگین طول زندگی انسان بر روی کره زمین فقط ۵ درجه است، پس چنین افزایش سطحی در میزان آگاهی انسان به تنهایی مزیتی ارزشمند محسوب می شود. همین طور با نتایج نشان داده شده فیزیک تئوریک و دینامیک غیرخطی دیدیم که تکامل هر یک نفر تا حدودی بر روی افزایش آگاهی همه انسانها بر روی سیاره زمین تأثیرگذار است.

آگاهی بیشتر و برخورداری از سطح هوشیاری بالاتر هدیه ای بزرگ و ارزشمند است که هر کسی می تواند آن را برای جهان به ارمغان آورد. همچنین در تأثیری موج این هدیه دوباره به منبع خود برمی گردد. زمانی که سطح هوشیاری و آگاهی بشر برای قرنهای طولانی در سطح خطرناک ۱۹۰ قرار داشت (اواسط دهه ۱۹۸۰) بناگهان به سطح ۲۰۷ ارتقا یافت. اکنون برای اولین بار در تاریخ، بشر بر روی زمین امنی قرار دارد، طوری که می تواند از این زمان به بعد زندگی اش را آغاز کند و این خود امید جدیدی است که به زودی محقق خواهد شد.

امروزه موضوعات بسیاری که در رسانه ها و جراید منعکس می شوند بطور گسترده ای مورد گفتگو و تحلیل قرار می گیرند: ۱- حذف مذهب در پایان دهی وحشی گریهای سیاسی ۲- شدت محرومیتها به دلیل جرایم ۳- درگیری کودکان در خشونت ۴- سردرگمی اخلاقی در سیاستها و ۵- وحشی گریهای عجیب و غریب فرقه های مختلف. همه این موضوعات برخلاف پشت صحنه رنگ آمیزی شده آن در نتیجه شیوع دروغ بعنوان لطافت اجتماعی و فقدان آگاهی فردی و مسئولیت جمعی نسبت به انسان است.

سردرگمی و فلج شدنهای اجتماعی ریشه در فقدان راهنما در تصمیم گیریهای اساسی دارد. این کتاب بشکلی امیدوارانه قدم در پر کردن چنین فقدانی برداشته که در واقع با نوشتاری در خصوص علم اخلاقیات میسر شده است. منظور از اخلاقیات این نیست که قضاوتهای اخلاقی درست و غلط را نشانه رویم، بلکه ارجاع به هدف و اساس شخصی مورد نظر است که بر پایه آن، تصمیمات و ارزیابی ها در مورد برترین رفتار و گرایشات در زندگی مان رخ می دهد.

در چارچوبی اجتماعی می توان پیشنهادات مجهول را نسبت به هر سیستم سیاسی که زیر سطح آگاهی ۲۰۰ قرار دارد رد کرد و به جای آن توانایی، قابلیت و قوه ذهنی امتحان و تصحیح را قرار داد. اکنون چنین اقدامی ممکن و میسر است، مثلاً قرار دادن ملاکی درست برای دارنگان ادارات عمومی؛ هر اداره ای نیازمند حداقل سطح آگاهی بمنظور مؤثر بودن می گردد. عموماً هیچ اداره دولتی که زیر سطح آگاهی ۲۰۰ قرار دارد نمی تواند مشکلی حل کند و در واقع تنها به مشکلات می افزاید.

موضوع اجتماعی مهم تر این است که چطور در نگاهی به نیمه تاریک رفتار بشر، بتوان شفقت و مهربانی را زنده نگاه داشت. جهان، جهانی مرتبط است که هر فردی بر طبق سطح حقیقت خود عمل می کند و در نتیجه معتقد است که کارها و تصمیماتش درست هستند. دقیقاً همین درست بودن است که منجر به بوجود آمدن متعصبانی خطرناک می شود، اما خطر واقعی برای جامعه از تعصب علنی و مشهود مثل برتری سفیدپوستان که سطح انرژی شان ۱۵۰ است ناشی نمی شود. در واقع چنین خطری دست کم قابل مشاهده است. خطر اصلی برای جامعه ریشه در بوجود آوردن حالتی بدون سر و صدا و غیرقابل شهود است که بعدها منجر به تسخیر روان می گردد. در این فرآیند، میدانهای مجذوب کننده منفی با سمبلهای معنی دار و دستکاری شده پوشش داده می شوند. همچنین این پیامی روشن و واضح از یک ورودی منفی که هوشیاری را ویران می کند نیست، بلکه میدان انرژی با آن همراهی می کند.

اگر روزی میزان منفی بودن بسیاری از آثار شبه فلسفی مشهور مورد آزمایش قرار گیرد روشن می گردد که بسیار منفی اند، اما با وجود اخطارهای قبلی، بشر نمی تواند در برابر تسخیر بی خبر میدانهای انرژی غیرقابل رؤیت از خود دفاع کند. این حالت زمانی در انسان رخ می دهد

که شروع به خواندن چنین آثاری می‌کند. شاید کسی فکر کند که می‌تواند استقلال روانی خود را با رد چنین حقیقتی و بطور اندیش مآبانه ای حفظ کند، اما فرارگیری کامل در معرض این کلیات، تأثیری بشدت منفی دارد که حتی بعد از اینکه چنین کلیاتی با تفکر و اندیشه زدوده می‌شوند، اثرشان در فرد همچنان ادامه دار خواهد بود. در این تأثیرات منفی و ویروسی پنهان وجود دارد که زدوئش از روان ممکن نخواهد شد.

به این ترتیب معمولاً در برخورد با ماده ای که موجب پرورش رفتار و گرایشات درونی و روحانی یا مذهبی ما می‌شود نیازی به احتیاط نیست و می‌توان آزادانه در این فرآیند مؤثر بود. نباید فراموش کرد که هر جُرم شنیع که بشر قادر به انجامش است، با نام خدا صورت می‌پذیرد. زمانی که فرقه های وحشی شاید به ظاهر دفع کننده باشند، سیستم اعتقادی که با ظاهری تقوامآبانه و لباسی مبدل ظاهر می‌شود بیشتر در درون می‌نشیند و در واقع درونی عمل می‌کند. سیستم اعتقادی با تسخیری آرام و بی سر و صدا توسط میدانهای جذب کننده و غیرقابل رؤیت منجر به فساد می‌شود.

خوب است در اینجا به عقل سنتی که می‌گوید از اهریمن نترسیم و با آن بجنگیم توجه کرد. باید گفت که انجام این کار بطور کامل نیز پسندیده نیست و می‌توان از انجام چنین کاری کاملاً پرهیز کرد. فرد مورد نظر در ابتدا باید ظرفیت ساماندهی چنین کاری را داشته باشد. در این رابطه می‌توان به گفته سقراط رجوع کرد که گفت بدون چنین ظرفیتی، جوانان (آن دسته از جوانانی که در سن بزرگتر از سن واقعی شان به سر می‌برند) توسط میدانهای جذب کننده پایین به هدر می‌روند و رو به فساد می‌گذارند. اگرچه سقراط به دلیل آموزش چنین بصیرتی محکوم به مرگ شد، اما انرژی اش همچنان باقی ماند؛ این ابهام با افزایش نور بصیرت و نه با حمله به تاریکی برطرف می‌شود. مسأله آخر، این مشکل است که چطور می‌توان قدرت بصیرت اخلاقی را خلق و حفظ کرد.

این سفر تحقیقاتی اجازه می‌دهد که به نهایت درجه تشخیص موشکافانه کلی دست یابیم که عبارت از فقدان ظرفیت لازم بشر در تعیین و تشخیص تفاوت میان حقیقت و درستی از سویی و دروغ و بطلان از سوی دیگر است.

با احترام و تسلیم در برابر چنین آگاهی و بینشی، بشر می‌تواند خود را مهیا و تجهیز سازد. زمانی که از حقیقتی بزرگ مبنی بر اغوا شدنمان توسط احساسات و نیز فریب خوردگی توسط زرق و برق (حتی زرق و برقه‌های روشنفکرانه) آگاه می‌شویم و آن را تأیید می‌کنیم، دست کم در آغاز و ابتدای راه بصیرت واقع می‌شویم. خوشبختانه در این جهان مملو از دوگانگی، اکنون بشر توانسته است آگاهی و بصیرتی به ارمغان آورد که سرعت می‌توان دریافت چه چیزی مخرب است و در نتیجه با ارتباط دادن آن بشکلی دیگر به ذهن ناآگاه و با ضعیف شدن شدید و قابل

رویت بدن در حضور محرکی نامطلوب این امر میسر می گردد. عقل می تواند بطور کامل به فرآیندی ساده تنزل یابد که از آنچه که آن را ضعیف می کند پرهیزد و در آن زمان دیگر به هیچ چیز نیاز نخواهد بود.

با تمرین مداوم چنین تکنیکی، معنویت کورکورانه به سمت و سوی درستی و نادرستی جای خود را به بصیرتی حسی و در حال رشد می دهد. تعداد بسیار اندکی هستند که ممکن است با چنین قوه تشخیص و بطور ذاتی به دنیا بیایند. این گونه افراد از زندگی به دور از هرگونه بینش منفی و بسیار شفاف و غیرقابل ضربتی برخوردارند، اما برای بسیاری از ما زندگی چندان راحت و ساده هم نیست. تا بحال در طول زندگی اقدامات بسیاری در بازسازی آنچه که توسط میدانهای جذب کننده منفی که همانند هیپنوتیزم عمل می کنند و موجبات تخریب و ضرر فراوانی را فراهم می کنند پرداخته ایم. بهبودی از حتی یک نوع اعتیاد می تواند قسمت عمده ای از زندگی مان را بگیرد. رایج ترین و درونی ترین نوع اعتیاد، انکار است که ما را در مسیر غروری روشنفکرانه و اندیش مآبانه نگه می دارد و مانع روشنگری در ضمیرمان می گردد.

برخلاف توهم به عظمتش، فرد اندیشمند و روشنفکر نه تنها فاقد توانایی در تشخیص نادرستی است، حتی اگر ظرفیت بصیرت هم داشته باشد بشدت فاقد قدرت لازم در دفاع از خود می باشد. آیا این بی حرمتی است اگر گفته شود که در روشنی مجموعه آثار عظیم و گمانه زنی های عمیق فکری، ظرفیت ارتقا یافته بشر از عقل و خرد فاقد قوه ذهنی بصیرت و تشخیص است؟ حوزه فلسفه می تواند مدرکی کامل بر این موضوع باشد که بشر برای هزاران سال جنگیده و شکست خورده است تا نهایتاً به ساده ترین و پیش پا افتاده ترین قوه تشخیص که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است برسد. شاید هم این مباحثه خیلی مدتها پیش به برخی توافقات عام رسیده باشد. حتی با راهنمایی انسانی معمولی، روشن می شود که اگر تفکر و عقل بطور قابل اعتمادی به نتیجه ای اساسی برسند، هنوز فاقد قدرت در باز نگه داشتن تأثیرات میدانهای منفی هستند. ما از دلایل آلام و رنجهایمان ناآگاه باقی می مانیم، در حالی که دلیل آوری هوشمندان، خواب انواع عذراهای پذیرفتنی و قابل قبول را برای ما دیده است که توسط همین نیروها نیز مسحور و مفتون می کند. حتی اگر کسی بسیار هوشمندانه بداند که رفتارش نوعی تخریب شخصی خودش است، این آگاهی و شناخت هیچ تأثیر بازدارنده ای بر او نخواهد داشت. تشخیص از راه عقل و منطق از مواردی که به آنها عادت داریم یا به تعبیری معتادشان هستیم هرگز قدرت کنترل شان را به ما نمی دهد.

در کتاب مقدس گفته می شود که بشر از نیروهای غیرقابل رویت رنج می برد. در قرن حاضر یاد گرفته ایم که اشعه های بدون صدا و نامرئی از انرژی با وسایل و اشیای بظاهر بی ضرر و مبرا از هرگونه عوارض در حال انتشارند. کاشفان رادیوم سراسر زندگی شان را برای چنین چیزی هزینه کردند. اشعه های ایکس رونتگن (واحد بین المللی تشعشع اشعه مجهول)، مواد

راديو اکتیو و رادون، مهلك و مرگ آورند. ميدانهای جذب کننده انرژی که مضر هستند نیز متناسباً غير قابل رؤیت و قوی، اما بسیار لطیفند.

زمانی که گفته می شود چیزی به تسخیر درآمده است به این معنی است که آگاهی (خودآگاه) توسط میدانهای جذب کننده پایین و منفی مغلوب شده است. با این تعریف می توان دریافت که کلیه بخشهای جامعه بشدت به تسخیر درآمده اند بگونه ای که خود نیز از آن آگاهی ندارند. خرد به ما می گوید که اگر کسی بهشت یا جهنم را می ستاید، روزی به خدمت آن درمی آید. جهنم آن چیزی نیست که توسط خدای بازیکر، متصور و تحمیل شده باشد، بلکه نتیجه اجتناب ناپذیر تصمیم خود انسان است و در واقع نتیجه نهایی انتخاب مداوم منفی گری است که فرد را از عشق محروم می سازد.

عموماً داشتن بصیرت همیشه برای توده عامی مردم بعنوان "درمانده در خواب یا رویا" توضیح داده شده است. اکثریت مردم با نیروهای غير قابل رؤیت هدایت می شوند و برای مدت زیاد یا حتی سالهای سال از حقیقت این ماجرا بی اطلاع هستند. معمولاً به درگاه خدا دعا می کنیم که ما را از سنگینی گناهانمان رها سازد و رهایی و آسایش را در اعتراف می بینیم. این گونه بنظر می رسد که ندامت در تار و پود زندگی مان بافته شده است؛ پس آیا برای آنهایی که ناخواسته گرفتار چنین تأثیرات مخربی شده اند، رستگاری ممکن است؟

در حقیقت حتی با نگاهی کاملاً علمی، رستگاری ممکن است و با حقیقتی ساده تضمین شده که انرژی یک فکر مثبت بطور خارق العاده ای قوی تر از انرژی فکری منفی است؛ در نتیجه راهکارهای سنتی دعا و عشق از پایه علمی برخوردارند. بشر عصاره قدرت رستگاری را در وجود خود دارد.

انسانیت درد و رنجی است که همگی گرفتارش هستیم و به یاد نمی آوریم که برای به دنیا آمدن از کسی درخواست کرده باشیم و متعاقباً اینکه فکری بسیار محدود شده به ارث برده ایم که بسختی قادر به تشخیص آنچه که موجب پیشرفت می شود از آنچه که منتهی به مرگ می شود هستیم و تمام درگیری زندگی در این است که چگونه این سطحی نگری را به مرحله ای فراتر ارتقا دهیم. ما قادر نیستیم به سطوح بالاتری از وجود ارتقا یابیم مگرکه هوشیاری مان را تا جایی پیشرفت دهیم که به دوگانگی ها غلبه کرده و حتی الامکان از ریشه در خاک داشتن و دنیوی بودن پرهیزیم. شاید این به دلیل اراده جمعی در بالا بردن هوشیاری است که ظرفیتی بدست آوردیم که نهایتاً بتوانیم قطب نمایی ذاتی را کشف کنیم که به دور از جهالت و تاریکی رهنمون می گرداند. نیازمند گذرگاهی ساده ایم تا از دامهای مکارانه و هوشمندانه ای که قیمت گزافی برایشان پرداخته ایم بگذریم. این قطب نما "بله" و "خیر" های قطعی ای را نشان می دهد

و می گوید آنچه که با بهشت همتراز باشد قوی مان کرده و آنچه که با جهنم همتراز باشد موجب ضعف مان می شود.

نفس بشر که در همه جا حاضر است در واقع اصلاً "من" نیست، بلکه "این" است. شاید چنین تصویری یک جوک و شوخی کیهانی بی پایان را روشن سازد که تراژدی بشر، خود بخشی از این کمدی و شوخی است. کنایه تجربه بشر درباره این است که چطور این نفس بشدت می جنگد تا توهم اینکه این خود شخص "من" است را زنده نگه دارد. گرچه این غیرممکن متافیزیکی نمی باشد، بلکه سرچشمه تمام رنجها و آلام بشری است. عقل گرایی بشر پیوسته موجب خستگی می شود، زیرا چیزی را که غیرقابل توضیح است باید شرح داد. شرح آنچه که غیرقابل توضیح است خود شوخی بزرگی است و مثل این که کسی سعی کند پشت کله خود را ببیند مضحک است، اما غرور نفس نیز بی نهایت است و تلاش می کند که از چیزی بی معنی نتیجه ای معنی دار بوجود آورد. فکر در کنار نفس قادر به درک واقعیت نیست. اگر می توانست چنین کاری انجام دهد بسرعت قادر بود که خود را از طبیعت گمراه کننده خودش شناسایی کند. این ورای تناقض ذهنی است که در واقع فراتر از نفس است و چیزی که هست را پیش روی امری آشکار و خیره کننده که مطلق بی نهایت است قرار می دهد و دیگر پس از آن است که تمام آن کلمات بی مصرف و به درد نخور می شوند.

اما شاید بتوان از شفقت برای بی بصیرتی یکدیگر بیاموزیم که خود را ببخشیم و سپس صلح و صفا بطور قطع در آینده مان قرار خواهد گرفت. شاید هدفمان بر روی زمین مبهم باقی بماند، اما جاده در پیش رو بسیار روشن و واضح است. با سطح آگاهی انسانیت که بالای ۲۰۰ است شاید انتظار داشته باشیم که در فرهنگ بشری دگرگونی های بزرگی رخ دهد؛ چرا که بشر برای اطلاعات و آگاهی که دارد مسئول تر می شود و نهایتاً این همان عمل کردن است. ما کاملاً جوابگو و مسئول می شویم، خواه دوست داشته باشیم یا نه. ما در نقطه و مرحله تکامل از آگاهی جمعی مان قرار گرفته ایم که حتی می توان نظارت هوشیاری را بعهده گرفت. بشر دیگر هزینه جهالت را نمی پردازد، مگر که هنوز هوشیاری عمومی اش به سطحی جدید ارتقا نیافته باشد. از این پس بشر می تواند به بردگی اش در برابر ظلمت و تاریکی پایان دهد و سرنوشتش را مشخص و معین کند.

"برترین ستایشها مخصوص خداوند است."

پیوست الف

قدرت مرتبه های حقیقت در هر فصل (نسخه اصلی)

فصل ۱	۷۸۰	فصل ۱۳	۸۷۰
فصل ۲	۸۳۰	فصل ۱۴	۸۷۰
فصل ۳	۷۵۰	فصل ۱۵	۷۳۰
فصل ۴	۷۷۰	فصل ۱۶	۷۶۰
فصل ۵	۷۴۰	فصل ۱۷	۷۷۰
فصل ۶	۷۱۰	فصل ۱۸	۷۷۰
فصل ۷	۷۴۰	فصل ۱۹	۸۳۰
فصل ۸	۸۲۰	فصل ۲۰	۸۹۰
فصل ۹	۸۰۰	فصل ۲۱	۸۷۰
فصل ۱۰	۷۸۰	فصل ۲۲	۸۶۰
فصل ۱۱	۷۷۰	فصل ۲۳	۸۸۰
فصل ۱۲	۸۰۰	فصل ۲۴	۸۶۰

پیوست ب

جزئیاتی در خصوص آزمایش حرکت شناسی

تکرار و تداوم، پایه و اساس اعتبار علمی است. برای اطمینان از تکثیر نتایج، تکنیک آزمایش حرکت شناسی برای کلیه تحقیقات ذکر شده در این کتاب در جزئیات ذیل توضیح آمده است که در واقع همان متد و روش پیشرفت داده شده بکتر جان دایموند در کتاب بی نظیرش به نام "حرکت شناسی رفتاری" می باشد.

گام ۱

برای این آزمایش دو نفر مورد نیاز است، یک نفر آزمایش گیرنده و نفر دیگر آزمایش شونده. برای تشخیص اینکه آیا شخص انتخابی برای انجام تست مناسب است یا نه پیشنهاد می شود که شخص آزمایش گیرنده در حرکتی تند با دو انگشت و بطور افقی در راستای بازو، مچ شخص آزمایش شونده را محکم بفشارد و همزمان از او بخواهد که برخلاف فشار رو به پایین مچش مقاومت کند. اگر شخص آزمایش شونده طبیعی و نرمال باشد، قادر است که خلاف فشار مقاومت کرده و بازویش را بطور موازی با سطح زمین حفظ کند.

افرادی وجود دارند که با حتی کوچکترین فشار رو به پایین بر روی مچ قادر به مقاومت نیستند که می تواند به دلیل ارتباط با میدانهای انرژی تضعیف کننده در گذشته یا شرایط منفی و نامناسب سلامت این افراد باشد؛ در نتیجه این دسته افراد، مناسب انجام این آزمایش نیستند. برخی آزمایش شوندگان قادرند که با یک ریتم ۱-۲-۳ و در حالی که لبخند بر لب و به کسی که به او عشق می ورزند فکر می کنند، فشار و نیرویی بر غده تیموس که در بالای استخوان سینه واقع است وارد کرده و وضعیت را بهبود و رو به طبیعی تغییر دهند؛ سپس قوی تر شده و پاسخ آزمایش را بطور طبیعی می دهند. ولی از آنجا که با فعال کردن غده تیموس قادر به حفظ تعادل می شوند؛ بنابراین این حالت فقط برای چهار ساعت طول خواهد کشید و پس از آن دوباره باید فعال سازی غده تیموس تکرار شود.

(نکته: برخی قادرند پاسخی خوب و طبیعی به این آزمایش دهند و این به دلیل داشتن حلقه در انگشت شست و سبابه شان است. در حقیقت زمانی که نتایج درست است، حلقه بسیار قوی است و کشیدن دو انگشت شست و سبابه در خلاف جهت و دور از هم ممکن نیست اما وقتی پاسخ و نتیجه منفی باشد این دو انگشت ضعیف شده و براحتی از هم جدا می شوند. اگر قرار است تصمیم مهمی گرفته شود، بهتر است که از روش دو نفر آزمایش شونده و آزمایش گیرنده استفاده شود).

گام ۲

موقعیت و شرایط آزمایش را بصورت غیرشخصی هدایت کنید. از داشتن هرگونه نکته شخصی یا لبخند پرهیزید. محیطی آرام و دور از هرگونه سر و صدا مانند موزیک، صدای حیوان خانگی یا سر و صدای بچه ها فراهم آورید. هرگونه وسیله فلزی مانند قاب عینک، ساعت، دست بند، گردنبند یا وسایل زینتی باید از شخص آزمایش شونده گرفته شود. بدانید که محرک نابجا مانند بوی عطر یا لوسیون بدن شخص آزمایش گیرنده ممکن است در نتیجه آزمایش تأثیرگذار باشد؛ بنابراین باید از همه موارد این چنینی خودداری کرد. از آزمایش شونده بخواهید که چشمانش را ببندد تا تمرکز بیشتری داشته باشد.

گام ۳

اگر شخص آزمایش شونده بطور مداوم نتایجی ضعیف نشان دهد، باید از رسایی و بلندی صدای آزمایش گیرنده مطمئن شد. اشخاصی که دارای تن صدای سرکوبگر هستند و دیگران را با تن صدایشان ضعیف می کنند برای گرفتن چنین آزمایشی مناسب نیستند.

گام ۴

با آزمایش شونده مربوطه، آزمایشی انجام دهید. از او بخواهید که به کسی که بسیار مورد علاقه اش است و به او عشق می ورزد فکر کند. سپس با دو انگشت و محکم به مچ دست او که موازی با سطح زمین قرار گرفته است فشار وارد آورید. معمولاً آزمائش شونده طبیعی و نرمال، مقاوم است و می تواند قوی عمل کند. سپس به او بگویید که به کسی که از او متنفر است یا می ترسد یا بر او خشمگین است فکر کند (آدولف هیتلر مثال مناسبی است). آزمایش شونده طبیعی و نرمال ضعیف عمل می کند و قادر نخواهد بود که در برابر فشار بر مچش مقاومت کند. چند بار دیگر این آزمایش را بر او انجام دهید و از او بخواهید که یکی در میان به عشق و نفرت فکر کند. این کار کمک می کند که نتیجه آزمایش هر چه صحیح تر و درست تر بدست آید تا ارتباطی بین

آزمایش شونده و آزمایش گیرنده خلق شود. برخی نتایج قابل پیش بینی در برابر محرکهای دیداری، شنیداری و ایدئولوژیک به قرار زیر است:

آزمایش ضعیف	آزمایش قوی
نفرت	عشق
سواستیکا (علامت صلیب شکسته حزب نازی و منسوب به هیتلر)	پرچم آمریکا
جوزف استالین	مهاتما گاندی
موسیقی رپ گانگستر	موسیقی کلاسیک

گام ۵

پس از اطمینان به پاسخها و واکنشهای آزمایش شونده و اینکه او در موقعیتی نرمال و طبیعی قرار دارد آزمایش را با پرسش در مورد موضوعی که به تحقیق بیشتر در خصوص آزمایش کمک می کند ادامه دهید. همیشه سؤالها باید با استناد و اعلان حقیقت باشد. پرسش سؤالاتی در خصوص آینده بنظر بی ثمر می آید و حتی پاسخهای دریافتی چندان بر مبنای اطمینان استوار نخواهند بود. همیشه سعی کنید اینگونه شروع کنید. "آیا اجازه دارم از شما در مورد (موضوع مورد نظر) سؤالاتی بپرسم؟ بله/خیر" در واقع درستی خود سؤال نیز می تواند تحت بررسی قرار گیرد و چنین پرسیده شود که "آیا این شکل سؤال درست است؟ بله/خیر". موقعیتی مانند "متهم اقدام به دزدی کرد. بله/خیر" می تواند از سوی هر یک از دو طرف آزمایش شونده و یا آزمایش گیرنده مطرح شود. برای هر موقعیتی که برای آزمایش شونده مطرح می شود یا هر سؤالی که از او پرسیده می شود، باید از او بخواهید که مقاومت کند و آزمایش گیرنده باید سرعت با دو انگشت بر مچ دستش که موازی با سطح زمین قرار دارد فشار وارد آورد. ما در تحقیقات

مان و نیز متناوباً از گروه‌هایی از آزمایش شوندگان استفاده کردیم. مثلاً ۲۰، ۳۰، یا بیشتر تا هزار نفر که به گروه‌های دو نفره تقسیم می‌شدند و هر کدام یکبار بعنوان آزمایش شونده و یکبار بعنوان آزمایش‌گیرنده قرار می‌گرفتند. همزمان از همه گروه‌ها سؤالاتی یکسان پرسیده می‌شد. گاهی نیز به زیرگروه‌هایی تقسیم می‌شدند که برای انجام پروژه‌های تحقیقی مستقل بودند. در یک گروه صد نفره (پنجاه تیم دو نفره) شاید یک یا دو نفر ممکن بود که در بدست آوردن نتیجه یکسان با نفر دیگر در همان گروه یا تیم دچار مشکل می‌شد یا نتایج یکسان بدست نمی‌آمد. این افراد معمولاً می‌توانند برای فعال‌سازی تیموس که قبلاً توضیح داده شد مناسب باشند و کمک می‌شود که آنها نیز نتایجی طبیعی و نرمال نشان دهند. اگر نتایج مثبت و طبیعی بود می‌توان دوباره این افراد را به گروه‌های قبلی ملحق کرد. با بکارگیری روش ذکر شده نتایج آزمایش در طول زمان و بطور صد در صدی تکراری خواهند بود بطوری که اگر هر فرد دیگری از هر کجای دنیا در این آزمایش شرکت کند نتایجی یکسان بدست خواهد آمد. مثلاً تصویر آدولف هیتلر هر فردی را ضعیف می‌کند حتی اگر این افراد هیچ سابقه ذهنی قبلی از هیتلر نداشته باشند و حتی هرگز فکر نکنند که او قهرمان ملی بزرگی بوده است.

گام ۶

همچنین می‌توان آزمایش را با قرار دادن آزمایش شوندگان کنار چاکرای شبکه خورشیدی شان انجام داد. وقتی که آنها به شیرین‌کننده مصنوعی، آفت کش یا حتی تصویر آدولف هیتلر که در یک پاکت مهر و موم شده پنهان شده است پاسخ می‌دهند نتیجه ضعیف است. اما در برابر غذای مغزی، داروهای مثرثرم، مواد مغزی، تصویر پنهان *آبراهام لینکن* و غیره پاسخی قوی می‌دهند.

گام ۷

نتایج آزمایش با تست دانش، نظرات، نوع عقیده یا گرایش آزمایش شونده محک زده می‌شود، مثلاً تصویری از *نلسون ماندلا* به همه آزمایش شوندگان و حتی نژاد پرستان مخالف او قوت می‌دهد و جواب تست قوی می‌شود. موسیقی *باخ* همه را قوی می‌کند، اگر چه برخی افراد شخصاً چنین موسیقی را دوست ندارند و آن دقیقاً برخلاف موسیقی هوی متال است که همه را ضعیف می‌کند (حتی کسانی که بطور شخصی هوی متال را ترجیح می‌دهند به تست موسیقی باخ جواب قوی می‌دهند).

تأیید نتایج در طول بیست سال اخیر و با هزاران پزشکی که از روش تست حرکت‌شناسی در تحقیقات روزانه شان استفاده می‌کنند مشاهده می‌شود. نتایج در حقیقت استوارتر و درست‌تر

از دیگر روشهای تشخیص متداول که در پزشکی سنتی بکار برده می شوند می باشد (قلبی ضعیف هرگز نمی تواند حرکت شناسی را با نتیجه ای قوی بدست آورد اما ممکن است بتواند خطای یک نوار قلب طبیعی را ردیابی کند. این حقیقتی محض است).

واژه نامه

نظریه آشوب: علم روند اما خلاف یک وضعیت یا حالت. این نظریه از کشف الگوها از شرایطی غیر قابل پیش بینی نشأت می گیرند. دیدگاهی که ارائه می دهد تمام احتمالات جهانی را به جای حوادث موضعی تشخیص می دهد و منجر به یک سیستم مکان شناسی بوسیله الگوها و اشکال در تجسم شکل حقیقی از یک سیستم پیچیده می شود که اگرچه بطور محلی غیر قابل پیش بینی است ولی بحالت جهانی پایدار می باشد. نظریه آشوب ظرفیت سیستمی پیچیده را تشخیص می دهد و بطور همزمان منجر به پیشرفت تلاطم و انسجام می گردد.

اواخر دهه ۱۸۰۰ جونز- هنری پوینکار اشاره کرد که فیزیک نیوتونی از لحاظ ریاضی بسیار دقیق می بود اگر تعامل مطالعه شده تنها بین دو جسم اتفاق می افتاد. اضافه کردن عنصر سوم معادلات نیوتونی را غیر قابل اطمینان کرد و تنها از این طریق تقریب ها می توانستند بدست آیند. این غیر خطی بودن، بر این موضوع دلالت داشت که هر سیستمی در طول زمان توسط بازخورد و تکرار، غیر قابل پیش بینی می شود. در مقاله ای به نام "جریان غیر متناوب قطعی" (۱۹۶۳)، ای ان لورنز نمونه ای جدید از علم ارائه داد که جیمز یورک آن را بطور مشهور به نام "نظریه آشوب" نامگذاری کرد. نظریه آشوب موضوعاتی چون دوبرابر مدت، تکرار، فراکتال، شکاف گاه یا دوشاخگی را در برمی گیرد و تشخیص می دهد که در فضای محدود تعداد نامحدودی از ابعاد وجود دارد. اولین نشست در مورد نظریه آشوب در سال ۱۹۷۷ در آکادمی علمی نیویورک صورت گرفت و در سال ۱۹۸۶ نیز آکادمی اولین نشستش را در مورد نظریه آشوب در زمینه پزشکی و زیست شناسی ارائه داد.

زمینه دید (کانتکتست): شامل میدان مشاهده کلی مبتنی بر یک نقطه نظر می باشد. زمینه دید شامل هر واقعیت مهمی است که معنی یک حالت یا حادثه را معین می کند. برای مثال، یک داده تا زمانی که زمینه دیدش تعریف نشده است، بی معنا است. "استخراج زمینه دید" به معنای برهم زدن قسمت مهم یک مطلب است و منجر به ناکامی در شناسایی شرایط و لوازم جانبی موثر که استنباط معنا را تعیین می کند می شود. (این استراتژی در آزمایشات مشترک است، یک وکیل سعی دارد که شهادت شاهد را توسط جلوگیری از گنجاندن اظهارات مقدماتی که مفهوم شهادت را تغییر می دهد بر هم بزند و بگونه ای سؤال را طرح کند که شاهد تنها جواب های بله و خیر بدهد).

آفرینش: فرآیند مداوم بدون شروع و پایان است، بطوری که جهان آشکار از شکل و ماده توسط تکرار و شروع از سه نقطه خلق شده است. در سانسکریت سه نمای منشاء کلی که می تواند تجربه شود به نام های راجا، تاماس و ساتوا هستند که نماد خدایان هندو، شیوا، ویشنو و برهما است. در مسیحیت اعتقاد به سه گانگی (خدا، عیسی مسیح و روح القدس) است.

دوگانگی: جهانی از اشکال، که با جدایی ظاهری اشیاء مشخص می شود (منعکس شده در تناقضات مفهومی مثل "این/ آن"، "اینجا/ آنجا"، "حالا/ بعد" و "تو/ من"). این محدودیت درک توسط حواس به دلیل انحصار ذهنی در یک نقطه نظر ثابت ایجاد می شود. علم نهایتاً به چیزی فراتر از تناقضات و دوگانگی های مصنوعی مشاهده گر و آنچه که مشاهده می شود- که از ویژگی های دوگانگی دکارتی در قرن هفدهم است- قدم گذاشته است و حالا اینگونه فرض می شود که آنها مشابه و یکسان هستند. جهان دارای مرکز نیست اما مدام بطور برابر و همزمان از هر نقطه در حال گسترش است. قضیه بل کمک به نمایش این موضوع کرد که این یک "جهان همزمانی" بجای علیت نیوتونی است و تأثیر از راه دور در یک چارچوب زمانی مصنوعی است. زمان و فضا هر دو کاملاً محصولات قابل اندازه گیری از یک دستور ضمنی بالاتر هستند.

میدان انرژی: یک محدوده تنظیم شده توسط پارامترهای "فضای فاز" از یک میدان مجذوب کننده؛ این الگو در میدان انرژی هوشیاری بزرگتر عمل می کند و توسط اثرات مشخص در رفتار انسان قابل مشاهده است. اندازه گیری قدرت میدان انرژی بیشتر شبیه به اندازه گیری ولتاژ در سیستم الکتریکی یا قدرت مغناطیسی یا میدان گرانشی است.

کشش دنباله دار: پدیده ای که توسط قاعده " قفل شدگی " مصور شده است. برای مثال، هنگامی که تعدادی ساعت نزدیک یکدیگر قرار می گیرند، پاندول آنها از حیث زمانی با هم مطابقت پیدا می کنند. در زیست شناسی انسانی، این موضوع هنگامی آشکار می شود که گروهی از زنان که با یکدیگر کار یا زندگی می کنند بتدریج چرخه قاعدگی شان با هم مطابقت داده می شود. این شبیه به پدیده ای است که یک دیپازون در مجاورت دیپازونی دیگر که در حال ارتعاش است شروع به ارتعاش می کند. به خاطر این روند است که گروههای مختلف گرایش به انفصال هماهنگی شان هنگامی که در حال رد شدن از پل هستند دارند.

فراکتال: الگوهای فراکتال با بی نظمی و طول نامحدود مشخص می شوند و مجذوب کننده های عجیب توسط منحنی فراکتال ساخته شده اند. یک مثال قدیمی همان تلاش در تعیین طول خط ساحلی بریتانیا است. اگر کسی توسط مقیاس های اندازه گیری کوچک تر و کوچک تر، این طول ها را جمع بزند، منجر به چیزی بی نهایت طولانی می گردد. فراکتال دلالت بر یک طول نامحدود در یک منطقه محدود دارد.

هولوگرام: طرح ریزی سه بعدی در فضایی که در آن تصویری از یک شیء وجود دارد است که توسط نور لیزری ایجاد شده است، بنابراین نیمی از پرتو به شیء و سپس به بشقاب عکاسی که نیمه دیگر پرتو را مستقیماً دریافت می کند هدایت می شود. این حالت یک الگوی دخالتی بر روی بشقاب ایجاد می کند، بنابراین پرتوی لیزری که از طریق بشقاب طرح ریزی شده موجب خلق تصویری از شیء در سه بعد می گردد بگونه ای که هر قطعه از بشقاب عکاسی قادر به تکثیر تمام تصویر کلی خواهد بود. در یک جهان هولوگرافی، هر چیزی با چیز دیگر در ارتباط است.

بازگویی: (تکرار). تکرار غیر خطی در سیستم های بی شماری وجود دارد. به دلیل این تکرار، تغییری بسیار کوچک در شرایط اولیه نهایتاً یک طرح ناهمسان از الگوی اصلی خلق می کند. در یک معادله رشد، خروجی بازگویی قبلی تبدیل به یک ورودی برای سری های بعدی می شود. برای مثال اگر یک کامپیوتر تا شانزده رقم اعشار را محاسبه کند، رقم آخر گرد شده رقم هفدهم خواهد بود. این خطای بی نهایت کوچک از طریق تکرار و بازگویی های زیادی بزرگ می شود که موجب تحریف قابل توجهی از اطلاعات اصلی می شود و عمل پیش بینی را غیرممکن می سازد. (بنابراین تغییری کوچک در الگوی فکری تکراری، می تواند منجر به تأثیر اصلی و بنیادین شود).

نیمکره چپ: اشاره به افکار متوالی در یک سبک خطی، که بصورت مشترک بعنوان "منطق" یا "خرد" توصیف می شود. روند اطلاعات در یک توالی الف ← ب ← ج قابل مقایسه با یک کامپیوتر دیجیتال است.

خطی: دنبال کردن یک پیشرفت منطقی در روش فیزیک نیوتونی است و بنابراین توسط ریاضیات سنتی از طریق استفاده از معادلات دیفرانسیل قابل حل است.

میدان- ام (نظریه میدانهای ریخت شناسی ژنتیکی): آن رشته های ریخت شناسی که معادل الگوهای مجذوب کننده هستند می باشد. در فرضیه ارائه شده توسط روبرت شلدریک، رشته های ریخت شناسی قسمتی از تئوری علیت سازنده هستند- میدانهای انرژی شکل دار یکدیگر را تقویت و رشد می دهند.

شبکه های عصبی: آن الگوی به هم پیوسته نورون های در تعامل در داخل سیستم عصبی است.

انتقال دهنده های عصبی: آن مواد شیمیایی مغز (هورمون ها و مشابه آن) که انتقالات عصبی را از طریق سیستم عصبی تنظیم می کنند است. یک تغییر کوچک در این مواد شیمیایی می تواند منجر به تغییر عینی و ذهنی اساسی در احساسات، افکار یا رفتار بشود که از پژوهش حاضر در روانپزشکی بدست آمده است.

غیر دوگانگی: به لحاظ تاریخی، تمام مشاهده گرانی که به مرحله هوشیاری بالای ۶۰۰ رسیده اند این واقعیت را توصیف کرده اند که امروزه توسط تئوری های علمی پیشرفته پیشنهاد شده است. هنگامی که محدودیت یک محل ثابت از ادراک به حدی فراتر قدم می گذارد، دیگر توهمی از جدایی یا زمان و مکان آنگونه که ما می پنداریم وجود نخواهد داشت. همه چیزهایی که بطور همزمان در جهان، ناآشکار، در لفافه و ضمنی وجود دارند، خود را بصورت آشکار، باز، فاش شده و با شکلی از درک صریح و روشن بیان خواهند کرد. در واقعیت، این اشکال وجود مستقل و ذاتی ندارند اما محصولی از ادراک هستند (انسان بطور محض گنجایش ذهن خود را تجربه می کند). در مرحله غیر دوگانگی مشاهده شدنی ها وجود دارند، اما مشاهده گر وجود ندارد و امور ذهنی و عینی یکی هستند. "تو و من" تبدیل به "یک یگانگی" می شود و همه چیز را از منظر الوهیت تجربه می کند. در مرحله ۷۰۰ تنها چیزی که می توان گفت این است که "همه چیز هست" این یکی از حالت های "بودن" است. همه چیز هوشیاری مطلق است (زندگی، لایتناهی، خدا) و دارای هیچ قسمتی نیست و هیچ شروع یا پایانی ندارد. بدن فیزیکی ظهوری از "خود" است که در تجربه این بُعد بطور موقت واقعیت خود را فراموش کرده است، بنابراین به خیالات در جهان سه بعدی اجازه ظهور می دهد. بدن بطور محض تنها وسیله ای برای برقراری ارتباط است، سرنوشت شناسایی نفس فرد توسط بدن به عنوان "من"، همان ناآگاه بودن است که بصورت اشتباهی استنباط شده که فانی و از لحاظ ذهنی محکوم به مرگ خواهد بود. مرگ خودش یک توهم بر اساس شناسایی اشتباه بدن بعنوان "من" است. در غیردوگانگی، اگرچه هیچ تجربه گری وجود ندارد اما هوشیاری خود را بصورت آشکار و ناآشکار تجربه می کند. در این واقعیت تنها چیزی که دارای شروع و پایان است کنش ادراک است. در جهان گمراه کننده، ما شبیه به انسان نادانی هستیم که اعتقاد دارد هنگامی که او چشمانش را باز می کند اجسام بوجود می آیند و هنگامی که او چشمانش را می بندد این وجود متوقف می شود.

غیرخطی: بطور غیر قابل پیش بینی نامنظم در زمان، "پرسر و صدا"، غیر دوره ای و غیر قابل پیشگویی. این عبارت همچنین علائم پرهرج و مرج ریاضیات شامل تحلیل های آماری از دنباله های زمانی برای تشخیص سیستم های غیر خطی را توضیح می دهد. غیر خطی به معنای منتشر شده و یا پرهرج و مرج است، غیر خطی بودن نه بر اساس تئوری منطقی احتمالی یا ریاضیات است و نه توسط معادلات دیفرانسیل قابل حل است. این یک موضوع از علم جدید تئوری آشوب است که منجر به پیشرفت ریاضیات غیر نیوتونی به حالتی کاملاً جدید شده است.

تناقض: بیانی از پیچیدگی و نامعلومی است که بصورتی فریبنده ساده و دارای عبارات متناقض آشکار می باشد. راه حل در برطرف کردن این تناقضات، کنار هم گذاشتن عبارات متقابل مثل "آتش و سردی" یا "عاقل و نادان" بوجود می آید. شیوه های تناقض، ماهیت ضد و نقیض را منعکس

می کنند. ضد و نقیض خود از تضاد بین سطوح مختلفی از انتزاع که از ارائه مفاهیم از نقطه نظرها و زمینه های مختلف دید بوجود می آیند برخاسته می شود.

نمونه (پارادایم): عبارت است از ابعاد یک زمینه دید یا میدان در زمانی که توسط پارامترهایی که ذاتاً میزان درک واقعیت فرد را پیش بینی می کند. یک نمونه (پارادایم) معمولاً تعریفی از درک واقعیت فرد بر اساس محدودیت هایش می باشد.

فضای فاز: نقشه ای است که موجب جمع شدگی و تغلیظ اطلاعات زمان و فضا در داخل الگویی در ابعاد چندگانه می شود. نقشه پوینکار تصویری گرافیکی از یک برش از طریق الگوی چند بعدی است که مجذوب کننده های اصلی و اساسی را نمایش می دهد.

نیمکره راست: معمولاً در معنای "جامع"، عامل فعال سازی توابعی مانند ارزیابی، بصیرت، درک مفهوم، منظور، مقصود و استنتاج است. غیر خطی است و از طریق الگوها و روابط بجای توالی های منطقی علیت نیوتونی اداره می شود. نیمکره راست اینگونه فرض می شود که با کل به جای جزء سروکار دارد. مانند یک کامپیوتر قیاسی، با فرآیندها سروکار دارد و معمولاً بدون ضرورت مرجع زمان قادر به اداره کردن می باشد. ادراک نیمکره راست، ماهیتی مشخص را همچون پدیده های عمومی از جمله "عاشق شدن" یا خلاقیت را که در غیر اینصورت در تجزیه و تحلیل شناختی بدون معنا می بود در میدانهای پیچیده ای از اطلاعات کشف می کند. (عنوان نیمکره راست- راست مغز و نیمکره چپ- چپ مغز، از اشاره به شیوه های مختلف ادراک نشأت می گیرد. زمانی تصور می شد که آن در قسمت معینی از مغز قرار دارد، اما همانطور که کارل پریبرام نشان داد مغز بصورتی هولوگرافی که قبلاً توضیح داده شد بجای تمرکز در نقطه آناتومیکی، دقیق عمل می کند).

علمی: روش تحقیق در طبیعت مخصوصاً آنهایی که برای استنتاج قوانین خاصیت های فیزیکی طراحی شده اند. تئوری های علمی نوین در قرن شانزدهم شروع شد با مباحثه در روش رنه دکارت و پس از آن تحقیق استقرائی فرنسیس بکن و اصول اسحاق نیوتون. برای اولین عبارت "علمی" توسط جان لاک استفاده شد و مطرح کرد که یقین در مورد تعامل حوادث فیزیکی بر اساس داده های گرفته شده توسط حواس فیزیکی بوده است. این مفاهیم نتیجه در یک مدل میکانیکی و جهانی پیشگویانه داد، اما این دیدگاه با نظریه کوانتومی مدرن که بیان می کند در سطح زیر اتمی، قوانین احتمال جایگزین قوانین قطعی می شوند در آشفتگی بود.

تاریخ ثبت کرده است که علم با گسترش نظریه های پایه گذاری شده پیشرفت نمی کند بلکه بجای آن با تغییر در پارادایم یک جهش صورت می گیرد. استنتاج این است که علم کاملاً بازتابی از

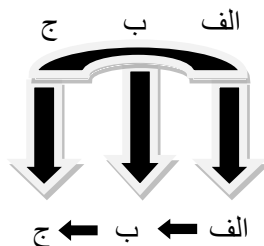
نقطه نظر است و هیچ نوع جدایی واقعی بین مشاهده گر و مشاهده شدنی وجود ندارد. نظریه نسبیت پس از آن اظهار داشت که بسته به نقطه مرجع فرد، ماده با انرژی برابر است. مدل هولوگرافی دیوید بوهم بعد ها از یک ترتیب صریح بر اساس ترتیب ضمنی خبر می دهد. شکل نتیجه استنتاج می شود، زمان و فضا بدون مکان هستند و محدود به یک ناحیه و منطقه نیستند، "اینجا و آنجا" وجود ندارد (غیرمکانی بودن تمامیت کوانتوم)، بنابراین جهان توصیف شده شامل تعداد نامحدودی از ابعاد و واقعیت های بعدی بالاتر است.

اتفاقی (تصادفی): غیر عمدی، غیر قابل پیش بینی، غیر خطی، سرگردان، پرسروصدا، پرهرج و مرج.

مجنوب کننده عجیب: این عبارت توسط دیوید روث و فلورس تاکس در سال ۱۹۷۱ در یک تئوری ابداع شد که بیان می کرد سه حرکت مستقل، تمام ضرورت برای تولید پیچیدگی کلی الگوهای غیر خطی جهان هستند. یک مجنوب کننده عجیب یک طرح در داخل فضای فاز است. این طرح توسط نقاط پویا و حرکتی در زمان سیستم های پویا و حرکتی ترسیم شده اند. نقطه مرکزی یک میدان مجنوب کننده با مرکز یک مدار قابل قیاس است. مجنوب کننده ها، فراکتال و همچنین دارای طول نامحدود هستند. نگاره سازی مجنوب کننده ها با گرفتن مقطع از نقشه پوینکار به تصویر کشیده می شود. شکل دهی های توپوگرافی فضای فاز، یک مجنوب کننده، مثل گچ بری بزرگ هلالی که شکلی شبیه به نان شیرینی گرد و حلقه ای چند لایه دارد خلق می کند.

جهان: ممکن است تعداد نامحدودی از ابعاد در جهان ما دیده شود. جهان سه بعدی آشنا، از اجتماع معمولی، تنها یکی است و آن توهمی است که توسط حواس ما خلق می شود. فضای بین اجسام سیاره ای خالی نیست، بلکه با دریایی از انرژی پر شده است. انرژی پتانسیل در هر اینچ مربع می تواند گفته شود که به بزرگی کل جرم جهان فیزیکی است. بوهم مدل "در لفافه/ بی پرده" از حالات بودن را با یک ترتیب صریح و یک ترتیب ضمنی از واقعیت مطرح کرده است. این با حالات "آشکار/ ناآشکار" از واقعیت که برای قرن ها توسط افرادی که به مرحله روشنگری رسیده بودند و غیر دوگانگی را تجربه کرده بودند توصیف شده و قابل مقایسه است.

در مدل علیت داریم:



الف ◀ ب ▶ ج همان بی پرده، صریح، آشکار و جهان مشهود از شکل است. الف ب ج همان درلغافه، ضمنی و پتانسیل ناآشکار است که آنسوی آن بی شکلی است و ماتریس بی نهایت از هر دوی شکل و غیرشکل است که چیزی جز قادر مطلق، واقف به همه چیز و حاضر در همه جا، نیست.

نمایه

الف	
آبراهام	Abraham
ابهام و نامعلومی (در آزمایش)	Ambiguity (in testing)
آبی بزرگ (آبی بیکران)، فیلم سینمایی	Big Blue
ابی تاجر، ادوین	Ebby (Edwin T.)
احساسات رفاهی	Welfare emotions
احساسات اضطراری	Emergency emotions
اخلاق‌گرایی	Moralism
ادیسون، توماس	Edison, T.
آرامش، سطح انرژی	Peace, level of
آرامش نامحدود	Infinite peace
ارهارت، املیا	Earhart, Amelia
آروو پارت	Arvo Pärt
آزمون و خطا	Trial and Error
استالین، ژوزف	Stalin, J.
استرس	Stress
اسلام	Islam
اشعه ایکس	x-ray
آشوب (هرج و مرج)	Chaos
اعتیاد بالینی	Clinical addiction
آفریقای جنوبی	South Africa
افسردگی	Depression
افق گمشده	Lost Horizon
آکادمی طب پیشگیری	Academy of preventive medicine
آگاهی	Awareness
پذیرش، سطح انرژی	Acceptance, level of
طب سوزنی	Acupuncture
کانال‌های انرژی طب سوزنی	Acupuncture meridians
اعتیاد	Addiction
آلاتین	Alateen
ال اس دی (اسید لیزر جیک دی اتیل آمید)	LSD

ال- انان	Al- Anan
آلرژى ها	Allergies
الكلى هاى گمنام	Alcoholics anonymous
الگو شناسى	Pattern recognition
الوهيت (الهيآت)	Divinity
الهبه موز يا موزه (الهبه الهام بخشى يونان)	Muses
الهيآت	Theology
امپراطورى بریتانیا	British Empire
انتخاب (تکامل)	Choice (and evolution)
انقلاب آمریکا	American revolution
انیشٹین، آلبرت، تئورى نسبیت	Einstein, A. , theory of relativity
آواتار (تناسخ در شکل و فرم انسانى)	Avatar
اورنستين، رابرت	Ornstein, R.
اهل تصوف (متصوف)	Mystics
ب	
بازتاب شناسى	Reflexology
بازى هاى المپيک	Olympics
بازى هاى رایانه ای	Computer games
برترى نژاد سفید	White supremacism
برنامه ریزى مجدد	Reprogramming
برنامه هاى مبارزه با مواد مخدر	Anti-drug programs
بریگ، جان	Briggs, J.
بسون، لوك	Besson, luc
بنیاد گرایی	Fundamentalism
بنيستر، راجر	Bannister, R
بودا	Buddha
بوهر، نیلز	Bohr, N.
بوهم، دیوید	Bohm, D.
بهاگواد گیتا	Bhagvad Gita
بیانیه اظهارى	Declarative statement
بی بصیرتی پارادایم	Paragidm blindness
بی بصیرتی معنوی	Spiritual blindness
بی طرفی، سطح انرژى	Neutrality, level of
بی علاقتگی، سطح انرژى	Apathy, level of
بیل ویلسون	Bill W.
بیماری (مزمن یا پیشرونده)	Disease (chronic or progressive)
بیماری ایدز	AIDS
بیماری های روان تنی	Psychosomatic disease
پ	

پاسخ دوتایی (جفتی)	Binary response
پاسخ منفی اشتباه	False negative response
پاسخ نامنظم	Irregular response
پاسخ های ضد و نقیض	Paradoxical response
پاولینگ، لینوس	Pauling, L.
پرخوران گمنام	Overeaters Anonymous
پربرام، کارل	Pribram, K.
پزشکان کل نگر	Holistic practitioners
ت	
تأثیرات منفی	Negative influence
تأثیر مثبت	Positive influence
تاردیو دیسکینسیا	Tardive dyskinesia
تایبوت، هری	Taibout, H
تبلیغات و تمایلات	Advertising and desire
تجربه های نزدیک مرگ	Near-death experience
تجزیه و تحلیل بازار	Market analysis
تجزیه و تحلیل کسب و کار	Business analysis
تحقیق	Materials research
تحلیل نقطه بحرانی	Critical point analysis
ترتیب صریح	Explicate order
ترجمه لامسا (کتب عهد جدید مسیحیان)	Lamsa translation (new testament)
تروتسکی، لنون	Trotsky, L.
تریمبل، ونس	Trimble, V.
تسلط و ابسته به غده تیموس	Thymic dominance
تکامل معنوی	Spiritual evolution
تکامل هوشیاری	Evolution of consciousness
تکبر، سطح انرژی	Pride, level of
تکذیب، انکار	Denial
تکرار شدنی	Replicability
تلاطم، آشفتگی	Turbulence
تلویزیون	TV
توتالیتراریسم (تمامیت خواهی)	Totalitarianism
تورات	Torah, the
توزیع مرتبه های هوشیاری	Distribution of levels of consciousness
توسعه محصول	Product development
تئوری آشوب	Chaos theory
ج	
جنگ	War

جهان بی پرده	Unfolded universe
جهان در لفافه	Enfolded universe
جهان هولوگرافی	Holographic universe
چ	
چاکراها	Chakras
چرچیل، وینستون	Churchill, W.
ح	
حالت متعال	High state
حالت مطلق	Pure states
حرکت شناسی (آزمایش عضلانی)	Kinesiology (muscle testing)
حرکت شناسی رفتاری	Behavioral kinesiology
حرکت شناسی کاربردی	Applied kinesiology
حرمت نفس ضعیف	Low self esteem
خ	
خاطرات دوران کودکی	Childhood memories of
خرد، سطح انرژی	Reason, level of
خشم، سطح انرژی	Anger, level of
خط سیری در اعجاز	Course in Miracles
خودکشی	Suicide
د	
داروشناسی روانی (پسیکوفارماکولوژی)	Psychopharmacology
دامنه مسلط	Field of dominance
دانشگاه آریزونا	University of Arizona
دایموند، جان	Diamond, J.
درجه بندی	Calibration
درمان خود به خود	Spontaneous cure
دکارت، رنه	Descartes, R
دینامیک های غیر خطی	Nonlinear dynamics
دیوان عالی کشور	Supreme court
دیوید واتر	Walther, D.
ذ	
ذهن	Mind
ر	
رایش سوم، آلمان نازی	Third Reich
رضایت، سطح انرژی	Willingness, level of
رقص صوفی	Sufi dancers
رقص و سماع دراویش	Whirling dervishes
روانپزشکی	Psychiatry
روانشناسی جرم	Forensic psychology

روانشناسی فرا شخصیتی	Transpersonal psychology
روانی	Psychics
روح صمیمیت و یگانگی	Esprit de corps
روش جامع	Holistic approach
روشنگری	Enlightenment
روند بیماری	Disease process
روند پرسش	Questioning process
روند لگاریتمی	Logarithmic progression
روند و پیشرفت هوشیاری	Progression of consciousness
ز	
زهر، ظُهر، تفسیری بر تورات	Zohar, the
زیبایی خداوندی، مرحله	Divine grace, level of
س	
ساختمان امپایر استیت	Empire State Building
سازمان ملل متحد	United nations
سامادهی	Samadhi
سام والتون	Walton, S.
سرود کریسمس	Christmas carol
سرور، سطح انرژی	Joy, level of
سطح هوشیاری در هنگام تولد	Birth level of consciousness
سعادت، حالت	Bliss, state of
سقراط	Socrates
سکسکه تیموس	Thymus thump
سوء استفاده جنسی	Sexual abuse
سیلک وُرت، ویلیام	Silkworth, W.
ش	
شانگریلا	Shangri- La
شبکه های عصبی	Neural networks
شخصیت نوع الف	Type A personality
شرکت آر جی آر نابیسکو	RJR Nabisco Holdings Corp.
شرکت وال مارت	Wal-mart
شرمساری، سطح انرژی	Shame, level of
شفاء	Healing
شلدریک، روپرت	Sheldrake, R.
شورای نیقیه	Council of Nicea
شیرین کننده های مصنوعی	Artificial sweetener
شیطان پرستی	Satanism
ض	
ضریب هوشی	IQ

ط	
طاق گوتیک	Gothic vault
طالع بینی	Astrology
طنز مرگ، طنز اعدام	Gallows humor
ع	
عشق بدون قید و شرط	Unconditional love
عشق، سطح انرژی	Love, level of
عکاسی کیرلیان (عکاسی از انرژی های اطراف اجسام و یا بدن انسان)	Kirlian photography
علم غیب	Foreknowledge
علم ورزش	Athletics
علیت	Causality
علیت سازنده	Formative causation
عملکرد مغز	Brain function
غ	
غم و اندوه روح	Anguish of the soul
غم و اندوه، سطح انرژی	Grief, level of
ف	
فرار وانشناسی	Parapsychology
فرا روی مصنوعی	Artificial high
فراکتال	Fractal
فرانسیس آسیسی	Saint francis of Assisi, saints
فرقه بوداییان طرفدار تفکر، عبادت و ریاضت- ذین	Zen
فروید، زیگموند	Freud, S.
فلسفه	Philosophy
فلسفه جاودانگی	Perennial philosophy
فضای فاز	Phase space
فقر	Poverty
فن ماساژ و جابجایی ستون فقرات	Chiropractic
فیزیک نظری	Theoretical physics
ق	
قانون اساسی ایالات متحده آمریکا	Constitution, U.S.
قرآن	Koran, the
قربانی (نقش)	Victim (role)
قضیه بل	Bell's Theorem
قماربازان گمنام	Gamblers Anonymous
ک	
کابالا (دریافت کردن)	Kabbalah

کالج بین المللی حرکت شناسی کاربردی	International College of Applied Kinesiology
کانال ماننش (کانال انگلیس)	English Channel
کریشنا	Krishna,
کشش دنباله دار	Entrainment
کلکته	Calcutta
کمونیسم	Communism
کندال، اچ او	Kendall, H.
کنفرانس در مورد هوشیاری (آوریل ۱۹۴۴)	Conference on consciousness (April 1944)
کوانتوم غیر مکانی	Quantum nonlocality
کوبلر راس، الیزابت	Kübler- Ross
گ	
گاندی، مهاتما	Gandhi, M.
گتو، محله یهودی نشینان در جریان هولوکاست	Ghetto
گروه آکسفورد	Oxford Groups
گروه های خود یاری	Self-help groups
گشتاپو (مرکز اطلاعات نظامی آلمان)	Gestapo
گناه، سطح انرژی	Guilt, level of
گودهارت، جورج	Goodheart, G.
ل	
لنین، ولادیمیر	Lenin, V.
لورنز، ادوارد	Lorenz, E.
لوفت وافه (شاخه جنگاوری ارتش آلمان)	Luftwaffe
لینکلن، آبراهام	Lincoln, A.
م	
مادر ترزا	Mother Teresa
مازلو، آبراهام	Maslow, A.
مالکیت	Possession
ماندلا، نلسون	Mandela, N.
ماهاریشی، رامانا	Maharshi, R.
مایستر اکهارت	Meister Eckhart
مایول، ژاک	Mayol, J.
مثبت گرایی (فلسفه عملی و مثبت)	Positivism
مجازات اعدام	Capital punishment
مجذوب کننده ها	Attractors
مجذوب کننده های عجیب	Strange attractors
محدودیت سیستم رضایت	Constraint satisfaction system
محرک های آنابولیک	Anabolic stimuli

محرك های روانی	Psychological stimuli
محرك های عاطفی	Emotional stimuli
محرك های فکری	Intellectual stimuli
محرك فیزیکی	Physical stimuli
محرك های کاتابولیک	Catabolic stimuli
محصور	Closure
محمد (ص)، پیامبر اسلام	Mohammed
مدل فیزیولوژی عصبی	Neurophysiologic modeling
مذهب بودا	buddhism
مسئولیت برای دیگران	Responsibility for others
مسیحیت	Christianity
مسیر بیوشیمیایی	Biochemical pathway
مشروبات الکلی موندی	Spiritus mundi
مطالعات دو سو کور	Double- blind studies
معتادان گمنام	Narcotics Anonymous
معرفت شناسی	Epistemology
معلمان بزرگ	Great teachers
معلمین روحانی	Spiritual teachers
معماری	Architecture
مقدسین و اولیاء	Saints
مقلد	Imitator
مقیاس درجه بندی شده حقیقت	Calibrated scale of truth
مقیاس عددی	Numerical scale
مکانیک کوانتوم	Quantum mechanics
مکمل های تغذیه ای	Nutritional supplements
منطق علمی	Logical empiricism
مواد غذایی آلی	Organic food
مواد مخدر اعتیاد آور	Addictive substance
موازنه (موازنه کردن)	Counterbalance
مودرا	Mudra
مورالس، پابلو	Morales, P.
موس، تلمنا	Moss, T.
مهاراجا، نیسارگادانا	Maharaja, N.
میخائیل گورباچف	Gorbachev, M.
میدان- ام	M- fields
میدان مجذوب کننده	Attractor fields
میدان مغناطیسی	Magnetic field
میدان های انرژی	Energy fields
میکل آنژ (مایکل آنجلو)	Michelangelo
میل و خواهش، سطح انرژی	Desire, level of

ن	
ناخودآگاه جمعی	Collective unconscious
ناهمگامی	Desynchronization
نجات بشریت	Salvation of humanity
نفس (ضمیر)	Ego
نفس متورم	Inflation
نقشه هوشیاری	Map of consciousness
نقطه بحرانی	Critical level
نطق گتیسبورگ	Gettysburg Address
نظریه حلقه ها	Ring theory
نظریه میدانهای ریخت شناسی ژنتیکی	Notion of morphogenetic fields
نیروی دریایی ایالات متحده	United States Marine Corp.
نیمکره چپ	Left- brain
نیمکره راست	Right- brain
نیوتون، اسحاق	Newton, I.
و	
واسط (مخصوصاً بین موجودات غیر فیزیکی)	Channelers
والدین گمنام	Parents Anonymous
ویتامین ث	Vitamin C
ویلیام جیمز	James, W.
ه	
هایزنبرگ، ورنر	Heisenberg, W.
هراس، سطح انرژی	Fear, level of
هزارد، رولند	Rowland, H.
همزمانی	Synchronicity
هندوئیسم	Hinduism
هندوستان	India
هنر	Art
هنرهای رزمی	Martial arts
هوانگ پو	Huang Po,
هوش مصنوعی	Artificial intelligence
هوشیاری	Consciousness
هوی متال، موسیقی	Heavy metal
هیتلر، آدولف	Hitler, A.
ی	
یونگ، کارل	Jung, C.
یهودیت	Judaism



اسحاق نیوتون



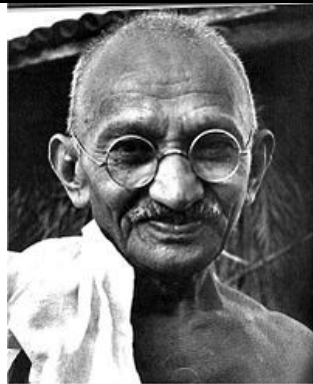
سقراط



میکل آنژ (مایکل آنجلو)



رنه دکارت



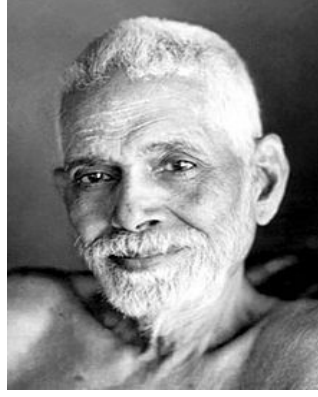
مهاتما گاندی



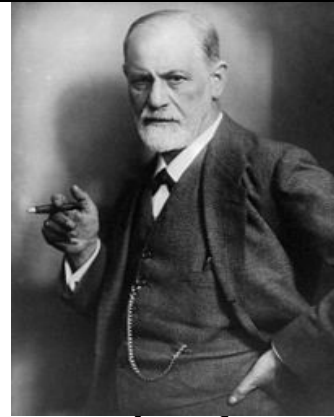
نیسار گاداتا مهاراجا



نلسون ماندلا



رامانا ماهارشی



سیگموند فروید



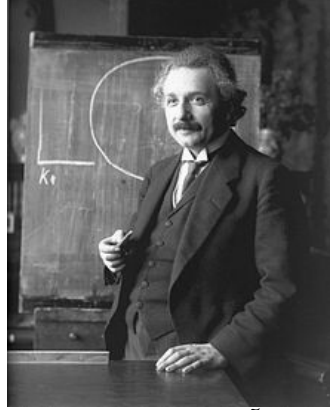
کارل یونگ



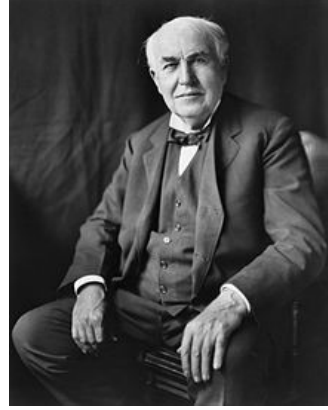
ژوزف استالین



ولادیمیر لنین



آلبرت انيشتين



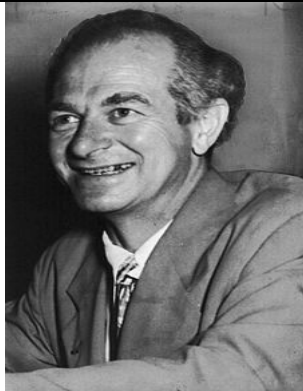
توماس اديسون



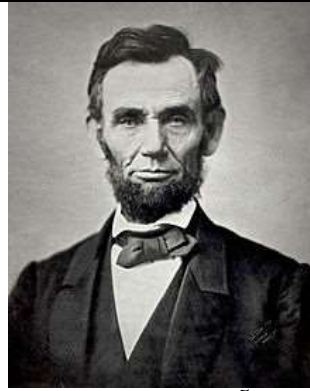
ميخائيل گورباچف



آبراهام مازلو



لينوس پاولينگ



آبراهام لينکن



نیلز بوهر



دیوید بوهم



آدولف هیتلر



وینستون چرچیل



ورنر هایزنبرگ



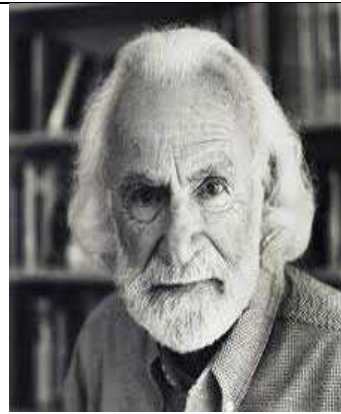
ادوارد تلورنز



مادر ترزا



لئون تروتسکی



کارل پریبرام



روبرت شلدریک



راجر بنیستر



پابلو مورالس



سام والتون



ونس تريمبل



لوک بسون



دیوید والتر



گتو، محله یهودی نشینان
در جریان هولوکاست



گتو، محله یهودی نشینان
در جریان هولوکاست



ژاک مایول



آملیا ارهارت



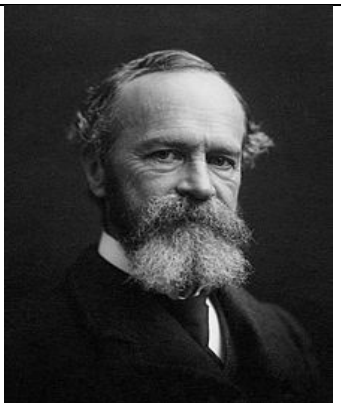
ابی تاچر



بیل ویلسون



رولند هزارد



ویلیام جیمز



آروو پارت



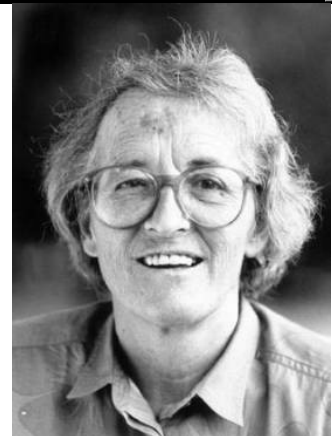
ويليام سيلك هـرث



فردريش آگوست ككونله



هرى تايبوت



اليزابت كوبلر راس



تلما ماس